باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۳۷۰۸ ب ت ر

رده‌بندی دیویی: ۱۳۲۴ ب ۳۵۷ ب ۲۹۷/۳۴۲

سرشناسه: بدایع نگار لاهوتی، محمد، ۱۲۴۱ - ۱۳۱۹؟.

عنوان قراردادی: [بدایع المهدویه . فارسی]

عنوان: بدایع الاحکام فی فقه الاسلام به ضمیمه افتضاح الکافرین

کاتب: احمد بن محمد هزار جریبی تاریخ کتابت:

محل نشر: تهران ناشر: چاپخانه آقا سید حسین مدیر کتابخانه شرافت تاریخ نشر: ۱۳۲۴ ق

صفحه شمار: ۲۷۲ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱٫۵ × ۱۶٫۵ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: ورثه مرحوم تنکابنی بوسیله معتمد خراسانی تاریخ ثبت: مرداد ۱۳۶۴

یادداشتها: ۱. این کتاب متن عربی و شرح و ترجمه بدایع المهدویه از مولف است که خود او ترجمه و شرح کرده است. ۲. غلطنامه در انتها

موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - قرن ۱۳ ق.
۲. کتاب مقدس - تحریفات

شناسه(های) افزوده: الف. هزار جریبی، احمد، کاتب. ب. تنکابنی (ورثه)، واقف. ج. عنوان.

فهرستنگار: اسدزاده تاریخ فهرستنگاری: شهریور ۸۸

فهرست اسامی تصنیفات جناب مستطاب سید الفقهاء و المحدثین و قدوة الحکماء و العارفین جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول وحید الاعصار بدایع نگار دامت شوکته العالی تا این تاریخ این است که نوشته میشود اوّل کتاب ریاض المنجمین در علم هیئات جدید و قدیم و معرفت تقویم بطبع رسیده حال نسخه آن کمیابست دوئیم کتاب بدایع الانوار فی حالات سابع الاطهار موسی بن جعفر علیه السلام بطبع رسیده نسخه اش بسیار و در این دو کتاب تخلص شعری را مخلص کرده سیم کتاب صراط العارفین فی اصول الدین که در کلام و حکمت نوشته در بین نوشتن این کتاب بدایع الانوار را بخواهش جماعتی نوشته و هنوز این کتاب بطبع نرسیده چهارم کتاب بدیعیه در شرح الفیه ابن مالک بعربی نوشته شده و این کتاب بطبع رسیده و نسخه اش فراوان است پنجم کتاب لاهوتیه در شرح تهذیب المنطق تفتازانی بفارسی نوشته و با بدیعیه در یکجلد بطبع رسیده ششم کتاب بدایع الوصول فی علم الاصول است که بفارسی در اصول فقه نوشته و بطبع نرسیده هفتم کتاب بدیع الحساب است که فارسی و مختصر خلاصة الحساب است و هنوز بطبع نرسیده هشتم کتاب علائم البدیعة فی علماء الشیعه است که ذکر علمای اثنی عشری و کتب آنها از رجال نوشته و هنوز بطبع نرسیده نهم کتاب افتضاح الکافرین در خلاف عبارات توریة و انجیل است با یکدیگر که بطبع نرسیده دهم کتاب حمدان و همدان در حکایات مضحکات که بطبع نرسیده یازدهم کتاب بدایع المهدویه است که تمام فقه است بعربی) دوازدهم کتاب بدایع الاحکام که شرح فارسی بر او است و دیوان اشعار هم که تقریبا ده هزار بیت در قصاید و غزلیات و رباعیات موجود دارند و در همه کتب بغیر از آن دو کتاب مذکور لاهوتی تخلص نموده اند که کسی لاهوتی بامین تخلص نموده

این فهرست بید اقل الطلاب الکتاب محمد القزوینی نوشته شد در بالاخانه امام زاده زید در ۲۵ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

اسد ارها لی ...
تاریخ

سال ۱۳۴۸ خورشیدی بازبینی شد

۱

هذا الكتاب

بدایع الاحکام فی فقه الاسلام

وقف
ورثه مرحوم تنکابنی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الاحد المحمود الواحد الصمد الودود الراحم علی المطرود المقصور کل مولود الواسع العلام السامع لکل کلام المرسل للاوطار والسلام علی ما وسع الله له الرمل والکدا والوعود والامل وسطع المهاد ووطد الاطواد وکور الدهور وکرر الامور علم الاسلام وامام الاحکام مطالع صراح العلم والکلام مصدر مصاص الاوامر والاحکام رسول الله علی الامم وولی الله الاکرم احمد المسعود محمد المسعود کمل الله سماحه وعصم الله رکامه وعلمه الاسرار لاصلاح الاعمال وسمع احکام الله للحرام والحلال ودعی اهل الصلاح والورع وطرح اهل اللهو والطمع والسلام علی صاعد مصاعد الهمم سالک مسالک الکرم مطلع لوامع الاسلام مطلع علی عوالم الالهام الامام العادل والاول الکامل وصی رسول الاطهر علی الکرار وعلی آله الاطهار واولاده اولوا الامر وحاملوا الاسرار و حارسوا العالم واصول الکرم وادلاء علی صراطه ومحال کرمه ودعائم امره

حمدی لملک متفرد بعزته متملک بقوته کریم ودود رحیم محمود جلت عظمته وکثرت نعمته لیس یدرکه بصر ولم یحط به نظر بصیر سمیع قدیر منیع قبل کل مملوک وبعد کل مصنوع لیس له شریک فی ملکه ولم یکن له شبیه فی صنعه عجز عن وصفه من یصفه وضل فی نعته من یعرفه لم یکن له صفة غیر عینه ووجوده ولیس له ولی فی جوده کل صفة غیر موصوف

مصاص وطر: بمعنای خالص خالص
وطد: ثابت کرد
اطواد: کوهها
کور: زیاد کردن وجمع کردن
ن: الف

٥٠٦٩٩

وهو فرد عطوف ذو لطف خفی ورحمة کثیرة ذو ملة قویة وعقوبة شدیدة بلغت حجته وتمت کلمته فی مخلوقه برسول مکی ونبی قرشی حبیب جلیل وصفی خلیل محمد علیه تسلیمه وختم به نبوته وقوی به حجته فجعل ذریة رسوله وخیرة عترته حفظة سره وحملة حکمه علیهم رحمته وتسلیمه وبرکته وتکرمه توکلت بتوحیده وتوسلت بحججه وبعد

این بنده در دوازدهم شوال هزار وسیصد وشانزده ١٣١٦ هجری از طهران که پای تخت دولت ایران ومسکن اعلیحضرت قدر قدرت وقوی شوکت شاهنشاه مظفر الدین شاه خلد الله ملکه بود بعزم زیارت مشاهد مقدسه حرکت نموده در بیست وششم ذیقعده ٢٦ وارد کربلای معلی شده وشرف آستان بوسی حضرت حضرت حسین آل عبا روح العالمین له الفداء نائل گردیده واین سفر پنجم است که باین فیض عظیم مفتخر شده ام چون کربلای معلا ونجف اشرف مجمع ارباب علوم خاصه علم فقه ومسائل دینیه است روزی با جمعی از علماء صحبت از کتب مختصر در فقه گردید جمعی لمعهٔ شهید اول را تمجید نمودند وبعضی مختصر نافع محقق را وبرخی تبصرهٔ علامهٔ حلی را وجماعتی بدایهٔ شیخ حر عاملی را این بنده همه را دیده بود ملتزم شد که کتابی در فقه بنویسد که اختصارش بیشتر ومطالبش اوضح باشد لهذا کتاب بدایع المهدویه را نوشت چون در آن کتاب اشاره باختلافات شده بدون شرح برای ناظرین اشتباه اختلاف مشکل وپیدا کردن قائل آن بسیار صعب است لهذا این بنده مختصر ترجمه که فارسی خوانان هم بفهمند وبیان اختلافات هم بشود برآن مینویسد ولکن دلیل بر همه مطالب ذکر نمی‌شود چه این جمله از کتاب استدلال وشرح مطولها دیگر است که بعد از ما بنویسند وچند چیز لازم است که برای ناظرین اشاره شود اول دانسته میشود قول علمای اثنی عشری در مسئلهٔ واحد وبیان میشود اختلاف آنها از کتاب مختلف علامهٔ حلی که کتاب آخر او است واز مفاتیح فیض وبحار مجلسی وحدائق شیخ یوسف بحرانی وجواهر شیخ محمد حسن نجفی وکتب دیگران از متقدمین ومتاخرین اکثر نزد این بنده حاضر ورسائل از معاصرین نیز موجود گذشته از اینکه خود آنها را ملاقات نموده ام وکمتر اختلافیست که اتفاق بر یکی از آنها شده باشد بلکه چنانچه در متقدمین اختلافست در معاصرین هم باشد جهة اختلاف فهم واشتباه آنها

٢٠٦٦٩

دوم گمان نشود که ما بعلم رجال بصیر نیستیم کتب رجال نزد ما موجود و کتابی در اصول فقه مسمی ببدیع الوصول
نوشته ام بآن کتاب رجوع نمایند که دوره اصول فقه را با اختصار مع الدلیل در آن کتاب ذکر نموده ام
سیم ما ترجیح اخبار معارض بنظر این جمع چنانچه در کتاب مذکور بیان نموده ایم اول بما وافق الکتاب است و
بعد بما خالف العامه و بعد باشهر روایتی و بعد اگر متساوی شدند هر کدام عمل کند صحیح است چهارم
ما جمع بین اخبار ممکن است چون حمل مطلق بر مقید و عام بر خاص و امر بشیئی و اجازه ترک که حمل بر استحباب
میشود رجوع بقاعده ترجیح می شود پنجم دانسته میشود در بعضی مسائل قول علمای سنت و روسای آنها
هشت نفرند حسن بصری که معاصر با حضرت امیر المؤمنین ع است و ابو حنیفه نعمان بن ثابت که ولادتش
هشتاد هجری و وفاتش در صد و پنجاه هجری بوده و مالک بن انس که ولادتش نود و وفاتش صد و
هفتاد و نه ۱۷۹ و استاد شافعی است و محمد بن ادریس شافعی ولادتش سال وفات ابو حنیفه و وفاتش
دویست و چهار ۲۰۴ و احمد بن محمد بن حنبل تلمیذ شافعی است ولادتش صد و شصت و چهار ۱۶۴ و وفاتش
دویست و چهل و یک ۲۴۱ بوده محمد و ابو یوسف مصاحب ابو حنیفه اند و داود ظاهری پس از اینها
و تابعین چهار نفر اینها عدول کردند بچهار نفر دیگر و اکنون مذهب اهل سنت را چهار رئیس بیشتر
نباشد ابو حنیفه و امام مالک که امام حجاز بوده و شافعی و حنبلی و این چهار معاصرند با حضرت
جعفر صادق و کاظم و امام رضا و امام محمد تقی و علی النقی علیهم السلام چه ولادت حضرت
صادق ع هشتاد و سه و شهادتش صد و چهل و پنج و شهادت امام موسی ع صد و هشتاد و
سه و امام رضا ع دویست و سیم و امام محمد تقی ع دویست و بیست و علی النقی ع دویست و
پنجاه و چهار است و ذکر قول اینها جهت آنستکه هر گاه در کتب خدا اخبار معارض حکمش ظاهر
نبود قول عامه دانسته شود تا خلاف آنها معلوم شود و نقل قول آنها را از کتب خود آنها نمائیم
و کتب بسیار آنها نزد این بنده موجود است اکثر نقل که کنیم از کتاب مجمع الانهر شیخ عبد الرحمن
داماد حنفی که امروز اتقن کتب فقهیه آنهاست و از کتاب میزان امام عبد الوهاب شعرانی
و اختلاف الائمه عبد الرحمن شافعی که این دو کتاب در اختلاف ائمه ثمانیه است در مسئله

واحد ششم میتواند هر شیعه با داشتن این کتاب در موقع تقیه رفتار کند چون اهل سنت که مذهب اربعه شده بماند
و این بسیار نیکوست برای طایفه حقه اثنی عشریه هفتم کتب اخبار چون کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب
و استبصار و وسائل الشیعه و سایر کتب حاضر و بقدر قوه اخبار دیده شده است هشتم هر مسئله که
در آن اختلافست البته آنکه با احتیاط رفتار کند از خطر بعید است مثلا چون نجاست و طهارت خمر و اهل کتاب
و لاکن این بنده آنچه اقوی دانسته بقانون دلیل است و محتاط عملش صحیح است و بهتر است عند الله
نهم علمای امامیه از متقدمین قریب بهزارند و از متاخرین غیر معدود و همه صاحب کتابند لاکن
اساطین آنها در متقدمین که صاحب کتاب فقه و فتوی هستند و متاخرین خوشه چین خرمن آنها چهار
نفرند که علامه و علمای دیگر غالبا از آنها نقل کنند و ما هم اختلاف را از این چهار و ده نفر بزرگوار ان
در مسئله نقل کنیم و اینها صاحب کتاب بسیارند و ما همان اشاره بکتب فقهیه آنها نمائیم و از سایر علما
هم در بعضی موارد قولی باشد که ذکرش ضرور باشد نقل شود و هر گاه مخالف در متقدمین و متاخرین
و معاصرین باشد باسم نوشته شود اول اقدم الجامعین و اعظم البارعین حجة الاعلام ثقة الاسلام کلینی
محمد بن یعقوب بن اسحق صاحب کتاب کافی و وفاتش در سال سیصد و بیست و هشت هجری یکسال قبل از
غیبت کبری امام دوازدهم ع و با وکلای آنحضرت معاصر است دوم شیخ الفقیه و ثقة الوجیه ابن بابویه
علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی و وفاتش در سیصد و بیست و نه بوده صاحب کتاب رسالة الشرایع است
سیم رکن الوجیه و عالم النبیه شیخ الجلیل حسن بن علی بن ابی عقیل معاصر با ثقة الاسلام است چهارم شیخ
الفقیه و مجتهد الوجیه محمد بن احمد بن جنید و وفاتش سیصد و هشتاد و یک استاد مفید است پنجم بحر الطامی
مفخر کل شیعی و امامی رئیس الاخباریین و شیخ المسلمین صدوق محمد بن علی بن الحسین صاحب کتاب
من لا یحضره الفقیه و مقنع و عیون و علل الشرایع و وفاتش سال وفات ابن جنید مدفنش دری و
قبرش محل زیارت ابرار و پدرش علی در قم است و صدوق استاد مفید است ششم شیخ العالم الامین و
الحبر العامل الرزین سند السعید شیخنا مفید محمد بن محمد بن نعمان البغدادی استاد علم الهدی صاحب
کتاب مقنعه و وفاتش در چهار صد و سیزده هفتم العالم العفیف و السید الشریف صدر المتکلمین و حجة

المحققین علم الهدی و آیة العظمی علی بن حسین الموسوی صاحب کتاب مصباح و محکم و متشابه و انتصار
و جمل و ذریعه و فاتش چهار صد و سی و شش هشتم شیخ العالم العامل الفاضل الکامل سلار حمزة بن
عبد العزیز صاحب مقنع و مراسم تلمیذ مفید و علم الهدی است نهم فحل الفحول و فخر اهل المعقول و المنقول
ابو الصلاح تقی الدین ابن نجم الدین صاحب کتاب کافی و تقریب المعارف تلمیذ علم الهدی است
دهم شیخ الطایفة المحقة و رئیس الفرقة المحقة محمد بن الحسن الطوسی صاحب تهذیب و استبصار و مصباح
و نهایه و خلاف و مبسوط و اقتصاد و فاتش چهار صد و شصت یازدهم شیخ المتبحر البصیر و العالم المتتبع
النحریر بحر المواج ابن براج قاضی عبد العزیز صاحب کتاب جواهر الفقه و کامل و مهذب و شرح جمل
تلمیذ علم الهدی و طوسی است و فاتش چهار صد و هشتاد و یک دوازدهم رکن العلماء و المجتهدین
شمس الملة و الدین ابن حمزه محمد بن علی بن محمد الطوسی صاحب کتاب وسیله تلمیذ شیخ طوسی است
سیزدهم سید الفقهاء الاعلم و عنصر اللطیف الافخم ابی المکارم حمزة بن علی بن زهرة الحسینی الحلبی
صاحب کتاب غنیه و فاتش پانصد و نود و هشت چهاردهم ملک المدققین و اعلم المحققین محمد بن
احمد بن ادریس صاحب کتاب سرائر و فاتش پانصد و نود و هشت و بدانکه علمای متاخرین
بسیارند و هرگاه بخواهیم اسم آنها را ذکر کنیم طولانی گردد لهذا اکتفا برای دوازده نفر آنها نمودیم که
باعث تطویل نشود اوّل رئیس المحققین مجتهد موثق محقق مطلق نجم الدین جعفر بن حسین الحلی صاحب کتاب
شرایع و معتبر و مختصر نافع و استاد علامه حلی است و فاتش در ششصد و هفتاد و شش دوم علامه
المشارق و المغارب فخر العلماء و اهل المعقول و سند اهل المنقول جمال الدین حسن بن یوسف بن
مطهر الحلی صاحب کتاب تذکره و تبصره و تحریر و منتهی و قواعد و ارشاد و مختلف است و آنچه فتوای
او را نقل کنیم از مختلف است هرگاه ذکر کتاب او نشود که آخر کتاب او است و قصد ما از قول مشهور نقل
قول او است که میفرماید مشهور این است یا مشهور در این بیست و شش نفر علماء است و قصد ما از
اجماع نبودن مخالف است در مسئله کما لا یخفی علی البصیر و فاتش در هفتصد و بیست و شش سیم
شیخ المظلوم الشهید و عالم المتبحر السعید محمد ابن جمال الدین مکی صاحب کتاب ذکری و دروس

و بیان و الفیه و لمعه شهادتش هفتصد و هشتاد و شش چهارم شیخ العالم الرزین زین الملة و الحق و الدین
شهید ثانی و عالم ربانی شیخ زین الدین صاحب شرح بر لمعه و مسالک بر شرایع محقق و ریاض شهادتش
در نهصد و شصت و پنج پنجم مقدس الفقیه العالم العامل مجتهد العارف الکامل احمد بن محمد الاردبیلی صاحب
شرح بر ارشاد علامه و فاتش نهصد و نود و سه ششم سید المجتهدین و سند المحققین محمد بن علی بن الحسین الموسوی
صاحب کتاب مدارک الاحکام شرح بر شرایع و شرح بر مختصر نافع و فاتش هزار و نه هفتم شیخ العارف
الفقیه الملی کاشف اسرار الفضائل بالفهم الجبلی بهاء الدین محمد بن حسین العاملی صاحب کتاب
مشرق الشمسین و جامع عباسی و فاتش هزار و سی و یک هشتم ترجمان الحکماء المتألهین و المتکلمین غرة
الدهر فیلسوف العصر عالم الربانی فیض کاشانی محمد بن مرتضی المدعو بمحسن صاحب وافی و مفاتیح و
معتصم الشیعه و فاتش هزار و نود و یک نهم علامة العلماء و المتکلمین و فخر الفقهاء و المحدثین عالم باسرار
معانی و المبانی محمد باقر بن محمد تقی المجلسی صاحب بحار الانوار و فاتش هزار و صد و یازده دهم شیخ المحدثین و
حجة الاخباریین عالم الجلیل و مقدس النبیل محمد بن الحسن بن الحر العاملی صاحب کتاب وسائل الشیعه و بدایة
الهدایه و فصول المهمه معاصر با مجلسی است یازدهم شیخ الفاضل بحر الکامل ثقة الامین حبر الرزین الفقیه
الصمدانی الذی لیس له ثانی شیخ یوسف بن احمد البحرانی صاحب کتاب حدایق و فاتش هزار و صد و هشتاد و شش
دوازدهم شیخ المجتهدین و حجة الاصولیین شیخ مرتضی بن محمد امین انصاری شوشتری صاحب کتاب
رسائل در اصول فقه و کتاب طهارة و صلوة و مکاسب در فقه و فاتش هزار و دویست هشتاد و یک و
اکثر از این کتب در نزد این بنده جمع است پس شروع نمائیم در بیان مقصود که مختصر کتاب بدیع المهدیه باشد

الحمد لله الذی خلق الانسان و اختاره من الحیوان حمد خدا مخصوص خداوندیست که ایجاد کرد نوع
انسان را و اختیار کرد این نوع را از جنس حیوانات و اعطاه العقل و اللسان و علمه البیان و عطا کرد
بانسان دانائی و زبان و نطق را برای اظهار آن و آموخت بانسان روشن ضمیری را حتی یمیز الشرایع و
الاحکام و مسائل الحلال و الحرام تا اینکه تمیز دهد انسان شریعتها و بفهمد احکام را و مسائل متعلق بحلال
حرام را که چه حلال است از جانب خدا و چه حرام شده بحکم او بوسیلهٔ انبیائه و حججه و اولیائه بواسطه

المحققین علم الهدی و آیة العظمی علی بن حسین الموسوی صاحب کتاب مصباح و محکم و متشابه و انتصار
و جمل و ذریعه و فاتش چهارصد و سی و شش هشتم شیخ العالم العامل الفاضل الکامل سلار حمزة بن
عبد العزیز صاحب مقنع و مراسم تلمیذ مفید و علم الهدی است نهم فحل الفحول و فخر اهل المعقول و المنقول
ابو الصلاح تقی الدین ابن نجم الدین صاحب کتاب کافی و تقریب المعارف تلمیذ علم الهدی است
دهم شیخ الطایفة المحقة و رئیس الفرقة المحقة محمد بن الحسن الطوسی صاحب تهذیب و استبصار و مصباح
و نهایه و خلاف و مبسوط و اقتصاد و فاتش چهارصد و شصت یازدهم شیخ المتبحر البصیر و العالم المتتبع
النحریر بحر المواج ابن براج قاضی عبد العزیز صاحب کتاب جواهر الفقه و کامل و مهذب و شرح جمل
تلمیذ علم الهدی و طوسی است و فاتش چهارصد و هشتاد و یک دوازدهم رکن العلماء و المجتهدین
شمس الملة و الدین ابن حمزه محمد بن علی بن محمد الطوسی صاحب کتاب وسیله تلمیذ شیخ طوسی است
سیزدهم سید الفقهاء الاعلم و عنصر اللطیف الافخم ابی المکارم حمزة بن علی بن زهرة الحسینی الحلبی
صاحب کتاب غنیه و فاتش پانصد و نود و هشت چهاردهم ملک المدققین و اعلم المحققین محمد بن
احمد بن ادریس صاحب کتاب سرائر و فاتش پانصد و نود و هشت و گفتیم که علمای متاخرین
بسیارند و هر گاه بخواهیم اسم آنها را ذکر کنیم طولانی گردد لهذا اکتفا برای دوازده نفر آنها نمودیم که
باعث تطویل نشود اول رئیس المحققین مجتهد موثق محقق مطلق نجم الدین جعفر بن حسین الحلی صاحب کتاب
شرایع و معتبر و مختصر نافع و استاد علامه حلی است و فاتش در ششصد و هفتاد و شش دوم علامه
المشارق و المغارب فخر العلماء و اهل المعقول و سند اهل المنقول جمال الدین حسن بن یوسف بن
مطهر الحلی صاحب کتاب تذکره و تبصره و تحریر و منتهی و قواعد و ارشاد و مختلف است و آنچه فتوی
او را نقل کنیم از مختلف است هر گاه ذکر کتاب او نشود که آخر کتاب اوست و قصد ما از قول مشهور نقل
قول اوست که میفرماید مشهور این است یا مشهور در این جهت و شش نفر علما است و قصد ما از
اجماع نبودن مخالف است در مسئله کما لایخفی علی البصیر و فاتش در هفتصد و بیست و شش سیم
شیخ المظلوم الشهید و عالم المتبحر السعید محمد ابن جمال الدین مکی صاحب کتاب ذکری و دروس

و بیان و الفیه و لمعه شهادتش هفتصد و هشتاد و شش چهارم شیخ العالم الرزین زین الملة و الحق و الدین
شهید ثانی و عالم ربانی شیخ زین الدین صاحب شرح بر لمعه و مسالک بر شرایع محقق و ریاض شهادتش
در نهصد و شصت و پنج پنجم مقدس الفقیه العالم العامل مجتهد العارف الکامل احمد بن محمد الاردبیلی صاحب
شرح بر ارشاد علامه و فاتش نهصد و نود و سه ششم سید المجتهدین و سند المحققین محمد بن علی بن الحسین الموسوی
صاحب کتاب مدارک الاحکام شرح بر شرایع و شرح بر مختصر نافع و فاتش هزار و نه هفتم شیخ العالم
الفقیه الملی کاشف اسرار الفضائل بالفهم الجبلی بهاء الدین محمد بن حسین العاملی صاحب کتاب
مشرق الشمسین و جامع عباسی و فاتش هزار و سی و یک هشتم ترجمان الحکماء المتألهین و المتکلمین غرة
الدهر فیلسوف العصر عالم الربانی فیض کاشانی محمد بن مرتضی المدعو بمحسن صاحب وافی و مفاتیح و
معتصم الشیعه و فاتش هزار و نود و یک نهم علامة العلماء و المتکلمین و فخر الفقهاء و المحدثین عالم باسرار
معانی و المبانی محمد باقر بن محمد تقی المجلسی صاحب بحار الانوار و فاتش هزار و صد و یازده دهم شیخ المحدثین و
حجة الاخباریین عالم الجلیل و مقدس النبیل محمد بن الحسن بن الحر العاملی صاحب کتاب وسائل الشیعه و بدایة
الهدایه و فصول المهمه معاصر با مجلسی است یازدهم شیخ الفاضل بحر الکامل ثقة الامین حبر الرزین الفقیه
الصمدانی الذی لیس له ثانی شیخ یوسف بن احمد البحرانی صاحب کتاب حدائق و فاتش هزار و صد و هشتاد و شش
دوازدهم شیخ المجتهدین و حجة الاصولیین شیخ مرتضی بن محمد امین انصاری شوشتری صاحب کتاب
رسائل در اصول فقه و کتاب طهارة و صلوة و مکاسب در فقه و فاتش هزار و دویست و هشتاد و یک و
اکثر از این کتب در نزد این بنده جمع است پس شروع نمائیم در بیان مقصود که مختصر کتاب بدیع المهدیه باشد

الحمد لله الذی خلق الانسان و اختاره من الحیوان حمد خدا مخصوص خداوندیست که ایجاد کرد نوع
انسان را و اختیار کرد این نوع را از جنس حیوانات و اعطاه العقل و اللسان و علمه البیان و عطا کرد
بانسان دانائی و زبان و نطق را برای اظهار آن و آموخت بانسان روشن ضمیری را حتی یمیز الشرایع و
الاحکام و مسائل الحلال و الحرام تا اینکه تمیز دهد انسان شریعتها و بفهمد احکام را و مسائل متعلق بحلال
حرام را که چه حلال است از جانب خدا و چه حرام شده بحکم او بوسیلة انبیائه و حججه و اولیائه بواسطه

در شادمانی و که پیغمبرانند و مجتهدانی و که ائمه اثنی عشرند که حافظ احکامند و بواسطه دوستانم و که تابعین و ناقلین
حاملین اخبار آنها هستند بردم والصلوة والسلام علی محمد خاتم النبیین و آله اوصیائه و خلفائه
العارفین الی یوم الدین و درود و سلام باد بر محمد که آخر پیغمبر است و اوصیا و خلفائی و که عارف
باحکام او هستند تا روز قیامت و بعد فیقول العبد الحقیر مهدی بعد از درود و سلام پس میگوید
بنده از بندگان حقیر خداوند که نامش مهدیست تولد این بنده هشت ساعت از شب یکشنبه بیست و هفتم
ماه رجب که شب بعثت حضرت رسالت است در سال هزار و دویست و هفتاد و نه در طهران واقع گردید
ابن مصطفی پسر میرزا مصطفی ملقب بوکیل لشکر الحسینی از اولاد حضرت امام حسین علیه السلام
اگرچه این بنده سلسله نسب خود را در کتاب بدایع الانوار در احوالات ینابیع الطهارة موسی بن جعفر علیهما
صلوات الله علیه و در کتاب صراط العارفین در علم کلام و حکمت و اثبات اصول الدین نقل نموده ام لکن
محض افتخار باز ذکر میشود باختصار میرزا مصطفی بن میرزا حسن بن میرزا مرتضی بن میرزا مصطفی بن
میر مرتضی بن سید المعروف میرداود بن میر اسمعیل بن میر حسین بن میر فضل الله بن نظام الدین حبیب الله
بن جعفر بن تاج الدین حسن بن فخر الدین علی بن رضی الدین مرتضی بن زین الدین علی بن شمس الدین
محمد بن صدر الدین بن امین الدین بن ابراهیم بن شرف الدین یحیی بن شمس الدین محمد بن ابراهیم بن
زین الدین عبدالله بن نظام الدین علی بن ابوعبدالله حسین بن علی بن عمر بن حسن الافطس بن
ابوالحسین علی الاطهر بن امام زین العابدین علی بن الحسین ع میرداود صاحب رساله در اصول الدین است
که کتاب صراط العارفین این بنده شرح بر او است و او را زن نکاحی یکی بود دختر میر مصطفی بن حسین صاحب
کتاب نقد الرجال که معاصر با مولانا محمد تقی مجلسی است و مادر این بنده اتصال بمیر حسین بن میر فضل الله
یابد و دیگر از طرف مادری بآقا محمد باقر بهبهانی که رئیس اصولیین و صاحب شرح بر مفاتیح است پیوند دوانده
جهتی بعلامه مجلسی التفرشی پدر این بنده تا نظام الدین حبیب الله ساکن تفرش بوده اند و تفرش
قریه ایست دوازده فرسخی بشهر قم مانده و از قهستان قم محسوب میشود شیخ نظامی صاحب خمسه از آنجا است
و خواجه نصیر الدین طوسی از اهل جهرود چهار فرسخی آنجاست و اکنون تفرش از بلوکات عراق عجم محسوب میشود

الملقب

۱۳۰۱
الملقب ببدایع نگار در زمان شاهنشاه مبرور ناصر الدین شاه مغفور در سال هزار و سیصد و یک
این لقب از جانب سلطنت و دولت اختصاص باین بنده یافت تا کنون والمتخلص بلاهوتی
تخلص این بنده در اشعار مخلص بود و تبدیل بلاهوتی نمود و احدی قبل از این باین تخلص اختصاص نداشته است
هذا کتاب مختصر فی فقه المذهب الامامیة مشتمل علی اربعین بابا این که نوشته میشود
کتابیست مختصر در فقه مذهب امامیه اثنی عشریه و دارای چهل باب است واکتفیت فیه بما نظرت من الواجبات
واکتفا کردم در این کتاب مختصر بذکر مسائلیکه نظر کردم در آنها از واجبات برخلاف تبصره علامه و لمعه
شهید و نافع محقق و بدایه شیخ حر عاملی که در آنها ذکر مستحبات نیز شده و تکرار هم نموده اند والمستحبات
التی فیها القول بالوجوب و ذکر کردم در این مختصر مستحباتی را که در آنها قول بوجوب هست از علمای امامیه
والمحرمات و ذکر شده است در این کتاب محرمات برخلاف دیگران که مکروهات را نقل کرده اند
والمکروهات التی فیها القول بالحرمة و ذکر شده است در این مختصر مکروهاتیکه در آنها قول بحرمت هست
از علمای امامیه که فی الواقع این کتاب مخصوص بواجبات و محرمات است امید است که ترک نشده باشد چیزی
از این دو المستفادة من اخبار الائمة الاطهار واجبات و محرماتی نقل میشود که فهمیده ام از اخبار
ائمه اثنی عشر علیهم السلام نه از دلیل دیگر واشرت الی اختلاف الآراء والاحادیث علی وجه حسن
و اشاره کرده ام در این کتاب باختلاف رایهای علمای امامیه در اکثر مسائل محتاج الیه و اختلاف احادیث
از معصومین بطوریکه اشاره شده بعلی الاصح یا علی الاقوی یا علی الاظهر یا علی الارجح که دانسته میشود از
این الفاظ که اختلاف است و این قول مذکور مختار است و اگر جائی علی الاحوط گفتیم موافقت احتیاط و شهرت
چه دلیل طرف مقابل در نظر اقوی است و مذهب اهل سنت ذکر میشود در بعضی مسائل لازمه بعد از لفظ فارق
در ائمه اربعه ولم یسبقنی احد من المتقدمین والمتأخرین بمثله فی الاختصار والاشارة
الی الخلاف و پیشی نگرفته است احدی از علمای متقدمین و علمای متأخرین که گفته باشند بمثل این کتاب
مختصر که تقریبا هزار و پانصد بیت باشد گواه شاهد صادق در آستین باشد و دارای تمام واجبات و
محرمات در صورتیکه اشاره بسوی خلاف هم در مسئله شده باشد وارجو من الناظرین بالعفو عن خطائی

بنده

فیه و امید دارم از کسانیکه مطالعه مینمایند این کتاب را که عفو فرمایند از خطائیکه ظاهر شده است از این احقر عباد الله
در انتخاب از فتاوی زیرا که مصون از سهو و خطا معصومین میباشند لا غیرهم وسمیته بالبدیع المهدویه فی
فقه الاثنی عشریه و نام نهادم این کتاب را ببدیع المهدویه در فقه مذهب اثنی عشریه و برای ناظرین این مجلد
مختصر را بدیع الاحکام فی فقه الاسلام و طلب یاری مینمایم بخداوندیکه کفایت کننده بنده کان است فی کل الامور

الباب الاول فی الطهارة

وهی اسم للوضوء والغسل والتیمم طهارة در لغه بمعنی نزاهه و در اصطلاح فقها اسم است برای وضوء و غسل و تیمم

بدیعة

الماء علی قسمین مطلق ومضاف ماء در لغه بمعنی جسم مایع سیال است هرچه باشد پس آب بر دو قسم است مطلق
و مضاف اما المطلق ما یسمی اطلاقا باسم الماء علیه آب مطلق چیزیست که استحقاق دارد اسم آب را
بدون اینکه اضافه بسوی چیزی کنند و سلب این اسم از او نمیشود عرفا وهو مطهر من الحدث والخبث و این
آب مطلق هم رفع حدث میکند یعنی با او وضوء و غسل میشود گرفت و هم ازاله خبث میکند یعنی پاک کننده
نجاست است چون ازاله بول و غایط ولا ینجس بما یقع فیه من النجاسة ما لم یتغیر لونه او ریحه
او طعمه بها و نجس نمیشود این آب بچیزیکه واقع میشود در او از نجاست مادامیکه تغییر پیدا نکند رنگ او
یا بوی او یا طعم او بواسطه دخول نجاست نه غیر آن ان کان مقدار کر علی الاقوی اگر بوده باشد آب
بقدر کر بنابر قول قوی که قول مشهور است ابن ابی عقیل و فیض و بعضی از متاخرین آب را بملاقات نجاست
نجس نمی دانند کمتر از کر اگر باشد مگر بتغییر اوصاف ثلاثه و اخبار معصومین در این باب مختلف است اخبار
دلیل ابن عقیل مطلق است اخبار دلیل مشهور مقید حمل میشود مطلق بر مقید تا بهر دو خبر عمل شده باشد و اشهر
روایتی بر نجاست است فان تغیر او کان اقل من کر نجس پس اگر متغیر شد آب بسبب نجاست یکی از اوصاف
او نجس است اجماعا یا بوده باشد کمتر از کر نجس میشود بملاقات نجاست اگرچه تغییر نکند اوصاف ثلاثه او
بنابر قول مختار که قول مشهور است ولا یطهر باتمامه کرا علی الارجح و یطهر بالقاء کر علیه دفعة
علی الاظهر حتی یزول التغییر و پاک نمیشود آب نجس که کمتر از کر است باینکه آب در او بقدری بریزند

که کر شود و پاک میشود بملاقات کر بر او دفعة واحدة بنابر مختار نه بدفعات تا زایل شود از آب تغییر اوصاف ثلاثه
علم الهدی و سلار و ابن براج و ابن ادریس و ابن حمزه و محقق کرکی شیخ علی بر این رفته اند که آب قلیل که نجس شد
آب طاهر بر او بریزند بقدریکه کر شود پاکست چه کرّیت که رافع نجاست است در هر دو حال موجود است دیگر
آنکه حکم میکنند بطهارت کر هنگامیکه در او نجاستی مشاهده کنند و حال آنکه نمیدانند قبل از کر داخل شده یا بعد
طوسی در مبسوط مردد مانده و در کتاب خلاف چون ابن جنید فرماید پاک میشود بلقاء کر دفعة و متابعت
کرده اند او را علامه و شهیدین و مقدس اردبیلی و صاحب مدارک و بهائی و مجلسی و صاحب حدایق و صاحب
وسائل و انصاری زیرا که آب محکوم بنجاست شرعا و زائل نمیشود این حکم مگر بدلیل شرعی و خبر کر دلیل
نباشد از شرع و اما عدم علم بدخول نجاست قبل و بعد مستثنا است بنص وارد از معصوم که کر طاهر است
ما لم یتغیر محقق و علامه در کر دفعه را شرط دانسته اند که دفعة بر آب نجس کر را بریزند و بین متاخرین مشهور دفعه
است دیگران از علماء القاء را کافی دانسته اند و دفعه را شرط ندانسته اند و لاکن قول بالقاء خالی از قوة نیست در
صورت زوال تغییر ولا یعتبر الامتزاج علی الاصح و معتبر نمیباشد در القاء کر بر آب نجس ممزوج کردن بر قول اصح
مختار موافقا للعلامة فی التذکرة والمحقق فی المعتبر والشهید فی الذکری چه بدون مزج محض ملاقات پاک میشود
سئل الصادق ع عن الماء الساکن یکون فیه الجیفة قال یتوضأ من الجانب الآخر لا یتوضأ من
جانب الجیفة و واضح است از خبر مذکور ممازجت والا اتصال که بوده است و سایر علماء مزج را معتبر ندانسته اند
و مزج آنست که عرف حکم بکند که داخل بکدیگر شده اند وماء البئر ان لم یتغیر بالنجاسة احد اوصافه لم
ینجس بملاقات النجاسة علی الاظهر و آب چاه اگر تغییر نیابد بدخول نجاست در او یکی از اوصاف
ثلاثه او نجس نمیشود بملاقات نجاست نزد مختار موافقا لابن ابی عقیل و علامه و بهائی و فیض و مقدس اردبیلی
و صاحب مدارک و صاحب حدائق و صاحب وسائل و مجلسی و انصاری و نجس میشود بملاقات
نجاست نزد مفید و سلار و ابن ادریس و محقق و شهید اول و شهید ثانی در شرح لمعه گوید این مسئله
نزدیک است که اجماعی شود و طوسی را دو قول است و اخبار مختلف و در جمع حمل بر استحباب اقوی
اینست که باید آب چاه ملاحظه شود اگر اندک است نجس میشود و هرگاه بیشتر از کر است پاک میشود چنانچه

عمار از صادق ع سؤال میکند که اگر زنبیل نجاست در چاه افتد چه باید کرد میفرماید لا بأس اذا کان فیها ما کثیر پس توان گفت که اخبار بر طهارت و نجاست نظر بماده ایست که در چاه است نه نظر باصل آب و جمع هر دو اخبار باین قسم صحیح کرد و اما نجس میشود آب چاه بتغییر احد اوصاف ثلاثه اجماعا در هر صورت آنچه وارد شده در کشیدن آب خواه واجب باشد خواه مستحب حیث پاک میشود چاه آب بکشیدن تمام آن برای مردن شتر در آن یا داد مرده افتد و بگاو نر و مسکر مایع و خون بسیار و پاک میشود بکشیدن یک کر برای اسب و خر و قاطر و گاو ماده که مرده باشد و هفتاد دلو برای انسان و فضله او که تر باشد و چهل دلو برای روباه و خرگوش و گوسفند و سگ و خوک و گربه و بول مرد و سی دلو برای آب باران مخلوط ببول و عذره سگ و ده دلو برای نجاست خشک و خون کم و هفت دلو برای کبوتر و امثال آن و موش درصورتیکه نفخ کرده باشد و بول صبی و غسل جنب که بدنش خالی از نجاست و خروج سگ زنده و پنج دلو از برای ذرق دجاج و سه دلو از برای موش در عدم نفخ و یک دلو از برای عصفور و از برای ما لا نص فیه از نجاسات چهل دلو است بدانکه آنچه نوشته شد از اخبار مستفاد است بعضی از علما فرق نهاده اند میان خون غیر و خون حیض و نفاس و بنا فهم دلیلی از اخبار بر فرق و هرگاه نشود که آب چاه را تمام بکشند جهه خرج آن تراوح میکنند و آن این است که چهار نفر از صبح تا غروب آب میکشد باین طور که هر دو نفر میکشند چون خسته شد آرام میگیرد و آن دو نفر دیگر میکشد که متصل این روز را میکشند و و نفر و هرگاه آب چاه بتغییر یکی از اوصاف ثلاثه بواسطه نجاست نجس شد صدوق و سلار گویند باید تمام آب چاه را بکشند و اگر متعذر تراوح کنند طوسی نزح جمیع گفته و در صورت تعذر بقدریکه زوال تغییر شود آب بکشند ابن ابی عقیل و مفید و ابو الصلاح و ابن براج و علامه نزح گفته اند تا زوال تغییر پیدا شود ابن ادریس در نجاسات منصوصه القدر گوید بقدر معین بکشند و هرگاه رفع تغییر نشد بکشند تا زوال تغییر احوط آنستکه در صورت امکان تمام آب چاه را بکشند و الا بقدر زوال تغییر و مستحب است فاصله بین چاه آب و بالوعه هفت ذراع در زمین سست و پنج در صلب و کذلک الحکم فی الجاری علی الارجح و در حکم آب چاه است حکم آب جاری بر قول مختار که مشهور است یعنی بملاقات نجاست آب جاری نجس نمی شود خلافا للعلامه که او گوید هرگاه قلیل باشد

ثلث الدلو لمحرره عفی عنه ١٢

محمد بن علی بن بابویه و علی بن بابویه باشد لمحرره ١٢

نجس میشود و حده الکر ما کان من طوله و عرضه و عمقه ثلثة اشبار و نصفا علی الاصح و حد کر بحسب بوده باشد طولا و عرضا و عمقا آب در آن سه وجب و نصف بقول مختار موافقا للمشهور و خلافا للصدوق و قمیین و مجلسی و علامه و مقدس اردبیلی و بهائی که سه وجب دانسته اند و شهید ثانی چه اخبار مختلف و قول مختار بعد از عامه است و اکتفا شد بذکر این حد ازگر چه در تعریف دیگر که هزار و دویست رطل باشد احتمالات مفید و طوسی و ابن براج و ابن ادریس و محقق و علامه و شهیدین و بهائی و انصاری رطل عراقی گفته اند ابن بابویه و صدوق و علم الهدی رطل مدنی گفته اند که یکرطل و نیم عراقیست ابن جنید و سلار مطلق اسم مدنی و عراقی نبرده اند و اخبار معصومین هم بدون تعیین است لهذا ترک نمودیم ذکر آنرا

و اما المضاف ما لا یصدق علیه اسم الماء باطلاقه فالمعتصر من الاجسام فهو طاهر غیر مطهر لغیره من حدث و خبث اما آب منسوب بغیر اگر بوده باشد بطوریکه صدق نکند بر او آب بدون اضافه پس فشرده از اجسام مانند آب غوره و انار پاک است اما رفع حدث و خبث نمیکند اجماعا و هرگاه مضاف باشد اما نه اضافه که او را خارج نکند چون ماء البحر و ماء الاجاج و ماء العذب یا آبیکه در او گل بریزند متغیر شود در رفع حدث میکند و ازاله خبث هم مینماید اجماعا و اما الممتزج بهما کالممتزج بالملح و المصعد منها کماء الورد فانه لا یرفع به الحدث و لا یزیل به الخبث علی الاحوط و اما اگر باشد آب ممزوج باجسام دیگر و مخلوط چون آب نمک یا تصعید شده از آب چون گلاب با او وضو و غسل جایز نیست بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن ابی عقیل و صدوق و جایز نیست ازاله نجاست موافقا للمشهور خلافا لابن ابی عقیل و مفید و علم الهدی و فیض دلیل ما احتیاط و اینکه لفظ ماء منصرف باب خالص است معلوم نیست باب مضاف هم شامل شود دلیل آن نهاده باشد اول قوله تعالی ما طهورا ماء شامل میشود آب خالص و ممزوج و معتصر از اجسام را لغة چنانچه فقها تقسیم بر هر سه نموده اند و خارج میشود معتصر از اجسام بنص معصوم باقی میماند آب خالص و ممزوج عن ابی بصیر عن ابی عبد الله ع فی الرجل معه اللبن ایتوضا منها للصلوة قال علیه السلام لا انما هو الماء و الصعید و ماء باز شامل خالص و ممزوج میشود خارج شد عصیر دلیل دوم در کافی عن یونس عن ابی الحسن ع قال قلت الرجل یغتسل بماء

عمار از صادق ع سؤال میکند که اگر زنبیل نجاست در چاه افتد چه باید کرد میفرماید لا بأس اذا کان فیها ماء کثیر پس نوان گفت که اخبار بر طهارت و نجاست نظر بماده ایست که در چاه است نه نظر باصل آب و جمع هر دو اخبار باین قسم صحیح کردد اما نجس میشود آب چاه بتغییر احد اوصاف ثلاثه اجماعا در هر صورت آنچه وارد شده در کشیدن آب خواه واجب باشد خواه مستحب حیث پاک میشود چاه آب بکشیدن تمام آن برای مردن شتر در آن یا در او مرده افتد و بکاو نر و مسکر مایع و خون بسیار و پاک میشود بکشیدن یک کر برای اسب و خر و قاطر و کاو ماده که مرده باشد و هفتاد دلو برای انسان و فضله او که تر باشد و دلو برای روباه و خرکوش و کوسفند و سگ و خوک و گربه و بول مرد و سی دلو برای آب باران مخلوط ببول و عذره و مسک و ده دلو برای نجاست خشک و خون کم و هفت دلو برای کبوتر و امثال آن و موش در صورتیکه نفخ کرده باشد و بول صبی و غسل جنب که بدنش خالی از نجاست و خروج سگ زنده و پنج دلو از برای ذرق دجاج و سه دلو از برای موش در عدم نفخ و یک دلو از برای عصفور و از برای ما لا نص فیه از نجاسات چهل دلو است بدانکه آنچه نوشته شد از اخبار مستفاد است بعضی از علماء فرق نهاده اند میان خون غیر و خون حیض و نفاس و بنا فهم دلیلی از اخبار بر فرق و هرگاه نشود که آب چاه را تمام بکشند جهة خروج آن تراوح میکنند و آن این است که چهار نفر از صبح تا غروب آب میکشند باین طور که هر دو نفر میکشند چون خسته شد آرام میگیرد و آن دو نفر دیگر میکشند که متصل این روز را میکشند دو نفر و هرگاه آب چاه بتغییر یکی از اوصاف ثلاثه بواسطه نجاست نجس شد صدوقین و سلار گویند باید تمام آب چاه را بکشند و اگر متعذر تراوح کنند طوسی نزح جمیع گفته و در صورت تعذر بقدریکه زوال تغییر شود آب بکشند ابن ابی عقیل و مفید و ابو الصلاح و ابن براج و علامه نزح گفته اند تا زوال تغییر پیدا شود ابن ادریس در نجاسات منصوصة القدر گوید بقدر معین بکشند و هرگاه رفع تغییر نشد بکشند تا زوال تغییر احوط آنستکه در صورت امکان تمام آب چاه را بکشند و الا بقدر زوال تغییر و مستحب است فاصله بین چاه آب و بالوعه هفت ذراع در زمین سست و پنج در صلب و کذلک الحکم فی الجاری علی الارجح و در حکم آب چاه است حکم آب جاری بر قول مختار که مشهور است یعنی بملاقات نجاست آب جاری نجس نمی شود خلافا للعلامه که او گوید هرگاه قلیل باشد

ثلث الدلو للمحرر عفی عنه

محمد بن علی بن بابویه و علی بن بابویه للمحرر

نجس میشود و حد الکر ما کان من طوله و عرضه و عمقه ثلثة اشبار و نصفا علی الاصح و حد کر عبارت بوده باشد طولا و عرضا و عمقا آب در آن سه وجب و نصف بقول مختار موافقا للمشهور و خلافا للصدوقین و مجلسی و علامه و مقدس اردبیلی و بهائی که سه وجب دانسته اند و شهید ثانی چه اخبار مختلف و قول مختار ابعد از عامه است و اکتفا شد بذکر این حد ازکرچه در تعریف دیگر که هزار و دویست رطل باشد و اختلاف مفید و طوسی و ابن براج و ابن ادریس و محقق و علامه و شهیدین و بهائی و انصاری رطل عراقی گفته اند ابن بابویه و صدوق و علم الهدی رطل مدنی گفته اند که یک رطل و نیم عراقیست ابن جنید و سلار مطلق اسم مدنی و عراقی نبرده اند و اخبار معصومین هم بدون تعیین است لهذا ترک نمودیم ذکر آنرا

واما المضاف ما لا یصدق علیه اسمه الماء باطلاقه فالمعتصر من الاجسام فهو طاهر غیر مطهر لغیره من حدث و خبث اما آب منسوب بغیر اگر بوده باشد بطوریکه صدق نکند برادآب بدون اضافه پس فشرده از اجسام مانند آب غوره و انار پاک است اما رفع حدث و خبث نمیکند اجماعا و هرگاه مضاف باشد اما نه اضافه که او را خارج کند چون ماء البحر و ماء الاجاج و ماء العذب یا اینکه در او گل بریزند مطهر شود و رفع حدث میکند و ازالۀ خبث هم مینماید اجماعا واما الممتزج بهما کالممتزج بالملح والمصعد منها کماء الورد فانه لا یرفع به الحدث و لا یزیل به الخبث علی الاحوط و اما اگر باشد آب ممزوج باجسام دیگر و مخلوط چون آب نمک یا تصعید شده از آب چون گلاب با او وضو و غسل جایز نیست بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن ابی عقیل و صدوق و جایز نیست ازالۀ نجاست موافقا للمشهور خلافا لابن ابی عقیل و مفید و علم الهدی و فیض دلیل ما احتیاط و اینکه لفظ ماء منصرف باب خالص است معلوم نیست باب مضاف هم شامل شود دلیل آنها دو باشد اول قوله تعالی ماء طهورا ماء شامل میشود آب خالص و ممزوج و معتصر از اجسام را لغة چنانچه فقها تقسیم بر هر سه نموده اند و خارج میشود معتصر از اجسام بنص معصوم باقی میماند آب خالص و ممزوج عن ابی بصیر عن ابی عبد الله ع فی الرجل معه اللبن ایتوضأ منها للصلوة قال علیه السلام لا انما هو الماء و الصعید و ماء شامل خالص و ممزوج میشود خارج شد عصیر دلیل دوم در کافی عن یونس عن ابی الحسن ع قال قلت الرجل یغتسل بماء

الورد ويتوضأ به للصلوة قال لا بأس بذلك و این خبر معارضی ندارد و از اخبار گذشته از عدم معارض مخالف مذهب عامه است چه ائمه اربعه بماء الورد وضوء و غسل را باطل دانسته اند پس دلیلی برردّ خبر مذکور نیست و بدانکه قصد از ماء الورد گلابست نه عصیر ورد و لا ینجس الممزوج بالماء بملاقات النجاسة ان کان الماء فيه بقدر کرّ علی الاقوی و نجس نمی شود اجسام ممزوج بآب بملاقات نجاست اگر بوده باشد آب در آن بقدر کر بنابر مختار خلافاً للمشهور جهة نبودن از معصوم بر نجاست آب ممزوج کثیر از کر و بقا بر اصالة طهارة و ينجس المعتصر من الاجسام و غيرها بملاقات النجاسة و ان كان اكثر من كر و نجس میشود فشرده و عصیر اجسام و غیر آنها چون روغن بملاقات نجاست اگر چه بیشتر از کر باشد اجماعاً چنانچه زراره از باقر ع روایت کرده در زیت از امیر المؤمنین ع در طبخ اگر چه از این خبر ظاهر نمیشود عرفا در خمره روغن یا دیک مطبوخ فیه بیشتر از کر از روغن بوده لاکن چون لفظ خبر مطلق است شامل اکثر از کر میشود و اجماع هم در مسئله نیست که مخالفی ابدا در مسئله نیست و در این ملاقات نجاست شرط سیلانش نه اینکه روغن مثلا در زمستان که منجمد میشود بمحض ملاقات بنجاست تمام آن نجس شود بلکه آنچه ملاقیست در این صورت برداشته میشود باقی آن پاکست و ماء المستعمل في رفع الحدث طاهر و مطهر و المستعمل في ازالة النجاسة نجس و آبیکه باو وضو و غسل کنند پاکست و پاک کننده است یعنی میتوان باو وضو و غسل کرد یا رفع نجاست نمود و آبیکه باو ازاله نجاست میشود نجس است و نمی شود باو رفع حدث یا خبث کرد و ماء الاستنجاء كغيره نجس لو كان فيه النجاسة على الاصح و آبیکه باو ازاله غایط مینمایند چون غیر او نجس است هرگاه بوده باشد در او نجاست بر قول اصح که بعضی معاصرین بر آنند منهم حجة الاسلام شیخ محمد طه نجفی سلمه الله که حضورا ملاقات شد خلافاً للمشهور چنانچه علامه دعوی اجماع کرده بر طهارت آب استنجا محقق در شرایع آب استنجا را مادامی که متغیر احد اوصافش نشده پاک دانسته و شهید ثانی در شرح لمعه همین طور گفته و بعضی گفته اند اگر اجزای نجاست هم در او یافت شود پاکست لقول الصادق ع قال له الاحول الرجل يستنجي فيقع ثوبه في الماء الذي يستنجي به فقال الصادق ع لا بأس فقال ع او تدري لم صار لا بأس به قلت لا والله فقال ع ان الماء اكثر من القذر علم الهدی و محقق در معتبر و شهید در ذکری قائل بطهارت

الاكثر

آب استنجا میشوند لاکن گویند عفو است و حق آنست که گفتیم نجس است خواه تغییر بکند خواه نکند زیرا که پس از آنکه اثبات شد که آب قلیل بملاقات نجاست نجس میشود باین خبر نمیتوان اثبات استثناء آب استنجا کرد چه این خبر دلیل قول ابن ابی عقیل شود و موافق است با قول مالک که در آن وقت امام مجاز بوده لهذا صادق ع تقیه فرموده عن علي بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر قال سألته عن الرجل يتوضأ في الكنيف بالماء يدخل فيه يده اينجا من فضله للصلوة قال ع اذا ادخل يده و هي نظيفة فلا بأس و لست احب ان يتعود ذلك الا ان يغسل يده قبل ذلك اما اینکه باین درجه طالب نزاهت است امر نمیکند بطهارت آب استنجا مگر تقیه دلیل طهارت نیست جز اجماع منقول و آن نزد ما باطل است همینست که ابن الوسی که از علمای سنت است در تحفه اثنی عشری که رد بر امامیه نوشته یکی از شناعات این مسئله را نوشته که امامیه اجماع کرده اند که آب استنجا پاک است و يجب الاجتناب عن الاناءين اذا وقع في احدهما نجاسة و اشتبه فلا يتوضأ منه و لا يغتسل بل يتيمم و واجب است دوری کردن از دو ظرف آب در صورتیکه یکی از آنها را بداند نجس است و نداند کدام است باید وضو نگیرد از هر دو و نه غسل کند بلکه تیمم نماید و هرگاه کسی وضو گرفت از آبی و بعد در آن آب نجاست دید و نداند که بعد از وضو حاصل شده یا قبل از وضویش صحیح است بجهة خبر عمار از صادق ع و اسئار الحيوان كلها طاهر على الارجح الا الكلب و الخنزير و پس مانده آبیکه حیوانات از آن خورده باشند پاکست موافقا للمشهور و الاحتياط خلافا لابن جنيد که سؤر مسوخ و حیوان نجاست خواره را نجس دانسته و نجس است سؤر سگ و خوک اجماعا

فارق

حد کر یا الصد رطل بغدادیست که صد و هشت رطل دمشقی باشد که بمساحت یکذراع و ربع است طولا و عرضا و عمقا نزد شافعی و احمد و بقدر ده ذراع طول ده ذراع عرض است و عمق آن بقدری باشد که زمین مکشوف نباشد و هرگاه عرض مدور است سی و شش ذراع دور آن باشد نزد ابوحنیفه و آب بتغییر احد اوصاف ثلاثه نجس میشود خواه قلیل باشد خواه کثیر عند الاربعه و بملاقات نجاست بدون تغییر نجس نمیشود نزد مالک و آب نجس که قلیل باشد بملاقات آب طاهر کر که بر او بریزند تا بقدر کر شود پاک میشود نزد شافعی و بملاقات کر دفعة پاک میشود نزد ابوحنیفه و مالک و احمد پس مطابق است قول ابن ابی عقیل را با مالک و قول علم الهدی در تطهیر با شافعی و مشهور با ثلاثه و آب چاه نجس نمیشود بملاقات نجس مطلقا

اذا لم

نزد مالک واگر آب چاه کم است نجس میشود والا فلا نزد شافعی واحمد ونجس میشود مطلقا نزد ابو حنیفه وکشیده
میشود تمام آب برای سگ وگوسفند وآدمی وحیوانیکه نفخ کرده باشد وده دلو برای گنجشک وموش وچهل
برای امثال کبوتر ومطهر جز آب وخاک نباشد عند الثلثه وبهر مایع طاهری زایل میشود نجاست نزد ابو حنیفه
وبآب مضاف متغیر بدخول مایع وضو صحیح است نزد ابو حنیفه واگر تغییر کلی پیدا کرد بسبب دخول چون زعفران جایز
نیست وضو وغسل عند الثلثه وبماء الورد جایز نیست عند الاربعه سؤر سگ وخوک نجس است عند الثلثه وپاکست
نزد مالک وسؤر سباع از بهایم نجس است نزد ابو حنیفه وقولی از احمد وپاکست نزد مالک وشافعی وآب
مستعمل در رفع حدث طاهر است ومطهر نزد مالک وابی یوسف وطاهر است لاکن مطهر نیست در قول مشهور
ابو حنیفه ونجس است در قول دیگر وسه قول است شافعی را

بدیعه

یجب فی الخلوة ستر العورة عن ناظر غیر محرم واجب است در بیت الخلا پوشیدن عورة از نظر کننده
غیر کسانیکه جایز است نظر کردن آنها وحرام نیست چون زن بشوهر ویحرم النظر الی عورة غیر الزوجة
والاطفال علی الاقوی وحرام است نظر کردن بسوی عورة غیر زن واطفال در قول مختار موافقا
للمشهور صاحب وسائل وصدوق ومجلسی اول شرط دانسته اند مسلم را وگویند نظر بعورة کفار ضرر ندارد
اگر چه بعضی از اخبار شاهد اوست لاکن بعموم لا ینظر الرجل الی عورة اخیه که شامل کافر ومسلم میشود واحتیاط
حرمت است ویکره استقبال القبلة واستدبارها علی الارجح ومکروه است در بیت التخلیه رو بقبله
نشستن وپشت بقبله خلافا للمشهور واکثر المعاصرین مفید وسلار جایز میدانند در عمارات اگر بیت التخلیه رو
بقبله ساخته باشد وابن جنید مستحب میداند عدم استقبال واستدبار را وفیض وبعضی از
معاصرین بکراهت قائلند دلیل ما نهی امام از استقبال واستدبار ونهی دال بر حرمت است دلیل ما حمل بر کراهت
بدلیل جمع با خبر محمد بن اسمعیل از حضرت رضا ع بر جواز که حمل بر کراهت کرده لانه قال دخلت علی ابی الحسن
الرضا ع وفی منزله کنیف مستقبل القبلة وسمعته یقول من بال حذاء القبلة ثم ذکر فانحرف عنها اجلالا للقبلة
وتعظیما لها ویحرم الاستنجاء بالخبز والتربة الحسینیه وحرام است ازاله نجاست بنان گندم

یا جو وتربت حضرت امام حسین ع ومقصود خاک کربلا است وقصد از تربت خاک قبر مطهر است که در اوست
شفا بآ دلیلیکه حضرت باقر ع بجابر جعفی فرموده ودر بحار وتحفة الزائر مجلسی نقل کرده واستنجا بسیار اشیاء
طاهره کافی نیست خلافا لسلار که کافی میداند مگر آنچه اصلش از زمین باشد ویکره استعمال العظم
والروث علی الاصح ومکروهست استعمال استخوان وروث بنا بر قول مختار موافقا للعلامه وصاحب
وسائل خلافا للمشهور که مکفی ندانسته اند چه در جمیع اخبار ظاهر است اجتناب از روایت صدوق
از رسول خدا ص واز روایت عبد الله بن مغیره از حضرت ابو الحسن ع اگر چه قول بعدم الکفا هم خالی از قوت نیست
ویجب الاستنجاء فی البول واقل ما یجزی مثلاً ما علی المخرج علی الاظهر وواجب است شستن بول و
کمتر اینکه مکفی است برای طهارت مخرج او بقدر دو برابر ترایست که بر مخرج است بنا بر قول مختار موافقا للمفید و
طوسی وسلار وابن بابویه ومحقق خلافا لصاحب الوسائل که گوید بقدر آنچه بر سر ذکر است کافیست وابو الصلاح
وابن براج وابن ادریس وعلامه بر این رفته اند که واجب است ازاله مطلقا اعم از اینکه کمتر باشد یا بیشتر
دلیل ما دو روایت از معصوم واحتیاط است دلیل صاحب وسائل بر مثل دلیل قول سیم عدم وجوب زیادت است
بر مزیل ویستحب الاستبراء علی الارجح ومستحب است استبراء در بول بنا بر قول مختار موافقا للمشهور
خلافا للطوسی که در استبصار بوجوب قائل شده جهة خبر از صادقین ع واقوی اینکه اگر استبرا نماید وبعد از وضو
از ذکر چیزی آید وضو را تجدید کند والا فلا جهة امر که حضرت باقر ع بمحمد بن مسلم فرموده واستبرا مسح ما بین مقعد
و بیخ ذکر است سه دفعه وکشیدن ذکر است سه دفعه وتکان دادن سر ذکر است سه دفعه ویغسل
مخرج الغائط بالماء حتی یزول العین وبالاحجار والخرق واجب است شستن مخرج غائط وافضل بآب است
تا زایل بشود عین آن یا پاک کنند بسنگها ولتها وپنبها ولا یجزی اقل من ثلاثة احجار وان نقی بواحد
مطلقا علی الاقوی ودر صورتیکه بواسطه غیر آب بخواهد ازاله غائط کند کافی نیست کمتر از سه سنگ
خواه بیک سنگ پاک شود یا سنگ سه پهلو باشد بر قول مختار موافقا لابن ادریس ومحقق وشهید اول
خلافا للمفید وطوسی وابن حمزه وعلامه دلیل ما نصوص وارده واشهر روایتی بر سه سنگ است

فارق

١٣٧٠٨

حرام است استقبال واستدبار نزد مالک و شافعی و مکروه است نزد ابوحنیفه و دو قول است احمد را و
حرام نیست نزد داود و استنجا واجب است عند الثلاثه و سنت است نزد ابوحنیفه و کافی نیست کمتر از سه سنگ
یا سنگی که سه طرف داشته باشد نزد شافعی و احمد و معتبر پاکی است اگرچه بیک سنگ باشد نزد ابوحنیفه و
مقدار محل استنجا بقدر درهم است نزد ابوحنیفه و واجب میدانند ازاله نجاست را در غیر محل استنجا و استخوان و روث مجزی
در طهارت نیست نزد شافعی و احمد و کافیست نزد ابوحنیفه و مالک

بدلعة

یجب الوضوء للصلوة والطواف الواجب وبالنذر والعهد والیمین والواجب فیه النیة
وهی ارادة تفعل بالقلب وکیفیتها ان ینوی القربة الی الله مطلقا واجب است وضو برای نماز
واجب و طواف واجب و بسبب نذر و عهد و قسم و واجب است اجماعا در وضو نیت و آن قصد است که میکند در قلب و کیفیت
او این است که قصد میکند گرفتن وضو را برای قرب بخدا در هر وقت بهای هر نماز و طواف واجب و غیر واجب
ولا یجب نیته غیرها علی الارجح و واجب نیست قصد غیر قربة بنا بر قول مختار موافقا للطوسی فی
النهایة خلافا لعلم الهدی که واجب میداند قصد استباحه نماز را ابوالصلاح و ابن ادریس و علامه شرط
دانسته اند در نیت رفع حدث یا استباحه فعلی از افعال که بدون طهارة آن فعل جایز نیست محقق نیت
وجوب و ندب را شرط دانسته نه استباحه و رفع حدث را و شهید اول باضافه استباحه دلیل ما عدم دلیل
برای آنهانه از اخبار و نه از آثار بر وجوب غیر قربة که اجماعی است فیض در مفاتیح فرموده است که نرسیده است از
قدمای ما نصی نه در وضو و نه در سایر عبادات مگر از ابن جنید بر استحباب نیت در طهارت در اول بار چنانچه ظاهر
عبارات فقها است که در اول هر عبادتی شرط دانسته اند و در کتاب خدا و سنت نیت نیست مگر قصد باعث و
همت بر انجام و اقتران با فعل بطور خلوص که واقع بشود فعل و این قول فیض نیز بسیار نیکو است ویغسل الوجه
والابتداء بالاعلی علی الاقوی و واجب است در وضو شستن روی از بالا بطرف پائین و اسفل نه بر
عکس بنا بر قول مختار موافقا للاحتیاط والمشهور خلافا لعلم الهدی و ابن ادریس و فیض دلیل ما اخبار
وارده بانکه پیغمبر صلعم آب را از اعلی باسفل میریخت دلیل ایشان ظاهر و عموم آیة فاغسلوا وجوهکم

اینست که نکس را مکروه دانسته اند وجه از ما بین روئیدن موی از پیش سر است تا آخر ذقن طولا و آنچه را شامل شود از صورت
ما بین انگشت ابهام و وسطی عرضا جبینین داخل است و صدغین خارج است و صدغین ما بین چشم و گوش است چه اگر او
باشد بعض او داخل اصابع است بلکه موی آنجا نیست که بعد از انتهای عذار است که محاذی سر گوش است و تخلیل موی
وجه اگر بپوشاند ظاهر وجه را که بدل وجه باشد واجب نیست نزد علم الهدی و ابن جنید علامه و اکرم است و شمنی
وجه را واجب است تخلیل نزد مشهور زیرا که اخبار وارده بر عدم تخلیل مشروط باحاطه کردن مو بر صورتست چون شرط
منتفی است واجب شود طوسی مطلقا واجب ندانسته والیدین والابتداء من المرفقین علی الاحوط و واجب است
شستن دو دست و ابتدا از دو مرفق و باطل است نکس بنا بر قول مختار موافقا للاحتیاط والمشهور خلافا لعلم
الهدی و ابن ادریس و فیض و مجلسی که قایل بکراهت نکس شده اند علم الهدی در انتصار فرموده بعضی از امامیه
گمان کرده اند که از مرفق شستن واجب است و حال آنکه مستحب است دلیل ما خبری از امام بر عدم جواز نکس لکن
خبر ضعیف و واحد است دلیل آنها شمول ظاهر آیه وایدیکم الی المرافق و بودن الی برای انتهاء حق
اینست که قصد خداوند نه بیان اینست که از مرفق بشویند یا از اصابع بلکه قصد خدا بیان قدر شستن است
چنانچه در عرف گوئی پایت را بشوی تا زانو مقصود قدر شستن پاست که یعنی تمام نشوی نه قصد از اعلی
باسفل و بر عکس است پس شامل وجوب از هیچ طرف نیست و شامل جواز هر دو است باقی ماند نص از
معصوم و نهی و با عدم معارض حمل بر حرمت میشود خاصه با مخالفت عامه و چون عامه واجب نمیدانند
شستن بعکس را بلکه نزد آنها سنت است پس خبر شستن از مرفق حمل بر استحبابش اولی شود و اجماع منقول هم
وجوب از مرفق کاشف از رأی معصوم نیست نزد ما تا وجوب ثابت شود پس احتیاط باعث شستن از
مرفق است نه دلیل ومسح مقدم الرأس واجب است مسح مقدم سر و اقلش یک انگشت است که مسمای
مسح عمل آید ثم الرجلین الی الکعبین ببقیة البلل و واجب است بعد از مسح سر مسح دو پا تا کعبین از بقیه
تری دست از وضو کعب را شیخ طوسی بلندی وسط قدم دانسته علم الهدی دو استخوان پشت قدم را فرموده
مفید گوید جائیست که قسمت میکند قدم را با ساق ابن ابی عقیل پشت قدم را گوید ابن جنید و فیض و صاحب
وسائل گویند کعب در ظهر قدم است پائین عظم ساق و هو المفصل و این مروی است و اقوی و اقل ما یجری

درمسح دو پا بقدر سه انگشت است در ظاهر وجمیع اخبار وتخلیل ما یمنع من وصول الماء کالخاتم واجب است حرکت دادن چیزیکه مانع است از رسیدن آب بجای وضو چون انگشتر وموی وتجزی الغرفة الواحدة وکافیست در وضو برای شستن رو یا هر دو دست یکمشت آب اگر با او شسته شود اجماعا ویحرم التثلیث وحرام است سه مشت آب بنیت وجوب برای شستن هر کدام استعمال کردن مگر در صورتیکه شسته نشده باشد بدو مشت ویکی مگر جهة تقیه اجماعا ویستحب الثانیة علی الارجح ومستحب است مشت دوم آب ریختن بنیت استحباب بنابر قول اشهر خلافا لابن ادریس که جایز نمیدانند دلیل ما قوله علیه السلام فی الوضوء مثنی مثنی ویجب الترتیب فی غسل الوجه والیدین ثم مسح الراس وواجب است ترتیب یعنی اول رو را بشوید بعد دست راست را وبعد چپ را بعد مسح کند سر را اجماعا وفی مسح الرجلین علی الاظهر وواجب است ترتیب در مسح دو پا که اول مسح کند پای راست را وبعد چپ را بنابر قول مختار موافقا لابن جنید وصدوق وصاحب مدارک وسلار وصاحب حدایق وشهید در لمعه وابن ابی عقیل والفاضل الهندی خلافا للمحقق وعلامه وابن ادریس ومجلسی وشهید ثانی که ترتیب را ساقط دانسته اند دلیل اخبار وارده که معصوم اول پای راست کرد وبعد چپ را دلیل آنها عموم فامسحوا برؤسکم وارجلکم وآیه دلالت بر عدم ترتیب ندارد والا گوییم پس در غسل بدین هم ترتیب ساقط باید باشد وحال اینکه اجماعا نیست پس خبر خبر دلیلی نیست خبری در احتجاج طبرسی از امام دوازدهم که در آن میفرماید هر دو را معا جایز است مسح اختیار کرده است این قول را صاحب وسائل ویجوز النکس فی مسح الراس علی الاصح وجایز است مسح سر از پائین ببالا وبا علی بنابر قول مختار موافقا لابن ابی عقیل وابن ادریس ومحقق وعلامه وصاحب وسائل خلافا لصدوق وعلم الهدی وابن حمزه وشهید والفاضل الهندی ودو قول است طوسی را دلیل ما عموم آیه قرآن ونبودن نص بر عدم جواز وکذا فی القدمین وجایز است نکس چون سر در مسح دو پا که از کعب ابتدا مسح کنند ومنتهی باصابع کردد موافقا لابن ابی عقیل وطوسی وسلار وابن براج ومحقق وعلامه در منتهی وشهیدین وصاحب حدایق والفاضل الهندی خلافا لابن بابویه وعلم الهدی وابن ادریس وعلامه در مختلف دلیل ما عموم آیه ونبودن نص بر عدم جواز ویجب الموالات ویبطل مع جفاف السابق بسبب

التراخی قبل الاتمام وواجب است در وضو از پی هم بی فاصله آوردن افعال وضو وباطل میشود وضو بخشک شدن عضویکه شسته باشد بسبب پس انداختن بعض افعال وضوء پیش از تمام کردن وضو اجماعا ویجب الاعادة ان خالف الترتیب عمدا او سهوا حتی یحصل معه الترتیب وواجب است اعاده وضو اگر مخالف کرده باشد ترتیب را خواه عمدا یا سهوا تا حاصل شود بآن که ترتیب مثلا سهوا اول دست چپ را شست باید دست راست را بشوید وبعد باز دست چپ را بشوید که مرتب باشد ومن نوی عضوا الی سببه وما بعده وواجب است کسیکه ترک کرده باشد شستن عضو را بشوید او را وما بعد او را بترتیب چون مثال مذکور شیخ طوسی گوید هرگاه کسی وضو بگیرد ونماز ظهر بخواند با داشتن وضو تجدید وضو کند استحبابا ونماز عصر کند بعد یادش آید که افعال عضوی از یکی از دو وضوء شده ونمیداند که ام است نماز ظهر را اعاده کند چون قطع بصحت عصر با شک راجع بظهر است ابن ادریس گوید چون وضوی ثانی رافع حدث نیست ونیت استباحه نموده جهة صلوة اعاده هر دو واجب است اصح قول طوسی است چه نزد ما نیت قربة کافی است لهذا هرگاه کسی وضو گرفت برای قرائت قرآن مثلا وامثال آن که شرط طهارت نیست میتواند با آن نماز کند خلافا لابن ادریس که جایز نمیدانند ولا یصح الوضوء بالماء المغصوب والنجس وکذا الغسل وصحیح نیست وضوء با آب غصبی ونجس وهمین طور صحیح نیست غسل بآن دو آب ولا ینقض الوضوء الا بحصول الحدث وباطل نمیشود وضو مگر بسبب حاصل شدن حدث والشاک فی الحدث متطهر کسیکه قطع بکند در گرفتن وضو وشک بکند که بعد از او حدث صادر شده یا نشده وضو دارد واو را وضوی دیگر واجب نیست والشاک فی الطهارة محدث کسیکه یقین بصدور حدث دارد وشک در وضوء او محدث است وبر او واجب است وضو والشاک فی المتاخر کذلک علی الاصح وکسیکه یقین دارد بوضو وحدث وشک دارد در تقدیم وتأخیر هر یک از آنها حکمش چون محدث است بر او وضوء واجب است بنابر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للمحقق که در معتبر تردید کرده وهرگاه کسی فراموش کرد استنجا را وضو گرفت ونماز خواند اخبار در اینباب مختلف است روایتی از سماعه است از صادق ع با اعاده وضوء وصلوة وممکن است جمع اخبار وعمل باحتیاط باینکه متذکر چون شود اگر وقت باقی است اعاده کند وضوء ونماز را واگر بعد از خروج از وقت یادش آمد اعاده نکند این

مسئله محل خلاف بین علما است والنواقض البول والغائط من موضع المعتاد علی الأرجح چیزهائیکه
می‌شکنند وضو را بول و غایط است که از محل معتاد که دبر و قبل باشد بنا بر قول مختار موافقاً للمشهور خلافاً
للطوسی که گوید اگر سوراخی دیگر هم پیدا شود که گاهی بیاید اگر فوق معده است مبطل وضو نیست و اگر اسفل معده است
مبطل است ابن ادریس و القاضی مطلقا باطل دانسته اند علامه و محقق مطلقا صحیح میدانند دلیل ما قول صادق ع
لا ینقض الوضوء الا ما یخرج من طرفیک و قصد از دو طرف بحکم عرف و تبادر طرف معتاد است بلی اگر ثقبه معتاد
گرفته شود و ثقبه دیگر داشته باشد بدوا یا حادث شود که از آن همیشه آید دست معتاد والریح کذلک و خروج
باد از معتاد که طرفین است مبطل است وضو را نه از غیر طرفین بعضی ریح از قبل را مبطل ندانسته اند چه او را موضع
معتاد ندانسته اند احوط نظر بعموم قول مذکور از قول صادق ع بطلانست زیرا که ما یخرج شامل بول و غائط
و ریح میشود والمنی والجنابة والحیض والاستحاضة والنفاس باطل میشود وضو بسبب انزال منی و جماع
و حیض و استحاضه و نفاس اجماعا والنوم الغالب علی السمع والبصر علی الأظهر و باطل میشود وضو
بواسطه خوابیکه غالب میشود بر گوش و چشم بنا بر قول مختار موافقاً للمشهور خلافاً للصدوقین که بموجب دو
خبری که وارد شده است در صلوة در حال قیام و قعود اگر او را نوم بگیرد گویند باطل نیست و حق اینست که این
دو خبر موافق عامه و مردود است بمعارضه این خبر از صادق ع من نام و هو راکع او ساجد او ماش
علی ای حالات فعلیه الوضوء وما فی حکمه مما یزیل العقل و باطل میشود وضو بانچه در حکم خوابست
از اغما و غش و سکر که زایل میکند عقل را ولا یجب اعادة الوضوء بالمذی علی الأصح واجب نیست اعاده
وضو بسبب مذی که آبیست که بسبب ملاعبه بیرون میآید از ذکر بنا بر قول مختار موافقاً للمشهور خلافاً لابن
جنید که گوید اگر مقارن و بعد از شهوة باشد مبطل وضو است دلیل ما اخبار کثیره بر عدم بطلان از معصوم دلیل
ابن جنید خبر یعقوب بن یقطین از ابو الحسن ع و خبر محمد بن اسمعیل از حضرت ابو الحسن ع و هر دو داست این دو خبر جهه
معارضه با اخبار دیگر و موافقت با رأی علمای عامه و در جمع استحباب وارد تجدید وضو را و بمس فرج
الغیر علی الأقوی باطل نمیشود وضو بسبب مس فرج غیر بنا بر قول مختار موافقاً للمشهور خلافاً لابن جنید
جهة نصوص دارد بر عدم بطلان و قوله تعالی او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا مس بظاهر اگر چه شامل

لمس و جماع است لاکن از اهل بیت عصمت تخصیص داده بجماع شده است و بمس الرجل باطن دبره
او ذکره علی الأرجح و باطل نمیشود وضو بمس کردن انسان باطن دبر یا ذکر خودش را بنا بر قول مختار
موافقاً للمشهور خلافاً للصدوق که باین دو سبب باطل میداند وضو را دلیل ما اخبار کثیره دلیل
صدوق دو خبر از صادق ع در تعارض اشهر روایتی حجت ما است و بتقبیل النساء مطلقا علی الأظهر
نمی‌شکند وضو بوسیدن زنان بشهوت یا غیر شهوت چه زن خود باشد یا غیر بنا بر قول مختار موافقاً للمشهور
خلافاً لابن جنید که گوید بشهوة ناقض است بدلیل خبری از حضرت صادق ع که آنهم محمول بر تقیه است
چه در آن مس فرج هم هست و معارض است با اخبار مشهور دیگر و بالحقنة علی الأصح و باطل نمیشود
وضو بسبب حقنه کردن بنا بر قول مختار موافقاً للمشهور خلافاً لابن جنید دلیل ما عدم روایت بر بطلان
بدخول شیء در بدن و بالقهقهة علی الأقوی و باطل نمیشود وضو بخنده قهقهه بنا بر قول مختار خلافاً
لابن جنید دلیل ما روایات بسیار دلیل او خبر محمد بن اسمعیل از ابو الحسن ع و اشهر روایتی رد میکند این
خبر را و فی الدم عن السبیلین قولان و در بطلان وضو بواسطه خروج خون از قبل و دبر دو قول است
قول مشهور عدم بطلان چه گویند متبادر از ما یخرج عن السبیلین باد و بول و غایط است نه خون چون بواسیر و قروح
و جروح ابن جنید گوید ما یخرج عن السبیلین شامل خون هم میشود و منصوصات در عدم بطلان بخروج دم
از معصومین مشتمل بر ذکر رعاف یا حجامت یا دمل است یا قروح در نماز و در خبر هم که مطلق است و شامل تمام
میشود باز در اول وست سألته عن الرعاف والحجامة وکل دم سائل فقال ع لیس فی هذا وضوء انما الوضوء
من طرفیک الحق در ذهن و بادی النظر بنماید که سؤال و قصد سائل خون از سبیلین باشد لهذا احتیاط
اقتضای این میکند که کسیکه از قبل و دبر او خارج میشود خون برای هر نماز تجدید وضو کند ولا یجوز مس
خط المصحف واسم الله تعالی بغیر طهارة علی الأحوط و جایز نیست مس کتابت قران یا اسمهای خدا
بدون وضو و غسل بنا بر قول مختار موافقاً للصدوق و مفید و محقق و شهیدین و بهائی و القاضی خلافاً
لابن براج و ابن ادریس و صاحب [illegible] صاحب وسائل و مجلسی که جایز دانسته اند طوسی در مبسوط بکراهت
و در خلاف بحرمت رفته علامه در منتهی نقل اجماع کرده بر عدم حرمت در مختلف حرام دانسته دلیل ما

نهی

نهی صادق ع ابو بصیر را از مس قرآن بدون طهارت و در نبودن معارض نهی حمل بر حرمت شود دلیل آنها
ذو وجوه بودن آیه چه ضمیر لا یمسه ممکن است راجع بکتاب مبین یا بقرآن باشد و ممکن است قصد در مطهرون تطهیر از
باطن کفر باشد یا طهارت اصطلاح فقهاکه وضو و غسل باشد پس آیه ذو وجوه خبر ما معتبر است ولاکن چون خبر واحد است
حمل بر کراهت شود اصح است و یجوز فی اسم الانبیاء و الائمه علیهم السلام علی الاظهر و جایز است بدون
وضو مس اسماء انبیاء و ائمه اثنی عشر ع در صورتیکه برای تخفیف نباشد که در آنصورت حرام است خلافا لبعض
المعاصرین که مطلقا حرام دانسته اند دلیل ما عدم نص از معصوم در این باب

فا ر و ق

نیت وضو که عبارت از قصد است در قلب واجب است عند الثلاثه خلافا لابی حنیفه که واجب دانسته اند
در تیمم نه در وضو و غسل و حد وجه ما بین منابت سر است تا آخر ذقن طولا و از گوش تا بگوش عرضا عند الثلاثه
و مالک خارج دانند بیاضی را که بین موی صورت و گوش است از وجه و هر دو مرفق جزو دست است عند الاربعه
و در مسح سر کافی است آن قدر که اسم مسح بر او نهند نزد شافعی و واجب است مسح جمیع سر نزد مالک و احمد و ربع سر باید انگشت
نزد ابو حنیفه و مسح دو گوش مستحب است عند الثلاثه و با آب جدید بعد از مسح سر نزد شافعی با دو دست آب بر داشتن برای
شستن و سنت است عند الاربعه و غسل دو پا تا کعبین واجب است عند الثلاثه و قولی از احمد و در قول دیگر مسح است و از ابن عباس
وجوب مسح نقل کرده اند و اوزاعی و ثوری از علما بر مسح رفته اند و جهت اختلاف آنستکه میفرماید فاغسلوا وجوهکم و
ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین نزد ما امامیه و ارجلکم عطف بر رؤس است چه عطف باقرب
اولی است و تواتر اخبار از معصوم و نزد آنها عطف بوجوه است که بفتح خوانده میشود که غسل شامل اوست و غسل بدین از
اصابع تا مرفق و مسح بر حائل صحیح نمیباشد در سر عند الثلاثه و بعمامه جایز است نزد احمد تسمیه قبل از وضو واجب است
نزد داود و قولی از احمد و سنت است در شستن روی و دو دست که در هر کدام سه دفعه مشت آب زنند که تثلیث باشد
عند الاربعه و موالات در وضو واجب است نزد مالک و سنت است نزد ابو حنیفه و دو قول است شافعی و احمد را و
ترتیب در وضوء واجب است نزد شافعی و احمد و سنت است نزد مالک و ابو حنیفه و مس کتابت قرآن حرام است الا او
وضو و غسل عند الاربعه و جایز است نزد داود خروج کرم از دبر ناقض وضو است نزد مالک و سنگ مثانه اصلا

ناقض وضو نمیشد نزد شافعی و احمد و نمیشد نزد ابو حنیفه و احمد و ریحی که از فرج و ذکر خارج شود ناقض وضو نیست
خروج منی ناقض است عند الثلاثه و نیست اگر چه غسل دارد نزد شافعی نوم ناقض نیست در نماز برای متمکن و مضطجع اگر چه
طول بکشد نزد ابو حنیفه و اگر در رکوع و سجود باشد ناقض است نزد مالک الا فلا شافعی باطل نداند مطلقا احمد بر عکس
شافعی و مس ذکر وضو باطل است نزد احمد و باطل است نزد شافعی و بشرط شهوت نزد مالک و ناقض مطلقا نیست نزد ابو حنیفه
و مس فرج صغیر و پسر مرده و زن باطل است وضو نزد شافعی و احمد و بغیر صغیر نزد مالک و باطل نیست مطلقا نزد ابو
دو عضوی ممسوح هم باطل است نزد مالک و مس حلقه دبر مبطل وضو است در قولی از شافعی و احمد و وضو باطل است بلمس مرد زن را
در غیر محارم نزد شافعی و بشرط شهوت نزد مالک و احمد مطلقا ناقض نیست نزد ابو حنیفه و بخروج خون از دماغ و بدن
وضو باطل نمیشود نزد مالک و شافعی و در صورت سیلان ناقض است نزد ابو حنیفه و مذی عند الثلاثه خلافا لمالک
و قی که پر شود دهان ناقض است نزد ابو حنیفه بدانکه در اصطلاح علمای جماعت سنت چیزیستکه مواظبت
نموده باشد بر او پیغمبر و در فعل او ثواب است و در ترکش عتاب هست اما عقاب نیست و واجب آنستکه بترک او اثم است
لاکن عمل فاسد نیست و فرض آنستکه بترک او عمل باطل است و موجب عقاب

بدلیل

یجب الغسل علی الرجل و المرئة بالجماع فی القبل حتی تغیب الحشفة انزل او لا در احکام غسل است
واجب است غسل بر مرد و زن بسبب جماع در صورت غیب شدن حشفه در آن خواه انزال بشود یا نشود اجماعا
و فی الدبر و بوطی البهائم علی الاقوی و واجب است غسل بدخول حشفه در دبر مرد و زن و وطی با بهایم
خواه انزال بشود خواه نشود بنا بر قول مختار موافقا فی الدبر لابن الجنید و علم الهدی و ابن حمزه و ابن ادریس و محقق
و الفاضل و منهما العلامه و شهیدین و بعضی از معاصرین خلافا لابن بابویه و طوسی و سلار و مجلسی و صاحب
وسائل و بعض المعاصرین که در هیچکدام غسل را واجب ندانسته اند دلیل ما فرمایش امیر المؤمنین ع علیه السلام
اتوجبون علیه الرجم و الحد و لا توجبون علیه صاعا من ماء اذا التقی الختانان فقد وجب الغسل
دلیل آنها در دبر زن خبر حضرت صادق ع و در غلام و بهیمه خبر و ما لا نص فیه و غسل حکم شرعی است بدون نص
ثابت نمیشود و جواب آنست اثبات شیء نفی ما عدا نمیکند پس از قبول خبر صادق ع سؤال راوی از وطی دبر زن فرمان

او بعدم غسل شاهد نبودن غسل در دبر غلام و وطی بهیمه میشود و این خبر معارضه میکند با عموم خبر محمد بن مسلم اذا قضاه
احتیاط وجوب غسل است و بانزال المنی یقظة و نوما واجب میشود غسل بسبب انزال منی مرد و زن خواه در
بیداری باشد خواه در خواب ویحرم على الجنب في المسجدين واللبث في بقية المساجد على الاصح وحرامست
مرور آدم جنب از مسجد کعبه و مسجد پیغمبر اجماعا و مکث در سایر مساجد بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لسلار
که لبث در سایر مساجد را مکروه دانسته دلیل ما قوله تعالى ولا جنبا الا عابري سبيل حتى تغتسلوا ومس خط
القرآن وقراءة العزائم الاربع وحرامست بر جنب مس کتابت قرآن و خواندن چهار سوره که سجده واجب
دارد حتی خواندن یک بسم الله و آن سوره الم سجده و حم فصلت و نجم و علق است ویجب فيه
النية وغسل الراس ثم الجانب الايمن ثم الايسر وتخليل ما لا يصل اليه الماء الا به كالخاتم والشعر و واجب است
در غسل نیت و شستن سر اول بعد جانب راست و بعد چپ و حرکت دادن و رسانیدن آب بزیر آنچه مانع از وصول
آبست چون انگشتر و موی والترتيب على الارجح و واجب است ترتیب بنا بر قول مختار موافقا للمشهور و از سکوت
ابن جنید و صدوقین از ذکر ترتیب در غسل گمان کرده اند بعضی که قائل بوجوب شاید نباشند ولاکن احدی بعدم
ترتیب قائل نیست جهة ورود نصوص بهره از معصومین شیخ عبدالله بحرانی از علمای اخباریین گفته است
کردن در مفهوم سر شرعا و لغة داخل نیست پس بهتر آنست که هم با سر شسته شود و هم با طراف راست و چپ و بعضی از
علمای متاخرین از اد این قول را قبول کرده اند و این احتیاط محدث مرحوم صحت ندارد زیرا که چگونه میشود
غسل ترتیبی که امر لیست معروف در شریعت هنوز مشخص نباشد و در خبر زراره است ثم صب على راسه ثلث اكف ثم
على منكبه الايمن مرتين وعلى منكبه الايسر مرتين و این صریح است در داخل بودن گردن در مفهوم سر ویسقط
الترتيب بالارتماسة دفعة و ساقط میشود ترتیب بفرو رفتن در آب یکدفعه اجماعا ولا يجب فيه الموالات
واجب در غسل ترتیبی موالات نیست بلکه میتوانند اول سر را بشویند و بعد از یکساعت یا رفتن چند فرسخ طرف
راست را بشویند اجماعا ويجب الاعادة لو احدث في اثنائه بالاصغر على الاظهر و واجب است
اعاده غسل هرگاه حادث بشود در میان غسل ترتیبی حدثی که ریح باشد بنا بر قول مختار موافقا للصدوقين
و طوسی و محقق و شهید اول و علامه و بعض المعاصرين خلافا لابن براج و ابن ادریس و میرداماد و

فاضل

فاضل سبزواری در ذخیره که غسل را صحیح دانسته اند و علم الهدی و شهید ثانی و بهائی و مقدس اردبیلی و
فیض و صاحب مدارک و انصاری بر صحت غسل و وجوب وضوء رفته اند برای نماز دلیل اظهر ما قول صادق ع
در مجالس صدوق است ببطلان غسل بحدث کبیر و صغیر در اثنای آن شبهه نشود از اطلاق عبارت شرایع محقق
که اختلاف در مطلق حدث است اگرچه جنابت باشد که میان غسل ترتیبی هرگاه واقع شود گفته باشند که باقی
از غسل را اتمام کند زیرا که احدی از علما این فتوی را نداده زیرا که بجنابت مسلما اعاده میخواهد مقصود فقها
از اختلاف آنها در حدث اصغر است ویستحب الاستبراء بالبول قبل الغسل على الاقوى و مستحب است
استبراء قبل از غسل کردن بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للطوسی و ابی الصلاح و ابن حمزه که بر وجوب
رفته اند اخبار مختلف در باب استبرا آمده اذن ترک هم آمده در جمع حمل بر استحباب شود استبرای غسل بول است
در وقتیکه داشته باشد و الا استبراء و ضوء پس اگر غسل کرد و بعد منی از او خارج شود در صورتیکه استبرا نکرده
براو واجب است غسل اما در بلل مشتبه واجب نیست ویجزی المسح على الجبائر مع تعذر الغسل
في الوضوء والغسل و کافی است مسح بر جبیره در وقتیکه ممکن نیست بشویند جهة زخم مثلا و شکسته
و بتها میشاید در وضوء و غسل و لو اجنب هل يجزيه من غسل الجنابة ان يقوم في المطر حتى
يغسل راسه و جسده وهو يقدر على ما سوى ذلك قولان اصحهما الاجزاء و مسئله
جنب است آیا کافی است او را از غسل جنابت اینکه بایستد در باران تا شسته شود سر و تن او در صورتیکه
قادر هست بر غسل کردن در آب در این مسئله دو قول است اصح نیست که جایز است موافقا للطوسی و سلار
و علامه خلافا لابن ادریس که گوید جایز و کافی نیست زیرا که ترتیب واجب است و در اینجا عمل نیامده و دلیل ما خبر صحیح
در این باب از حضرت صادق ع و امام موسی ع بدون معارض دیگر و اینکه این در حکم ارتماس است زیرا که ارتماس نیست
آنستکه انسان در آب رود یا آب را فرو گیرد بدانکه فقها در کتب خود ابدا ذکر نکرده اند که جنب یا حائض حرمت است او را
برود در مشاهد معظمه چون حرم حضرت امیرالمؤمنین ع یا امام حسین ع یا ائمه بقیع یا کاظمین و سامره و مشهد رضا
یا حرام نیست بلکه تماما جایز دانسته اند زیرا که جزو محرمات هم نشمرده اند و معاصرین اختلاف کرده اند اما در نظر بنده
حرام است بر جنب و نفساء و حائض دخول مشاهد و چون فقهای متقدمین نگفته اند ما هم نگفتیم دلیل

آیه مبارکه نور واینکه میفرماید فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح فیها بالغدو والآصال قصد نور
بنابر اخبار مطهر تام او وائمه اند و مشاهد ست بیوتیکه تسبیح میکنند خدا را پس مشاهد اعظم بیوت الهی هستند و
حرام ست دخول بیوت خدا بر جنب وحایض ونفساء دلیل دیگر نهی صادق ع ابو بصیر را که چرا جنب بحضور
آنحضرت رفت فی الخرائج عن جابر عن علی بن الحسین ع ان اعرابیا دخل علی الحسین ع فقال له اما تستحیی یا
اعرابی تدخل علی امامک وانت جنب مفید در ارشاد آورده در خبری صادق ع میفرماید بابی بصیر
اما علمت ان بیوت الانبیاء واولاد الانبیاء لا یدخلها الجنب کدام بیت است از مشاهد برتر دلیل دیگر
مسجد معبد اسلام ست وکنیسه معبد یهود وبیعه معبد نصاری است تفاوت اسمی دارد در معبد اسلام
دخول جنب وحایض ونفسا ومشاهد متبرکه معبد ومسجد اعظم معابد هستند والله اعلم

فاروق

غسل واجب است بدون انزال محض غیبوبه حشفه عند الاربعه وبا انزال نزد داود وفرقی نیست میان
فرج آدمی قبلا ودبرا وحیوانات عند الثلاثه وشرط در حیوانات انزال را دانسته ابو حنیفه وخروج منی
غسل لازم دارد مطلقا نزد شافعی وبشرط لذة نزد ابو حنیفه ومالک ودر خروج منی بعد از غسل واجب میدانند
غسل را شافعی مطلقا ومیدانند مالک مطلقا وابو حنیفه واحمد گویند اگر منی بعد از بول آید غسل ندارد والا دارد
وخروج منی بجهیدن وغیر جهیدن موجب غسل است نزد شافعی وبشرط جهیدن نزد ثلاثه واحمد واجب دانسته
غسل را اگر کسی احساس کند حرکت منی را از ظهر بسوی ذکر با عدم خروج منی وخروج شرط است عند الثلاثه
امرار دست ببدن در غسل جنابت واجب است نزد مالک وسنت است عند الثلاثه وحرام است حمل ومس
مصحف بدون طهارت عند الاربعه وقرائت آن نزد شافعی واحمد وجایز است قرائت نزد داود ودو آیه نزد مالک
وبعض نزد ابو حنیفه وغسل دهن وگوش واجب است در غسل نزد ابی حنیفه وسنت است نزد مالک و
شافعی وجایز نیست عبور از مسجد برای جنب نزد ابو حنیفه وجایز است نزد شافعی

بدیعه

فی الحیض وهو فی الاغلب یکون اسود اغلیظا حارا ویعرف من دم العذرة بکونه مستنقعا فی القطنه

این بدیعه در احکام حیض زنهاست واین خون حیض در اغلب زنها سیاه وغلیظ وگرم است در حین خروج
وشناخته میشود از خون بکارت ببودن خون فرو رفته باشد در پنبه پس اگر خون زده بر پنبه بکارتست وکلما
تراه الصبیة قبل بلوغها تسعا او بعد خمسین سنة فی غیر القرشیة والنبطیة وبعد ستین فیهما
علی الاظهر فلیس بحیض وهر خونیکه ببیند دختر قبل از سال نه یا ببیند زن غیر از طایفه قریش ونبط بعد از
پنجاه سال وببیند زن از این دو طایفه بعد از شصت سال یا خارج بشود از جانب راست خون حیض نمیباشد
طوسی در جمل ونهایه پنجاه سال دانسته مطلقا محقق وعلامه در شصت دانسته اند مطلقا اخبار مختلف در
جمیع قول مشهور اظهر است که بیان شد ابن جنید گوید ممکن است حیض از سمت راست آید شهید کلامش مضطرب است
مشهور آنستکه از سمت چپ میاید لاکن در علم تشریح در طب معلوم شده که حیض از هر دو سمت میاید
واقل الحیض ثلاثة ایام واکثره عشرة کمتر ایام حیض سه روز است وبیشتر او ده روز که از سه روز کمتر واز
ده روز بیشتر حیض نشود ولا یشترط التوالی فی الثلاثة علی الاصح وشرط نیست سه روز متعاقب هم باشند
بلکه ممکن است بودن سه روز میان ده روز یا هفت وشش وهشت بنابر قول مختار موافقا للطوسی وابن
براج ومقدس اردبیلی وصاحب وسائل وصاحب حدائق وبعض المعاصرین خلافا للصدوقین وابن
جنید وعلم الهدی وابو الصلاح وابن حمزه وابن ادریس ومحقق وعلامه وشهیدین والنضاری
وبعض المعاصرین که توالی سه روز را شرط دانسته اند دلیل ما خبر یونس از صادق ع تصریح بجواز وقوع ثلاث
در ده روز لقوله ع فان استمر بها الدم ثلاثة ایام فهی حایض وان انقطع الدم بعد ما رأته الدم یوما او
یومین اغتسلت وصلت وانتظرت من یوم رأت الدم الی عشرة ایام فان رأت فی تلک العشرة ایام
من یوم رأت الدم یوما او یومین حتی یتم لها ثلاثة ایام فذلک الذی رأته فی اول الامر مع هذا الذی رأته
بعد ذلک فی العشرة هو من الحیض واقل الطهر عشرة ولا حد لاکثره ویجتمع الحیض مع الحمل
علی الاقوی وکمترین ایام ما بین دو حیض ده روز است وحدی برای بیشتر نیست چه ممکن است دو
ماه یکبار حیض شود وجمع میشود حیض با حمل بنابر قول مختار موافقا للصدوقین وعلم الهدی وعلامه وصاحب
حدائق والنضاری خلافا لابن جنید ومفید وابن ادریس که گویند حامله حایض نمیشود یعنی خونی که از او

نمیآید در ایام حمل حیض نیست طوسی در خلاف گوید تا وقتیکه حمل ظاهر نیست حیض است و بعد از ظهور حمل نیست
و در نهایه گوید اگر در ایام حیض دید حیض است و اگر بمقدار بیست روز عقب دید حیض نیست و مشهور هر سه
قول اخبار است و شیخ بهائی متوقف شده است اقوی در جمع آنست که هر گاه ابتدا حیض قطع نشده و بهمان
زمان معین و عدد معین خون میآید حیض است و الا حکم بترک صلوة و صوم ترک احتیاط است
وذات العادة تترك الصلوة والصوم برؤية الدم اذا كانت عادتها مستقرة عددا ووقتا
او احدهما و صاحب عادة بمحض دیدن حیض ترک میکند نماز و روزه را در وقتیکه بوده باشد عادتش
مستقر از جهة ایام و وقت یا یکی از اینها مثلا ماهی هفت روز میشود در وقت معین مثلا از دهم تا هفدهم یا
عددش معین است یا وقتش وترجع المبتدئة والمضطربة الى التميز مع تجاوز الدم العشرة
و رجوع میکند مبتدئه و مضطربه بتمیز مابین خون حیض و خون دیگر اگر تجاوز کرد خون از ده روز مبتدئه است
کسیکه برای او مستقر نشده عادة یا اول بار حیض دیده است یا بعد از اول است لاکن اختلاف وقتی و عددی کرده
و بعضی این قسم را مضطربه خوانده اند اما مضطربه است کسیکه فراموش کرده وقت عادة خود را یا عدد
او را یا هر دو را صاحب عادة مستقره عددا و وقتا اگر خون بیند بقدر عدد مستقر قبل یا بعد از وقت آن حیض
خواه بصفه خون حیض باشد یا نباشد و وقت اعتبارش ساقط است و هر گاه خون ببیند قبل از عادة و در
وقت عادة و تجاوز از ده روز نکند همه ایام حیض است و کذلک در عدم تجاوز اگر قبل و بعد ببیند و در صورة
تجاوز از ده روز وقت و عدد را حیض داند و زیادتی را استحاضه خواه قبل و خواه بعد بوده باشد و هر گاه صاحب
عادة مستقره وقتا و عددا در هر ماه دو دفعه خون دید بعدد معین آنرا حیض بداند و هر گاه در چند ماه دو دفعه
خون دید اما در دفعه دوم بیشتر از ده روز است بقدر ایام عادة مستقره حیض بداند و باقی را استحاضه
ومع عدم التميز ترجع المبتدئة الى عادة نسائها او عادة ذوات اسنانها من بلدها فان
كن مختلفات جعلت حيضها في كل شهر سبعة ايام او ستة او ثلثة في شهر وعشرة في آخر
و در صورتیکه خون از ده روز گذشت و متوالیات بصفات تمیز دهد خون ایام حیض را رجوع میکند مبتدئه
بسوی عادة زنهای اقوام خود اگر باشند و الا نظر میکند بسوی هم سالهای خود از اهل شهری که در او ست

که آنها

که آنها چند روز حیض میشوند آنرا حیض خود قرار میدهد پس هر گاه در آنها نیز اختلاف باشد قرار میدهد حیض خود
خودش را در هر ماه هفت روز یا شش روز یا قرار میدهد در یک ماه سه روز و در ماه دیگر ده روز بدلیل روایات
وارده از معصوم والمضطربة مع عدم التميز ترجع الى الروايات المذكورة و زن مضطربه در وقتیکه
نتواند تمیز دهد رجوع میکند بسوی روایات که یا در هر ماه هفت روز یا شش روز قرار میدهد یا در یکی سه روز و در
یکی ده روز ولا يجوز وطي الحائض قبلا حتى تطهر من الدم قبل الغسل على الارجح و جایز نیست مجامعت
با حایض از قبل اجماعا تا پاک شود از حیض پیش از غسل بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للصدوق که جایز میداند
وطی را مگر بعد از غسل یا غسل فرج لقوله تع. ولا تقربوهن حتى يطهرن و فعل طهارة یا غسل است یا شستن فرج
و نهی صادق ع از وطی قبل از غسل دلیل ما قوله تع فاعتزلوا النساء في المحيض دام با عتزال در حیض است با رتفاع آن
حکم مرتفع است دلیل دیگر خبر مروی از صادق ع بر جواز پس در جمع حمل بر کراهت شود و آیه حتى يطهرن و ال قطع
خون است نه غسل فان وطئها عالما عامدا بالتحريم فيعزر ولا يجب عليه الكفارة على الاظهر
پس اگر کسی با اینکه میدانست حرام است عمدا جماع کرد با زن حایض پس تادیب و تعزیر میشود و واجب نیست
برا و کفاره بنا بر قول مختار موافقا للعلامه و مجلسی و صاحب حدائق خلافا لصدوقین و مفید و ابن
براج و ابن حمزه و ابن ادریس و ابن جنید و انصاری دو قول است طوسی را و بهائی متوقف است
و اخبار از اهل بیت اطهار بر امر بکفاره دادن وارد و بر جواز ترک و استغفار صادر شده در جمع حمل بر استحباب
شود نه وجوب چنانچه خبر زراره و لیث و عیص بن قاسم واضح صحت قول ما ست پس مستحب است اگر در
اول حیض باشد کفاره بدیناری و در وسط نصف دینار و در آخر ربع دینار ويحرم عليها دخول المسجدين
واللبث في باقي المساجد وقراءة العزائم ومس خط المصحف على الاقوى واسماء الله سبحانه
و حرام است بر زن حایض داخل شدن بمسجد کعبه و مسجد پیغمبر و درنگ کردن در سایر مساجد و خواندن چهار
سوره سجده حتی یک آیه از آنها و مس خط قرآن بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن جنید که مکروه
دانسته مس خط قرآن را و سلار ترکش را مستحب و در حکم قرآنست مس اسما والله هر جا باشد دلیل ما
نهی امام بر غیر مطهر و نبودن معارض حمل بر حرمت شود وتقضي الصوم دون الصلوة

و حرام است

وحرامست بر حائض نماز و روزه و قضای روزه را واجب است که بگیرد اما نماز قضا ندارد و قضای نماز واجب است در وقتیکه اول وقت بقدر نماز پاک بوده یا آخر وقت بقدر طهارة و یک رکعت پاک شود از حیض

ویجب علی المرئة الحائض الغسل عند الطهارة و واجبست بر زن حائض غسل هر وقت پاک شود از حیض

وتستحب ان تتوضأ عند وقت کل صلوة ثم تستقبل القبلة فتذکر الله علی الاصح و مستحبست اینکه وضو بگیرد زن حائض در وقت هر نمازی و مقابله قبله بنشیند و ذکر خدا کند بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للصدوق که واجب دانسته و ظاهر قول مفید هم وجوبست اما گفته در کنار مصلی بنشیند نظر بخبر معصوم ینبغی للحائض ان تتوضأ عند وقت کل صلوة ثم تستقبل القبلة فتذکر الله و این خبر وجوب نمیاورد چه لفظ ینبغی شامل استحبابست نه برای وجوب

فائدة

اقل سال کسیکه حیض شود نه سال است عند الاربعة و آخرش شصت سال است نزد ابوحنیفه و پنجاه و پنج نزد محمد و از برای او حدی نیست و مختلف است بحسب ولایات نزد مالک و شافعی و سه قول است احمد را پنجاه مطلقا و شصت مطلقا و پنجاه در عجم و شصت در عرب و اقل حیض یکشبانه روز است نزد شافعی و احمد و اکثر پانزده شبانه روز و در قولی از احمد هفده و چون امامیه است رای ابوحنیفه مطلقا و در نزد مالک برای او حدی نیست در اقلش ممکن دانند یکساعت را و اکثرش پانزده روز است و اقل طهر بین دو حیض پانزده روز است نزد ابوحنیفه و شافعی و سیزده نزد احمد و وقتی معین ننموده مالک لاکن اکثر اصحاب او بر ده روز رفته اند و اقل حیض دو شبانه روز است نزد ابویوسف و اکثرش پانزده و حرامست استمتاع از حائض از ما بین ناف و زانو عند الثلاثة و در قبل نها نزد احمد و بمجامعت کفاره ندارد توبه دارد نزد ابوحنیفه و مالک و دو قول است شافعی و احمد را و جایز است وطی قبل از غسل بانقطاع دم نزد ابوحنیفه و جایز نیست قبل از غسل عند الثلاثة و اگر بشوید فرج را جایز است نزد داود و حمل با حیض جمع نمی شود نزد ابی حنیفه و احمد و میشود نزد مالک و دو قول است شافعی را و اگر خون تجاوز کند از ایام حیض زیادی استحاضه است رجوع میکند بتمیز و الا بعادت نهاد و شش روز یا هفت روز است نزد شافعی و بر حائض حرام است آنچه بر جنب حرام است

فصل البقیة

فی الاستحاضة ودمها فی الاغلب اصفر بارد رقیق یخرج بفتور و فی ایام الحیض حیض و فی ایام الطهر طهر و کل دم تراه المرئة اقل من ثلاثة ایام ولم یکن دم قرح وجرح وکلما یزید علی العشرة او مع الیاس او قبل البلوغ تسعا فهو استحاضة این بدیعه در بیان استحاضه است و خون او در اغلب زرد و در خروج مایل بسردی و رقیق و خارج میشود بسستی و در ایام حیض حیض محسوب میشود و در ایام طهر حیض نیست و هر خونیکه ببیند و از زن کمتر از سه روز و خون قرحه و جراحت نباشد یا ببیند بیشتر از ده روز یا ببیند در صورت یائسه بودن که بعد از شصت است در قرشی و نبطی و بعد از پنجاه در غیر آن دو یا ببیند قبل از نه سال پس این خونها استحاضه است ثم ان ثقب الدم الکرسف و سال وجب علیها غسل للظهرین و غسل للعشائین تجمع بینهما و غسل للصبح پس در استحاضه زن باید پنبه را بردارد و اگر سوراخ کرد خون پنبه را و سیلان کرد واجب است بر زن یکغسل برای نماز ظهر و عصر کند و یکی برای مغرب و عشا و جمع کند بین ظهر و عصر و بین مغرب و عشا را و غسلی برای نماز صبح و این قسم را استحاضه کثیره گویند وان ثقب ولم یسل تغتسل علی الاقوی للصبح او للظهرین و وضوء للباقی و اگر سوراخ کند پنبه را ولاکن سیلان نکند پس یکغسل واجب بنا بر قول مختار از برای نماز صبح یا ظهر و عصر و وضوء برای باقی نمازها و این را استحاضه متوسطه گویند این قول مشهور است ابن ابی عقیل استحاضه را بر دو قسم داند گوید یا خون سیلان دارد یا ندارد اگر دارد واجب غسل است و اگر ندارد غسل ندارد و وضوء دارد و قسم متوسطه را ننوشته والحق آنچه این بنده در اخبار نظر نمود دلیل بر متوسطه نیافت الا دو خبر یکی از سماعه و یکی از زرارة و هیچکدام متصل بامام نیست بلکه منتهی بخود اینها میشود نه منتهی بامام خبر شیخ طوسی در میان استدلال بمتوسطه گوید این خبر زرارة از باقر است پس نظر باحتیاط و اینکه قول سماعه و زراره کاشف از رأی معصوم است این بنده قول مشهور را اختیار کرد لاکن اینکه اختصاص داده اند غسل را بصبح دلیلی ندارد زیرا که در روایة سماعه این است که غسل کند در هر روزی و در خبر زراره این است که نماز بخواند در آن ایام بغسل واحد در هر صورت اختصاص بصبح باطل است چنانچه مشهور بر آن رفته اند دیگر آنکه وضوء در خبر سماعه برای هر نماز است و حال آنکه مشهور غسل و یک وضو را برای دو نماز متصل گفته اند و در خبر زراره اسمی از وضوء نبرده ابن جنید گوید در استحاضه کثیره برای

نماز چون ظهر و عصر بنماید آخر وقت اول و اول وقت ثانی و در این هم خبر از معصوم رسیده و وارد شده
واما ان لا یثقب الکرسف یلزمها تغییر القطنة وتجدید الوضوء عند کل صلوة و لا غیر و یحرم
علیها ما یحرم علی الحائض واما استحاضه یا این است که فرو نمیگیرد پنبه را لازم است زن را تغییر پنبه و تجدید
وضو در نزد هر نمازی و حرام نیست بر زن که در استحاضه است چیزیکه حرام است بر حایض

بدیعة

فی النفاس و یجب علیها الغسل اذا دات الدم ثم انقطع ولیس لقلیله حد این بدیعه در احکام
نفاس است واجب است بر زن غسل در وقتیکه ببیند خون را بعد از زائیدن یا سقط ولد و منقطع بشود خون
و از برای اکثر او حدی نیست زیرا که ممکن است زن بعد از زائیدن یکساعت خون ببیند و پاک شود و
ممکن است اصلا خون نبیند که نفاس نداشته باشد و فی الکثرة قولان عشرة ایام و ثمانیة عشر و
الاول للمتوقفین در حد اکثر نفاس دو قول است نزد طوسی و ابو الصلاح و ابن براج و ابن ادریس و محقق و
علامه و شهیدین و فیض و بهائی و انصاری ده روز و نزد صدوق و مفید و علم الهدی و ابن جنید
و سلار هجده روز و اخبار در هر دو وارد و هر دو مشهور و معتبر و هر دو مخالف اهل سنت و این بنده در این حکم
توقف اختیار نموده ام لاکن میشود گفت که اگر بعد از ده روز خون تغییر پیدا کرد و کم شد ایام نفاس را ده قرار دهد و
هرگاه ابدا نقصانی پیدا نکرد هجده قرار دهد ابن ابی عقیل بیست و یکروز دانسته و اخبار امامیه آنچه بر پنجاه و شصت
و چهل روز دلالت دارد حمل بر تقیه است خبری بر بیست و یکروز دلالت دارد آنهم قریب بتقیه است لهذا در متن
اشاره بخلاف ابن ابی عقیل نشده است و ما تراه قبل الولادة لیس بنفاس ولو کانت حاملة باثنین
کان ابتداء نفاسها من وضع الاول و عدد ایامها من الوضع الاخیر و خونیکه ببیند زن قبل از ولادت
و سقط نفاس نیست و هرگاه زنی دو طفل حامله باشد یا بیشتر ابتدای نفاس آن زن از آمدن طفل اول است
و عدد ایامش از آمدن طفل آخر حساب باید بشود و یحرم علی النفساء ما یحرم علی الحائض و حرام است
بر زنیکه در نفاس است آنچه حرام است بر حائض و یجزی غسل واحد عن اسباب المتعددة علی الاشبه
و عن الوضوء فی الجنابة علی الاصح و کافی است یک غسل بنیت قربت از چند چیز مثلا اینکه باشد حائض یکغسل او را کافیست

مواقفا

موافقا للمشهور و خلافا للطوسی و ابن ادریس که گفته اند اگر غسل جنابت باشد کافیست و الا فلا و کافی است غسل جنابت
برای نماز بدون وضو و وضو واجب است و ضو برای نماز با هر غسلیکه باشد بنا بر قول مختار مخالفا لعلم الهدی و ابن
جنید و اردبیلی و صاحب مدارک و سبزواری و فیض و صاحب وسائل و بعض المعاصرین موافقا للمشهور
و اکثر المعاصرین دلیل اینها قول علی النقی ع لا وضوء للصلوة فی غسل الجمعة و لا غیره و سئل عمار الساباطی
عن ابی عبد الله ع عن الرجل اذا اغتسل من جنابة او یوم جمعة او یوم عید هل علیه الوضوء قبل ذلک او بعده فقال
لا لیس علیه قبل و لا بعد فقد اجزئه الغسل و قول الصادق ع یجزی الغسل عن الوضوء و ای وضوء اطهر من الغسل
دلیل ما قوله تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الخ و قول الصادق ع کل غسل قبله الوضوء الا غسل الجنابة
بلکه مقتضی احتیاط وجوب وضوء است قبل از غسل زیرا که خبر بر وضوء موافق قرآنست و خبر بر عدم وجوب مخالف
بحکم خذ ما وافق الکتاب وضوء برای نماز در غیر غسل جنابت واجب شود و در صورت موافقت با احتیاط قائل
و عجب اینست که آنها که قائلند بوجوب وضوء برای نماز قبل الغسل قائلند چون صدوق و مفید و بعد از غسل را بدعت
دانسته اند محقق و علامه و بهائی و انصاری مقدم را افضل دانسته اند و حال آنکه تصریح کرده معصوم ع
الوضوء بعد الغسل بدعة محقق در معتبر اعتراف کرده که از طرق متعدده از صادق ع مرویست که وضوء بعد از غسل
بدعت است و بعضی از معاصرین بر عدم جواز وضوء بعد الغسل رفته اند و هو الحق

فائدة

اکثر نفاس چهل روز است نزد ابو حنیفه و احمد و قولی از مالک و شصت روز است نزد شافعی و قولی از مالک و در
انقطاع خون قبل از بلوغ باکثر ایام وطی جایز است عند الثلثه و جایز نیست نزد احمد و نفاس از اول ولادت طفل اول است
نزد اربعه و از آمدن طفل آخر نیست نزد محمد و وضوء با تمام غسل واجب است حتی غسل جنابت عند الاربعة

بدیعة

فی احکام الاموات یجب توجیه المحتضر الی القبلة علی الاصح بان یلقی علی ظهره و یجعل وجهه و
باطن رجلیه الی القبلة این بدیعه در احکام اموات است واجب است گردانیدن روی بیمار را بسوی قبله بنا بر
قول مختار موافقا للمشهور مفید و طوسی را دو قول است قولی بوجوب و قولی باستحباب باینکه بخوابانند محتضر را به پشت و

قداربعه

قرار بدهد روی و باطن دو پای او را بسوی قبله دلیل ما بر وجوب امر امام بدون تعارض حمل بر وجوب شود
دلیل آنها اصالهٔ عدم وجوب و جوابش اینست که اصل مخالفت میکند با قیام دلیل بر وجوب وعند التغسیل قولا
و در وجوب رو بقبله غسل دادن میت دو قول است قولی بوجوب و آن قول طوسی است در مبسوط بدلیل روایت
سلیمان بن خالد از صادق ع و قولی باستحباب و آن قول مشهور است عجب است از علامه که همین خبر را دلیل وجوب در مختصر دانسته
و اما در غسل که میرسد این خبر را رد میکند باصالهٔ عدم وجوب و حال آنکه این خبر میفرماید در احتضار و در غسل رو بقبله نماید
شامل هر دو است اقویهما الاستحباب اقوای این دو قول نزد این بنده استحبابست بدلیل خبر یعقوب بن
یقطین از حضرت رضا ع که سؤال کرده است از هنگام غسل که میت را رو بقبله گذاریم میفرماید بوضع کیف تیسر در
جمع بین دو خبر حمل بر استحباب شود و یجب مداواة المریض مع الخوف بترکها واجبست مداوای مریض در
صورتیکه ترس از ترک مداوا بتلف مریض باشد و یحرم تجهیز المیت مع اشتباه الموت و حرامست عجله
نمودن در غسل و دفن میت در صورتیکه مشتبه باشد که آیا قبض روح شده است یا سکته مثلا شخصی سکته کرد نباید فورا
او را دفن کنند چه بسا باشد بعد از دو روز بهوش آمده و همین طور در غش پس واجبست که الی سه روز صبر کنند
شاید بهوش آید مگر قطع بموت پیدا شود بقواعدیکه اطبا دارند و یجب تغسیل من مات بماء السدر ثم غسله
بماء الکافور ثم غسله بماء القراح علی الارجح و واجبست شستن کسیکه مرده است که یکدفعه غسل دهند او را
باب مخلوط بسدر و بعد باب مخلوط بکافور و بعد باب خالص که سه غسل شود بنابر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لسلار
که واجب یکدفعه باب دانسته و دو دفعه دیگر را مستحب دلیل ما اخبار وارده باینکه امر فرموده بسه غسل دلیل سلار
روایتی است که از معصوم سؤال میکنند المیت یموت و هو جنب فقال غسل واحد اولا مقصود امام اینست که غسل واحد
کافیست ثانیا در اخبار سه غسل را یکغسل شمرده اند در میت که از بس وطش سه دفعه است والا هر سه یکغسل خوانده میشود
و در صورت نبودن سدر و کافور سه دفعه باب غسل دهند و یستحب الترتیب علی الاقوی مستحبست ترتیب
که اول باب سدر و بعد بکافور و بعد باب خالص دهند بنابر قول مختار خلافا للمشهور موافقا لابن حمزه
که بر استحباب رفته چنانچه مفهوم از اخبار استحبابست نه وجوب والوضوء علی الاظهر و مستحبست قبل از غسل
میت را وضو دهند بنابر قول مختار موافقا للمشهور و خلافا لابی الصلاح که بر وجوب رفته و مفید و ابن براج

فرموده اند اما معلوم نیست که وجوب گفته اند یا استحباب از عبارت آنها دلیل ما خبر یعقوب بن یقطین که سؤال کرد از امام
موسی کاظم ع از غسل میت که آیا وضو دارد و هست حضرت بیان غسل میت را فرموده و ذکری از وضو ننموده حال آنکه
سؤال از وضو بوده دلیل آنها امر بوضوء در خبری و جمع حمل بر استحباب شود و لو خیف تناثر لحمه او جلده او
فقد الماء یمما و هرگاه خوف باشد از اینکه در غسل پوست یا گوشت میت بریزد یا اینکه آب نباشد تیمم میدهند
میت را چون زنده بعضی از علماء گویند دو دست خود میت را بر زمین زده و باو تیمم میدهند و بعضی گویند تیمم
دهنده با دو دست خود دهد احتیاط این است که هر دو شود و یحرم اخذ شیء من شعر المیت او ظفره و حرامست
گرفتن چیزی از موی میت یا ناخن او والسقط اذا تم له اربعة اشهر وجب ان یغسل و ان تم له ستة سنین
فحکمه کغیره من الاموات علی الارجح بچه ئیکه سقط میشود در وقتیکه چهار ماه از سن او گذشته باشد واجبست
غسل بدهند و او را دفن نمایند و اگر شش سال گذشته باشد حکمش حکم کبیر است از اموات که نماز هم دارد بنابر قول
مختار موافقا للمشهور خلافا لابن ابی عقیل و صدوق و مفید اخبار مختلف اشهر روایتی دلیل ماست آنها گفته اند
تا بالغ نشود نماز بر او واجب نیست و لا یجوز غسل المیت المحرم بماء الکافور بل یغسل بماء القراح و جایز
نیست از برای کسیکه احرام مکه بسته بمیرد او را غسل دهند باب کافور بلکه غسل میدهند باب خالص و لا یغسل
الشهید الذی قتل فی المعرکة بل یدفن فی ثیابه بدمه بلا غسل و غسل داده نمی شود شهیدیکه در حضور
امام شهید شود یا حضور نائب و یا بحکم آن دو برود جنگ و بمیرد در جنگ بلکه دفن میکنند او را در جامه که خونی است
بدون غسل و کفن بدانکه در شهید جنب اختلافست ابن جنید گوید غسل واجبست طوسی بموجب اطلاق
الشهید لا یغسل که شامل جنب و غیر جنب است گوید نمیخواهد طوسی و مجلسی گویند اگر کسی را در جنگ یافتی میت
و در او اثر زخمی نبود حکمش حکم شهید است ابن جنید گوید غسل لازم دارد و این بنده در هر دو متوقفم و لا یجوز
تغسیل الخوارج والغلاة والنواصب علی الاصح و واجب نیست غسل خوارج که کسانی باشند که امیر المؤمنین ع
را خوب ندانند و غسل کسانیکه یکی از ائمه را خدا دانند و غسل نواصب بنابر قول مختار موافقا لصاحب
الوسائل و مفید و ثقة الاسلام و علم الهدی و علامه و صاحب حدائق خلافا لابن جنید و طوسی
که واجب دانسته اند زیرا که صادق ع میفرماید ناصبی دشمن شما اهل بیت است من و دین شما است نظر باین نوع اخبار

غیر اثنی عشری از فرق اسلام واجب نیست غسلشان ولیغسل الرجل محارمه وکذا المرئة وغسل مرد
مرد محارم خود را وزن محرم خود را وزن زن را مطلقا ویجب ان یکفن فی ثلثة اثواب لفافتین وقمیص علی الاظهر
واجب است اینکه کفن کنند میت را در سه جامه دو لفافه که شامل تمام بدن است ویک پیراهن بنابر قول مختار
موافقا للمشهور خلافا لسلار که یکی را واجب دانسته بدانکه اکثر فقها سه کفن که نوشته اند یکی را شامل تمام بدن
ویکی پیراهن ویکی زیر جامه وما اقتدا بالشیخ اختیار کردیم که دوتا را شامل بدن نوشته زیرا که بعضی از اخبار دارند
که امام دو کفن را شامل تمام بدن فرموده واما دلیل بر رد سلار امر امام بر سه کفن بدون خبری معارض
وامساس مساجده بالکافور واجب است مالیدن هفت موضعی که سجده می کنند بآن کافور را اگر
ولا یجوز الکفن بالحریر المحض وجایز نیست کفن کردن میت بحریر خالص وبا چیزهای نجس وکفن المرئة
واجب علی زوجها وکفن زن واجب است بر شوهر او ویجب الصلوة علی میت الامامیة والطفل له ست
واجب است بر میت نمازی که شیعه باشد بنابر قول مختار موافقا للمفید وابن ادریس وابو الصلاح خلافا للطوسی
دلیل ما الاتصال علی ... چه غیر مؤمنین در باطن کافرند دلیل طوسی قول رسول خدا صلوا علی من
قال لا اله الا الله واین صحیح نباشد زیرا که باتفاق کسی که قائل بتوحید است وبنبوت نیست نماز ندارد واز این خبر
... واین خلاف اجماع امامیه است وجمع این خبر با دیگر اخبار مشروط بشروط میشود ودر حکم مؤمنین است
طفل از این مؤمنین که بیانش گذشت وهی خمس تکبیرات ویتشهد الشهادتین بعد الاولی ونماز بر
میت را پنج تکبیر است میگوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله بعد تکبیر اول والصلوة
علی النبی وآله بعد الثانیة وصلوات میفرستد ومیگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد بعد تکبیر دوم
ویدعو للمؤمنین بعد الثالثة ودعا میکند در حق مؤمنین ومیگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات انک مجیب الدعوات وعلی کل شیء قدیر بعد تکبیر سیم
وللمیت ان کان مؤمنا بعد الرابعة وازبرای میت اگر دوازده امامی است میگوید اگر مرد است
اللهم ان هذا عبدک وابن عبدک نزل بک وانت خیر منزول به اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان
مسیئا فتجاوز عنه واغفر له وارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین واگر زن است میگوید اللهم ان هذه

امتک وابنة عبدک نزلت بک اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها وان کانت مسیئة فتجاوز عنها واغفر
لها برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از تکبیر چهارم واگر میت اثنی عشری نباشد طلب رحمت میکند وتکبیر پنجم را که
نماز تمام است واولی الناس اولاهم بمیراثه والزوج اولی بالمرئة من کل احد واولی وسزاوارتر از همه بنماز
میت کسیکه از همه بیشتر میراث میبرد وشوهر بزن از همه کس نزدیکتر است طوسی پدر را از پسر اولی دانسته ولیسر
از جد ابن جنید جد را اولی از پدر دانسته ما قول مشهور را گفتیم فان اشتبه المسلم بین اثنین یجب دفنهما
والصلوة علیهما علی الاصح پس اگر دو میت یافت شد ومیدانی یکی مسلم است ویکی کافر لاکن نمیدانی
کدام است مسلم واجب است دفن هر دو ونماز بر هر دو بنا بر قول مختار موافقا للشهید فی الذکری خلافا للعلامة
الوسائل واکثری که گفته اند کوچک ذکر را خاک کنند ونماز کنند دلیل ما وجوب احتیاط است وعدم دلالت بزرگی
ذکر بر کفر ولا یجب فیها الطهارة ولیس فیها القرائة والرکوع والتشهد واجب نیست در نماز میت وضو
وغسل وخواندن حمد وسوره ورکوع وسجود ویجب کونها بعد التکفین قبل الدفن وواجب است که نماز خوانده
بر میت بعد از کفن قبل از دفن واگر کسی را نماز نخوانده دفن کردند علما اختلاف نموده مفید وطوسی وابن براج
وابن ادریس وابن حمزه وشهید اول گفته اند تا یکشبانه روز جایز است بقبر نماز خواندن ابن بابویه وابن ابی عقیل
تعیین نکرده اند ابن جنید گفته است مادامیکه میت تغییر نکرده میتوان نماز خواند طوسی در کتاب خلاف سه
شبانه روز گفته شهید ثانی دائما را اقوی داند علامه مردد مانده صاحب وسائل بکراهت قائل شده اخبار مختلف
والحق اخبار بر جواز حمل بر تقیه است واخبار نهی قوی چنانچه امام رضا تصریح فرموده که اگر نماز جایز بودی
بعد از دفن بر پیغمبر جایز بودی وصادق میفرماید نهی رسول الله ان یصلی علی القبر او یقعد قال لا یصلی علیه
وهو مدفون دلیل اینها قول رسول خداست که فرموده صلوا علی المرحوم من امتی واین دلیل نشود بر مدفون ومن
مات فی البحر وتعذر البر ثقله وارسله فی الماء وکسیکه در دریا بمیرد یعنی در کشتی وسفر دریا ونشود که جنازه او
بخشکی آورند میت را در خمی گذارند یا سنگ محکمی وسنگینی دراو ببندند ودر آب اندازند که بزمین دریا رسد ویجب
دفن المیت فی الارض وتوجهه فی قبره الی القبلة بان یجعل علی جانبه الایمن ووجهه الیها وواجب است
دفن میت شیعه در زمین ودر قبرهم قرار بدهند او را رو بقبله باین قسم که بخوابانند او را بدست راست هر گاه ...

شمال کعبه باشد و روی او را بجانب کعبه کنند که پای او بسمت مشرق شود و سرش بمغرب و هرگاه در سمت جنوب
کعبه باشد بدست چپ خوابانند و یحرم نبش القبور حرام است نبش قبر دائما و قول بعضی از عوام که گویند تا سی
سال ماخذی برای آن نیافتم در اخبار ائمه اطهار و مستحب است حمل جنازه بمشاهد معظمه اجماعا اما بعد از دفن آیا
جایز است حمل یا حرام است اختلاف کرده اند مشهور بر حرمت و علامه گوید بعضی از علما بجواز رفته اند و جایز
بدون کراهة نزد ابن حمزه و ابن جنید و صاحب حدائق و بنده در این مسئله متوقفم چه حمل حضرت یوسف
از شام و موسی استخوان یوسف را از مصر به بیت المقدس حجت بوده است که حمل داده اند و یجب
الغسل بمس الآدمی بعد برده بالموت و قبل غسله علی الاظهر واجب است غسل بمس بدن آدمی بعد از
آنکه سرد شده باشد بدنش بسبب مردن و قبل از غسل دادن بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لعلم الهدی
که مستحب دانسته دلیل ما امر امام بدون معارض حمل بر وجوب و بمس قطعة قطعت منه فیها عظم علی الاصح واجب است
غسل بسبب مس قطعه از بدن آدمی که قطع کرده باشند که در آن استخوان باشد بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن جنید
که شرط دانسته عضو قطع شده را که از زنده باشد تا یکسال علامه فرماید نمیدانم دلیل ابن جنید چیست ابن جنید چنین
دانسته که دلیلش در زنده نیست که متبادر بذهن عضو حی است زیرا که اگر یافت شود عضوی در قبور و مس او
غسل لازم نیست چه او را غسل داده اند و اما نظر بسال در کافی از صادق علیه السلام روایت قال اسمعیل الجعفی سئلته
عن مس عظم المیت قال اذا جاز عن سنة فلیس به بأس و اختصاص بلی اختصاص در اینجا بمیت است در حدیث دیگر
میفرماید اذا قطع من الرجل لیس حکم بدائمه بیشتر از سال خالی از اشکال نیست و یستحب غسل الجمعة و غسل
قصد الی المصلوب و غسل المولود و قضاء الکسوفین علی الاقوی و مستحب است غسل جمعه خلافا للصدوق
و بهائی در حبل المتین و بعض المتاخرین که واجب دانسته و غسل کسیکه برود بقصد دیدن آنکه بدار او را کشیده اند
خلافا لابی الصلاح که واجب دانسته و غسل فرزندیکه ولادت یابد خلافا للصدوق و ابن حمزه که بوجوب رفته
و غسل برای قضا شدن نماز خسوف و کسوف خلافا لعلم الهدی و ابی الصلاح و سلار و قولی از طوسی بنا برا
مختار که موافق مشهور است همه مستحب است دلیل ما خبر بر جواز ترک با امر بغسل جمع شود حمل بر استحباب شود

فاروق

بغسل واجب است میت را عند الاربعه و شهید نماز ندارد نزد شافعی و مالک و قولی از احمد و جایز نیست شستن
شوهر زن را نزد ابو حنیفه و شهید جنب نه غسل دارد نه نماز نزد مالک و اصح قول شافعی و دارد نزد ابو حنیفه و نماز
شهید دارد در قولی از احمد و میت در جنگ بدون زخم اگر یافته شود حکمش حکم شهید است نزد شافعی و غسل دارد عند
الثلاثه نماز میت را چهار تکبیر است عند الاربعه و رفع ید واجب است در هر چهار نزد شافعی و در تکبیر اولی نزد ابو حنیفه
و مالک و غسل و نماز در طفل چهار ماهه که سقط شود واجب است عند الاربعه و کفن زن را در صورتیکه زن صاحب
مال باشد باید از مال خود بدهد عند الاربعه و الا بر شوهر واجب است عند الثلاثه و احمد مطلقا بر شوهر واجب نمیداند
سلطان اولی است بنماز میت عند الثلاثه و قولی از شافعی و در قولی دیگر ولی اولی است و مالک پسر را بر پدر و برادر را
بر جد و مقدم دانسته و همچنین قسم پسر را بر زوج زن اگرچه پدر باشد و جایز است نبش قبور بعد از زمان معتد به عند الاربعه و اگر
کسی را بدون نماز خاک کنند شافعی را سه قول است قولی تا یکماه و قولی تا متفرق نشده اجزای او و قولی ابدا
ابدا قول دوم قول احمد است قول سیم ابو حنیفه و مالک

بدایعه

یجب التیمم عند فقد الماء او تعذر استعماله لمرض او برد او خوف عطش او عدم التوصل الیه
این بدایعه در احکام تیمم است واجب است تیمم در وقتیکه آب نباشد یا باشد و انسان بسبب عذری چون
مرض یا سرما یا بقدر خوردن است که اگر وضو بگیرد بعد برای خوردن آب نیست و خوف عطش و تلف است یا در چاه
اسباب کشیدن آب را ندارد یا میترسد از دزد و درنده در راه که بسبب آن اسباب آبرا بیرون آورد و یجب
عنده الطلب فیضرب غلوة سهمین فی کل جهة علی الاقوی ان کانت الارض سهلة و غلوة سهم
ان کانت حزنة و واجب میشود در نبودن آب بتحصیل آب پس باید برود بقدر انداختن دو تیر پرتاب در سمت
جنوب و شمال و مشرق و مغرب برای پیدا کردن آب بنا بر قول مختار اگر بوده باشد زمین سهل و بقدر یک
تیر اگر بوده باشد زمین سنگ و صعب بدانکه اکثر فقها در هر چهار سمت نوشته اند صاحب وسائل اسم چهار
سمت نبرده چه در اخبار تعیین چهار سمت نشده ابن حمزه یمین و یسار را نوشته مفید و ابن زهره اضافه
کرده اند سمت امام را که سه سمت نوشته اند بلی برای مسافر طریق خلف لازم نیست برود زیرا که از همان

۱۵۱۱

داه آمده ولی برای غیر مسافر اقتضای احتیاط چهار سمت است زیراکه عرفا اگر کسی گوید که صد قدم اگر بروی
گنج یابی و تعیین سمت ننمائی او از کلام تو میرود بهر چهار سمت تا اگر قطع داشته باشد بهر سمتیکه در آن سمت نمیرود
ویجب فیه النیة و وضع الیدین علی الارض مرة واحدة مطلقا علی الاصح و واجب است در تیمم نیت
و وضع و زدن دو دست بر زمین یکمرتبه خواه بدل وضو باشد خواه غسل بنابر قول مختار و موافقا لابن عقیل
و ابن جنید و علم الهدی و صاحب مدارک و مجلسی و صاحب حدائق و فیض و مقدس اردبیلی خلافا لابن بابویه
و بهائی و صاحب وسائل و انصاری که دو ضربت واجب میدانند و خلافا للصدوق و طوسی و سلار و
ابی الصلاح و ابن ادریس و محقق و علامه و شهیدین که قائلند یکضربت برای بدل وضو و دو ضربت برای
بدل غسل باینکه یکدفعه بر زمین نهد و با او مسح جبهه کند و یکدفعه بنهد و مسح دو دست کند اما قول صدوق بتفصیل
قائل شده از اخبار دلیلی ندارد و جمع اخبار باین قسم بلاوجه است چه دو مطلق را جمع نتوان کرد خاصه
با خبر ابی بصیر و عمار از صادق ع که فرمود تیمم از جنابت و حیض و وضو فرق ندارد باقی میماند خبر زراره از حضرت باقر ع
قال قلت له کیف التیمم فقال هو ضرب واحد للوضوء والغسل من الجنابة تضرب بیدیک مرتین ثم تنفضهما نفضة
للوجه و مرة للیدین اولا این خبر بدین مطلقا فرموده موافق عامه است ثانیا شاید قصد از ضرب واحد نوع
واحد باشد پس دو ضربت لازم شود در هر صورت نه یکی برای بدل وضو و دو برای غسل باقی میماند قول
بوجوب یکضربت و دو ضربت مطلقا اما خبر لیث مرادی و محمد بن مسلم از صادق ع بر دو ضربت شامل
مسح ذراعین است تا اصابع و این موافق عامه و مردود است باتفاق و باقی میماند خبر هشام کندی از
امام رضا ع و این خبر معارضه نمیکند با خبر ایوب از صادق ع و با خبر زراره از باقر ع و با خبر داود بن
نعمان از صادق ع که در هر سه تصریح بیک ضربت است مطلقا زیراکه اشهر روایتی یکضربت است و در
جمع ضربت دوم مستحب میشود و عجب است که تمسک باین خبر جسته اند عن محمد بن مسلم قال سألت اباعبدالله ع
عن التیمم فضرب بکفیه الارض ثم مسح بهما وجهه ثم ضرب بشماله الارض فمسح بها مرفقه الی اطراف الاصابع واحدة
علی ظهرها و واحدة علی بطنها ثم ضرب بشماله الارض فمسح بها مرفقه الی اطراف الاصابع واحدة علی ظهرها و واحدة
علی بطنها ثم ضرب بیمینه الارض ثم صنع بشماله کما صنع بیمینه و این خبر مردود است جهة موافقه با عامه

بالاتفاق

باتفاق چگونه اثبات قول او کند و یجب مسح الجبهة علی الاظهر و واجب است مسح جبهه بنابر قول مختار
موافقا للمشهور خلافا لابن بابویه که قائل بمسح تمام وجه شده و اخبار دلیل است ظاهر الکفین علی الاصح
و واجب است مسح ظاهر دو کف از زند تا سر انگشتان بنابر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن بابویه که از مرفقین تا
سر انگشتان دانسته و دلیلش اینست که خداوند بیان وضو را کرده و تیمم را بدل از او حواله باو نموده و این قول صحیح
چه وامسحوا برؤسکم و ایدیکم فرموده و باجماع ما امامیه و خبر از صادق ع باء از برای تبعیض است بلی جماعتی
در وجه در جمع حمل میشود اخبار بر جبهه بوجوب و بر وجه باستحباب و لاکن در دست نقارینی چون اخبار بنیت
ذالک یجب و نزع الحائل کالخاتم و ینقض التیمم نواقض الوضوء و واجب است ترتیب که اول مسح
جبهه باشد تا دو طرف انف و بعد دست راست و بعد دست چپ و خارج کند چیزی که مانع از مسح است چون انگشتر
و شکنند تیمم را آنچه باطل میکند وضو را که در باب وضو بیان شد و من وجد الماء بعد الصلوة و بقی الوقت اعاد
علی الاقوی و کسیکه یافت آبرا بعد از خواندن نماز و وقت هم باقی بود واجب است اعاده کند نماز را بنابر قول مختار
موافقا لابن جنید خلافا للمشهور چه خداوند نماز را با وضو خواسته و وقت باقی آب موجود و ذمه مشغول و خبر یعقوب
ابن یقطین شاهد ما هست اخبار بر عدم اعاده مخالف اقیموا الصلوة و اغسلوا است و اکثر هست و خبر ما موافق با
اختلاف کرده اند که در میان نماز اگر آب پیدا شد تکلیف چیست مفید و ابن ادریس و محقق و علامه و شهیدین گویند
نماز صحیح است مطلقا ابن ابی عقیل و صدوق و فیض و انصاری گویند باطل است مادامیکه برکوع نرفته علم الهدی
و طوسی را دو قول است اقوی نزد ما همان بقای وقت اگر میداند که بهم زند نماز را وقت باقی است که وضو بگیرد
یا غسل کند و ادراک نماز کند نماز باطل است و الا فلا و یجب علی اولی الاعذار تاخیر الصلوة الی اخر الوقت
ان احتمل الوقت الرفع علی الارجح و واجب است بر صاحبان عذر تاخیر نماز تا آخر وقت اگر احتمال بدهد که
رفع عذر او میشود خواه عذرش عدم آب باشد خواه عدم ستر عورة خواه مرض بنابر قول مختار موافقا لابن جنید
و علامه خلافا للصدوق و طوسی و شهیدین که در غیر تیمم تاخیر را مستحب دانسته اند که جایز دانسته اول وقت را
بدلیل اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا فلم تجدوا ماء فتیمموا و اختصاص باخر وقت ندارد و قول معصوم که نماز
اعاده ندارد هرگاه آب پیدا شد دلیل است بر جواز نماز اول و وسط وقت با تیمم اما جواب آیه منع میشود

بقیام

قیام در اول وقت زیرا که نفس نزاع در مضطر بسوی است در اول وقت و نمی تواند قیام کند و امّا در خبر گوییم چون
قطع کرده بود به پیدا نشدن و نماز خوانده بود زیرا که امکنه مختلف است مثلا از راه نجف اشرف تا جبل که بکثره نیر و ند
معین است که سه روز و چهار روز به آب نمیرسند در انتقام چون احتمال نیست جایز است نماز در اول و در امکنه دیگر که احتمال
هست نمی شود مفید و علم الهدی و طوسی و ابو الصلاح و سلار و ابن براج و ابن ادریس گویند اگر مأیوس از پیدا
شدن آب هم باشد باز نمیتواند تیمم کند مگر آخر وقت و حق در جمع اخبار مختار ما است و یجب شراء الماء للطهارة
وان کثر الثمن ولا یجب لکل صلوة تیمم ولا یجب التیمم للخروج من المسجدین واجبست خریدن آب از
برای وضو و غسل اگرچه بقیمت بسیار باشد و واجب نیست برای هر نمازی تیمم بلکه حکمش چون وضو است و
واجب است از برای خروج از مسجد کعبه و مسجد پیغمبر صلعم در مدینه اگر کسی در آنها بخواب جنب شود ویجوز التیمم بالتراب
والحجر والغبار وجایز است تیمم بخاک و سنگ و غبار ولا یجوز بالمعادن والنجس والمغصوب وجایز نیست
تیمم باشیاء واجسام معادن چون جواهرات و زرنیخ و بخاک نجس و غصبی وفی النورة والجص والخزف السفال
قولان و در تیمم بارض نوره و گچ و سفال دو قول است متفق اند علما در تیمم بارض ما دامی که اسم ارض بر او
صادق است و بارض نوره و گچ قبل از احتراق امّا در بعد اختلاف کرده اند ابن جنید و مفید و طوسی و ابن حمزه
و ابن ادریس و محقق و شهید اول والتفاری جایز نمیدانند چه گویند اسم ارض از او ساقط است علم الهدی و شیخ ما
و سلار جایز میدانند علامه مردد مانده ابن جنید و محقق در معتبر گفته اند بسفال جایز نیست چون کوزه و امثال آن و بهانی
با آجر صحیح ندانسته اصحّهما الاجزاء صحیح این دو قول این است که تیمم بهر سه جایز است چه هیچکدام محض احتراق
بطبخ از ارضیت خارج نمیشود و قول الصادق ع عن ابیه عن علی ع انه سئل عن التیمم بالجص فقال نعم فقیل
بالنورة فقال نعم فقیل بالرماد فقال لا انه لیس یخرج من الارض انما یخرج من الشجر و در جص و نوره با
شامل قبل و بعد است و معارضی هم ندارد و ابن ابی عقیل گوید جایز است تیمم با آنچه از جنس ارض است چون سرمه و
زرنیخ چون اینها مثل اشجار خارج نیستند از زمین و احتیاط قول مشهور و دخول اینها است در معادن

فائده

صعید نزد مالک زمین است با آنچه متصل بزمین است چون نباتات و نزد شافعی و احمد خاک و ریگ و غبار است

و نزد ابوحنیفه زمین است یا اجزاء او چون سنگ و طلب آب واجب است نزد مالک و شافعی و اصحّ قول احمد
و واجب نیست نزد ابوحنیفه و قولی از احمد و مسح تمام وجه واجب است نزد ابوحنیفه و شافعی و احمد و مسح دست
واجب است نزد ابوحنیفه و قولی از شافعی الی المرافق و نزد مالک و احمد الی الکوعین که کنار بند دست است و واجب
یک ضربت است نزد احمد و دو ضربت است در اصح قول ثلثه و بیشتر از دو ضربت هم جایز است نزد شافعی و مسح بر کفش
جایز است عند الاربعة در سفر و در حضر عند الثلثه خلافا لمالک و جایز است مسح بر کفش در سفر عند الثلثه سه شبانه روز
و در حضر یک شبانه روز و برایش وقت قرار نداده مالک و سنت است مسح اعلی و اسفل کفش عند الثلثه و کافی نیست مسح اعلی
نزد احمد و مسح کافی نیست کمتر از سه انگشت نزد ابوحنیفه و آنچه اسما او را مسح گویند کافی است نزد شافعی و مسح بیشتر نزد احمد
و تمام تا محاذی زیر قدم نزد مالک و جایز نیست مسح کنند بر یکپا و بر کفش پای دیگر عند الاربعة و اگر در میان نماز آب
پیدا شد اگر در سفر است نمازش صحیح است نزد شافعی و افضل گرفتن وضو است مالک جایز ندانند ابطال نماز را ابوحنیفه
گوید نماز باطل است مگر در نماز عیدین و جنازه احمد مبطل داند مطلقا

تذنیب

یطهّر الماء مطلقا والارض باطن النعل واسفل القدم مع زوال عین النجاسة آب پاک کننده است
هر نجاستی را و زمین پاک کننده است باطن کفش را و اسفل پا را در صورتیکه عین نجاست برود والشمس ما
جففته من الحصر والبواری وما لا ینقل عادة من الارض والنبات والاخشاب والابواب والاشجار
والفواکه علی الاقوی یکی از مطهرات آفتاب است که پاک میکند آنچه که خشک بکند از حصیر و بوریا و آنچه بعنوان
عادة او را نقل از مکانی داد از زمین و گیاه و چوبها و درها و درختها و میوه ها مادامیکه ازاله عین نجاست شده باشد
و حصیر و بوریا هم اگر طوری باشد که نتوان آنها را نقل کرد بنابر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لقطب الدین
راوندی و ابن حمزه و محقق در معتبر و بعض المعاصرین که گویند عفو است نه اینکه طاهر باشد والنار ما احالته
رمادا او دخانا لا خزفا علی الاصح یکی از مطهرات آتش است پاک میکند هر نجس ذاتی و غیر ذاتی را در
وقتیکه بگرداند او را خاکستر یا دود نه سفال بنابر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للطوسی در مبسوط که دخان را
نجس دانسته و محقق در هر دو تردید کرده در کتاب اطعمه و اشربه و بعضی از معاصرین کذلک و طوسی در

سفال و آجر نیز قائل بطهارتست و همین طور شهید اول در بیان شیخ طوسی قائل شده بطهارت زمین و
و مما لا ینقل بسبب باد بدلیل بروایت زراره از صادق ع و در کتب دیگر ادعای اجماع کرده که باد مطهر نیست و از بعضی اخبار
طهارت ارض بواسطه باد و زوال عین مستفاد میشود والله اعلم زیرا که اگر باد مطهر نباشد عسر و حرج لازم میآید مثلاً
مکانیست که فرش آن چوب قیمتی و سقف دارد و نجس شده نه آب بآنجا میتوان برد و نه آفتاب میگیرد تکلیف این مکان
چه خواهد بود پس بنیت دور که باد برای این مکان باشد و الاسلام من نجاسة الکفر یکی از مطهرات اسلام است
کافر پاک میشود بگفتن لا اله الا الله و محمد رسول الله غیر اهل کتاب اجماعا و اهل کتاب نزد آنانکه آنها را نجس میدانند
و تطهر العین والانف والفم باطنها و کل باطن کالفرج والاذن بزوال العین و پاک میشود چشم و بینی و
دهن باطن آنها و هر باطنی چون باطن فرج و گوش بعد از زوال عین نجاست از آنها بنفسه و یجب غسل بول
الرضیع مرة للصلوة و نحوها عن الثوب والبدن و بول غیره مرتین والعصر بینهما واجبست شستن بول
پسر شیرخواره برای نماز و غیر او چون طواف از بدن و جامه یکبار و از بول غیر او دو بار و یکفشار بین آن دو در غیر
کر و جاری که در آن یکدفعه کافیست و یعفی عن نجاسة ثوب المربیة للولد اذا لم یکن لها غیره و لکن یجب غسله
کل یوم مرة و عفو است در نماز از نجاست لباس دایه که شیر میدهد یا تربیت میکند طفل را در وقتیکه نبوده باشد او را از جنس
آن یکدست لباس لباسی دیگر و لکن واجبست که بشوید در هر روز یکدفعه آن لباس را و یجب ازالة النجاسة عن
الثیاب والبدن للصلوة والطواف قلیله و کثیره و یعفی عن الدم الذی دون الدرهم الا دم
الحیض علی الاصح و واجبست ازاله نجاست از جامها و بدن برای نماز و طواف خواه نجاست کم باشد
خواه زیاد و عفو است از خون اگر کمتر از درهم باشد مگر خون حیض که عفو نیست بنا بر قول مختار موافقا
للمجلسی و فیض خلافا لابن جنید که گوید غیر خون حیض و منی و خلافا لابن حمزه و علامه و بهائی و انصاری
و بعض المعاصرین که گویند معاف نیست خون حیض و استحاضه و نفاس و سگ و خوک خلافا لابن ابی عقیل
که معاف ندانسته همان خون حیض و استحاضه و نفاس را خلافا لصاحب الوسائل که معاف ندانسته خون
حیض و خون غیر مصلی را هر چه باشد دلیل ما صریح اخبار بر همان حیض مخصوص و عفو دم مطلقا که بطور اطلاق
فرموده شامل همه خونها شود و جز حیض استثنا نشده و قیاس نتوان کرد خون نجس العین یا نفاس را با د

دلیل صاحب وسائل بخبریست آنهم با خبر اختصاص بخون حیض که جمع شود حمل بر استحباب غسل خون غیر گردد
خبری شامل منی نیافتیم که عفو باشد و فی الدرهم قولان اصحهما وجوب الازالة و در اینکه خون اگر
بقدر درهم باشد دو قول است صدوقین و مفید و ابن براج و ابن ادریس و طوسی واجب دانسته اند ازاله را بقدر درهم
اگر باشد علم الهدی و سلار واجب ندانسته اند اصح نزد ما وجوبست بدلیل خبر جمیل بن دراج که میفرماید معصوم که
هرگاه خون متفرق بوده و در صورت جمع بقدر درهم نمیشد نمازش صحیح است مفهوم خبر این است که اگر بقدر درهم بشود
جایز نیست و عفی عن الدم القروح والجروح مع السیلان و مشقة الازالة و عفو است در نماز و لباس
خونیکه از قرحه و جراحت بیاید و سیلان داشته باشد و مشقت باشد ازاله آن برای مصلی و لا یجوز استعمال
الجلد الا ما کان ذکیا علی الاقوی غیر نجس العین المیتة و جایز نیست استعمال پوست حیوانات مگر آنچه تذکیه
کرده باشند بنا بر قول مختار موافقا للمشهور بغیر نجس العین و میته که نجس است خواه ذبح شود خواه نشود خلافا لابن جنید
که پوست میته حلال گوشت را بدباغی پاک میدانند و دلیلش خبریست مردود از جهة موافقت با عامه و در حیوانات
غیر ماکول اللحم اختلافست که آیا بعد از تذکیه میشود جلد آنها را استعمال کرد قبل از دباغی یا نمیشود تا دباغی نشود محقق و
علامه جایز میدانند و شرط همان تذکیه را دانسته اند ابن شیخ هم همین را اختیار نموده که بتذکیه اکتفا نموده‌ایم
علم الهدی و طوسی تا دباغی نشود جایز نمیدانند و یغسل الاناء من الخنزیر سبعا علی الاصح و شسته میشود
ظرف از خوک بآب هفت دفعه بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للمفید و طوسی و شهید اول در لمعه که در
حکم سگ دانسته اند دلیل ما ظاهر روایت از امام موسی است و من ولوغ الکلب مرة بالتراب ثم بالماء علی الاظهر
و شسته میشود ظروف از لیسیدن سگ یکدفعه بخاک و بعد یکدفعه بآب بنا بر قول مختار موافقا لصاحب الوسائل و
خلافا للمشهور که یکدفعه بخاک و دو دفعه بآب دانسته اند ابن جنید هفت بار دانسته چون خوک مفید خاک را
بین دو غسل بآب دانسته مخالف مشهور دلیل ما قول صادق ع و اغسله بالتراب اول مرة که امر برای وجوبست
و دلیلی نیافتیم در اخبار بر دو دفعه شستن بآب ابدا اما چون صدوقین و مفید و علم الهدی و طوسی و تمام متقدمین
دو بار بآب گفته اند البته بدون روایت نبوده پس احتیاط سه دفعه است دو بآب و یک بخاک اگر چه روایت ندارد
و من سایر النجاسات بعد زوال العین مرة علی الاصح و شسته میشود لباس و ظروف و بدن از سایر نجاسات

غیر از بول

غیر از بول بعد از زوال عین یکدفعه بنا بر قول مختار موافقاً لابن ادریس وصدوق ومحقق وعلامه وشهید ثانی وشهید
اوّل در غیر لمعه خلافاً لابن جنید وطوسی که سه دفعه دانسته اند مطلقا وخلافاً للانصاری که سه دفعه در ظروف
ودو دفعه در غیر آن دانسته وشهید اوّل در لمعه دو دفعه دانسته دلیل ابن جنید اخبار بر سه دفعه دلیل ما اخبار
بر دفعه واحد زیرا که خبر بر سه در ظرف است وبا اخبار ما که جمع شود حمل بر استحباب شود گوشت در یخ اگر با آب نجس
پخته شود طهارتش نمیشود نمک اگر نجس شود اورا در آب طاهر کنند که جذب کند پاک است چرم وتیماج بعد از
زوال عین نجاست از آنها بشستن یکدفعه پاک است حنای نجس که بدست بندند چون تطهیر دهند دست را پاک است
رنگ اعتبار ندارد وخمی که در زمین کار است ونمیشود اورا نقل کرد اگر نجس شود آب در او بریزند وخارج کنند
دفعه دوم بریزند خوب پاک نمایند بگفته که در حفره آب بماند پاک میشود خون اگر بقاعده در ذبح حیوان حلال گوشت
بیاید بعد از خونی که در پوست وگوشت است پاک است واگر در ذبح نیاید نجس است زمین اگر نجس شد وآفتاب اورا
نگرفت چون از طاق ونمیتوان آب کر براو دفعه ریخت باید اورا بقدریکه قطع نجاست است بکنند وبجای او خاک
بریزند شیخ طوسی وابن ادریس با وجودیکه غساله را نجس میدانند در این مورد گویند با آب قلیل که طعم وبوی ورنگ نجاست
را زایل کند پاک میشود وتمسک جسته اند بقوله تعالی ما جعل علیکم فی الدین من حرج واین قول خالی از قوت نیست ولی در صورت
امکان احوط قول مشهور است اجسام صیقله چون آینه بمحض زوال عین نجاست پاک است نزد علم الهدی وفیض
گویند از شرع وجوب ازاله نجاست رسیده نه وجوب غسل هر جسمی احوط قول مشهور وشستن است چه امر بشستن و
استنجا دلیل میخواهد روی صابون اگر نجس است بتراشند اگر نفوذ کرده والا بشستن پاک میشود در طهارت ونجاست
آب غساله در صورت عدم تغییر صدا اوصافش اختلافات است محقق وعلامه نجس دانسته اند مطلقا که در حکم
محل دانسته اند قبل از غسل شهید ومقدس اردبیلی گفته اند غساله اوّل دو مرتبه ودوم یکمرتبه شستن دارد در حکم محل است
طوسی در اوّل بار نجس دانسته ودر دوم پاک صدوق وعلم الهدی وابن ادریس وشهید در ذکری وصاحب مدارک
پاک دانسته اند مطلقا بنظر قاصر قول اردبیلی احوط است والنجاسات ثمانیة البول والغائط مما لا
یؤکل لحمه علی الاقوی ونجاسات هشت است نزد این بنده بول وغائط از هر حیوانی که حرام است گوشت او
بنا بر قول مختار موافقاً للمشهور خلافاً لابن جنید وطوسی در نهایه که بول وروث اسب وقاطر وخر را نجس دانسته

ومقدس اردبیلی وصاحب حدائق بول آنها را نجس دانسته اند دلیل ما اخبار که در جمع با اخبار آنها قول آنها
مستحب است اذا کان للحیوان نفس سائلة سوی الطیور علی الاصح در وقتیکه بوده باشد از برای حیوان
خونیکه سیلان داشته باشد سوای طیور بنا بر قول مختار موافقاً لابن ابی عقیل وصدوق وصاحب مدارک وفیض
وبعضی معاصرین که بول وغائط طیور را خواه مأکول اللحم باشد خواه نباشد پاک میدانند خلافاً لغیرهم من العلماء که بول وغائط
غیر مأکول اللحم را نجس میدانند خواه وحوش خواه طیور باشد طوسی بجز خشاف پاک دانسته باقی طیور را دلیل آنها فرمایش
صادق ع بعبد الله بن سنان اغسل ثوبک من ابوال ما لا یؤکل لحمه چه باطلاق شامل هر چه حرام گوشت است گردد
دلیل ما فرمایش صادق ع بابی بصیر کل شیء یطیر فلا بأس ببوله در جمع این دو حمل شود خبر نهی بر سوای طیور وذرق
مرغ نجاست خوار نجس است اما غیر نجاست خوار را مفید وطوسی نجس دانسته اند ودیگران پاک در جمع اخبار حمل بر
استحباب شستن شود والکلب والخنزیر مطلقا علی الاظهر والدم من کل حیوان له نفس سائلة والمنی منه
والمیتة منه سوی ما لا تحله الحیوة منها کالظفر والشعر دیگر از نجاسات سگ وخوک است تمام اجزاء
واعضای او از مو ودندان وناخن موافقاً للمشهور خلافاً لعلم الهدی که مو وناخن اورا پاک دانند وخون هر
حیوانیکه اورا خون جهنده است چون گوسفند وشیر لکن کیک وپشه خون سائله ندارند ودیگر از نجاسات منی از هر حیوان میتة
وانسان ومرده هر حیوانی سوای آنچه در آنها حلول نکند حیوة چون ناخن ومو که اینها از حیوانات مرده پاک است
والکافر غیر اهل الکتاب یکی از نجاسات کفارند غیر یهود ونصاری ومجوس بیانش بیاید انشاء الله تعالی
وفی الخمر قولان ودر شراب دو قول است پاک است نزد صدوق وابن ابی عقیل ومقدس اردبیلی وصاحب
مدارک وفاضل سبزواری ومحمد باقر در ذخیره ومحقق خوانساری آقا حسین وآقا جمال وفیض وظاهر مجلسی و
شیخ احمد احسائی وبعض المعاصرین ونجس است نزد مشهور دلیل طهارة بعضی از اخبار ومخالفت عامه دلیل نجاست
انما الخمر والمیسر رجس که رجس را بمعنی نجس دانسته اند واخبار بر نجاست اما رجس در لغة بمعنی نجس تنها نیست بمعنی گناه
بیشتر است پس از آیه نجاست معلوم نشود دیگر آنکه اگر بمعنی نجس بودی چون رجس خبر است از برای جمیع باید
میسر وانصاب وازلام نجس باشند وحال آنکه باتفاق تمام نجس نیست باقی ماند اخبار طهارة معارض با نجاست
اخبار نجاست حمل بر تقیه است چه مذهب عامه بر نجاست است پس اصل طهارتست عقل هم حاکم است

که تمام هر که بدون تقیه چیزی را که پیغمبر نجس کرده پاک میفرماید و از شستن ظرف جهة تقیه و عدم دخول مشکل است
در غذا چون حرامست نه جهة نجاست و اجماع منقول دلیل بر نجاست است و آن باطل است چنانچه در کتاب
بدایع الوصول فی علم الاصول تبیان این مطلب را کرده ایم بلی چیزیکه هست هست که احتیاط در این سوراول است
یکی از ظرفای فقهای نجف بمزاح میفرمود که نجس است مسکرات برای کسانیکه میخورند و پاکست برای کسیکه
نمیخورد و کذا فی المسکر و الفقاع و در حکم شرابست تمام مسکرات مایع و همین طور آب جو یعنی آنکه
شراب را نجس میدانند آنها را هم نجس میدانند و آنکه پاک میدانند پاک میدانند و العصیر قبل ذهاب ثلثیه
و همین طور دو قول است در عصیر پاکست عصیر قبل از رفتن دو ثلث و موافقا للشهید و ابن ابی عقیل و صاحب ... که
و صاحب وسائل و صاحب حدائق و مجلسی و بعض المعاصرین خلافا للعلامة و الضاری که نجس دانسته اند
دلیل ما اینکه ابدا خبری بر نجاست عصیر از ائمه وارد نشده و نجاست دلیل میخواهد عجب است از علامه که عصیر را
مطلقا نجس دانسته در مختلف و فرماید مفید و علم الهدی بر آنند اولا حکم کرده بنجاست کل مسکر و عصیر را نشناخته
نموده جامد را در مسکر و حال آنکه باتفاق مسکرات جامد چون حرس و بنگ پاکست ثانیا علم الهدی و شیخ ابدا
اسم عصیر نبرده اند در کتب خود که نجس است ثالثا اگر او را در حکم مسکر بداند مسکر نیست لازم نیست هر حرامی
مسکر باشد محقق در شرایع میگوید عصیر اذا غلا نجس و ان لم یسکر شهید اول در بیان گوید لم نقف علی نص فی
تنجیسه الا ما دل علی نجاسة المسکر لانه لا یسکر شهید ثانی در مسالک گوید القول بنجاسة العصیر هو المشهور بین المتأخرین
و مستنده غیر معلوم بل النص انما دل علی التحریم صاحب مدارک گوید الحکم بنجاسة العصیر مشهور بین المتأخرین
و لا نعلم مأخذه و قد اعترف الشهید فی الذکری و البیان بانه لم نقف علی دلیل یدل علی نجاسته و ذکر انه
المصرح بنجاسته قلیل من الاصحاب و مع ذلک فافتی فی الرسالة بنجاسته و هو عجیب انتهی و الیهود و النصاری
و المجوس پاکست یهود و نصاری و مجوس نزد ابن جنید و ابن ابی عقیل و طوسی در نهایه و مفید و فیض و صاحب
مدارک و مقدس اردبیلی و مشهور نجس میدانند دلیل نجاست قوله تعالی کذلک یجعل الله الرجس علی الذین
لا یؤمنون که رجس بمعنی نجس است و شامل است تمام کسانی را که به پیغمبر ایمان نیاورده اند دلیل دیگر انما
المشرکون نجس و اینها جزو مشرکین هستند چه یهود قائلند باینکه عزیر پسر خداست و نصاری قائلند

باقانیم ثلاثه خداوند و مع هذا آنها با غیر مشرکین خوانده چنانچه میفرماید ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین
و النصاری و المجوس و الذین اشرکوا ان الله یفصل بینهم یوم القیمة و ایضا میفرماید عداوة للذین امنوا الیهود
و الذین اشرکوا صریحست که مشرکین غیر از یهود و نصاری و مجوس اند و در جای دیگر میفرماید و لا تجادلوا اهل الکتاب
و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب و در جائی میفرماید و لا تنکحوا المشرکات بر بصیر واضح است که اهل کتاب غیر از
مشرکین هستند و مجادله نمیکنند در این باب و مجادله نمیکند در این باب مگر محتاط زیرا که مشرک کسی است که
بدو اصل و بیشتر قائل باشد مثل اشاعره و واجب الوجود را حق دانند اما آنکه بیک اصل قائل است او را مشرک حقیقی نخوانند
چون یهود و نصاری که صریح توریة و انجیل و کتب مجوس است که خدا یکی است و اگر از هر فردی از آنها سؤال نمائی خدا را
یگانه دانند و عیسی را مظهر اکمل او یا زردشت یا موسی را بلی چون مجسمه و غلاة را گویند مشرکند اما شرک آنها خفی است
و شرک خفی را مراتبست در همه مذاهب و اشخاص هست و اینها را مشرک نمیگویند زیرا که بیک اصل بیشتر قائل نیستند
کافر میخوانند نه مشرک بلی اینکه خداوند در آیه که عزیر را پسر خدا دانسته اند تعالی الله عما یشرکون فرموده شرک خفی است
چه کسی خدا را یکی داند و در سه نفر گوید ظهور کرده مثلا در عیسی و مریم و روح القدس فی الواقع بیک خدا قائل است سه مظهر را یکی داند
اینرا شرک خفی خوانند چه بیک اصل بیش قائل نیست مشرک آنست که تعدد خدا قائل باشد اگرچه علمای عامه ندانسته حرف
زده اند که خدا فرماید انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام قصد نجاست حکمیست یعنی در حکم خوک و سگند نزدیک
مسجد الحرام نروند مثل زن حائض نه اینکه نجس العین باشند در هر صورت امروز از یهود کسی نیست که قائل باین باشد
که عزیر پسر خداست بلی نصاری خدا را در سه نفر بحلول قائلند و این شرک خفی است چه بیک اصل راجع است
چنانکه از آیات دیگر فرق آنها با مشرکین واضحست مثلا امر بگرفتن زنهای محصنه از اهل کتاب و عدم جواز گرفتن زن
از مشرکین دلیلی است واضح چنانچه در باب نکاح بیان شود کسیکه در اخبار بنظر انصاف نظر کند بیند که معصوم هر کس را
که قائل بولایت امام آن عصر نبوده مشرک خوانده چنانچه رافضی را فرماید مشرک است و حال آنکه شیعه دوازده امامی
قائل است پس قصد از این شرک شرک خفی است نه جلی و در اخبار لا تعد و لا تحصی است که امام اسم یهود و نصاری
برده و مشرکین را بعد ذکر کرده است که هر کس میفهمد طایفه مشرکین غیر آن دو طایفه اند باقی ماند اخبار و
خارج میشود صابئی جهة نبودن جزو اهل کتاب و اخبار بر دو قسم است قسمی بر جواز خوردن غذا با آنها دلالت

برمنع دهد جمع حمل بر کراهت شود و در تعارض اخبار منع مرده و کرده و چه اخبار جواز موافق است با کلام خدا که میفرماید
طعام الذین اوتوا الکتاب حلّ لکم هر گاه طعام آنها نجس بوده امر بحلیّت و خوردن غلط بودی اگر گوئی طعام چوبها نیست
و آنرا شستن ممکن است دو جواب دارد اوّل آنکه این طور بودی اختصاص باهل کتاب نداشتی چه ماش و عدس را
از مشرک هم توان خرید و حلال است دوّم آنکه طعام شامل مطبوخ است حتّی ذبایح چیزهای پخته را چون آب کشید هر چه
در سایر جاهای قرآن که لفظ طعام آمده معنی شده در این آیه هم میشود در همه جا کل مایؤکل است پس چگونه در اینجا معنی
گندم شود بلکه ائمّهٔ زیدیه این معنی را کرده اند و شیعه هم با آنها اقتدا نموده اند و الّا میتوان گفت در این آیه قصد
از طعام ذبایح است زیرا که آیه قبل در صید کلب است و این آیه در سورهٔ مائده است که آخر سوره ایست که نازل شده
بر پیغمبر در مدینه و حکم کلّی است برائت است و نسخ نکرده منع است کما لایخفی علی البصیر و ما حکم ذبایح را هم در باب
داشته به بهائیم انشاء الله تعالی پس معتقد است امر امام بشستن ظروف اینها جهتش نجاست بواسطه خوردن اینها
خوک و حیوانات حرام را بوده یا ظرف ایشان دارای شراب بوده و خوردن یک گندم شراب و نجاسات
حرام است منع از این جهت است این است که در کافی است عن زکریّا بن آدم قال کنت نصرانیّا فاسلمت
فقلت لابی عبدالله عليه السلام انّ اهل بیتی علی دین النّصرانیّة فاکون معهم فی بیت واحد و آکل من آنیتهم فقال عليه السلام
ایأکلون لحم الخنزیر قلت لا قال عليه السلام لا بأس بر آنکه بصیر بتاریخ و اخبار باشد واضح است که حضرت رسالت
با اهل کتاب معاشر بود تا آخر عمر و لذلک اصحاب ائمّهٔ اثنی عشر هیچکدام دوری نمیفرمودند بلی اجتناب
واجب است جهت آنکه چیز نجس استعمال میکنند هرگاه دستشان را بشویند پاکست در ملاقات و اجماع کشفی که دلیل بر
نجاست دانسته اند معتبر نیست و معارضه با ظاهر کتاب و اصل طهارت نشوند کرد و عرق الجنب من الحرام
و پاکست عرق جنب از حرام نزد سلّار و ابن ادریس و محقق و علّامه و شهیدین و مقدس اردبیلی و صاحب
مدارک و بهائی و فیض و مجلسی و اکثر المعاصرین خلافا للمفید و صاحب حدائق و طوسی و ابن برّاج و الفضاری
و بعض المعاصرین که نجس دانسته اند و نماز را در آن باطل صدوق و بعضی از معاصرین نجس نمیدانند لاکن نماز را
در آن حرام دانسته اند چه خبر نهی از صلوة است نه دالّ بر نجاست دلیل طهارت اخبار بر طهارت بطور اطلاق
دلیل نجاست خبری است در نهی از صلوة که آنهم دلیل بر نجاست نباشد معارض با اخبار بسیار لامحالة

الیه البصیر و عرق الابل الجلّال و پاک است عرق شتر نجاست خوار نزد مشهور و نجس است نزد مفید
و صاحب مدارک و حدائق و الفضاری و الارنب و پاکست خرگوش نزد مشهور ابن براج و ابو الصلاح نجس میدانند
و طوسی واجب میدانند شستن ممسوح بو را و الوزغة و پاک است وزغه نزد مشهور ابن براج و سلّار نجس میدانند
و مفید واجب میدانند شستن ممسوح باو را و الثعلب و پاکست روباه عند المشهور ابن براج و ابو الصلاح
نجس میدانند و طوسی واجب میداند شستن ممسوح باو را و العقرب و پاکست عقرب عند المشهور ابن
براج نجس دانسته و الفارة و پاک است موش عند المشهور سلّار نجس دانسته و المسوخ و پاکست میمون و
خرس و فیل و آنچه از حیوانات که مسخ شده اند نزد مشهور و نجس است نزد شیخ طوسی و سلّار و ابن حمزه و الحلبی
و پاکست قی نزد مشهور شیخ طوسی از بعضی علما در کتاب مبسوط نقل نجاست نموده لاکن اسم نبرده و المذی
و پاک است مذی که بسبب ملاعبه خارج میشود عند المشهور ابن جنید نجس دانسته به آنکه در همه اخبار امر بغسل است
الّا در تعارض حمل بر استحباب نشود

فائدة

بول طفل تا طعام نخورده پاک است نزد احمد و اگر پسر باشد بر او ترشح آب کنند پاک است نزد ابو حنیفه
و شافعی و نجس است نزد مالک بول و غایط از مأکول اللحم پاکست نزد مالک و احمد و نجس است نزد ابو حنیفه و شافعی
مطلقا و ابو حنیفه فرق طیر چون گنجشک و کبوتر را پاک داند و سوای در انجس میته هر حیوانی که خون جهنده
ندارد پاک است نزد ابو حنیفه و مالک و قولی از شافعی اگر در مایع بمیرد یا افتد و پاک است مایع لاکن آنها را
نجس بنزد احمد و قولی از شافعی میته آدمی قبل از غسل نجس است نزد ابو حنیفه و قولی از شافعی و پاکست نزد
مالک و احمد و قول دیگر شافعی و شراب نجس است عند الاربعة و پاک است نزد امام داود و سگ و خوک
نجس است عند الثلاثة و پاک است نزد مالک موی و پشم و کرک میته غیر آدمی نجس است نزد شافعی مطلقا
پاک است نزد ابو حنیفه و مالک مطلقا و ابو حنیفه زیاد کرده است استخوان و دندان و شاخ را و
گوید طاهر است و احمد را دو قول است اصحّ در طهارت و منی انسان طاهر است نزد احمد و نجس است نزد ابو حنیفه
و مالک و طاهر است هر منی الّا از سگ و خوک نزد شافعی و اهل کتاب پاکند عند الاربعة تا تقدر در هم بعلی از

نجاسات در صلوة معفوست نزد ابو حنیفه و از خون نزد مالک و معفو نیست از قلیل و کثیر نزد شافعی مگر آنکه ممکن نشود احتراز کند آفتاب و آتش را تأثیری نیست در ازالهٔ نجاست عند الثلاثة و پاک میشود بتجفیف آفتاب و آتش نجاست نزد ابی حنیفه و اظهر قول مالک و بغیر سگ و خوک نزد شافعی و اقوای قول احمد بر عدم طهارت و ظرف نجس شده از ولوغ خوک و سگ هفت دفعه شسته میشود نزد شافعی و احمد و پاک داند مالک لاکن گوید شویند از روی تعبد و چون سایر نجاسات نزد ابی حنیفه و اما شستن بدن و جامه و ظرف از سایر نجاسات عدد معینی ندارد نزد ابی حنیفه و شافعی و مالک و قولی از احمد که گویند باید بقدری شست که عین زایل شود و کمانت بطهارة رود و احمد را قولی است در ظروف سه دفعه و هفت دفعه و جلد میته بدون دباغی نجس باشد از آفتاب پاک است نزد ابی حنیفه و نجس است عند الثلاثة

الباب الثانی فی الصلوة

والواجب منها فی کل یوم و لیلة خمس الظهر اربع رکعات والعصر کذلک والمغرب ثلث والعشاء کالظهر والصبح رکعتان باب دوم در احکام نماز است و واجب از این نماز در هر شبانه روزی پنج نماز است نماز ظهر چهار رکعت و عصر مثل ظهر و مغرب سه رکعت و عشاء چون ظهر و صبح دو رکعت ویسقط فی السفر والخوف من کل رباعیة رکعتان و دو رکعت از نماز چهار رکعتی ساقط میشود در سفر و وقتیکه خوف باشد خواه در حضر و خواه در سفر در هر نمازی چون صبح خوانده میشود الا مغرب که سه رکعت است ومن الصلوة الواجبة الجمعة و العیدان والآیات والطواف والاموات وما وجب بنذر او عهد او یمین او تحمل الغیر ولا یجب علی المجنون وغیر البالغ و از نماز واجب نماز جمعه و عید فطر و قربان و آیات و طواف مکه و نماز میت و نمازیکه واجب شود بر انسان بسبب نذر یا عهد و قسم یا تحمل از غیر با جرت و واجب نیست نماز بر دیوانه و غیر بالغ اما نماز نافله هشت رکعت است نافلهٔ ظهر و هشت رکعت است نافلهٔ عصر باید قبل از نماز واجب خوانده شود و چهار رکعت نافلهٔ مغرب است بعد از نماز مغرب و دو رکعت نافلهٔ عشاء است بعد از نماز عشاء و دو رکعت نافلهٔ صبح است قبل از نماز صبح و نماز شب یازده رکعت است و از برای هر نافله تشهد و سلام است در هر دو رکعت مگر وتر که یک رکعت از یازده رکعت شب است که تنها تشهد و سلام

دارد و افضل نماز شب بعد از نصف شب است نماز وسطی نماز ظهر است در همه ایام و جمعه است در روز جمعه علم الهدی گمان کرده عصر است مشهور از خبار خلاف است

در نوافل

نماز نافله دو رکعت قبل از نماز صبح و دو رکعت قبل از ظهر و دو رکعت بعد از نماز ظهر و دو رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت بعد از عشاء است ابو حنیفه و شافعی چهار رکعت هم قبل از عصر دانسته اند در نماز هر دو رکعت بیک سلام جایز است عند الثلثة خلافا لابی حنیفه که گوید هر چهار یا شش رکعت یا هشت رکعت بیک سلام و وتر اقلش یک رکعت است اکثرش یازده ابو حنیفه گوید وتر سه رکعت است در یک سلام و نماز وسطی نماز عصر است نزد ابو حنیفه و احمد و صبح است نزد مالک و شافعی و نماز وتر واجب است نزد ابو حنیفه و سنت است عند الثلثة

در مواقیت

وقت الظهرین من زوال الشمس الی غروبها ویختص الظهر من اوله بمقدار ادائها والعصر من آخره علی الاصح اول وقت نماز ظهر و عصر از زوال آفتاب تا غروب قرص بنا بر قول مختار موافقا للمشهور و مخصوص است ظهر از زوال بمقدار چهار رکعت و کذلک عصر از آخر خلافا للصدوق و فیض که گویند نزد ما اختصاص ندارد و مشترک است لقوله تعالی اقم الصلوة لدلوک الشمس که شامل هر دو نماز است و باسناد معتمد از صادق ع اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر والعصر جمیعا و فی خبر و خل وقت الصلوتین و دلیل ما اخبار کثیره که مبسوط است در کتب و این خبر معارضه نخند چه باز ترتیب رعایت شده و خود ترتیب اختصاص میآورد علم الهدی و جماعتی گویند وجوب نماز اول وقت است و چون ترک شود عزم بعد خواندن بدل از صلوة واجب است اهران بآن تا بخواند و بدلیت عزم در اخبار ظاهر نیست و اول وقت المغرب والعشاء من سقوط القرص عن الافق علی الاظهر و اول وقت مغرب و عشاء از بر طرف شدن قرص آفتاب است از افق مغرب بنا بر قول مختار و موافقا لابن ابی عقیل و ابن جنید و صدوق و علم الهدی و ابن براج و صاحب مدارک و فیض و صاحب معالم آقا شیخ حسن و آقا محمد باقر بهبهانی خلافا للمشهور که سقوط حمرهٔ مشرقیه دانند از بالای سر و قول طوسی را نسبت اخبار مختلف در جمع اسناد فرض است

و آخر وقت المغرب للمختار سقوط الشفق على الأحوط و آخر وقت مغرب از برای مختار سقوط شفق است
بنا بر قول مختار موافقا لأبي الصلاح و ابن حمزه خلافا للشهيدين و شيخ بهائي و صاحب حدائق و انصاری تا چهار رکعت
باخر نصف شب مانده دانسته اند ابن براج و مفيد و محقق تا غائب شدن شفق دانسته اند برای مختار و مضطر و
طوسی را سه قول است قولی نه خلاف چون مفيد در مبسوط برای مختار و تا ربع شب برای مضطر علم الهدی را
دو قول است قولی چون مفيد و قولی چون بهائی و تا چهار رکعت بطلوع فجر مانده ادا است برای مضطر نزد محقق در معتبر و
صاحب مدارک و در مبسوط طوسی نسبت بعضی از علمای اماميه داده است ابن بابويه تا ربع شب برای مسافر
گفته و شفق حمرهٔ مغربيه است نه بياض که تا ثلث شب در سمت مغرب پيدا باشد دليل ما اخبار عن زرارة و الفضيل
قالا قال ابو جعفر ان لكل صلوة وقتين غير المغرب فان وقتها واحد و وقتها وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق
عن زيد الشحام عن الصادق ع و عن اسمعيل بن مهران عن الرضا ع و عن ديلم ابن الحر عن الصادق ع و
عن ذريح ايضا و عن عبد الله بن سنان ايضا و عن اسماعيل بن جابر ايضا و عن بكر بن محمد ايضا که همه نقل کرده اند
همين قسم متفاوت اندک عن عمار عن ابی عبد الله قال سألته عن صلوة المغرب اذا حضرت هل يجوز ان تؤخر
قال لا بأس ان كان صائما افطر ثم صلى عن عمر بن يزيد قال وقت المغرب في السفر الى ربع الليل و ايضا الى
نصف الليل و قال الصادق ع ملعون ملعون من أخر المغرب طلبا لفضلها دليل بر جواز تاخير مغرب برای
مختار ما فيهم خبری بلی اگر عمدا تاخير کند تا نصف شب گناه کرده لکن نماز ادا است خبر عبد الله بن سنان
از صادق ع عام است و خبر زيد شحام خاص با بودن خاص عموميت آن خبر عمل مؤيد که نماز مغرب را
در حکم ساير نمازها دانست چنانچه علامه عموميت در ادليل دانسته و للمضطر و المسافر و الصائم الى
نصف الليل على الأصح و از برای مضطر و مسافر و صائم تا نصف شب تأخير جايز است بنا بر قول مختار
چنانچه گذشت پايانش و آخر وقت العشاء نصف الليل على الأقوى و هما كالظهرين في الاختصاص
و آخر وقت عشا نصف شب است بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للمفيد و محقق که تا ثلث شب دانسته
و طوسی را دو قول است تا ثلث و تا نصف و خلافا للمحقق که در معتبر برای مضطر تا طلوع فجر جايز دانسته و نيز
کسی را قبل از محقق بر اين قول و متابعت کرده است او را صاحب مدارک و مجلسی دليل ما اخبار و حمل خبر

منهم

تا صبح بر تقيه و آيهٔ مبارکه که الى غسق الليل پس تا آخر شب دلالت نکند و نماز مغرب چون ظهر است و عشا
چون عصر که بمقدار اداء مغرب اول وقت اختصاص او و در آخر بعشا و من نام الى نصف الليل قضا
صام ذلك اليوم استحبابا على الأظهر و کسيکه بخوابد و نماز عشا نکند تا نصف شب بر او است قضای
نماز و مستحب است که همان روز را روزه بدارد بنا به قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن حمزه و ابی الصلاح و شهيد
اول و قولی از طوسی که روزه را واجب دانسته اند دليل ما قوله ع فليقض صلوته و ليستغفر الله و دليل آنها قول حضرت
باقر ع و انه يقضی و يصبح صائما عقوبة و انما وجب ذلك عليه لنومه عنها الى نصف الليل و جمع حمل بر شدت
استحباب شود و لفظ وجوب بسيار بر تأکيد استحباب زائد چون لفظ وجوب در غسل جمعه و خواندن سوره
جمعه در شب جمعه و وقت الصبح من طلوع الفجر الثاني الى طلوع الشمس على الأصح و من ادرك ركعة
من آخر الوقت فقد ادرك الصلوة تامة على الأصح و وقت صلوة صبح از طلوع فجر دوم است که صبح
صادق باشد تا طلوع قرص آفتاب موافقا للمشهور خلافا لابن ابی عقيل و ابن براج که از برای مختار تا طلوع
حمرهٔ مشرقيه دانسته و از برای مضطر تا طلوع آفتاب و طوسی را دو قول است و کسيکه ادراک بکند از آخر وقت
يک رکعت را پس ادراک کرده است تمام نماز را يعنی تمام را ادا کرده بنا بر قول مختار موافقا للطوسی خلافا لعلم
الهدی که قضا ميداند و بعضی يک رکعت را ادا دانند دليل ما فرمايش حضرت امير المؤمنين ع من ادرك من الغداة
ركعة قبل طلوع الشمس فقد ادرك الغداة تامة معلوم است که ادراک رکعة ادراک کل است و هر گاه بقدر پنج رکعت
وقت باقی است که مثلا ذوالاعذار بر طرف شد عذرشان يا زن حائض طاهر شد آنکه آخر وقت را مخصوص بعد
نماز مخصوص گويد او را بجا آورد و اگر کسی عمدا قبل از وقت نماز کند باتفاق باطل است اگر چه در بين نماز وقت داخل
و در ناسی خلاف است طوسی و ابی الصلاح و ابن براج صحيح دانسته اند ابن جنيد و ابن ابی عقيل و علم الهدی
و علامه باطل دانسته اند اقوی بطلان است بما رواه ابو بصير عن الصادق من صلى في غير وقت فلا صلوة له
نسيان عذر نمی شود و اين خبر باطلاق شامل ناسی و غير او است و در جاهل علم الهدی باطل دانسته و ابو الصلاح
صحيح نزد ما در حکم ناسی است اما کسيکه گمان کرده وقت داخل شده است و مشغول بنماز شد و در ميان نماز وقت
داخل شد ابن ابی عقيل و ابن جنيد و علامه نماز را باطل دانسته اند مفيد و طوسی و ابن براج و ابن ادريس

وانصاری صحیح میدانند وهو الاقوی بما رواه اسمعیل بن رباح عن ابی عبد الله قال اذا صلیت وانت تری انک فی وقت ولم یدخل الوقت ودخل الوقت وانت فی الصلوة فقد اجزأت عنک ویعلم الزوال بظهور الظل فی جانب المشرق وبمیل الشمس الی الجانب الایمن ان کان المصلی فی سمت قطب الشمال من مدار الشمس او الی الجانب الایسر ان کان فی سمت قطب الجنوب او معلوم میشود ظهر بظاهر شدن سایه از شاخص که بر زمین نصب میشود که زیاد میشود وسایه از منتهای کمی خود از سمت مشرق ومیرود آفتاب بسوی جانب دست راست اگر نماز کننده در بلادی باشد که در سمت قطب شمال اند از مدار منطقة البروج که مدار آفتاب است ومیرود آفتاب بسمت دست چپ اگر بوده باشد بلاد بسمت قطب جنوب از مدار مذکور

فی وقتها

وقت نماز ظهر زیاد شدن ظل هر چیزیستکه شاخص باشد عند الاربعة وواجبست آخر این وقت نماز ظهر نزد ابو حنیفه وواجب موسع نزد مالک وشافعی واول وقت عصر آخر وقت ظهر است که ظل زیاد شده باشد بقدر مثل نزد مالک وشافعی وبقدر دو مثل خودش نزد ابو حنیفه وآخر عصر غروب آفتاب است واول نماز مغرب غروب آفتابست وتأخیرش جایز نیست در اشهر نزد مالک وقولی از شافعی ودر قول دیگر آخر مغرب غائب شدن شفق است در ابو حنیفه واحمد را دو قول است مطابق دو قول مذکور ودر وقتیکه سرخی غائب شد داخل میشود وقت عشا نزد مالک وشافعی وبغائب شدن شفق وسفیدیست که بعد از حمره است نزد ابو حنیفه وقولی از شافعی وقولی تا ثلث شب واول وقت نماز صبح طلوع فجر ثانیست که صبح صادق باشد وآخرش طلوع آفتاب است

بدیعة

تجب الصلوة الی القبلة وهی الکعبة لاهل المسجد والمسجد لاهل الحرم والحرم لاهل الدنیا علی الاصح واجبست نماز بسوی قبله وآن کعبه است برای کسانیکه در مسجد باشند ومسجد کعبه است برای کسانیکه اهل حرم باشند وحرم است برای اهل دنیا بنا بر قول مختار موافقا للمفید وطوسی وسلار وابن براج وابن زهره وابن حمزه وصدوق خلافا لابن جنید وابو الصلاح وعلم الهدی وابن ادریس وعلامه وشهیدین وبهائی وفیض وصاحب مدارک ومقدس اردبیلی وصاحب وسائل ومجلسی وصاحب

حدائق وانصاری که قبله را کعبه دانند برای نزدیکان وجهتیکه کعبه در اوست برای کسانیکه در ولایات باشند دلیل مختار قول الصادق ع ان الله تعالی جعل الکعبة قبلة لاهل المسجد وجعل المسجد قبلة لاهل الحرم وجعل الحرم قبلة لاهل الدنیا وحرم از سمت یمین مسجد که مغرب باشد چهار میل است واز سمت یسار که مشرق است هشت میل است که در بعضی بلاد چون عراق عرب تیاسر را مستحب دانسته اند دلیل قول ثانی قول الباقر ع که سوال میکنند از آنحضرت این قد الکعبة میفرماید ما بین المشرق والمغرب قبلة کله این مسئله مشکل است علامه گوید اگر قبله حرم باشد پس اگر صفی بجماعت بسته شود چند فرسخ لازم آید که از قبله خارج شود زیرا که از حرم بگذرد وایراد علامه صحیح نباشد چه همین بطلان قول خودش خواهد شد زیرا که این صف از جهة هم خارج خواهد شد دیگر آنکه این خبر ما بین مشرق ومغرب مسلما برای کسانیکه در مشرق ومغرب مکه باشد غلط خواهد بود انحصار دارد بکسانیکه در جنوب وشمال کعبه اند بلی باتفاق کعبه قبله است لقوله تعالی فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره بموجب آیه مسجد الحرام قبله است پس اینکه فرماید حرم قبله است در اخبار متعدد جهة آنست که مسجد الحرام چون نیست هویدا لهذا الحرم فرموده احتیاط اینکه چون امام امر فرموده تا ممکن است تحصیل حرم باسطرلاب وقواعد نجومی واجب است تحصیل آن والا جهة کافی خواهد بود ویجب تحصیل العلم بها ویکفی الظن ببعض العلامات کالجدی وواجبست تحصیل علم بان قبله وکافی است گمان ببعض علامات چون جدی که بمنکب راست افتد در چون کربلا وبغداد وتبطل الصلوة لغیر قبلة عمدا ویجب الاعادة مطلقا والی اربعة جهات مع الاشتباه والی غیر القبلة فی الضیق وفی [illegible] السفینة وباطل میشود نماز اگر بسوی غیر قبله عمدا بخواند وواجبست اعاده نماز اگر بجهالت یا نسیان یا عمد بسوی غیر قبله خوانده باشد وواجبست اعاده نماز اگر بجهالت یا نسیان یا عمد بسوی غیر قبله خوانده باشد وواجبست نماز بسوی چهار جهة خواندن در صورت اشتباه قبله وجایز است نماز بسوی غیر قبله در هنگام ضرورت چون کسیکه در کشتی است وکشتی در حرکت است وقبله واجبست مگر در حال حرب وبعقود نزد ابن ابی عقیل در نوافل مگر در دو صورت مذکور ومستحبست نزد سایر علما مطلقا در نوافل لقوله تعالی اینما تولوا فثم وجه الله ودر تفاسیر از معصومین بنوافل اشاره فرموده علامه گوید در نوافل برای مختار غیر

قبله بعد از آنست خطر این جزء خالی از قوّت نیست چه بغیر مسافر و ماشی اجازه نداده اند نوافل را بغیر قبله ایستادن
و در تفسیر آیه هم برای مسافر و ماشی فرموده اند برای مختار

دو فرع

واجبست استقبال قبله و در بعد جهة او و مستحبست در نوافل در سفر

بدیعة

تجب ستر العورة فی الصلوة مع الامکان للرجال علی الاصح و ستر المرأة بدنها علی الاقوی تبطل مع الاخلال به عمدا واجبست پوشیدن عورة در نماز در صورة امکان از برای مردها بنا بر قول مختار و پوشیدن زن بدن خود را بنا بر قول مختار پس باطل میشود نماز با اخلال بستر عورة عمدا ابو الصلاح وابن براج برای مرد واجب دانسته اند ستر ناف تا زانو را و بخصوص جزء عورة چیز را التفر موده و اما در زن بجز روی و دو کف دست و دو قدم باید تمام را پوشد و در کنیز واجب نیست پوشیدن سر و ابن جنید زن را هم چون مرد دانسته که گوید اورا ستر عورتست واجبست و حکم ببطلان صلوة بترک ستر بدن جز عورة در زن خالی از اشکال نیست و لا یجوز الصلوة مع نجاسة الثوب والبدن الا ما عفی و فی جلد الميتة و لا فی جلد غیر المأکول و لا صوفه و لا وبره وان ذکی الا فی الخز علی الاصح و جایز نیست نماز با نجاست جامه و بدن مگر آنچه عفو شده و در جلد میتة نیز جایز نیست و نه در جلد غیر ماکول اللحم و نه در پشم و کرک آن اگرچه تذکیه شده باشد مگر در خز که جایزاست نماز بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن ادریس که در پوست آن جایز ندانسته و مردود است قول او بدلیل خبر ابی یعفور از صادق ع که شامل پوست هم میشود و خلافا للمجلسی که مطلقا با خز نماز را جایز نمیداند چه گوید خز که ائمه گفته اند غیر این خز است آن حیوان بحریست و این را انجا رگویند بریست بدانکه از اخبار و فرمایشات ائمه چنان مستفاد میشود که خز حیوان بحری بوده لاکن دلیل ما هنیست که خز بچیز دیگر غیر این گفته نمیشود در عرب و عجم تا محل شبهه شود بلکه متبادر همین خز متواتر چه هر زمانی بذهن بوده والله اعلم والتقیید بالضرورة و فی السنجاب قولان اقوی اعدهما للمتوقفین و جایز است در اینها که گفتیم نماز در صورة تقیه و ضرورت و نماز در سنجاب

دو قول است قولی بعدم جواز و آن قول ابن جنید و صدوق و علم الهدی و ابو الصلاح و ابن براج و ابن زهره و ابن ادریس و علامه و شهید ثانی نسبت باکثر امامیه داده و جایزاست نماز در آن نزد ابن بابویه و ابن حمزه و محقق و شهید اول و فیض و صاحب حدائق و انصاری و دو قول است طوسی را و این بنده در این مسئله توقف را اختیار نموده چه اخبار مختلف است صدوق در مقنع و محقق در معتبر و سید در مدارک نماز را در پوست فنک و سنجاب و سمور و ثعلب جایز دانسته اند چون اخبار در باب سنجاب و سمور و فنک است مضطربست در بعضی در سنجاب و فنک را جایز دانسته اند در بعضی سنجاب و سمور را جایز دانسته اند در بعضی سنجاب را و انصاف حکم بصلوة در سنجاب و عدم جواز در فنک و سمور بلا دلیل است چه اخبار در این مقام مضطربست و مختلف و علمای عامه در هر سه جایز دانسته اند اگر می انصاف نمائیم بخواهیم بنمائیم پس در هر سه عدم جواز آید والله اعلم و یجوز لبس غیر المأکول فی غیر الصلوة ان ذکی علی الاصح الا الکلب والخنزیر و جایزاست پوشیدن جلود حیوانات غیر ماکول اللحم در غیر نماز اگر تذکیه شده باشد بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن جنید که پوست میتة حلال گوشت را بدباغی پاک میداند مگر سگ و خوک که ابدا جایز نیست پوشیدن پوست آنها و یبطل الصلوة فی اللباس المغصوب علی الاظهر و باطل است نماز بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للفضل بن شاذان که از اصحاب امام رضا است و مجلسی و فیض هم مایل براین شده اند که گوید حرام است مبطل نیست و دلیل ما این است که نهی دال بر فساد عباداتست و من لم یمکن معه الا ثوبان احدهما نجس و اشتبه وجب ان یصلی فی کل واحد مرة علی الاصح و فی المربیة للصبی ذات الثوب الواحد یجب غسله کل یوم مرة و کسیکه نبوده باشد با او دو جامه بیشتر و یکی از آنها نجس است و لاکن نمیداند کدام است واجبست اینکه نماز بگذارد در دو آنها موافقا للمشهور خلافا لابن ادریس که گوید عریان نماز کند و در دایه و مربی کودک که صاحب یکجامه بیشتر نیست واجبست که بشوید روزی یکبار آن جامه را و در آن نماز بخواند و لا یجب الاعادة اذا صلی عریانا لعدم الساتر ثم یجد الساتر فی الوقت علی الاقوی و واجب نیست اعاده در وقتیکه نماز بخواند عریانا بجهة نبودن ساتر پس یافت بشود ساتر

کتابخانه آستان قدس مشهد

و وقت هم باقی باشد بنا بر قول مختار مخالفا لابن جنید موافقا للمشهور اگر کسی را یک جامه نجس باشد که نتواند او را تطهیر کند ابن جنید و علامه در مختلف گوید نماز با جامه نجس بخواند بهتر از عریان است طوسی عریان را ترجیح داده محقق در معتبر و علامه در منتهی تخییر قائلند روایت علی بن جعفر بر قول ابن جنید است و بدانکه از جزو لباس خارج است بند زیر جامه و کمربند زیرا که اینها مما لا تتم به الصلوة شد و اگر نجس باشد ضرر ندارد صدوقین عمامه را جزو لباس دانسته اند و این قول خالی از قوت نیست زیرا که اگر لباس قصد ساتر عورتین است پس جز زیر جامه یا یک پیراهن بلند باقی از عبا و قبا اگر نجس باشد نباید ضرر داشته باشد و این خلاف اجماع است و اگر قصد از لباس پوشاننده عضو است عمامه پوشاننده سر است و جزو ثیاب شمرده میشود و خدا میفرماید و ثیابک فطهر در هر صورت عمامه و جوراب هم نجس نباید باشد علی الاحوط و یحرم علی الرجال لبس الحریر المحض والذهب مطلقا و حرامست پوشیدن لباس ابریشم خالص و طلا برای مردان خواه در نماز خواه در غیر نماز مگر در حال حرب که لبس حریر جایز است و انگشتر طلا را محقق در معتبر جایز دانسته و گوید لباس نیست و دیگران جایز ندانسته اند و هو الاقوی بما رواه فی الخصال عن جابر بن عبد الله عن الباقر ع یجوز للمرئة لبس الدیباج و ان تختم بالذهب و تصلی فیه و حرم ذلک علی الرجال و یکره للنساء فی الصلوة علی الاصح و مکروه است لباس حریر خالص برای زنان در نماز بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للصدوق که حرام دانسته و صاحب حدائق هم مائل باوست دلیل ما خبر مذکور و مطلق اخبار که شامل صلوة هم میشود و دلیل آنها اینکه اخبار در غیر صلوة است صدوق واجب دانسته در نماز برای مصلی انداختن تحت الحنک را بنا بر خبری از صادق ع که هر کس نماز بخواند و تحت الحنک را بنا بر خبری از صادق که هر کس نماز بخواند و تحت الحنک نینداخته باشد دردی در نفس او حادث میشود که درمان ندارد این سطر آمد که روزی در حرم خامس آل عبا مشغول نماز شدم و عمامه بر سر نهادم و تحت الحنک فراموش شده در همین سجده از عبور زائرین عمامه چهار ذرع بدور افتاد چنان خجل شدم که حد نداشت دانستم فرمایش امام همین خجالت است که در نفس حادث میشود زیرا که تحت الحنک حافظ عمامه است و الا انسان محرفه و عمامه نمیگیرد و یکره ان یصلی الرجل و معه الحدید مطلقا علی الاقوی و مکروه است اینکه

نماز بخواند مرد و با او باشد آهن از کارد و شمشیر و چاقو و انگشتر بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن براج که باطل دانسته و طوسی در قولی برای مختار و یجوز الصلوة فیما یشتری من سوق المسلمین من الجلود والثیاب ما لم یعلم انه میتة او نجس جایز است نماز در هر چه خریده شود از بازار مسلمین از پوستهای حیوانات و جامها مگر اینکه بدانیکه از میته است یا نجس عن الحلبی قال سئلته ع عن الرجل یاتی السوق فیشتری جبة فراء لا یدری اذکیة هی ام غیر ذکیة ایصلی فیها فقال نعم لیس علیکم المسئلة ان ابا جعفر ع کان یقول ان الخوارج ضیقوا علی انفسهم بجهالتهم ان الدین اوسع من ذلک عن عمار عن موسی بن جعفر ع قال لا باس بالصلوة فی الفراء الیمانی و فیما صنع فی ارض الاسلام قلت فان کان فیها غیر اهل الاسلام قال ع اذا کان الغالب علیها المسلمین فلا باس عن ضریس الکناسی قال سئلت ابا جعفر ع عن السمن و الجبن نجده فی ارض المشرکین فی الروم أنأکله فقال ع اما علمت انه قد خالطه الحرام فلا تاکله و اما ما لا تعلم فکله حتی تعلم انه حرام ابن ادریس گوید اگر لباسی را یهود و نصاری و مجوس بدوزند واجب شستن آنها طوسی در نهایه فرماید مستحب است شستن مختار ما طهارت است عن معلی بن خنیس قال سمعت ابا عبد الله ع یقول لا باس بالصلوة فی الثیاب التی تعملها المجوس و النصاری و الیهود و فی لباس المصور علی الارجح جایز است نماز در لباس تصویر دار بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للطوسی دلیل او خبری است که حمل میشود یا بر تقیه یا محتمل است حال حرب را فرموده باشد ابن براج موافق طوسی است حتی در انگشتر هم جایز ندانسته

فائدة

ستر عورت از شرایط صحت نماز است نزد ابو حنیفه و شافعی و احمد و شرط نزد آنها پنج است وقت و قبله و طهارت و زینت و شرط است ستر عورت در قدرت نزد مالک که اگر عمدا عریان نماز کرد عاصی است نمازش صحیح است حد عورت در مرد از ناف است تا بزانو نزد ابو حنیفه و شافعی و در قولی است مالک را با احمد قولی قبل و دبر است و زن آزاد تمامش عورتست بغیر روی و دو کف دست و دو قدم بغیر عورتست نزد مالک و شافعی و دو قول است احمد را قولی چون مالک و قولی بجز روی تمامش عورت

داند و عورة کنیز چون مرد است عند الثلاثة و احمد را دو قول است قولی خبر بقبل و دبر و قولی چون ثلاثه

لمعة

یبطل الصلوة فی المکان المغصوب للمختار علی الاصح باطل است نماز در مکان غصبی از برای مختار بنا بر قول مختار موافقا للمشهور و خلافا لفضل بن شاذان و مجلسی و فیض که بجرمت رفته اند و صحت نماز دلیل ما نهی امام است و نهی را مفسد عمل میدانیم فان علم رضا المالك جاز و لا فی المکان النجس الذی تتعدی نجاسته پس اگر کسی بداند که راضی است مالك مکان غصبی بنماز جایز است نماز او در مکان غصبی و جایز نیست نماز در مکان نجسی که تعدی بکند نجاست او بلباس و بدن و یجب الاعادة علی من صلی فی ثوب المغصوب سهوا و بقی الوقت علی الاقوی و واجب است اعاده برکسیکه نماز بگذارد در لباس غصبی و باقی باشد وقت بنا بر قول مختار موافقا للعلامه خلافا لابن ادریس که صحیح دانسته دلیل ما بقای وقت و خدا و ند نماز صحیح خواسته و لا یجوز السجود علی الماکول و الملبوس الا فی الضرورة او التقیة و لا علی المعادن کالذهب و لا علی الجلود و جایز نیست سجده کردن بر ماکولات و چیزهائیکه لباس میشود مگر در ضرورة و تقیه و نه جایز است سجود بر معادن چون طلا و امثال او و نه بر پوستها و فی القطن و الکتان قولان و در سجده بکتان و پنبه دو قول مشهور بر حرمت و دو قول است علم الهدی را قولی بحرمت و قولی بکراهت و اخبار مختلف حکم بحرمت در جمیع اخبار مشکل است و یجوز علی القرطاس و لو مکتوبا و لا یسجد علی شیء من بدنه فان منعه الحر عن السجود علی الارض سجد علی ثوبه فان لم یتمکن فعلی کفه و الذی ذکرناه انما یعتبر فی موضع الجبهة لا فی بقیة المساجد و جایز است سجده کردن بر کاغذ اگرچه نوشته باشد و سجده نمی شود بر چیزی از بدن پس هرگاه منع بکند نماز گذار منع را حرارة از سجده بر زمین سجده بکند بر جامه خود پس اگر انهم گرمست و متمکن نیست پس بر پشت دست سجده نماید و آنچه گفتیم جایز نیست بر آنها سجده برای موضع جبهه است نه در سایر مواضع سته اگر فرش باشد از ماکول و ملبوس یا پوست جایز است روی آن نماز و سجده بر او ممنوع است و یجب طهارة

۱۱۵/۰

وقف
ورثه مرحوم تنکابنی

موضع السجود و یستحب فی مواضع البقیة علی الاظهر و اجب است پاك بودن موضع سجده از نجاست اجماعا و مستحب است در مواضع شش گانه دیگر بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لعلم الهدی و ابی الصلاح که واجب پاکی هر هفت موضع سجده را دانسته اند در جمع اخبار حمل بر استحباب کرد و لا یجوز ادخال نجاسة المتعدیة فی المسجد و لا اخراج التراب و الحصی المفروش فیه فان فعل ردهما الیه او الی مسجد آخر و جایز نیست داخل کردن نجاستیکه متعدی باشد در مساجد و نه اینکه خارج کنند خاك و سنگ ریزه او را که فرش مسجد است پس اگر کردند خارج واجب است رد کنند بسوی همان مسجد یا بسوی مسجد دیگر و یکره نقش البیوت بالصور و التماثیل علی الاحوط و مکروه است نقش خانها بصورتها بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لصاحب الوسائل که حرام دانسته فضیلت نماز در مسجد الحرام مقابل با صد هزار نماز است و در مسجد پیغمبر با ده هزار و در بیت المقدس و کوفه با هزار نماز و در مسجدیکه در شهر در او نماز جمعه کنند صد نماز و در مسجد دیگر بیست و پنج نماز و مسجد زن خانه اوست و باد میدهند ثواب هر یکرا که قصد کند برود اگر در خانه بخواند

فائدة

شرط است طهارت مکان و ثوب و بدن مصلی عند الثلاثة و قولی از مالك قول دیگر صحت مطلقا در قول اول باطل و ثانی صحیح

لمعة

یستحب الاذان و الاقامة فی الصلوة الخمس علی الاقوی مستحب است اذان و اقامه در نماز بنا بر قول مختار بدانکه اختلاف در این مسئله بسیار است مفید و طوسی و ابن براج و ابن حمزه واجب میدانند اذان و اقامه را در نماز جماعت علم الهدی در نماز جماعت بر مسافر و حاضر از مردها و بر مرد و زن در نماز مغرب و صبح و اقامه را در هر پنج نماز بر مرد ابن جنید واجب میداند اذان و اقامه را بر مسافر و حاضر بجماعت و انفراد بر مردها در نماز مغرب و عشاء و صبح و اقامه را در همه نمازها ابو الصلاح واجب میداند در نماز جماعت ابن ابی عقیل ترك را عمدا مبطل نماز میداند فیض واجب میدانسته اذان و اقامه را در نماز جمعه بعضی از معاصرین نیز واجب در نماز جهریه دانسته اند محقق و علامه و شهیدین و مقدس اردبیلی و بهائی

والقاضی وصاحب مدارک و وسائل باستحباب مطلقا رفته اند احوط آنستکه در مغرب و صبح بخواند چون
اخبار بسیار بر امر باقامه و جواز ترک در بعضی اخبار بغیر مغرب و صبح که ابدا خبری بر جواز ترک رسیده
و جایز نیست اذان قبل از وقت مگر در صبح نزد طوسی و علامه و مطلقا جایز نیست نزد علم الهدی و ابن
ادریس و هو الاقوی جهة قول صادق ع که فرمود ابن ام مکتوم اعمی بود در زمان رسول خدا نفهمیده
قبل از صبح اذان میگفت بلال طلوع فجر اذان میگفت پیغمبر فرمود در رمضان باذان ابن ام مکتوم
اعتنا نکنید علماء عامه عمدا ابن ام مکتوم را تمجید نموده بقول بلال عمل نمی نمایند و فصولهما ثمانیة
عشر فصلا علی الاظهر اذان هیجده کلمه است بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للفضل بن
شاذان که چهار تکبیر در آخر دانسته که بیست کلمه باشد و آن این است که چهار الله اکبر و دو اشهد
ان لا اله الا الله و دو اشهد ان محمدا رسول الله و دو حی علی الفلاح و دو بار حی علی خیر العمل و دو
بار الله اکبر و دو بار لا اله الا الله وفصولها سبعة عشر فصلا وهما مشهوران والترتیب شرط فی
صحتهما و اقامه هفده کلمه است و اذان و اقامه مشهورند و ترتیب شرط است در صحت آن دو و
اقامه دو تکبیر است در اول و در آخر یک لا اله الا الله و بعوض زیاد میشود قد قامت الصلوة دو بار
بعد از حی علی خیر العمل ویجب القیام مع المکنة مستقلا فان عجز جلس فان عجز اضطجع علی الایمن ثم
علی الایسر و واجب است ایستادن در نماز در صورة امکان پس اگر عاجز است از ایستادن
بنشیند و اگر عاجز است از نشستن بر پهلوی راست افتد و الا بر چپ و نماز گذارد والنیة فی اول
الصلوة والتحریمة وقراءة الحمد بعدها فی الثنائیة وفی الاولیین من غیرها وعربیتها مع
الامکان و واجب است نیت در اول نماز و گفتن الله اکبر و خواندن حمد بعد از آن در نماز دو رکعتی در
هر دو رکعت و در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی و بعربی خواندن در صورت امکان ویجب الاعادة
بترک التحریمة اذا تیقن وعلی من ترک القراءة الواجبة او شیئا منها و واجب است اعاده نماز بسبب
ترک تکبیرة الاحرام در وقتیکه یقین بکند که ترک کرده نه بشک و واجب است اعاده بر کسیکه ترک بکند سوره
حمد را یا چیزی از او را ومن نسیها قبل ان یرکع وجب ان یقرا علی الاصح والا فلا وکسیکه فراموش

کرد

کند سوره حمد یا چیزی از او را و متذکر شود قبل از اینکه برکوع رود واجب است که بخواند او را و بعد برکوع
رود بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للمفید و ابن ادریس و مقدس اردبیلی و مجلسی و صاحب حدایق
و بعض المعاصرین که گویند دخول در غیر است و سوره غیر از حمد است اگر در بین سوره یادش بیاید از محل گذشته
محقق را دو قول است در شرایع موافق مشهور در معتبر موافق مفید دلیل ما اخبار بر وجوب قرائة بما لم یرکع
است و امر برای وجوب است و تا برکوع نرفته از محل نگذشته است و هر گاه برکوع رفت و یادش آمد از
محل گذشته است و ضرر ندارد ومن نسی القراءة فی الاولیین یجب علیه عینا فی بعدهما علی الاظهر
کسیکه فراموش کرد خواندن سوره حمد را در دو رکعت اولی واجب است بر او که بخواند حمد را در رکعت سیم یا چهارم
بنا بر قول مختار موافقا للطوسی فی الخلاف خلافا للمشهور لقوله تعالی فاقرؤا ما تیسر امر شده است بقرائة حمد
در نماز و بما رواه حسین بن حماد عن ابیعبدالله ع قال قلت له اسهو عن القراءة فی الرکعة الاولی قال
اقرا فی الثانیة قلت اسهو فی الثانیة قال اقرا فی الثالثة قلت اسهو فی الصلوة کلها قال اذا حفظت
الرکوع والسجود تمت صلوته وقول الباقر ع لا صلوة له الا ان تقرا بها ظاهر اخبار دلیل ماست و خبری
معارض با تصریح نیست سلمنا اگر باشد در تعارض بما وافق الکتاب برده است و اجماع منقول هم
نزد ما حجت نیست که دلیل بر تخییر باشد ومن لم یحسن الفاتحة ولا غیرها من القران وجب ان
یکبر و یسبح و یهلل و کسیکه نیکو نداند سوره حمد را و نه غیر او را از قرآن واجب است اینکه عوض آن
الله اکبر و سبحان الله بگوید و نماز گذارد ویحرم قول آمین فی آخر الحمد ولا یبطل بها الصلوة
علی الاظهر و حرام است گفتن لفظ آمین بعد از خواندن حمد و اگر کسی عمدا بخواند فعل حرام بجا آورده
و لاکن نمازش باطل نیست بنا بر قول مختار موافقا لصاحب المدارک والمحقق فی المعتبر خلافا للمشهور
که ببطلان صلوة قائل شده اند و ابن جنید جایز دانسته مطلقا و ابی الصلاح و مقدس اردبیلی مکروه
دلیل ما اینست مبطلات نماز را شمرده اند و از معصوم جزء مبطلات شمرده نشده است بلی نهی
فرموده و آن دال بر حرمت شود نه بطلان چون دعا است

فاتفق

اذان و اقامه در صلوة خمس و جمعه سنت است عند الثلاثه و واجب کفائیست نزد احمد بر اهل شهر و واجب است
لکن صحیح است بترکش نماز نزد داود و اذان همان مشهور است الا نزد مالک و ابی یوسف دو تکبیر است و الصلوة خیر
من النوم باید بگوید بعد از حی علی الفلاح دو بار در اذان صبح نزد ابو حنیفه و شافعی و فصول او نوزده میشود بعد
حی علی خیر العمل که گفته نمی شود و یک لا اله الا الله است و اقامه چون اذانست نزد ابو حنیفه و از هر کدام یکیست
نزد مالک و شافعی و احمد و جز لفظ قد قامت الصلوة که دو بار است و آن یازده کلمه است زیرا که تکبیر در اول دو
بار است و اذان جایز است قبل الصبح عند الثلاثه خلافا لاحمد نیت و تکبیرة الاحرام و قیام با قدرت واجبست
عند الاربعه و تکبیرة الاحرام لفظ الله اکبر است و منعقد نمی شود نماز بغیر آن لفظ عند الثلاثه و منعقد میشود بهر لفظیکه
دلالت بر تعظیم و تجلیل خدا کند چون الله اعظم نزد ابو حنیفه و قرائة قرآن واجب است بر امام و منفرد در نماز دو رکعتی و
سه رکعتی و چهار رکعتی عند الاربعه اما در همه رکعات نزد شافعی و احمد و قولی از مالک و در قول دیگر اینستکه اگر ترک قرائت کند
در یک رکعه از نماز سجدهٔ سهو کند مگر در صبح که نمازش باطل است و خواندن سورهٔ حمد واجب است عینا عند الثلاثه و سنت است نزد ابو حنیفه
که گوید واجب خواندن آیات قرآنست آنچه ممکن است نه حمد بعینه و بسم الله جزو حمد است نزد شافعی و احمد و خارج است
نزد ابو حنیفه و مالک و آمین که بمعنی اللهم استجب دانسته اند سنت است بعد از حمد بخفا مطلقا نزد ابی حنیفه و بجهر مطلقا نزد احمد
و در امام بجهر و در ماموم بجهر و خفا نزد شافعی و بر عکس نزد مالک

بدیعه والاخفات

یستحب الجهر فی الحمد علی الرجل فی الصبح و اولی العشائین و فی اولی الظهرین علی الاصح مستحب است
بلند خواندن حمد بر مرد در دو رکعت نماز صبح و دو رکعت اول و دوم مغرب و عشا و آهسته خواندن حمد در دو رکعت
اول نماز ظهر و عصر بنا بر قول مختار خلافا للمشهور موافقا لابن جنید و علم الهدی و مقدس اردبیلی و صاحب مدارک
مجلسی که مستحب دانسته اند دلیل جواز عن علی بن جعفر عن اخیه قال سالته عن الرجل یصلی من الفریضة ما یجهر فیه بالقراءة
هل علیه ان لا یجهر قال ان شاء جهر و ان شاء لم یفعل دلیل وجوب عن زرارة عن ابی جعفر ع فی رجل جهر بما لا ینبغی الاجهار
فیه و اخفی فیما لا ینبغی الاخفاء فیه فقال ای ذلک فعل متعمدا فقد نقض صلوته و علیه الاعادة فان فعل ذلک ناسیا
او ساهیا او لا یدری فلا شیئ علیه در جمع حمل بر تاکید استحباب کرده خاصه موافقت قول باستحباب با قول پدر

که میفرماید لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا پس وجوب جهر و اخفات احوط است ابن براج
و ابو الصلاح بوجوب جهر بسم الله در نماز ظهر و عصر رفته اند و سایر علما بر استحباب و هو الاقوی چه اخبار دلالت بر آن
دارد نه وجوب و قرائة السورة بعد الحمد للمختار علی الاقوی مستحب است خواندن یک سوره بدون نقصان و
زیادی در دو رکعت اول بعد از حمد برای مختار بنا بر قول سلار و مقدس اردبیلی و فیض و مجلسی که مستحب دانسته اند
و مشهور بر وجوب سوره رفته اند دو قول است علامه را در منتهی باستحباب در مختلف بوجوب رفته ابن جنید بر
وجوب بعض سوره رفته شیخ طوسی را سه قول است در استبصار بوجوب در نهایه بر استحباب در مبسوط بوجوب
بعض و صاحب حدائق توقف نموده اخبار مختلف دلیل استحباب عن الحلبی عن ابی عبد الله ع قال ان فاتحة الکتاب
تجزی وحدها فی الفریضة دلیل وجوب قال ابو عبد الله ع لا تقرا فی المکتوبة باقل من سورة و لا باکثر دلیل تبعیض عن
اسمعیل بن الفضل قال صلی بنا ابو عبد الله او ابو جعفر فقرا بفاتحة الکتاب و آخر سورة المائدة فلما سلم التفت
الینا فقال اما انی اردت ان اعلمکم و عن ابی بصیر عن ابی عبد الله ع انه سأل عن السورة ایصلی بها الرجل فی رکعتین
من الفریضة قال نعم اذا کانت ست آیات قرا بالنصف منها فی الرکعة الاولی و النصف الآخر فی الرکعة الثانیة در
جمیع اخبار وجوب ثابت نیست لقوله تعالی فاقرؤا ما تیسر باید قرآن قرائت شود در نماز و آنهم حمد تعیین شده بیشتر وجوب
ثابت نیست و تبعیض هم باستحباب دلیلش قولیست چه توان گفت موافق عامه است زیرا که عامه بر این قول رفته
و مجلسی هم مایل بتبعیض است پس احتیاط در این موارد قرائة سوره اولی است دلیل دیگر بر استحباب سوره آنکه
واجب را باید پیغمبر تعیین فرماید امام حافظ است نه مقنن و علما را در قرآن دو قول است قولی بر نقصان
آنست و قولی بر عدم نقصان و در نزد هر دو طایفه ترتیب قرآن مسلم است که بر هم خورده پس نزد آنکه قرآن را
ناقص میدانند سوره ناقص است و نزد آنکه تمام میدانند سوره آیاتش بترتیب نیست مثلا آیه سوره نحل جزو سوره
بقره شده و سورهٔ مرتب را واجب دانسته اند پس سورهٔ مرتب در دست نیست بلی اگر پیغمبر تعیین سوری را
میفرمود که چون سورهٔ توحید و قدر است ممکن بود لاکن با علم آنحضرت باینکه قرآن بترتیب نزول در دست
امت بعد از آنحضرت نخواهد بود چگونه مطلق سور را واجب میفرمود پس اگر سوره بلا ترتیب را واجب میدانستند
راهی داشت لاکن گویند آیه تقدیم و تاخیر نشود اعجب است فتامل و لا یجوز الرجوع فی الصلوة

عن قرائة التوحيد والجحد وان لم يتجاوز النصف الا الى الجمعة والمنافقين في محلّهما و جايز نيست رجوع در نماز از خواندن سورهٔ توحید و جحد بسوی سورهٔ دیگر و بین آن دو سوره اگرچه از نصف هم نگذشته باشد مگر اینکه بسوی سورهٔ جمعه یا منافقین رجوع کند در محل آن دو که بیان میشود در نماز جمعه و لاکن از سورهای دیگر جایز است عدول بسوی سور دیگر ویحرم قرائة العزائم في الفرائض على الاصح و حرام است خواندن چهار سورهٔ سجده دار در نمازهای واجبی بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن جنید و فیض و صاحب مدارک که مکروه دانسته اند اخبار مختلف است بعضی بر نهی از قرائه و بعضی میفرماید سجده کند و برخیزد و در بعضی بایما سجده نماید و بعد از سلام سجده کند و دلیل ما اشهر روایتی بر عدم جواز قرائه سورهٔ عزیمه است هر گاه سهواً بخواند دوباره بر او است خواندن حمد چنانچه اظهر اخبار است و وجوب احتیاط در مثل این اختلاف شدید گردد ویکره ان یجمع بین السورتين على الاصح و مکروه است اینکه جمع کند نمازکننده بین دو سوره در نماز یعنی دو سوره بخواند بنا بر قول مختار موافقا لابن ادریس و محقق و صاحب مدارک و فیض خلافا لابي الصلاح و شهید و صاحب حدائق و انصاری که بر حرمت رفته اند علم الهدی و طوسی و علامه را دو قول است قولی بکراهت و قولی بحرمت صدوق گوید نصی بر کراهت و حرمت نیست دلیل ما قوله تعالی فاقرأوا ما تیسر و قول الباقر ع انما یکره ان یجمع بین السورتين بطلان نماز محتاج بدلیل است و شمرده اند قواطع نماز دو سوره خواندن را دلیل بطلان و حرمت خبر مذکور از صادق ع که بیشتر از سوره و کمتر جایز نیست ولا یجوز قرائة سورة یفوت بقرائتها الوقت و جایز نیست خواندن سورهٔ بزرگی که بسبب آن بگذرد وقت نماز مثلا از دیک زدن آفتاب سورهٔ بقره نباید بخواند والضحى والم نشرح سورتان على الاظهر وكذلك لايلاف والفيل و سورهٔ والضحی و الم نشرح دو سوره هستند بنا بر قول مختار و همین قسم لایلاف و فیل دو سوره اند موافقا للمحقق و صاحب المدارک خلافا للمشهور که یک سوره دانسته اند والضحی و الم نشرح را و لایلاف و فیل را دو گویند در نماز هر کس والضحی خواند باید الم نشرح را واجب است بخواند طوسی گوید بسم الله در جمیع واجب نیست ابن ادریس و علامه واجب دانسته اند دلیل ما تواتر اخبار و آثار و قرآن متواتر بما رسیده که همین است و هر کدام سوره علیحده اند دلیل آنها یکی خبر از صادق ع که در یک رکعت نماز حضرت هر دو را خواند دیگر خبری است از مفضل بن صالح که

صادق ع فرمود اینها یک سوره اند اولا خبر اول دلیل نشود زیراکه جایز دانیم دو سوره خواندن را ثانیا خبر دوم معارضه با قرآن متواتر نمیکند و هر گاه کسی عمدا سوره را مقدم بر حمد بخواند نمازش باطل است لاکن محقق در معتبر و شهید در مدارک و مقدس اردبیلی بر استیناف رفته اند ویتخير في الاخيرتين من الركعات قرائة سورة الحمد بخيير اینهما و بین التسبيحات الاربع ولا فضل لاحدهما على الاخرى المنفرد على الارجح و واجب است در رکعات اخیر از مغرب و عشا خواندن سورهٔ حمد یا تسبیحات اربع برای نمازگذارنده و نیست فضلی حمد را بر تسبیحات یا تسبیحات را بر حمد از برای منفرد بنا بر قول مختار موافقا للعلامه و مجلسی خلافا لصدوقين و ابن ابی عقیل و ابن ادریس و صاحب حدائق و انصاری که تسبیح را افضل دانسته اند و ابو الصلاح و شهید اول و شهید در مدارک حمد را افضل دانسته اند طوسی و محقق و مقدس اردبیلی در امام حمد را افضل دانسته اند چه اخبار مختلف است بعضی بر افضلیت حمد مطلقا بعضی برای امام حمد و در جمیع مخیر است و هیچکدام را فضلی نیست بر دیگری برای منفرد والمأموم افضل قرائة الحمد على الاصح و برای ماموم خواندن حمد افضل است بنا بر قول مختار بدلیل خبر ابی خدیجه از صادق ع اینکه قرائت در نمازش باشد ویجب التسبيح بالاربع المشهورة على الاقوى و واجب است تسبیحات اربعه را خواندن یکدفعه بنا بر قول مختار موافقا للمفيد و علامه خلافا لعلم الهدی و سلار و ابن براج و ابن ادریس که سه دفعه واجب دانسته اند گفتن تسبیحات اربعه را و خلافا لابن ابی عقیل که سه دفعه واجب دانسته باضافه و الله اکبر در آخر هر کدام که دوازده عدد شود طوسی را دو قول است موافق علم الهدی و ابن ابی عقیل و بدون و الله اکبر که نه عدد واجب است نزد صدوق و ابو الصلاح و فیض و سه بار تسبیحات مختلف را واجب دانسته ابن جنید در جمع اخبار اظهر قول مختار است و دلیلی بنا شد بر قول علم الهدی ابدا واخراج الحروف من مخارجها بقدر الامكان والترتيب على الاظهر وهو سبحان الله والله اكبر و واجب است که ادا شود حروف تسبیحات از مخارج او بقدری که ممکن است و ترتیب نیز واجب است در تسبیحات بنا بر قول مختار و آن باین ترتیب که بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر موافقا للمشهور خلافا لابن جنید و محقق در معتبر که ترتیب را واجب ندانسته اند دلیل ما ظهور ترتیب در اخبار ولا يجب الاخفات والجهر في الاخيرتين على الارجح و واجب نیست آهسته یا بلند خواندن تسبیحات یا حمد در دو رکعت اخیر بنا بر قول مختار

موافقاً لجميع المتقدمين و صاحب مدارک و صاحب ذخیره و فیض و صاحب الحدائق و صاحب وسائل و
محمد تقی مجلسی و محمد باقر مجلسی خلافاً للبهائی و انصاری و شهیدین و اکثر المعاصرین که بوجوب اخفات رفته اند
شهید گوید چون بدل حمد است واجب است در او اخفاء و این باطل است اولاً در دو رکعت اول وجوب جهر ثابت
نیست برای حمد ثانیاً آنکه قائل بوجوب اند در دو رکعت اولی است نه در ثانی ثالثاً ثانی را در حکم اولی دانستن
قیاس است و باطل رابعاً احدی از متقدمین بوجوب اخفات نرفته اند در اخیرتین حتی ابن ادریس تصریح
بعدم وجوب اخفات کرده خامساً اخبار ابدا بر وجوب اخفات و جهر در اخیرتین وارد نشده و جزوما لا نص فیه
وجوب محتاج بدلیل شرعی است سادساً ظاهر اخبار ترجیح جهر است نه وجوب اخفات لقول الباقر علیه السلام
کان امیر المؤمنین ع اذا صلی یقرأ فی الرکعتین الاولیین من صلوته الظهر سرا و یسبح فی الاخیرتین من صلوته الظهر
علی نحو من صلوة العشاء و کان یقرأ فی الاولیین من صلوة العصر سرا و یسبح فی الاخیرتین علی نحو من صلوة العشاء
و قول الصادق ع ینبغی للامام ان یسمع خلفه کلما یقول عن ابی بصیر عن ابیعبدالله ع قال ینبغی للامام ان
یسمع من خلفه و ان کثر و این خبر مطلق است و شامل همه اذکار میشود یکی از متأخرین در وجوب اخفات
توسل باجماع منقول جسته و آن نزد ما باطل است حکمیکه از امام نرسد صحت ندارد علامه را در وجوب
اخفات و تخییر دو قول است در منتهی و مختلف اخفات را واجب دانسته در تحریر تخییر را

فارقه

ضم سوره بحمد مستحب است نزد شافعی و واجب است نزد ابو حنیفه و سنت است نزد احمد و فرض است
نزد مالک و جایز نیست خواندن سوره در دو رکعت اخیر عند الثلاثه و شافعی را دو قول است سنت است
جهر و اخفات در مواضع مذکوره عند الثلاثه و واجب است برای امام نزد ابی حنیفه و سجده در چهار سوره
سنت است برای خواننده و مستمع عند الثلاثه و واجب است نزد ابو حنیفه و مستمع در نماز سجده میکند
عند الثلثه و بعد از نماز سجده باید بکند نزد ابو حنیفه

تذنیبه

یجب الرکوع فی کل رکعة مرة و الانحناء الی ان یصل کفاه رکبتیه و مطلق الذکر فیه علی الاصح

واجب است رکوع در هر رکعتی از نماز یکبار و خم شدن تا آنکه قرار بدهد دو کف دست را با هم بر دو زانو و خواندن
هر ذکری که بخواهد در رکوع بنابر قول مختار موافقاً لابن ادریس و علامه و شهیدین و بهائی و فیض و مجلسی و
صاحب وسائل خلافاً للصدوق و شیخ و مفید و سلار و ابن جنید و ابن براج و ابی الصلاح که واجب دانسته
گفتن سه دفعه سبحان ربی العظیم و بحمده را برای مختار و یکمرتبه برای مضطر و خلافاً لعلم الهدی که واجب
دانسته سبحان ربی العظیم و بحمده را یکمرتبه سبحان الله را و محقق و انصاری سه بار سبحان الله را و شیخ
طوسی واجب دانسته یکبار سبحان ربی العظیم و بحمده را اخبار مختلف در جمع قول ما ظاهر است بما رواه
فی الکافی عن هشام بن حکم عن ابیعبدالله ع قال قلت انه یجزی ان اقول مکان التسبیح فی الرکوع و السجود
لا اله الا الله و الحمد لله و الله اکبر قال نعم کل هذا ذکر الله و عن هشام بن سالم عن ابیعبدالله ع قال
سألته یجزی عنی مکان التسبیح فی الرکوع و السجود لا اله الا الله و الله اکبر قال نعم و الافضل سبحان
ربی العظیم و بحمده و الطمأنینة بقدره و لا قراءة فیه و افضل گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده است
و آرام گرفتن در رکوع بقدر گفتن این ذکر واجب نیست خواندن آیات قرآن در رکوع و من ترک
الرکوع عمدا او سهوا حتی سجد وجب علیه اعادة الصلوة و ان ذکر قبل السجود یأتی به امکان تدارکها
و کسیکه ترک کند رکوع را عمدا یا سهوا تا آنکه بسجده رود بر او واجب است اعاده نماز و اگر بیادش آید قبل از
سجده که رکوع نموده رکوع مینماید اگر ترک سهوا بوده نه عمدا و من شک قائما رکع ام لا وجب ان یرکع
و یجب الاعادة علی من ترک ذکر الرکوع عمدا و یجب عربیة الذکر للمتمکن و رفع الرأس عنه الا
متصلا و کسیکه شک کند در حال قیام که رکوع نموده یا نکرده واجب است اینکه رکوع کند و واجب است اعاده
نماز بر کسیکه ترک کند عمدا ذکر رکوع را نه سهوا و واجب است گفتن ذکر رکوع بزبان عربی از برای کسیکه میتواند
و واجب است بلند کردن سر و راست قیام نمودن بعد از رکوع و یستحب التکبیر فی الرکوع و السجود و
القیام و القعود علی الاقوی و مستحب است گفتن الله اکبر در رفتن برکوع و سجود و قیام از اندو
نشستن بعد از سجده بنابر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن ابی عقیل که تکبیر رکوع و سجود را واجب
دانسته و خلافاً لسلار که تکبیر قیام و قعود را واجب دانسته و علم الهدی تکبیر رکوع را واجب داند

دیدم حضرت باقر و صادق ع را که بعد از سجدهٔ ثانی ننشسته بر خواستند و خبری از رحیم است که گفت
با مام رضا ع عرض کردم که مشاهده میکنم شما را بعد از سجدهٔ دوم می نشینید و منهم همان طور میکنم حضرت فرمود
که تو با نچه می بینیم نظر بما با آنچه مأمور میشمائیم رفتار کن در جمع این اخبار با خبر دلیل وجوب که ذکر میشود استحباب
آورد دلیل بر وجوب امر صادق ع با بی بصیر فاستو جالسا و خبر اصبغ بن نباته که گفت کان امیر المؤمنین ع
اذا رفع راسه من السجود قعد حتی یطمئن ثم یقوم فقیل له یا امیر المؤمنین ع قد کان من قبلک ابو بکر و عمر اذا رفعوا
رؤسهم من السجود نهضوا علی صدور اقدامهم کما تنهض الابل فقال امیر المؤمنین ع یفعل ذلک اهل الجفا من الناس
ان هذا توقیر صلوة است دلیل است بر استحباب نه بر وجوب که علم الهدی رفته چه لفظ توقیر استحباب آورد
ومن کان بجبهته دمل او نحوه وجب ان یحفر حفیرة لیقع السلیم علی الارض والا وجب ان یسجد علی
احد جانبی جبهته والا فعلی ذقنه و کسیکه بوده باشد در پیشانی او زخمی واجب است اینکه بکند زمین را
تا در سجده قرار بگیرد سالم از جبهه او بر زمین و اگر ممکن نیست واجب است اینکه سجده کند بر یکی از دو جانب پیشانی
خود و اگر تمام پیشانی زخم است پس سجده کند بر چانهٔ خود

فائده

جلوس بین دو سجده سنت است نزد ابی حنیفه و واجب است عند الثلاثه و جلسهٔ استراحت در قولی از شافعی
سنت است و سنت و مستحب نیست عند الثلاثه

بدایة

یستحب القنوت فی الصلوة علی الاصح مستحب است قنوت در نماز بنا بر قول مختار اما ابن ابی عقیل و
صدوق واجب میدانند در تمام نمازها و بترک او عمدا نماز را باطل میدانند بدلیل قوله تعالی قوموا لله
قانتین و اخبار بامر بر خواندن قنوت مطلقا و اما جواز بر ترک قنوت در صبح و جمعه و عیدین بنا فهم جزی
و لاکن در جمع با اخبار واجبات نماز استحباب ظاهر شود و ان یدعو فیه بالاذکار و لا یجوز
بالفارسیة علی الاقوی و واجب است خواندن ذکری در قنوت و جایز نیست خواندن قنوت بفارسی بنا بر
قول مختار موافقا للصدوق و آقا محمد باقر بهبهانی در شرح مفاتیح و سید مهدی بحر العلوم مخالفا للمشهور که جایز

دانسته اند دلیل جواز قال ابو جعفر الثانی ع لا بأس ان یتکلم الرجل فی صلوة الفریضة بکل شیء یناجی به ربه و قول الصادق ع
کل شیء مطلق حتی یرد فیه النهی اما از خبر اول معلوم نمیشود جواز فارسی چه میفرماید بخواند پروردگار را فرموده بهر السنه
چه مراد از کل شیء امور دنیوی و اخروی است نه السنه و خبر ثانی در نماز نیست چه صلوة احکامش معلوم است
وان فات قضاه بعد الرکوع والا بعد الفراغ ومقامه فی کل ثنائیة بعد القراءة قبل الرکوع علی الاظهر
و اگر کسی فراموش کرد خواندن قنوت را در نماز قضا بکند او را بعد از رکوع والا بعد از فراغ از نماز و مقام قنوت در هر
نماز دو رکعتی بعد از خواندن حمد و سوره قبل از رکوع است موافقا للمشهور خلافا للمحقق که در معتبر میل بتخییر کرده و قبل را
افضل دانسته و دلیلش ضعیف است

فائده

قنوت جایز نیست در نمازهای یومیه عند الاربعه و واجب است در نماز وتر نزد ابی حنیفه و سنت است در نزد مالک
واحمد و محمد و ابی یوسف و شافعی و در نصف اخیر از ماه رمضان قنوت در نماز وتر واجب است نزد شافعی

بدایة

یجب التشهد فی کل ثنائیة مرة وفی الثلاثیة والرباعیة مرتین والجلوس بقدره مطمئنا بعد السجدتین
والشهادتان والصلوة علی محمد وآل محمد علی الاصح واجب است تشهد در هر نماز دو رکعتی یکدفعه
بعد از سجود رکعت دوم و در نماز سه رکعتی دو بار یکی بعد از سجود رکعت دوم و یکی بعد از سوم و در نماز چهار رکعتی
دو بار یکی در دوم و یکی در رکعت چهارم و واجب است نشستن در تشهد بقدر خواندن ذکر و آن دو شهادت است
که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اجماعا و واجب است گفتن اللهم صل علی محمد
وآل محمد بعد از دو شهادت بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للصدوق که صلوات را در تشهد اول واجب
ندانسته و ابن جنید در یکی از تشهد وجوب قائل است نه در هر دو اخبار مختلف اظهر اخبار و اشهر روایات بر وجوب
ومن ترکه عمدا بطلت صلوته ومن ترکه ناسیا حتی رکع او سلم وجب قضائه بعدها فان ذکر قبل
الرکوع وجب الجلوس والتشهد و کسیکه ترک بکند تشهد را عمدا باطل است نماز او و هر گاه فراموش کرد
تا اینکه برکوع رفت یا سلام نماز را داد واجب است بخواند تشهد را بعد از نماز پس اگر یادش آمد قبل از

رکوع و واجبست که بنشیند و تشهد بخواند و هرگاه صلوات فراموش شد واجبست قضای آن بعد از سلام
عند المشهور خلافا لابن ادریس که واجب ندانسته ویستحب الصلوة عند ذکر اسم النبی مطلقا علی الاقوی
و مستحبست صلوات بر پیغمبر هر وقت اسم آنحضرت برده میشود بنا بر قول مشهور خلافا لفاضل مقداد در
کنز العرفان و بهائی و فیض و صاحب وسائل و صدوق که بوجوب قائلند ظاهرا اخبار امر بصلوات است لاکن تاکید در استحباب بنظر میاید

فائدۀ

تشهد اول مستحب است نزد مالک و ابوحنیفه و واجب است نزد احمد و سنت است نزد شافعی و فرض است
تشهد ثانی و خواندن تشهد بر سه قسم است اول تشهد عبد الله بن عمر بن الخطاب است و اختیار کرده است
او را مالک و آن این است که میگوید التحیات لله الزاکیات لله الصلوات لله السلم علیک ایها النبی و رحمة الله
و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
دوم تشهد عبد الله بن مسعود است و اختیار کرده او را ابوحنیفه و آن این است التحیات لله و الصلوات
و الطیبات و السلام علیک تا آنچه مذکور شد سیم تشهد عبد الله بن عباس است و اختیار کرده است او را
شافعی و احمد و آن این است که التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله السلام علیک تا آخر آنچه ذکر شد و صلوات
در تشهد دوم واجب است نزد شافعی و قولی از احمد و مستحب است نزد مالک و ابی حنیفه و صورتش این است که
بعد از تشهد بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید

بدیعۀ

یجب التسلیم فی آخر الصلوة علی الاقوی واجب است سلام در آخر تشهد برای خروج از نماز بنا بر قول اقوی
موافقا لابن ابی عقیل و علم الهدی و ابی الصلاح و ابن زهره و ابن حمزه و محقق و شهیدین و بهائی و
فیض و صاحب حدائق و صاحب وسائل و الفضاری خلافا للمفید و طوسی و ابن ادریس و ابن براج و
مقدس اردبیلی و صاحب مدارک و مجلسی که به استحباب رفته اند و علامه در منتهی واجب دانسته در مختلف مستحب
دانسته دلیل ما اخبار صحیحه بدون معارض و یخرج باحدی الصیغتین السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین علی الاقوی کافیست سلام در نماز یکی از این دو سلام یکی السلام علینا بنا بر قول مختار موافقا

للمشهور خلافا للشهید اول که در بیان فرماید قول بتخییر بین دو سلام قول محدثی است در زمان محقق و از صدر
از قدما قائل نشده است بوجوب السلام علینا و خروج از نماز بلی قائل بندب تسلیم مطلقا و را مخرج
دانسته اند محقق بتخییر قائل شده و علامه متابعت کرده بدانکه اشتباه بر شهید شده زیرا که اخبار صریح است
بر السلام علینا و ظهور وجوب بخروج او و قولی هم محدث نیست سلار تخییر را تصریح کرده اول السلام علیکم
واجب است خروج از نماز با سلام مذکور یا السلام علیکم ویستحب بعده و رحمة الله و برکاته علی الاقوی
و مستحب است گفتن بعد از السلام علیکم گفتن و رحمة الله و برکاته بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا
لابی الصلاح که واجب دانسته و رحمة الله را و خلافا للمحقق و ابن زهره و الفضاری که واجب دانسته اند و رحمة الله
و برکاته را و من نسیه تمت صلوته و کسیکه فراموش کرد سلام نماز را بعد منافی بجا آورد بعد از تشهد
نمازش صحیح است و جایز نیست تقدیم السلام علیکم بر السلام علینا و بنا فهم احدی را بر تجویز آن خبر محقق در
کتب خود چنانچه اعتراف کرده است بقول ما شهید زیرا که اخبار بر ترتیب است یا اکتفای بر یکی از آنها
نه تقدیم السلام علیکم بر السلام علینا و طوسی در تهذیب و یحیی بن سعید قائل بوجوب عینی السلام علینا
شده اند و اخباری شاهد این قول است دلیل دیگران اجماع است و آن نزد ما معتبر نیست اما ابتدا
اخبار را باین قسم قرار داد که بگفتن السلام علینا منصرف است از صلوة نمازگذار فاضل مقداد قائل
بوجوب عینی السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته شده و از بعضی هم حکایت کرده اند و
سلموا علیه تسلیما و دو خبر هم تقویت قول او میکند لاکن اخبار دیگر بر ندب شهادت میدهد
و یجوز رد المصلی من سلم علیه بقوله سلام علیکم لا العکس علی الاظهر و جایز است جواب
گفتن نمازگذار بکسیکه با و سلام میکند بر او بسلام علیکم نه اینکه بگوید در جواب علیکم السلام موافقا
خلافا للمحقق و صاحب حدائق و الفضاری و اکثر معاصرین که بوجوب جواب سلام رفته اند شهید در ذکری
تصریح کرده که ظاهر همه اصحاب بر جواز است نه بر وجوب و فاضل هندی در کشف اللثام همین طور گفته چه
خبر مصحح از صادق ع بر عدم جواز است و اخبار دیگر بر جواز همین قدر معلوم میشود که جایز است
جواب سلام بر خلاف اهل سنت که جایز نمیدانند لکن وجوب را ثابت نکند و جواب سلام بعینه آنکه

سلام کرده باشد نه بعکس که او گوید سلام علیکم جواب گوید علیکم السلام موافقا للمشهور ابن ادریس اردبیلی
برعکس را جایز دانسته اند و خبر مخالف قول انها هست

فائدة

سلام فرض است عند الثلاثة و واجب است نزد ابی حنیفه و سلام اول واجب است بر امام و منفرد
نزد مالک و باضافه مأموم نزد شافعی و واجب نیست نزد ابوحنیفه و هر دو سلام واجب است مطلقا نزد احمد
و سلام دوم مستحب است نزد ابی حنیفه و قولی از شافعی و جایز نیست نزد مالک برای امام و منفرد و مستحب است
برای مأموم که سه دفعه یا دو دفعه سلام دهد بیمین و یسار خود و لفظ السلام واجب است و علیکم سنت نیست

مسئلة

فی التی و ل تبطل الصلوة بترک الواجب عمداً و ترک النیة و القیام و التحریمة و الرکوع و السجدتان
معاً و لو سهواً و باستدبار القبلة و البکاء فیها لأمور الدنیا و القهقهة و التسلیم فیها عمداً
این بدیهه است در چیزهائیکه بسبب ترک آن یا فعل آن نماز اعاده دارد و باطل میشود نماز بترک واجب عمداً
و بترک نیت و قیام و تکبیرة الاحرام و رکوع و سجدتین اگرچه سهوا شده یا پشت بقبله نماز گذارد و باطل میشود
نماز بسبب گریه در آن جهت امور دنیوی یا اینکه بخندد بلند در نماز یا سلام نماز بدهد.
و کذا الکلام بغیر قران و لا دعاء لا ناسیاً و ایقاعها قبل الوقت و همین طور باطل میشود نماز
بواسطه حرف زدن بغیر قران و دعا عمدا نه از روی فراموشی یا اینکه نماز بخواند قبل از وقت عمداً یا سهواً
و ان دخل الوقت و هو فی اثنائها قولان اصحهما الاعادة و اگر نماز خواند و داخل شد وقت در
میان نماز دو قول است اگر عمداً نماز خواند اجماعا باطل است اما در ناسی طوسی و ابو الصلاح و ابن براج
صحیح دانسته اند ابن ابی عقیل و ابن جنید و علم الهدی و علامه باطل دانسته اند و در جاهل علم الهدی
باطل دانسته ابو الصلاح صحیح و اصح این دو قول نزد این بنده وجوب اعاده است بر ناسی و جاهل زیرا
که شرط صحت است وقت و شرط صحت نداشته و وقت هم باقی است و او مکلف بنماز صحیح خواندن
و بما رواه ابو بصیر عن الصادق ع من صلی فی غیر وقت فلا صلوة له نسیان و جهالت عذر نمی شود

و السکوت الطویل و فعل الکثیر و الاکل و الشرب و الالتفات الی ما ورائه و باطل میشود نماز بواسطه
سکوت زیاد و یا کار بسیار کند که شأن نماز گذار نیست و باطل میشود نماز بواسطه اینکه چیزی بخورد
یا آب بنوشد و یا برگردد به پشت سرش نظر کند محقق در معتبر و صاحب حدائق اکل و شرب قلیل را چون
غذای باقیمانده در دندان مبطل صلوة نمیدانند و اخبار هم بر بطلان بقلیل ظهور ندارد و صلوة الرجل و امرأة
محاذیة علی الاصح بغیر حائل او کان الرجل متقدماً بشبر او تباعد عشرة اذرع و باطل میشود
در صورتیکه زن مقابل او بایستد چه منفرد باشد یا بجماعت بنا بر قول مختار موافقا للمفید و طوسی و ابن حمزه
و ابو الصلاح و ابن زهره و محقق و صاحب حدائق و علامه در قولی خلافاً لعلم الهدی و ابن ادریس و علامه و
شهیدین و صاحب وسائل و الضاری که مکروه میدانند بدون حائل و اگر بوده باشد مرد یک وجب مقدم بر
زن یا دور باشند از یکدیگر بقدر ده ذراع نماز عیب ندارد دلیل ما روایت محمد بن مسلم و ابی بصیر و ابن ابی
یعفور و معاویة بن وهب و زراره و حریز و عمار و علی بن جعفر که هر کدام از معصوم بطلان نماز را روایت
کرده اند دلیل آنها خبر فضیل و جمیل بن دراج این دو روایت معارضه ندارد زیرا که در این دو روایت که امام
فرموده لا بأس محتمل است در بودن حایل فرموده یا یک وجب تقدم بوده یا ده ذراع فاصله زیرا که روایت
صراحت ندارد بر عدم اینها سلمنا اگر خبری بوده که صراحت داشته اشهر روایتی بر بطلان است و طوسی گوید
در نهایه که نماز در خانه مجوسی جایز نیست و در خانه یهود و نصاری جایز است و در مبسوط در هر سه جایز
دانسته و مشهور بر کراهت اند هو الاظهر فی الاخبار و فی بطلان الصلوة بالتکتف و هو وضع احدی
الیدین علی الاخری بغیر تقیة قولان اقویهما عدم البطلان و در بطلان نماز بتکفیر که
گذاشتن دو دست است در نماز روی یکدیگر که ادب میدانند اهل ایران مخصوصا نزد بزرگان رفتن در صورت
غیر تقیه دو قول است مشهور بطلان نماز و حرمت آن رفته اند صاحب حدائق و مقدس اردبیلی و
سید در مدارک حرام دانسته اند لکن نماز را صحیح اقوای این دو قول نزد این بنده عدم بطلان است
و فی حرمته قولان الاصح منهما الحرمة و در حرمت تکفیر دو قول است اصح نزد این بنده حرمت
است نه کراهت چه بدعت است و نهی امام دال بر حرمت است ابو الصلاح و محقق در معتبر مکروه دانسته

ابن جنید ترک او را مستحب شمرده بعضی از اهل تسنن با این نیز گفته دست بسته اوست و جهت بطلان نماز چیست
کشم در نماز ادب مخصوص خواسته اند و آن این بوده است که پیغمبر فرموده و تمام اعضا را بحال خود واداشته
کالمیت حضور پروردگار ایستاده و در این صورت خیال هم جمع است ادب اهل ایران اختصاصش جهت
ندارد اگر ادب مردم منظور است نصاری پیشتر از مجوس اند و ادب آنها برداشتن کلاه است پس خوبست کلاه
هم در نماز بردارید ویکره ان تصلی الرجل معقوص الشعر علی الاظهر و مکروه است اینکه نماز
کند مرد در حالتیکه موی سر او گره زده باشد و جمع کند در وسط سر بنابر قول مختار موافقا للمشهور خلافا
للطوسی و مفید و صاحب وسایل و حدائق که بر بطلان نماز رفته اند دلیلی بجز از مصادق دارند از صادق
که حکم باعاده فرموده و این خبر حمل بر کراهت شود چه مبطلات نماز بیان شده است و در هیچ مکان نفرموده
اند یکی از آنها عقص شعرات خاصه پیشتر اعراب برانگونه بوده اند والصلوة خلف القبر علی الاصح
و مکروه است نماز پشت سر قبر خواندن بنابر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للمفید و صدوق و ابی الصلاح
محقق در معتبر و سلار که حرام دانسته اند و اخبار بر نهی و جواز هر دو وارد شده چه در پیغمبر و چه در امام ولکن
در جمیع جواز است زیرا نهی پیغمبر که میفرماید قبر مرا قبله قرار ندهید قصدش اینست که قبله اختصاص بکعبه دارد
نه مقصودش نماز نمودن خلف قبر مطهر اوست و فی بیت فیه خمر علی الاصح و مکروهست نماز
در خانه که در آن شراب باشد موافقا للمشهور خلافا للصدوق و سلار که جایز ندانسته و فی جواد الطرق
علی الاقوی و مکروه است نماز در جواد طرق موافقا للمشهور خلافا للصدوق و مفید که جایز ندانسته اند
و اخبار دال بر کراهت است و فی مرابض الغنم والبقر والابل والبغل والخیل و بیوت النار و مذابح
الانعام علی الاظهر و مکروه است نماز در مکان گوسفند و گاو و شتر و قاطر و اسب و خانه که آتش در آن
افروخته شده و محل کشتن چهارپایان موافقا للمشهور خلافا لابی الصلاح که حرام دانسته و اخبار در جمیع حمل بر کراهت

فائده

نماز در عقب قبر که نبش شده باشد صحیح نیست نزد شافعی و نماز مرد با زن در تقابل و تقدم زن باطل است نزد ابو حنیفه
و صحیح است نزد مالک و شافعی و قهقهه و تکلم و اکل و شرب و سلام عمدا مبطل است نماز را عند الاربعه

بلیه

من زاد رکعة او نقص بطلت صلوته وان ذکر بعد الفراغ او زاد ومن شک فی عدد الاولیین
او المغرب او لم یدر صلی ام لا مع بقاء الوقت وجب علیه الاعاده وکذا لو لم یعلم کم صلی
کسیکه زیاد بخواند یک رکعت یا کم بخواند عمدا یا سهوا باطل است نماز او اگرچه بیاد بیش آید که زیاد کرده زیرا
که نقصان تکلیفش بجا نیاید و کسیکه شک کند در دو رکعت اول یا در نماز مغرب اگرچه شک دو سه باشد
یا آنکه شک کند نماز کرده ام یا نخوانده ام و وقت باقی باشد واجب است اعاده نماز در تمام این صور
و همین طور واجب است اعاده بر کسیکه نداند چند رکعت نماز خوانده و یجب البناء فی الشکوک علی الاکثر
علی الاقوی و واجب است در شک بین رکعات بنا را بر اکثر گذارد مثلا در شک بین دو و سه بنا را بر سه گذارد
بنابر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن بابویه که گوید بنا را بر کمتر گذارد علامه در منتهی نقل این مسئله را از ابن
بابویه نموده چنانچه در شک یک و دو هم نقل کرده که ابن بابویه گفته مختار است در بناء بر یک کند اشتباه صاحب
حدائق گوید مشتبه بر علامه شده زیرا که من لا یحضره الفقیه موجود و مقنع حاضر و چنین چیزی صدوق نفرموده
علمای متاخرین از علامه نقل کرده اند و بر خطا رفته اند این بنده گوید محتمل است اشتباه از این جهت بر صاحب
حدائق شده باشد که علامه نسبت خلاف را بعلی بن بابویه داده او گمان کرده که بصدوق محمد بن علی بن
بابویه داده اینست کتب صدوق را نقل میکند والله العالم اخبار امامیه در بنای بر اکثر یا اقل هر دو
آمده و اشهر و اظهر بر اکثر است زیرا که خبر بر اقل حمل بر تقیه شود فمن شک بین الاثنین والثلث بنی علی
الثلث ویتم ثم یصلی رکعة قائما بعد التسلیم علی الاظهر پس کسیکه شک کند میان رکعت دو و سه
در نمازهای چهار رکعتی بنا را بر سه میگذارد و نماز را تمام میکند و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا میآورد
بنابر قول مختار موافقا لصاحب الوسائل و المفید خلافا للمشهور که گفته اند مخیر است بین خواندن یک رکعت
احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته اگرچه این حرف بقیاس صحیح است اما این شک از جزو شکهای
منصوصه است و در اینجا نص بر یک رکعت ایستاده وارد شده تعبدا همان را باید قبول
کرد ابن ابی عقیل دو رکعت نشسته را دانسته و ذکری از یک رکعت ایستاده نکرده ومن شک بین الثلث

و الثالث الرابع فعلی الاربع و يصلی رکعة قائما او رکعتين جالسا علی الارجح و کسيکه شک بکند ميان سه و چهار پس بنا را بر چهار گذارد و تمام کند نماز را و بعد يک رکعت نماز احتياط ايستاده يا دو رکعت نشسته بجا آورد بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن جنيد و صدوق که مخير ميدانند مابين آنچه بيان شد و بين آنکه بنا را بر اقل گذارد و يک رکعت بخوانند و خلافا لعلم الهدی که در اين شک بنا را بر اقل دانسته و صدوق در مقنع اين شک را در نماز مغرب گفته يک رکعت ديگر بخوانند و من شک بين الاثنين و الاربع صلی رکعتين قائما علی الاصح و کسيکه شک کند بين دو و چهار بنا را بر چهار گذارد و دو رکعت نماز احتياط ايستاده بجا بياورد بعد از سلام بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للصدوق که در مقنع ببطلان حکم کرده بخبری از محمد بن مسلم که آنهم با امام متصل نمی شود و در من لا يحضره الفقيه موافق مشهور فرموده است و اخبار در اين باب است و بين الاثنين و الثلث و الاربع رکعة قائما و رکعتين جالسا علی الاقوی و در شک بين دو و سه و چهار بنا را بر چهار گذارد و بعد از نماز يک رکعت ايستاده و دو رکعت احتياط نشسته بجا آورد بنا بر قول مختار موافقا لابن جنيد و صدوقين خلافا للمفيد و علم الهدی و طوسی و ابی الصلاح که دو رکعت ايستاده دانسته اند و دو نشسته اخبار بر هر دو وارد است هيت که شهيدين و اکثر علما هر دو را صحيح دانسته اند و بين الاثنين و الخمس و الثلث و الخمس و بين الاثنين و الثلث و الخمس و بين الاثنين و الاربع و الخمس فی لان احدهما بالبناء علی الاقل اصلاحهما بعد الفراغ و الاخر بالاعادة و در شک ميان دو و سه و پنج و بين دو و سه و پنج و بين دو و چهار و پنج بنا بر نقل شهيد اول در الفيه و مجلسی و بهائی در جامع عباسی و صاحب حدائق دو قول است بعضی از علما گويند چون فاضل سبزواری در ذخيره بنا را بر اقل گذارد و نماز را تمام کند و بعد بنماز احتياط اصلاح نمايد مثلا اگر دو و پنج است بدو رکعت ايستاده و سه و پنج بيک رکعت و دو و چهار بدو رکعت و دو سجده سهو هم در همه بايد بکند برای احتمال زيادی و قول ديگر بطلانست چنانچه انصاری و اکثر معاصرين بر آن رفته اند الحق شک سه و پنج که در حال قيام فرو می نشيند راجع بدو و چهار ميشود بلا اشکال صحيح است و ليکن صحت در ساير خالی از قوت نيست چه نصی بر بطلان اين شکوک نرسيده و قال الصادق ع ما اعاد الصلوة فقيه قط يحتال لها و يدبرها حتی لا يعيدها عن ابی بصير قال قلت لابی عبد الله ع ان عيسی بن امين يشک فی الصلوة فيعيدها قال

هل يشک فی الزکوة فيعطيها مرتين شکوک مذکوره در متن که تماما منصوص است از امام پس قول امام که فقيه حيله بايد بکند در کجا است اگر در شکوک معروفه مذکوره در متن باشد که نمی شود زيرا که آنها منصوص اند جای حيله نيست پس در ساير شکوک غير منصوص البطلان است و احدی از متقدمين ببطلان اين شکوک حکم نفرموده و همين طور است شک بين سه و چهار و پنج در قيام که بنشيند راجع بدو و سه و چهار ميشود و در بعد از رکوع و سجود شهيد گويد بايد بنا را بر اقل گذارد يا بر اکثر و يک رکعت نماز احتياط ميخوانند و دو سجده سهو انصاری و اکثر معاصرين باطل دانسته اند در اين صورتها و يشترط فی الشک ان يکون بعد اکمال السجدتين من الثانية فی کل الصلوة و شرط است در تمام اين شکوک اينکه بوده باشد شک بعد از اکمال سجدتين از رکعت دوم در تمام نمازها و مراد از شک لفظ است و بجهت تعميم زيرا که شک عدم يقين بطرفين است و در ايضا هم طرف قطع است مثلا شک در دو و سه يا سه و چهار دو و سه ظنی است شک فهو فی راجح بيک طرف است و من شک فی فعل و هو فی محله اتی به ان يا لی به و يجب سجدتا السهو للشک بين الاربع و الخمس بنی علی الاربع و للتکلم ناسيا و کسيکه شک در فعلی از افعال نماز و از محل آن خارج نشده باشد واجب است و را بجا آورد واجب است دو سجده سهو برای شک کرده ميان چهار و پنج و بنا را بر چهار گذارده و نماز را تمام کرده جهت احتمال زيادی و واجب است دو سجده سهو برای کسيکه تکلم کند از روی سهو در نماز بدانکه چهار و پنج قبل از رکوع و بعد از رکوع و بعد از سجود در حکم واحد شهيد در لمعه گويد بعضی گفته اند در بعد از سجود باطل است و قائل به اين نوع در کتب نيافتم کدام يک از متقدمين يا در متاخرين علامه و شيخ محمد حسن در جواهر و انصاری در رکوع بفساد قائل شده اند چه گويند در حال رکوع اگر بسجده رود رکن زياد شود لکن در قيام اگر باشد شک راجع بسه و چهار گردد صحيح است صدوق قائل شده که بايد دو رکعت نماز احتياط ايستاده و چهار سجده سهو بکند و دليلی ندارد و حق آنستکه اکثر متاخرين و همه متقدمين بر آن رفته اند بموجب اطلاق نقل امام شک چهار و پنج در هر مقام صحيح است و اين زيادی در رکوع باطل نميکند نماز را و اين از شکوک منصوصه است که در آن اجتهاد را راهی نيست و التکلم ناسيا و التسليم مبطلين علی الارجح و واجب است دو سجده سهو برای هر زياده و کمی که مبطل نماز نباشد بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لبعض المتاخرين که بر استحباب رفته اند مستحب است از شهيد اول که گويد در دروس

میکند و نه بر ماموم با محافظت امام و نه بر امام با محافظت ماموم بدانکه در کثیر الشک خلاف کرده اند ابن
ادریس کوید کثیر الشک آنستکه در یک نماز سه شک کند طوسی و ابن حمزه هم تقریبا همین طور کفته اند علامه کوید
کثیر الشک آنست که عادة العقد شک بسیار کند قال الصادق ع اذا کان الرجل ممن یسهو فی کل ثلاث فهو ممن یکثر علیه السهو
این خبر محتمل است که در یکنماز سه شک کند یا در سه نماز و الله العالم و فی شک بعد السلام قولان احدهما
عدم الاعادة و لیس علیه شئ و هو الاصح والاخر ان امکان الشک بین الزیادة والنقصان کالشک بین
الثلث والخمس فی صلوة الظهر الاعادة و در شک بعد از سلام دو قول است قولی اینست که اعتبار ندارد
و نیست بر او چیزی و این قول مختار است و جمیع متاخرین و متقدمین بر این قولند و قولی دیکر از بعضی
اصولیین از معاصرین اند که کویند اکر شک میان زیاده و نقصان بود چون شک میان سه و پنج که
که یا یکرکعت زیاد است یا کم واجب است اعاده نماز دلیل ما قول الباقر ع کلما شککت فیه بعد ما
تفرغ من صلوتک فامض و لا تعد و قول الصادق ع فی الرجل یشک بعد ما ینصرف من صلوته قال لا
یعید و لا شئ علیه بنا فتیم احدی از متقدمین و متاخرین که قائل باشد ببطلان نماز در شکی بعد از فراغ
الا معاصرین ما که خلاف خبر و اجماع که خودشان حجت میدانند رفته اند و یقول فی سجدتی السهو
بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله او بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله
و برکاته و یستحب قراءة التشهد بعدهما علی الاقوی و میکوید در سجدهٔ سهو بسم الله و بالله
و صلی الله علی محمد و آل محمد یا اینکه بکوید بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله
و برکاته و تشهد خفیفی میخوانند استحبابا بعد از دو سجده بدانکه نیت واجب است در دو سجدهٔ سهو نزد همه فقها
الا شهید در حواشی بخاریه میکوید که چون جزء نماز است نیت او نیت نماز است که شده است و مستحبست
در سجدهٔ سهو تکبیر اول بار و در تشهد اختلافست مفید و علم الهدی و ابن ادریس و محقق و شهید کفته اند
تشهد خفیفی بکویند و سلام دهد لکن دانسته نمیشود که بوجوب قائلند یا باستحباب شیخ محمد حسن در جواهر
بوجوب تشهد رفته علامه در مختلف و صاحب وسائل بعدم وجوب رفته اند صدوق اسمی از تشهد
نبرده خبر عمار از صادق ع اینست قال سئلته عن سجدتی السهو هل فیهما تکبیر او تسبیح فقال لا انما

قائل بوجوب ندیدیم و نه ماخذی و حال آنکه خودش در الفقیه اوجب دهنده عن سفیان بن سمط عن ابیعبد الله ع
قال تسجد سجدتی السهو فی کل زیادة تدخل علیک او نقصان و امر امام بلا معارض برای وجوبست اکر
شهید در لمعه واجب دانسته و محتمل است که در دروس خبر را ندیده باشد و قائل باستحباب نیافتیم که کیست الا
بر وجوب تمام متقدمین اند و همان وقتی بر استحباب کرده اند لاکن قائلرا نکفته اند یعنی کسی نبوده که محل اعتنا
باشد و مقام سجده سهو بعد از سلام است ابن جنید در نقصان قبل از سلام دانسته اخبار مختلف اشهر
روایات بر بعد از سلام است و فی التسلیم سهوا قولان اصحهما الوجوب و در وجوب و استحباب دو سجده
سهو در سلام بیجا دو قول است اصح نزد این بنده واجب است موافقا للعلامة و صاحب مدارک که بر استحباب
و ثقة الاسلام در کافی این موضع را در جزو وجوب سجده سهو نشمرده دلیل ما سلام بیجا در حکم کلام بیجا است
و هر چیز زیاد که سهوا آید سجده سهو برای او واجب است و یجب الحمد عینا فی صلوة الاحتیاط علی الاقوی
و واجب است خواندن حمد تنها در نماز های احتیاط که مذکور شد بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للمفید
و ابن ادریس که مخیر دانسته اند بین قرائة حمد و تسبیحات زیرا که بدل از اخیرتین است دلیل ما تعبد بنصوص
وارده در تعیین حمد از معصوم و اینکه نماز احتیاط نماز علیحده است و لا صلوة الا بفاتحة الکتاب و لو
احدث بعد الفراغ قبل صلوة الاحتیاط بطلت الصلوة و یجب الاعادة علی الاظهر و هر کاه
کسی از او حدثی صادر بشد بعد از نماز قبل از اینکه نماز احتیاط را بجا آورد باطل است نماز او و واجب است
اعادهٔ نماز بر او بنا بر قول مختار موافقا للمفید و علامة و بهائی و النضاری خلافا لابن ادریس و شهید
و صاحب حدائق که کویند تجدید وضو میکند و نماز احتیاط را بجا می آورد دلیل ما این است که نماز احتیاط
متمم ربع است لقوله ع و ان کان قد صلی رکعتین کان هاتان تمام الاربع بدانکه تکبیرة الاحرام واجب است در نماز
احتیاط عند المشهور قطب راوندی در شرح نهایه طوسیه کوید بعضی از علما بر عدم وجوب رفته اند صاحب حدائق
اعتراف کرده بر عدم دلیل بر وجوب لاکن مقتضی احتیاط و خبر زید الشحام کفتن تکبیرة الاحرام است و لا
سهو فی سهو و لا علی من کثر سهوه و لا علی المأموم مع حفظ الامام و بالعکس و نیست حکم سهو در
موجب سهو که عبارتست از اعادهٔ نماز یا تلافی در اثناء نماز یا بعد از نماز احتیاط و یا سجده سهو بر کسیکه بسیار سهو

و جمعی از شهید بن و النضاری خلافا لابن ابی عقیل و مفید و علم الهدی و ابن زهره و سلار و ابی الصلاح

های سجدتان فقط حلبی در روایتی تشهد خفیف نماز از صادق ع نقل کرده و در خبری نموده و در جمیع عبارة
حکم بوجوب نمی شود ابن براج و علامه طهارت و قبله را شرط ندانسته اند اکثر علما شرط دانسته اند و حق اینست که
شرط است زیرا که این دو سجده جابر صلوة و متمم اوست در وجوب ذکر سجدتین هم محقق تردید کرده صاحب
جواهر باستحباب رفته بدلیل خبر مذکور لکن متبادر از خبر اینست که تکبیر و تسبیح در غیر سجود نیست نه اینکه در سجده
واجب نیست اینست که متقدمین و متاخرین تماما ذکر سجده را نوشته اند

فائده

هر گاه امام شک بکند در رکعات بنا را بر اقل میگذارد نزد مالک و شافعی و در منفرد بنا را بر اقل عند الاربعة
و در امام دو قول است ابی حنیفه را یکی بر اقل یکی بر غالب ظن و بنا بر اکثر است مطلقا با سجده سهو نزد حسن بصری
سجده سهو واجب است نزد احمد مطلقا و در نقصان نزد ابو حنیفه و مستحب است مطلقا نزد شافعی و مورد او بعد از سلام است
مطلقا نزد ابو حنیفه و اگر در زیاده باشد نزد مالک و در قبل از سلام است بقول مشهور از شافعی و احمد و
سجده سهو برای تشهد اول و صلوات و قنوت و قرائت است نزد شافعی و باضافه تکبیرات نماز عید و خواندن
امام جهر در موضع اخفات و بر عکس نزد ابی حنیفه و ترک سجده جایز است نزد احمد

بحث قضا

یجب قضاء الفرائض لمن فاتت عمدا او سهوا حال البلوغ والعقل ولا یجب علی المغمی علیه الا اذا
فاق و احتمل الوقت بقدر الطهارة و رکعة فلو جهل عین الفائتة وجب ان یصلی ثنائیا و ثلاثیا و رباعیا
علی الاصح واجب است قضای نمازهای واجب در وقتیکه فوت بشود عمدا یا سهوا در حال بلوغ
و عقل و واجب نیست بر کسیکه بیهوش و در اغما باشد مگر آنکه بهوش آید در آخر وقت و برای او وقت بقدر
طهارة و خواندن رکعتی بوده باشد که در آن وقت واجب است اگر نخواند قضا نماید پس هر گاه نمازی
فوت شده و نمیداند که ام نماز است واجب است یک دو رکعتی و یک سه رکعتی و یک چهار رکعتی بنا
بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابی الصلاح و ابن زهره که گویند واجب است پنج نماز و یجب قضاء
ما فات حضرا تماما ولو فی السفر و ما فات سفرا قصرا ولو فی الحضر و من فاته صلوات لا یعلم عددها

وجب ان یقضی حتی یغلب علی ظنه الوفاء و واجب است قضا نمازیکه در حضر فوت شده تمام
بخوانند اگرچه در سفر باشد و قضای آنچه در سفر فوت شده قصر بخوانند اگرچه در حضر باشد و کسیکه فوت شود از
او نمازهائی که نمیداند عدد او را واجب است اینکه قضا بکند تا اینکه غالب بشود بر ظن او که دیگر قضا نمانده و
وفا شده است ویقضی المرتد ملیا کان او فطریا اذا اسلم ما فات زمان ردته و واجب است قضا
کنند مرتد ملی یا فطری در وقتیکه مسلمان بشود و بعد دوباره کافر شود و باز اسلام آورد و توبه کند نمازهای
نخوانده زمان کفر و ردت را و یستحب لفاقد الطهورین المائی و الترابی علی الاصح و مستحب است قضا
نماز برای کسیکه نیافته است آب برای وضو و خاک برای تیمم بنا بر قول مختار موافقا للمحقق خلافا للشهید
که واجب میدانند و دلیل عدم اشتغال ذمه است در عدم طهور و یجب الترتیب فی الفرائض الفائتة اجماعا
قضا علی الاصح والعدول الی السابق ان ذکرها فی الاثناء و یجب ترتیب الفائتة علی الحاضرة
ما لم یتضیق وقت الحاضرة علی الارجح و واجب است خواندن نماز بترتیب خواه در نمازهای
ادا و قضا خواه قضا چنانچه اکثر بر آنند علامه در تذکره و فیض در مفاتیح نقل کرده اند که بعضی از امامیه به
استحباب رفته اند اگر اول مثلا عشا را خواند نخواندن مغرب را عدول بکند بنماز سابق اگر بیادش آید در
میان نماز که سابق را نخوانده مثلا مشغول نماز عصر است بیادش آید که نماز ظهر نخوانده نیت ظهر
میکند و هر گاه بعد از سلام بیادش آید ظهر را میخواند و واجب است ترتیب نمازیکه فوت شده بر نماز
حاضر مادامیکه وقت نماز حاضر تنگ نباشد که بواسطه خواندن فائته قضا شود مثلا نماز صبح فوت شده
بقدر هشت رکعت نماز بغروب بیادش آمد وقت حاضر تنگ است اول حاضره را بخوانند اما اگر وقت
هست اول باید قضاء صبح را بخوانند بعد ظهر را موافقا لابن ابی عقیل و ابن جنید و مفید و طوسی
و علم الهدی و ابن زهره و ابن براج و ابن ادریس خلافا للمحقق و علامه و شهیدین و فیض
و بهائی و بعض المتاخرین که معتبر ندانسته اند وجوب ترتیب را و باستحباب رفته اند دلیل ما ظهر اخبار
و جایز است نماز نافله چون نماز شب و زیارات برای کسیکه قضای فریضه دارد نزد صدوق و ابن جنید
و شهیدین و بعض المعاصرین و جایز نیست عند المشهور و انتهی اعتبار عدم جواز اقوی است و خبر

الباب الثاني

درصورت صحت جواز نافلهٔ کی شدہ شب گذشته آورد در وقت فریضه بوده نه اینکه مطلقا جایز باشد
ولیقضی الولی ما فاته من المیت علی الاولی و قضا میکند ولی آنچه از نماز که فوت شده از میت که پدر است
واهمال ننموده در قضای آن بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن جنید و علم الهدی که گفته اند جایز است
ولی را عوض هر دو رکعت در میان و الا در هر چهار رکعت یکمد از طعام بفقرا دهد ابن زهره هم درگذر رکعت مجری
دانسته ابن ادریس و شهید اول واجب دانسته اند قضای آنچه در سفر و مرض موت از میت فوت شده
نه در حضر ابن جنید و ابن زهره و صاحب حدائق واجب دانسته اند بر ولی نه بر اکبر ذکور

بیل یقیته

صلوٰة الجمعة واجبة تعیینا علی الاصح نماز جمعه واجب عینی است بنا بر قول مختار نه تخییری بدانکه
نماز جمعه اختلافی نیست که واجب تعیینی بوده در زمان پیغمبر و ائمه اثنی عشر ع ولی اختلاف بعد از غیبت کبری است
که آیا در اینزمان نیز واجب تعیینی است یا تخییری یعنی که مخیری نماز جمعه بخوانی یا ظهر علما بر چهار قول رفته اند
اول که قائلند بوجوب تعیینی در اینزمان و بر آنست ثقة الاسلام و صدوق و علم الهدی و مفید و طوسی و ابن
براج و ابن جنید و ابن ابی عقیل و ابن بابویه و فیض و شهیدین و صاحب مدارک و صاحب وسائل و صاحب
حدائق و مجلسی و جمیع محدثین دوم وجوب تخییری بین نماز جمعه و ظهر و آن قول بهائی و انصاری و اکثر
اصولیین معاصرین است سیم قول بوجوب تعیینی است در صورت بودن امام اصل یا نایب خاص یا
پادشاه عادل و این مذهب محقق و علامه است چهارم عدم جواز نماز جمعه در زمان غیبت و عدم
حضور امام اصل و آن مذهب ابن ادریس و سلار است والحق این مسئله نزد اهل بصیرت بسیار سهل است
و اشکالی ندارد زیرا که اجماعیت وجوب تعیینی نماز جمعه در حضور پیغمبر و ائمه اثنی عشر لقوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا اذا نودی للصلوٰة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله اجمع المفسرون علی ان المراد بالذکر هو الخطبة
او صلوٰة الجمعة خداوند تعالی در باب نماز جمعه آیه مخصوصا فرستاده و سورهٔ باسم آن کرده و از آن جهت
روز جمعه را که روز عروبه میگفتند جمعه اسم نهاد فاسعوا فرموده و آن امر است و امر برای وجوب است
ولقول الصادق ع ان الله عزوجل فرض فی کل سبعة ایام خمسا و ثلثین صلوٰة منها صلوٰة واجبة علی کل

مسلم

مسلم ان یشهدها الا خمسة المریض والمملوک والمسافر والمرئة والصبی و قول الباقر ع فرض الله عزوجل علی
الناس من الجمعة الی الجمعة خمسا و ثلثین صلوٰة واحدة فرضها الله عزوجل فی جماعة و هی الجمعة و وضعها
عن تسعة عن الصغیر والکبیر والمجنون والمسافر والعبد والمرئة والمریض والاعمی و من کان علی راس
ازید من فرسخین و قوله ع من ترک الجمعة ثلث متوالیات طبع الله علی قلبه و قول الصادق ع اذا کان
قوم فی قریة صلوا الجمعة اربع رکعات فان کان لهم من یخطب جمعوا اذا کانوا خمسة نفر و انما جعلت
رکعتین لمکان الخطبتین و قوله ع الجمعة واجبة علی کل احد لا یعذر الناس فیها الا خمسة المرئة والمملوک
والمسافر والمریض والصبی و قول النبی ص ان الله کتب علیکم الجمعة فریضة واجبة الی یوم القیامة پس
باتفاق واجب عینی بوده چه دلیل وارد شده که فرض الهی در زمان غیبت امام مبدل بتخییری شد یا
اینکه نهی شد خواندنش در کدام آیه مبارکه یا خبری مشروط بحضور امام شده که حالا حاضر نیست و در کدام
خبر وارد شده که امام دوازدهم عجل الله فرجه که غائب شد حکم خدا از میان میرود و واجب حرام میشود
و در کدام خبر مشروط بحضور پادشاه عادل شده فرض الهی دیگر آنکه غیبت امام باعث رفع فریضه نمیشود
حضرت صادق ع که بود در مدینه آیا در مشهد رضا و طوس و نیشابور و کوفه نماز جمعه نمیخواندند که حاضر
نیست چه فرق دارد حالا با آنوقت حالا هم امامم فوت نشده زنده است بر مردم مکانش معین نیست
در آن زمان هم آنکه در تبریز نماز جمعه میخواند نمیدانست حضرت صادق در کجا است الا در آن زمان قطع
بحیات هم شیعه نداشت که امامش الآن زنده است و در این زمان قطع دارد بحیات امام آیا کدام وقت
که زمین خالی باشد از امام ظاهر یا غایب امام و اگر امام غایب باشد هم العجب ثم العجب واجب عینی را
با آیه مبارکه و سوره ظاهره و امر واضحه و سنت متواتره بر دارند تخییری نمایند یا قائل نهی از خواندن
شوند بعضی منصفین از علمای اصولیین در این باب حیران مانده اند از آنجمله شیخ حسین بن عبد الصمد
پدر شیخ بهائیست که در فقه طهماسبی فرماید ما هو عبارته و احادیث النبی والائمة المعصومین الصحیحة الصریحة
التی لا تحتمل التأویل بوجه و کلها خالیة من اشتراط الامام و المجتهد بحیث انه لم یحضر فی مسائل الفقه علیها
ادلة بقدر ادلة صلوٰة الجمعة من کثرتها و صحتها و المبالغة منها و لم اقف لمن اجتهد علی دلیل ناقض و تخفیف

وقف

ورثه مرحوم تنکابنی

مع معارضه القرآن والاحادیث الصحیحة ولا قائل باشتراط احد من العلماء المتقدمین والثالث وجوب التخییری
بینها وبین الظهر وهو مذهب المتأخرین والثالث المنع منها حال التقیة سواء حضر المجتهد ام لا وهو مذهب
وهو مذهب سلار وابن ادریس واتفقوا الکل علی ضعف دلیله فالذی یصلوا الجمعة قد یکون قد برئت ذمته
واَدّی الفرض بمقتضی کلام الله والائمة الهادین وجمیع العلماء انتهی مقدس اردبیلی در شرح ارشاد گوید
در ترک نماز جمعه ولکن بالنظر فی الادلة سیما الآیة والاخبار الکثیرة الصحیحة یحصل الخوف تبرکها مولانا محمد تقی مجلسی
در این باب رساله نوشته قدوة الاصولیین محمد باقر سبزواری صاحب ذخیره که در سنه هزار و نود وفات
یافته واز اعاظم اصولیین است در رساله خود نوشته ما هو عبارته ان صلوة الجمعة فی زمن الغیبة واجبة
علینا والعجب کل العجب من طائفة من المسلمین کیف یقدمون علی انکار هذه الفریضة العظیمة ویشنعون علی
من فعلها فیا عجبا کیف جرأتهم علی الله تعالی ورسوله واقداهم علی الحق وسیجمع الله بین الفریقین فی موقف
واحد هنالک یرفع حجاب کل مکتوم ویعرف الظالم من المظلوم سید الاصولیین سید محمد که پسر دختر شهید
ثانیست در کتاب مدارک درباب نماز جمعه بیانی میکند ما هو عبارته فهذه الاخبار الصحیحة یقتضی وجوب
العینی فلا اشعار فیها بالتخییر بینها وبین فرد آخر خصوصا قوله من ترک الجمعة ثلاث الخ فانه لو جاز
ترکها الی بدل لم یحسن هذا الاطلاق ولیس فیها دلالة علی اعتبار حضور الامام او نائبه بوجه قال
جدی قدس فی رسالته الشریفة التی وضعها فی هذه المسئلة بعد ان اورد نحو ما اوردناه من الاخبار
ونعم ما قال فکیف یسع المسلم الذی یخاف الله تعالی اذا اسمع مواقع امر الله ورسوله والائمة بهذه الفریضة
وایجابها علی کل مسلم ان یقصر فی امرها ویحملها علی غیرها ویتعلل بخلاف بعض العلماء فیها وامر الله
تعالی ورسوله وخاصته احق ومراعاته اولی فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم
عذاب الیم ولعمری قد اصابهم الامر الاول فلیرتقبوا الثانی ان لم یعف الله تعالی ویسامح نسأل الله
العفو والرحمة بکرمه انتهی شهید ثانی در وجوب عینی رساله که در اینجا صاحب مدارک بآن
اشاره فرموده ملاحظه شود که منصفین چگونه انصاف داده اند وجوب نماز جمعه با آیه باهره
واخبار متواتره واجماع است تبدیل شود در زمان غیبت بتخییری یا جایز نباشد اعجب قول

محقق وعلامه است که سلطان عادل را شرط نماز الهی کرده اند واین مذهب که نماز جمعه مشروط
بودن اولوالامراست مذهب ابوحنیفه است که اولوالامر را شرط نماز دانسته در کدام مقام
از قرآن واخبار نماز جمعه مشروط باین شرط شده فاعتبروا یا اولی الابصار شبی در کربلا با جمعی
از طلاب همین صحبت بود شوخی از طلاب گفت جهة ترک نماز جمعه را من میدانم و آن اینست
که چون باید یکنماز جمعه بیشتر منعقد نشود آنهم بجماعت علماء هیچکدام تمکین بر امامت جماعت
دیگری نمی نمایند این فرض الهی را برای مصلحت برداشتند عجب تر آنکه بعضی از متاخرین قریب
بزمان ما چون صاحب جواهر و ریاض انکار کرده اند که از متقدمین کسی قائل بوجوب تعیینی جمعه
نشده جز شهید وبعضی بعد از او وهمه بر تخییر بند و حال آنکه کلمات متقدمین وکتاب آنها ظاهر است
که هیچکدام وجود امام اصل را شرط ندانسته اند وهر که این شرط را قائل نباشد واضح است بوجوب
عینی و تعیینی قائل است لفظ امام در ابواب صلوة هر جا که در اخبار آمده امام جماعت است
نه امام اصل علی کل مکلف الا الکبیر الذی یعجز عن حضورها والمرئة والمریض والاعمی ومن
بعد بازید من فرسخین والعبد علی الاصح نماز جمعه واجب است بر هر مکلفی مگر پیری که عاجز
باشد از حضور و زن و مریض و کور وکسیکه دورتر از دو فرسخ باشد و بنده بنا بر قول مختار موافقا لابن
حمزه و شهیدین خلافا لابن ادریس که بعبد صحیح میداند طوسی را دو قولست محقق مردد است
دلیل ما استثنای امام عبد را والمسافر علی الاظهر و بر مسافر هم واجب نیست نماز جمعه
بنا بر قول مختار موافقا لابن حمزه و شهیدین و علامه خلافا لابن ادریس که واجب میداند وطوسی را
دو قول است وهی رکعتان عوض الظهر ووقتها من زوال الشمس الی ان یصیر ظل کل شیء مثله
و نماز جمعه دو رکعت است که عوض ظهر است که او را خوانند ظهر نمیخوانند و وقت او از زوال شمس است
تا بگردد ظل شاخص بقدر شاخص فشروطها امام العادل والعدد وهو خمسة علی الاقوی
واین نماز جمعه مشروط هست بشروطی اول از آنها آنستکه امام جماعت عادل باشد دوم عدد است
واقل آن پنج عدد است بنا بر قول مختار موافقا لابن جنید وابن ابی عقیل و مفید و علم الهدی و
ابوالصلاح

ابو الصلاح و سلار و ابن ادریس و علامه و شهیدین و صاحب حدائق خلافاً للطوسی و ابن البراج و ابن زهره
و ابن حمزه و محقق و صاحب وسائل که هفت عدد دانسته اند اخبار مختلف اظهر و اشهر روایتی پنجست
و الخطبتان و هما حمد الله تعالی و الصلوة علی النبی و آله و الوعظ و قرائة سورة خفیفة و واجبست
دو خطبه در نماز جمعه که مشتمل باشد بر حمد خدا و صلوة بر پیغمبر و آل او و موعظه بر مردم و خواندن یک سوره
کوچکی از قرآن و یجب الطهارة للخطبتین علی الاظهر و واجبست وضو داشتن یا غسل برای
خواندن دو خطبه بنا بر قول مختار موافقاً للطوسی و شهید ثانی خلافاً لابن ادریس و علامه که برائت
رفته اند و اظهر وجوبست چه خطبه بجای دو رکعت نماز است محقق مردد است و تقدیمهما علی
الصلوة و استماع الخطبتین علی الاصح و واجبست مقدم داشتن دو خطبه را بر نماز جمعه و
گوش دادن بدو خطبه بنا بر قول مختار موافقاً للمشهور خلافاً للطوسی و محقق که مستحب دانسته اند
و یحرم الکلام حینئذ و یجب صلوة الجمعة علی من فاتته الخطبتان بل علی من ادرک منها
رکعة بل رکوعها و یجزیه عن الظهر و حرام است صحبت نمودن در بین خطبه خواندن امام
جماعت و واجبست نماز جمعه بر کسیکه نرسید بآن دو خطبه بلکه واجبست بر کسیکه ادراک بکند
یک رکعت را یا یک رکوع را و کفایت میکند او را از ظهر و یستحب فیها القنوت علی الاظهر و مستحبست
در نماز جمعه قنوت بنا بر قول مختار خلافاً لابن ابی عقیل و صدوق بدانکه نماز جمعه را دو قنوتست
و یستحب فیها قنوت اخری و فی مقامهما اقوال و مستحب است قنوت دیگر در نماز جمعه و در مقام
این دو قنوت چند قولست صدوق در مقنع و طوسی و ابن براج و سلار و ابن حمزه و الفاضلان
گویند یکی قبل از رکوع اول است و یکی بعد از رکوع رکعت ثانی ابن ابی عقیل و ابی الصلاح دو قنوت را
گفته اند اما تعیین مقام ننموده اند صدوق در من لا یحضره الفقیه و ابن ادریس یک قنوت
بعد از قرائت و قبل از رکوع در رکعت ثانی گفته اند علم الهدی توقف کرده که در رکعت اول است
قنوت یا در ثانی ابن جنید و مفید و علامه یک قنوت دانسته اند در رکعت اول قبل از رکوع و اظهر
از اخبار قول طوسی است و یستحب فیها قراءة سورة المنافقین و الجمعة علی الاصح و واجبست

در نماز جمعه عوض سوره بعد از حمد خواندن سوره منافقین و جمعه بنا بر قول مختار موافقاً للمشهور خلافاً
لابی الصلاح و جماعتیکه بر وجوب رفته اند دلیل ما روایه علی بن یقطین از امام موسی که عمداً کسی در نماز جمعه غیر
سوره جمعه بخواند چگونه است نماز او فرمایند صحیح است و در روایتی قل هو الله و سبح اسم را سؤال کردند فرمود ضرر ندارد
و یحرم الاذان الثانی علی الاقوی و حرام است اذان دوم در نماز جمعه بنا بر قول مختار موافقاً للمشهور
خلافاً للطوسی و محقق که بکراهت رفته اند دلیل ما این است که پیغمبر نفرموده و بدعت است و آن اذان
عصر است هنگامیکه جمع بکند میان نماز جمعه و عصر و البیع بعد النداء و لا ینعقد علی الاصح
و حرام است بیع بموجب آیه مبارکه که در سوره جمعه و ذروا البیع هنگامیکه اذان نماز جمعه را میگویند و واجبست
ترک بیع کند و حاضر نماز شود و اگر کسی این فعل حرام را نمود و در آن بین چیزی فروخت آیا بیع منعقد میشود
یا نمی شود منعقد نمی شود در نزد مختار موافقاً لابن جنید و علم الهدی و طوسی و فیض و محقق ثانی شیخ علی کرکی
و صاحب حدائق و صاحب وسائل چه نهی دال بر فساد است خواه در عبادات و خواه در معاملات
چنانچه در بدایع الوصول بیان کردیم خلافاً لاکثر الاصولیین که در معاملات دلیل بر فساد نمیدانند
و یجب ان یکون بین الجمعتین ثلثة امیال فصاعداً و واجبست که میان دو نماز جمعه که دو امام
جماعت می کنند سه میل و بیشتر فاصله باشد

فروع

نماز جمعه مشروط باذن سلطانست یا منصوب از جانب او نزد ابی حنیفه و بدون اذن او باطل است
نماز نزد ابو حنیفه و صحیح است عند الثلثه و بر صبی و زن و مسافر و بنده واجب نیست نماز جمعه عند الاربعة
و بر کور نزد ابی حنیفه و اگر قادر باشد بر ایستادن واجب است عند الثلثه و سخن گفتن بین خطبه حرام است
نزد مالک و ابی حنیفه و نماز جمعه باید در شهری باشد که از برای آنها سلطانی است نزد ابو حنیفه و صحیح است
در قریها که بازار و مسجد دارد نزد مالک و شافعی و منعقد نمی شود نماز جمعه بکمتر از چهل نفر نزد شافعی
و احمد و منعقد میشود بچهار نفر نزد ابو حنیفه و بما دون اربعین نزد مالک و هرگاه چهل نفر مسافر جمع شوند
نماز جمعه منعقد نمی شود عند الثلثه و میشود نزد ابی حنیفه و اما عبد و مسافر میشود نزد ابی حنیفه و

مالک و بنی شود نزد شافعی و احمد و صبی امامت نمیتواند بکند عند الثلثه و میتواند در قولی از شافعی و
و با دراک رکعتی کافیست و ادراک نماز ظهر قیام در دو خطبه واجبست نزد مالک و شافعی و نیست نزد ابو حنیفه
و احمد و نشستن میان دو خطبه واجبست نزد شافعی و طهارت شرط است در خواندن دو خطبه در قولی از
شافعی و نیست عند الثلثه و در بلد جایز نیست دو نماز جمعه نزد مالک و اصح قول شافعی و در بلد بزرگ
چون بغداد جایز است نزد احمد و خطیب جایز است غیر امام باشد نزد ابی حنیفه و نیست نزد مالک
و دو قول است شافعی و احمد را و دو خطبه شرط صحت نماز است عند الاربعه و مستحب است نزد
حسن بصری و حرام است بیع عند الاربعه

مسئلة

تجب صلوة العیدین علی الاصح بشروط الجمعة والخطبتان بعدها بخلاف الجمعة
واجب است نماز عید فطر و قربان در زمان ما بنا بر قول مختار همان اختلاف که در نماز جمعه است این دو
بدون تفاوت و واجب است دو خطبه بعد از نماز بخلاف جمعه دلیل وجوب قوله تعالی قد افلح من تزکی
و ذکر اسم ربه فصلی باجماع مفسرین مراد بزکوة زکوة فطر است و نماز آن روز و وجوب نماز قربان
قوله تعالی فصل لربک وانحر و قول الصادق ع صلوة العیدین فریضة و صلوة الکسوف فریضة و اجماع
که واجب عینی بوده تا زمان غیبت امام و از دهم بعد اختلافست کما فی الجمعة هر کس قائل بوجوب
عینی بوده است در این زمان بوجوب عینی عیدین رفته و آنکه بتخییر جمعه و ظهر قائل است مستحب دانسته
و جمیع شروط جمعه در نماز عید میباشد جز اینکه نماز عید را امام متعدد میتواند بخوانند انحصار بیک
امام چون جمعه ندارد فان فاتت فلا قضاء ووقتها بعد طلوع الشمس الی الزوال وهی رکعتان
کالجمعة پس اگر فوت شد قضا ندارد و وقت این دو نماز بعد از طلوع آفتابست تا ظهر و هر کدام
دو رکعت است چون نماز جمعه و یجب فیها التکبیر خمسا بعد القراءة قبل الرکوع علی الاظهر
فی الرکعة الاولی واربعا فی الثانیة و واجب است در نماز پنج تکبیر بعد از حمد قبل از رکوع بنا بر قول
مختار موافقا للمشهور خلافا للمفید که با تکبیرة الاستفتاح هفت دانسته در رکعت اول و چهار تکبیر

در رکعت دوم والقنوت بعد کل تکبیر علی الاحوط و واجب است قنوت بعد از هر تکبیری بنا
بر قول مختار موافقا لعلم الهدی و ابی الصلاح و علامه خلافا للطوسی و محقق فی المعتبر که سنت دانسته
دلیل ما قوله ص صلوا کما رأیتمونی اصلی و پیغمبر باجماع قنوت میخواند در این دو نماز واذا اجتمع العید
مع الجمعة فی وجوبهما قولان اصحهما اذن الامام فی خطبة العید لمن احب ان ینصرف
ممن حضر من خارج البلد و در وقتیکه این عیدین بجمعه افتد در وجوب نماز عید و جمعه هر دو بر
شخص دو قولست ابن براج و ابن زهره هر دو را واجب میدانند برای مردم و اصح این است نزد
اصحاب بر آنند که اذن میدهد امام جماعت در خطبه عید از برای کسیکه دوست دارد اینکه بر ود بمنزل
از کسانیکه از خارج شهر آمده اند هر کس رفت رفت و آنکس که ماند میخوانند جمعه را

فائدة

نماز عیدین واجب است بشروط جمعه نزد ابی حنیفه و واجب کفائیست نزد احمد و مستحب است نزد مالک
و شافعی اما تکبیرة الاحرام در اول اوست عند الاربعه و بعد القراءة سه تکبیر است در هر رکعتی نزد ابو حنیفه
و شش تکبیر در رکعت اول و پنج در دوم نزد مالک و احمد و هفت در اول و پنج در دوم نزد شافعی و
مقدم است تکبیرات بر قرائت در هر دو رکعت نزد مالک و شافعی و در روز جمعه قبل از ظهر سفر جایز است
نزد ابو حنیفه و مالک و نیست نزد احمد و قولی از شافعی در وقتیکه عیدین بجمعه افتد جمعه ساقط است نزد احمد
و ساقط نیست نزد ابو حنیفه و شافعی

مسئلة

تجب الصلوة للکسوفین والزلزلة والریح المظلمة وکل مخوف سماوی نماز آیات که نماز آفتاب
گرفتن و ماه گرفتن و زلزله و بادهای سیاه و سخت و هر چیزی از علامات آسمانیکه اسباب ترس است
واجب است بر هر کس از بالغ و عاقل ووقتها فی الخسوفین من ابتدائهما الی الانجلاء ثم تماما علی
الاصح وقت این نماز در ماه گرفتن و آفتاب گرفتن از ابتدای گرفتن آنهاست تا روشن شدن آنها تماما
بنا بر قول مختار موافقا لابن عقیل و علم الهدی و سلار و صاحب مدارک و صاحب وسائل و صاحب

حدائق و شهید ثانی و انصاری خلافاً للمفید وللطوسی و ابن حمزه و ابن ادریس و شهید و بهائی که آخر آنرا
اوّل انجلا دانند محقق و علامه را دو قول است و اظهر اخبار و اطلاق آنها دلیل ماست وهی رکعتان فی
کلّ رکعة خمس رکوعات وخمس قراءات وسجدتان ویجب اعادة الحمد ان اکمل السورة و لا
یجوز ان یبعض فی رکعتین و نماز آیات دو رکعت است در هر رکعتی پنج رکوع و پنج حمد و سوره و دو سجده
و واجب است بعدد حمد اگر تمام بخواند سوره را مثلا یک حمد بخواند و یک سوره بعد برکوع رود و باز قیام
نماید و بحمد و بسوره خواند که اگر سوره را تمام بخواند باید در بعد از رکوع دوباره حمد بخواند و جایز نیست اینکه تبعیض
کند یعنی دو حمد بخواند و دو سوره و دو رکوع و در سه رکوع دیگر بعض سوره بخواند یا در رکعتی پنج حمد و سوره را
و در رکعتی بعضی سوره یا بعضی در رکعتی و بعضی در رکعة دیگر اما جایز است که در رکعه اوّل بحمد بخواند و سوره را
بر پنج قسمت کند و پنج رکوع بهر قسمتی نماید بدون حمد و فی قضائها ان ترکها عمداً او سهواً و احترق
القرص اقوال و در قضای نماز کسوفین اگر کسی ترک بکند او را عمداً یا سهواً و تمام قرص گرفته باشد بر
چند قولند علمای امامیه اوّل علم الهدی گوید اگر کسی از روی سهو و نسیان و عدم علم بوقت نماز
نکند قضا بر او واجب است اگر تمام قرص محترق شده و واجب نیست اگر بعض قرص گرفته باشد و واجب
قضا و غسل بر تارک آن عمداً در صورت احتراق کل قرص دوّم مفید و ابن ادریس گویند در تعمد ترک نماز
واجب است غسل مطلقا و واجب است قضا اگر بعض قرص گرفته باشد در صورت عدم علم یا نسیان
سیم ابن بابویه گوید بتعمد ترک نماز واجب است قضا و غسل در صورت احتراق کل قرص و الا قضا
تنهاست در اینصورت و در صورت عدم علم چهارم طوسی و ابن حمزه و ابن براج گویند که
عمدا ترک کند نماز را و تمام محترق شده واجب است قضا و غسل و اگر بعضی محترق شده و یا فراموش کرده
باشد و قرص محترق شده باشد تماما قضا است تنها و در عدم احتراق کل قضا ندارد در نسیان و عدم
علم پنجم علامه گوید واجب است قضا عمداً یا نسیاناً چه تمام قرص بگیرد چه بعض و جاهلا اگر تمام قرص
گرفته باشد ششم محقق و شهیدین و صاحب وسائل و انصاری و مجلسی گویند کسیکه عالم بکسوف
نبوده و وقت گذشت بر او است قضا اگر تمام قرص گرفته و الا فلا و بر عامد بترک قضا واجب است

اگر بعض هم گرفته باشد هفتم واجب است قضا در صورت احتراق قرص بر تارک نماز عمداً یا نسیاناً
نزد فیض و عمداً نزد بهائی هشتم صدوق در مقنع گوید در عدم علم بوقت کسوف و خسوف قضا
واجب است اگر تمام قرص گرفته با غسل و الا قضای تنها نهم ابو الصلاح گوید در عدم علم قضا
کند اگر تمام محترق شده و الا با غسل و اخبار در این باب مختلف الاقوی فیها وجوب قضاء الصلوة
ان کان ترکها عمداً و الا مع احتراق القرص کلّه اقوی در نزد بنده از این اقوال اینست که واجب
واجبست قضای نماز خواه تمام قرص گرفته باشد خواه بعض اگر ترک کرده باشد نماز را عمداً و اگر عمداً
ترک نکرده سهواً یا نسیاناً شده هر گاه تمام قرص گرفته قضا کند و الا قضا ندارد و غسل هم واجب نیست
مطلقا و اگر کسی از نماز آیات فارغ شد قبل از انجلاء اعاده بر او واجب است نزد علم الهدی و ابو الصلاح
و سلار و مستحب است نزد دیگران و نه واجب است و نه مستحب نزد ابن ادریس و در جمع اخبار قول باستحباب
اظهر است و ان اتفق فی وقت الفریضة تخیر مع السعة و ان تضیقت احدهما قدم المضیقة
و لو تضیقتا معاً فالیومیة و اگر اتفاق افتاد نماز آیات در وقت نماز یومیه مخیر است در خواندن هر
کدام با اول در بودن سعه وقت و اگر وقت یکی از آنها کم است که اگر بدیگری مشغول شود وقت آن بگذرد
مقدم باید بدارد آن را که وقتش میگذرد و هر گاه هر دو وقتشان ضیق دارد مثلا نیمساعت بغروب مانده
کسوف شده و نماز ظهر و عصر مانده اگر آنها را بخواند نماز کسوف فوت شود و اگر کسوف را بخواند آنها نماز
فوت شود در این صورت مقدم است نماز یومیه بر آیات

فائده

نماز بستن آفتاب و ماه گرفتن سنت است عند الاربعة و برای زلزله و سایر اخاویف نزد ابو حنیفه و آن دو
رکعت است در هر رکعتی دو قیام دو سوره دو حمد دو رکوع دو سجود عند الثلثة و چون صبح است نزد ابی حنیفه
و قرائت را اخفا باید بخواند عند الثلثة و بجهر نزد احمد و دو خطبه مستحب است بعد از نماز عند الثلثة و جایز
نیست نزد ابو حنیفه و سنت است بجماعت خواندن نزد شافعی و احمد

بحث تعقیب

يجب اسقاط ركعتين من كل رباعية في الصلوة الخوف سفراً وحضراً وللمسافر مطلقا بشرائط
منها قصد المسافة وفيها اقوال واجب است نقصان دو ركعت نماز از هر نماز چهار ركعتي كه دو ركعتي
ثاني باشد بسبب خوف در سفر و در حضر و از براي مسافر خواه در خوف باشد يا نباشد دو ركعت ساقط است
بشروطي يكي از آن شروط قصد طي مسافت است و در قدر آن چند قولست اوّل مذهب ثقة الاسلام است
كه در چهار فرسخ قصر ميدانند لكن قول صدوقين و مفيد و سلار كويند اگر چهار فرسخ بروي و قصد برگشتن داشته
باشي در همان روز وجوب قصر است و اگر قصد در آن روز نداشته باشي مخيّري بين قصر و اتمام سيّم شيخ طوسي
فرمايد چون صدوق الا فرمايد اگر قصد نداشته باشي در آن روز مراجعت را در نماز مخيّري امّا روزه را بايد بر
چهارم حلم المهذب و ابن براج و ابن ادريس و علامه كويند در صورت مذكور نماز تمام است و روزه هم
بايد بجاي آورد مگر قصد مراجعت همان روز داشته باشي قصر است پنجم ابن ابي عقيل و صاحب صدائق
كويند هر سفري كه هشت فرسخ است يا چهار بروي و چهار بر گردي خواه در آن روز خواه در كمتر از ده روز
نماز قصر است ششم شهيدين و بهاء الانصاري فرمايند چهار بروي و چهار بر گردي در همان روز
يا شب قصر است و الا تمام هفتم سيّد در مدارك كويد در چهار فرسخ تخيير است بين اتمام و قصر
هشتم ابن جنيد كويد قصر مسافت يكروز است براي كسيكه سفر ميكند در اين باب اخبار مختلف است
الاربع منها اربعة فراسخ نزد اين بنده آنستكه چهار فرسخ است كما يستفاد من جميع الاخبار
و بما رواه زرارة عن ابي جعفر ع قال حج النبي ص فاقام بمنى ثلثا فصلى ركعتين ثم صنع ذلك ابو بكر و
صنع ذلك عمر ثم صنع ذلك عثمان ست سنين ثم اكملها عثمان اربعا فصلى الظهر اربعا ثم تمارض
ليشهد بذلك فقال للمؤذن اذهب الى علي ع فقل له فليصل بالناس العصر فاتى المؤذن عليا ع
فقال له ان امير المؤمنين عثمان يأمرك ان تصلي بالناس العصر فقال ع اذن لا اصلي الا ركعتين كما صلى
رسول الله ص فرجع المؤذن فاخبر عثمان بما قال علي ع فقال اذهب اليه وقل له انك لست من هذا
في شيء اذهب فصل كما تؤمر فقال علي ع لا والله لا افعل فخرج عثمان فصلى بهم اربعا فلما كان في
خلافة معوية واجتمع الناس عليه وقتل امير المؤمنين حج معوية فصلى بالناس بمنى ركعتين الظهر ثم

سلّم فنظرت بنو امية بعضهم الى بعض وثقيف ومن كان من شيعة عثمان ثم قالوا قد قضى على
صاحبكم وخالف واشمت به عدوه فقاموا فدخلوا عليه فقالوا اتدري ما صنعت ما زدت على ان
قضيت على صاحبنا واشمت به عدوه ورغبت عن سنته فقال ويلكم اما تعلمون ان رسول الله ص
صلى في هذا المكان ركعتين و ابو بكر و عمر و صلى صاحبكم ست سنين كذلك فتامروني ان ادع
سنة رسول الله ص وما صنع ابو بكر و عمر و عثمان قبل ان يحدث فقال لا والله ما نرضى عنك الا بذلك
قال فاقبلوا فاني مشفعكم و راجع الى سنة صاحبكم فصلى العصر اربعا فلم يزل الخلفاء والامراء على ذلك
الى اليوم پس واضح است كه پيغمبر در منى كه عازم عرفات بوده و در مراجعت بمنى قصر خوانده و معروف است
كه از مكه تا عرفات چهار فرسخ است و منى ميان مكه و عرفاتست پس محتمل است قصد مسافت هشت
فرسخ ذهاب و اياب باشد كه مسافت چهار باشد در جمع بين اخبار و منها خفاء الجدران والاذان
على الاقوى وان لا ينقطع سفره ببلد له فيه ملك قد استوطنه ستة اشهر او عزم
على اقامة عشرة ايام ولو لم ينو ومضى ثلثين يوماً تمم ولا يكون سفره اكثر من حضره كالملاح
والمكاري وان لا يكون سفره معصية و از شروط قصر است اينكه انسان كه قصد مسافت كرد
خارج بشود از بلدي كه هست بقدريكه ديوار آن بلد از و مخفي شود و اذان اهل آن شهر را نشنود
موافقا للمشهور خلافا لابن بابويه كه در خروج از منزل قصد دانسته و در مراجعت نيز دخول منزل را
شرط اتمام دانسته و نبوده باشد كه برسد او بجائيكه از براي اوست در آن مكان ملكي كه در آن ملك
شش ماه بوده است مثلا شخصي ملكي دارد و شش ماه در او هست بعد كه ميرود و بر ميگردد با آن ملك كه
ميرسد نمازش تمام است يا اينكه در سفر قصد كند ماندن ده روز را در هر مكاني چون قصد كند نمازش را
بايد تمام بخواند و هر گاه مسافر وارد شد بجائي و قصد ماندن ده روز نكرد نماز را قصر ميخواند تا سي روز
بگذرد و هر گاه سي روز بگذرد مسافر بايد تمام بخواند و يكي از شروط قصر اينست كه شخصي نباشد كه
بيشتر اوقات در سفر باشد چون ملاح و مكاري كه آنها بايد نماز را تمام بخوانند و ديگر از شروط قصر
اينست كه مسافر شخصي نباشد كه سفر او براي معصيتي باشد كه اگر سفر معصيت كند نماز را بايد تمام

بجوانند و اگر سافر بعد دخول الوقت قصر علی الاظهر و هرگاه کسی سفر کند بعد از دخول وقت
مثلا سه ساعت از شب گذشته یا بغروب مانده و نماز نخوانده آن نماز را در سفر قصر میکند بنا بر قول مختار
موافقا للمفید و علم الهدی و محقق و علامه و ابن ادریس خلافا لابن ابی عقیل و شهید ثانی و شهید اول
در دروس و علامه در ارشاد که بر وجوب اتمام رفته اند صدوق گوید اگر وقت وسعت دارد تمام کند
و الا قصر طوسی را دو قول است و لی چون صدوق قائل بتخییر دلیل ما اینست که در نماز وقت ادا
شرط است نه قبل و بعد و لو دخل من السفر بعد دخول الوقت اتم علی الاقوی و هرگاه
داخل شد از سفر بولایت خود و خانه خود و وقت نماز داخل شده بود باید نماز را تمام بخواند مثلا دو
ساعت بغروب مانده داخل شهر خود شد نماز را باید تمام بکند بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن جنید
که بتخییر رفته و خلافا للطوسی که باتمام در سعه وقت و بقصر در ضیق وقت رفته دلیل ما حین ادا شرط است
نه قبل و بعد و یجب القصر فی مسجد الکعبة و الرسول و الکوفة و حائر الحسین ع و مشاهد الائمة
علیهم السلام علی الاصح الا ان ینووا اقامة عشرة ایام و واجبست قصر در مسجد کعبه و مسجد پیغمبر در مدینه
و مسجد کوفه و حرم امام حسین ع و ائمه علیهم السلام بنا بر قول مختار موافقا للصدوق و بحر العلوم سید
مهدی و ابن قولویه و بعض المعاصرین خلافا للمشهور که بتخییر قائلند برای مسافر در چهار مقام و فضل اتمام را
دانند و خلافا لبعض المعاصرین که بتخییر در مسجد خدا و رسول قائلند و خلافا لعلم الهدی و ابن جنید
که در تمام مشاهد ائمه احدی عشر اتمام قائلند و قصر را جایز نمی دانند و ما بوجوب قصر برای مسافر
قائلیم اگر قصد ماندن ده روز را نکند در این امکنه و الا اتمام باید بجا آورند در این باب اخبار مختلف است
لکن بصیر داند که جمع اخبار و احتیاط وجوب قصر آورد زیرا که در بعضی از اخبار تخییر است در حرم خدا
و مسجد پیغمبر در بعضی اضافه فرموده حرم امام حسین را در بعضی مسجد کوفه را در بعضی حرم امیر المؤمنین ع را
بعضی میفرمایند که قصد ما از اتمام اینست که در این اماکن جهة فضیلت و شرافت قصد ده روز
نمایند و لو یک روز را نماز را تمام کنید و شبهه نیست بین مسلمین و متواتر است که پیغمبر حکم فرموده
بقصر نماز در سفر مطلقا و ابدا استثنا نفرموده مقامی را پس حکم قصر ثابت است باجماع مسلمین

برای مسافر باقی ماند اخبار از ائمه اثنی عشر ع در آنهم معارض با یکدیگر نیستند هنگامیکه بنظر انصاف
در وقت بنگری زیرا که حایر امام حسین ع کجا بود و یا حرم امیر المؤمنین ع که پیغمبر آنها را استثنا کند و اخبار بر
تخییر جهتش آنست که شیعه قصد ده روز کنند و نماز تمام کنند افضل است و مخیر است بین قصد اتمام نماز
یا قصر عن اسمعیل بن بزیع قال سألت الرضا ع عن الصلوة بمکة و مدینة تقصیر او اتمام فقال قصر ما لم تعزم
علی مقام عشرة ایام عن علی بن حدید قال سألت الرضا ع فقلت ان اصحابنا اختلفوا فی الحرمین ع
فبعضهم یقصر و بعضهم یتم و انا ممن یتم علی روایة اصحابنا فی التمام و ذکرت عبد الله بن جندب انه
کان یتم فقال الرضا رحم الله ابن جندب ثم قال لی لا یکون الاتمام ان تجمع علی اقامة عشرة ایام
ملاحظه نما معلوم است از اخبار مختلف از حضرت صادق ع در تخییر و قصر اصحاب آن زمان مختلف بودند
بعضی تمام میکردند بعضی قصر اینست که از امام رضا ع سؤال کرده و جواب شنیده عن علی بن مهزیار ع
قال کتبت الی ابی جعفر الثانی ان الروایة قد اختلف عن ابائک فی الاتمام و التقصیر للصلوة فی الحرمین
فمنها بان یتم الصلوة و لو صلوة واحدة و منها ان یقصر ما لم ینو عشرة ایام و قد صنعت بذلک حتی اعرف
رایک فکتب الی ع بخطه قد علمت یرحمک الله فضل الصلوة فی الحرمین علی غیرهما فانا احب لک اذا
دخلتهما ان لا تقصر و تکثر فیهما من الصلوة واضح است که امام چه قصد داشته عجب اینست که اخبار
بر تخییر بعضی در مسجد رسول و خداست و بعضی بر کوفه و حایر دلیلی بر سایر مشاهد معظمه نیست و اخبار بر تخییر
از صادق است و معنی قصد صادق را امام رضا فرموده پس حکم بقصر در سفر مسلم است و با این تعارض
اخبار و احتیاط مقتضی وجوب قصر است بر منصف کما لا یخفی و هرگاه شهری باشد که هشت فرسخ طول او
باشد نماز قصر نمی شود بجز که در آن چه شرط قطع مسافت خروج از بلد است و من قصد مسافة ثم
رجع فی اثنائها ان کان بلغ اربعة فراسخ قصر و من تم فی السفر ناسیا وجب علیه الاعادة
فی الوقت و من اتم عامدا وجب علیه الاعادة مطلقا و ان عزم علی اقامة عشرة و صلی تماما
و لو صلوة واحدة ثم رجع عن نیة الاقامة وجب علیه الاتمام حتی یخرج و الا التقصیر و کسیکه
قصد طی مسافت کند و بعد در بین راه قصد رجوع کند پس هرگاه بچهار فرسخ رسیده نماز را قصر میکند

والاتمام

والا تمام وکسیکه نماز را سهوا در سفر تمام کند واجبست براو اعاده اگر وقت باقی است واگر وقت گذشته
نیست واجب واگر عمدا اتمام بخواند در سفر واجبست براو اعاده خواه وقت گذشته باشد خواه باقی باشد وکسیکه
قصد کرد ماندن ده روز را در مکانی ویک نماز را تمام خواند پس رجوع کرد از قصد ماندن در آن مکان واجبست
براو که نماز را تمام بخواند تا در آن مکان است واگر یک نماز را تمام نخواند ونیت ماندن را بدل بعدم آن نمود
نماز را قصر میخواند ومن بلغ المسافة بغیر قصد کطالب حاجة یقصر فی الرجوع وکسیکه برای طلب
حاجتی یا پیدا کردن گریخته وگمشده از منزلش خارج میشود ومیرود تا بقدر مسافة چهار فرسخ بدون اینکه
از اول قصد مسافت داشته باشد نماز را در رفتن تمام میخواند چون قصد ندارد لاکن در مراجعت
قصر میخواند وکسیکه ده روز قصد کند در مکانی چون نجف اشرف در میان ده روز هرگاه بخواهد کوفه رود
که یک فرسخ است نمازش را در کوفه باید تمام بخواند بما رواه معویة بن عمار عن ابیعبد الله ع قال اهل مکة
اذا زاروا البیت ودخلوا منازلهم ثم رجعوا الی منی اتموا الصلوة وان لم یدخلوا منازلهم قصروا ومنی
یک فرسخ است تا مکه پس منی باعث قصر نمیشود الضاری میع واجب دانسته که هم تمام بخواند هم قصر مثل
اینکه عرفا دو بلد حساب میشوند چون کاظمین وبغداد وحضرت عبد العظیم وطهران وکوفه ونجف بعضی از معاصرین
گفته اند اگر قصد ده روز در یکی از اینها نماید وبرود در دیگری وشب نماند مراجعت کند چنانچه معمولست میروند
از کاظمین بغداد وخرید نموده برمیگردند ضرر باقامت نمیرساند نماز را در بغداد تمام بخواند زیرا که عرفا باز
او را مقیم در کاظمین میخوانند مشهور از علما بر وجوب قصر رفته اند فخر المحققین در شارح الافکار وشهید اول در
حواشی قواعد واردبیلی وفاضل نراقی در مستند وحاجی محمد ابراهیم در نخبه ومناهج گفته اند که تا طی مسافت
نکند نماز تمام است پس در بین ده روز هرگاه از نجف بکوفه یا بیشتر رود نمازش را تمام بخواند وحق این
قولست زیرا که قصد اقامه نه این است که از خانه معین یا از شهر معین یا از محله خارج نشود وقصد اقامه
یعنی دیگر طی مسافت که باعث قصر است نکند واسم هم در عرف تغییر بکند دلیل نیست چه کاظمین مقابر
قریش واز بغداد محسوب بوده ونجف از کوفه وتغییر اسم دلیل قصر نماز نمیشود وخبر مذکور دلالت دارد
که حاج بعرفات میروند که چهار فرسخ است نماز را قصر میخوانند وروز عید که بمکه میآیند بعد از زیارت

کعبه هرگاه بمنازل خود بروند وقصد اقامه ده روز نمایند وبعد مراجعت بمنی شب یازدهم کنند تمام باید
بخوانند چه طی مسافت نموده اند که ضرر باقامه کند وهرگاه بعد از زیارت داخل منازل نشوند وقصد
اقامه نکنند مراجعت بمنی نمایند قصر است چه مسافر بوده جهة رفتن بعرفات وهرگاه در مابین عشره
برود ما دون مسافت وبعد مسافر شود یعنی بگوید دیگر ده روز را نمیمانم ومراجعت کند بمحل قصد نماز قصر است

فائده

در نماز قصر بخواند یا تمام مخیر است مسافر عند الثلاثه وباید قصر بخواند نزد ابو حنیفه حد قصر شانزده
فرسخ است عند الثلثه وبیست وچهار نزد ابو حنیفه وجایز نیست قصر مگر بعد از مفارقت از بنای شهر عند الثلثه
وقولی از مالک ودر قولی تا سه میل واگر مسافر بمقیم اقتدا کند باید نماز را تمام کند ملاح ومکاری قصر میخوانند
عند الثلاثه وتمام نزد احمد وهرگاه مسافر قصد چهار روز ماندن نماید غیر از روز دخول وخروج باید تمام
بخواند نزد مالک وشافعی وپانزده روز نزد ابی حنیفه وتقریبا بیست روز است نزد احمد ودر سفر معصیت نماز تمام است

بدایة

فی الجماعة وهی واجبة فی الجمعة والعیدین وبدعة فی النافلة ولا بد من نیة الائتمام ولا
یجوز الاقتداء بغیر اثنی عشری الا للتقیة ولا بالمجهول والاغلف وولد الزنا وغیر العاقل
وغیر البالغ علی الاصح این بدایة در احکام نماز جماعت است واجب است نماز جماعت در نماز
جمعه وعید فطر وقربان وبدعت است در نوافل ولابد است از مأموم که نیت بکند بتمام نمازش نه بجماعت
بعض وجایز نیست اقتدا کردن بغیر مؤمن دوازده امامی مگر بجهة تقیه بدیگران نماید وجایز نیست اقتدا
کردن بکسیکه نمیشناسد او را ونه بکسی که ختنه ننموده ونه بولد الزنا ونه بغیر عاقل ونه بغیر بالغ بنا بر قول مختار
موافقا للمشهور وخلافا للطوسی که در نماز جمعه امامت صبی عاقل را جایز دانسته ویشترط فیه
العدالة وهو الاجتناب من الکبائر وعدم الاصرار علی الصغائر علی الاقوی وشرط است
در امام جماعت اینکه عادل باشد وعدالت آنست که دوری کند از گناهان کبیره واصرار نداشته باشد
بر صغیره بنا بر قول مختار موافقا لجمیع المتقدمین والمتاخرین خلافا للعلامه وبعض المعاصرین که عدالت

ملکه وصفی دانند که رسوخ کند در نفس که برانگیزاند نفس را بر ملازمه تقوی و نمودن معاصی دلیل ما اینکه احدی
از علما چنین شرطی ننموده و از اخبار هم چنین شرطی و تعریفی وارد نشده دیگر آنکه بحصول چنین ملکه برای دیگری
هرگز علم حاصل نشود برای انسان زیرا که غیب است واما تعدیل قوی النفس و تقویم افعالها بحیث لا
یغلب بعض علی بعض مخصوص بالموحدین والعرفاء الشامخین رضی الله عنهم واما تعدیل
کردن قوای نفسانیه و بازداشتن آنها را بکار خود و راست نمودن افعال آن قوی باینکه غلبه نکند هیچکدام
بر دیگری هر کدام مشغول کار و خدمت خود باشند که خداوند آنها را برای آن آفرین مخصوص است بعرفا
که باذکار و اوراده بید از معصوم باین رتبه رسیده اند شهوات آنها مضمحل در رحمانی شده و بریاضات شیطان انسان
اسلام آورده ویشترط ذکورية الامام ویؤم المرئة مثلها علی الاظهر و شرط است در امام جماعت
که مرد باشد و جایز است امامت زن بر زنها بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن جنید و علم الهدی
و صاحب مدارک و آقای بهبهانی که جایز نمیدانند دلیل ما خبر معصوم و لا یصح مع جسم حائل بین الامام
والماموم یمنع المشاهدة اجمع ولو شاهد بعضه کفی الا فی المرئة خلف الرجل وصحیح نیست
نماز وقتیکه حائلی باشد از اجسام میان امام و مأموم که مانع از مشاهده همه ماموین شود و هرگاه بعضی از
آنها مشاهده کنند امام را و متصل باشند بدیگران کافی است مگر در زن که باید پشت سر مرد باشد ابن جنید
گوید اگر بین امام و مأموم نهری باشد حائل نماز صحیح است لکن بنظر این بنده عرض نهر اگر زیاد بنا باشد
ضرر ندارد و فاصله بین صفوف بقدر سجده کردن جایز است و زیادتر اشکال دارد ولا یکون الامام
اعلی من المأموم بالمعتد به کالدکان ولا یضر علو المأموم مطلقا ما لم یؤد الی البعد
المفرط و جایز نمیباشد که امام مقامش بلند تر از مکان مأموم باشد بقدر اعتنا چون دکان و کم ضرر ندارد و بلند
بودن مکان مأموم از امام هر قدر باشد مادامیکه نکشد بسوی بعد زیاد که بالمره دور باشد ویجوز اختلافهما
فی الفرض علی الاصح و جایز است اختلاف امام و مأموم در فرض مثلا مأموم نماز عصر را بظهر امام اقتدا
کند بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للصدوق که گوید جایز است اقتدای نماز ظهر بعصر امام لکن عصر
بظهر امام جایز نیست والقاضی بمن یصلی اداء وبالعکس و جایز است اقتدا نمودن نماز قضا را بکسیکه

ادا میخواند و ادا را بکسیکه قضا میخواند واذا ظهر کون الامام علی غیر الطهارة او علی غیر القبلة
وجب علیه الاعادة و علی المأموم ان کان فی الوقت علی الاقوی و در وقتیکه ظاهر شود بودن
امام بر غیر طهارة مثلا وضو نداشته سهوا نماز خوانده یا بسوی غیر قبله نماز خوانده واجب بر امام اعاده
اعاده اجماعا و واجب است اعاده بر مأموم اگر بوده باشد وقت باقی بنا بر قول مختار موافقا لابن جنید
فی غیر الطهارة و لابن جنید و الطوسی و ابن ادریس فی القبلة خلافا للمشهور چه وقت باقی و ذمه مشغول بنماز صحیح است
بدانکه آنچه در متن گفتیم موافق احتیاط است لکن خبر وارد است بر عدم اعاده مأموم واذا ظهر فسقه او کفره
فکذالک و در وقتیکه ظاهر شود فسق یا کفر امام واجب است اعاده نماز بر مأموم اگر وقت باقیست موافقا
لابن جنید و علم الهدی خلافا للمشهور ومن سبقه الامام وجب ان یجعل ما ادرکه اول صلوته ویتشهد
فی الثانیة ویتم ویجب متابعة الامام بجمیع واجبات الصلوة الا القرائة و کسیکه پیشی گرفته است امام
او را امام مثلا برکعت دوم امام رسیده و اقتدا کرده واجب است اینکه قرار بدهد آن رکعتی را که ادراک کرده
رکعت اول نماز خودش و تشهد بخواند در رکعت دوم و تمام بکند و واجب است متابعت امام بجمیع واجبات نماز
مگر قرائت حمد و سوره که واجب نیست بر مأموم بخواند ویدرک الرکعة بادراکه راکعا علی الاصح واد
میکند مأموم یک رکعت را با دراک او امام را در حالت رکوع بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للطوسی
وابن براج که فرموده اند اگر ملحق شد در تکبیرة الرکوع با امام ادراک رکعت نموده والا ننموده دلیل ما قوله
تعم واركعوا مع الراكعين و قول الصادق ع اذا ادركت الامام وقد ركع وكبرت وركعت قبل ان يرفع
رأسه فقد ادركت الركعة ولو تقدم المأموم الامام فی الرکوع والسجود منهما عامدا استمر ویرجع ان کان
ساهیا و هرگاه مأموم تقدم گرفت از امام در رکوع یا سجود یا برداشتن سر از رکوع و سجود عمدا باید بهمان
طور بایستد تا امام باو ملحق شود و هرگاه سهوا برکوع و سجود رفت یا سر برداشت بر میگردد و ملحق با امام میشود
ویجب للمأموم ان لم یدرک رکعتین الاولیین مع الامام قرائة الحمد فی صلوته علی الاظهر
واجب است بر مأموم اگر ادراک دو رکعت اول را ننموده بخواند حمد را در نماز خودش یعنی در رکعات نمازیکه
اقتداء میکند بنا بر قول مختار موافقا لعلم الهدی و طوسی و ابی الصلاح و ابن البراج و القاضی و مستحب است

نزد محقق و علامه و مقدس اردبیلی و صاحب مدارک و مردد است فیض بین وجوب و استحباب دلیل ما در
قبل مذکور شد که نماز بدون حمد نمی شود و یحرم للمأموم قرائة الحمد فی الاولیین و فی الاخیرتین
اذا سمع صوت الامام علی الاقوی و حرام است بر مأموم خواندن حمد پشت سر امام که اقتدا نموده
در دو رکعت اولی و حرام است خواندن حمد بر مأموم در دو رکعت اخیر مطلقا اگر بشنود صوت امام را بنابر
قول مختار موافقا للعلامه خلافا للمحقق و شهیدین و انصاری که بکراهت رفته اند دلیل ما اخباریست که مذکور میشود
و فی قرائة المأموم سورة الحمد او التسبیح فی الاخیرتین خلف الامام ان لم یسمع صوته
ثلاثة اقوال و در خواندن مأموم حمد یا تسبیحات اربعه در دو رکعت اخیر که اقتدا با امام کرده اگر نشنود
صوت امام را سه قولست بین امامیه وجوب سورة الحمد تخییرا بینها و بین التسبیحات
قول اول اینست که واجبست بر مأموم که یا سوره حمد بخواند یا تسبیحات نزد ابو الصلاح و ابن زهره و الاستحباب
و استحبابهما قول دوم قول باستحبابست مستحب است برای مأموم خواندن حمد نزد طوسی و تسبیحات
با حمد نزد علامه در ارشاد و اما در مختلف حمد را دانسته در اخیرتین عشا و مغرب و رجحان السکوت و انا
من المتوقفین قول سیم رجحان سکوتست بر خواندن حمد و تسبیحات و این قول ابن ادریس و ظاهر
نهایتست و این بجهة اختلاف اخبار متوقفم شهید ثانی در روض الجنان شرح بر ارشاد علامه گوید
این مسئله از مسائل مشکله است و اذعان کرده بر اشکالش زیرا که صاحب وسائل جایز نمیداند
حمد را در نماز جهریه برای مأموم در تمام رکعات اگر بشنود صوت امام را و در ظهر و عصر مکروه ابن حمزه
تخییر قائل شده بین حمد و تسبیحات لکن سکوت را در دو رکعه اخیر افضل دانند فاضل سبزواری در ذخیره
حرام دانسته حمد را در اخیرتین ظهر و عصر برای مأموم ابن براج مستحب دانسته حمد یا تسبیحات را در هر چهار رکعت ظهر
و عصر برای مأموم سلار مستحب میداند ترک حمد را برای مأموم در تمام رکعات نمازهای پنجگانه علم الهدی
گوید باید مأموم حمد در نمازهای جهریه بخواند اگر صوت امام را نشنود و در دو رکعت اخیر اولی اینست که یا حمد
یا تسبیحات بخواند صدوق گوید در دو رکعت اول جهریه حمد جایز نیست مطلقا تسبیح بخواند و کذلک در دو
رکعت ثانی ابو الصلاح و مجلسی و بعضی از معاصرین واجب دانسته اند حمد را در دو رکعة اول از جهریه اگر صوت

امام را نشنود طوسی و علامه و فیض و بحرانی براستحباب رفته اند در هر صورت بسیار حکمش مشکل است بردیم
بذکر اخبار عن زرارة و محمد بن مسلم قالا قال ابو جعفر ع کان امیر المؤمنین ع یقول من قرأ خلف امام
یأتم به فمات بعث علی غیر الفطرة و قرائه شامل حمد و غیر حمد است و این خبر شامل هر چهار رکعت شود و ما
و دلیل ابن ادریس شود عن زرارة عن ابی جعفر ع قال ان کنت خلف امام فلا تقرأن شیئا فی الاولیین و
انصت لقرائته و لا تقرأن شیئا فی الاخیرتین فان الله عز و جل یقول للمؤمنین و اذا قرئ القرآن یعنی فی الفریضة
خلف الامام فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون فالاخیرتان تبعان للاولیین این دلیل ابن ادریس شود بر نخواندن
حمد در هر چهار رکعه بلکه قرائة بطور عموم شامل هر ذکر شود زیرا که ممکن است امام در چهار رکعه حمد بخواند عن علی بن
یقطین قال سألت ابا الحسن الاول عن الرجل یصلی خلف امام یقتدی به فی صلوة یجهر فیها بالقرائة فلا یسمع القرائة
قال لا بأس ان صمت و ان قرأ عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت ابا عبد الله ع عن الصلوة خلف الامام اقرأ
خلفه فقال اما الصلوة التی لا یجهر فیها بالقرائة فان ذلک جعل الیه فلا تقرأ خلفه و اما الصلوة التی یجهر فیها فانما امر
بالجهر لینصت من خلفه فان سمعت فانصت و ان لم تسمع فاقرأ این خبر هم شامل میشود حمد را در دو رکعه اولی
و مطلق بر چهار رکعه که هر گاه در رکعات اخیر هم صوت امام را در حمد بشنود باید ساکت باشد عن علی الحلبی عن
ابی عبد الله ع قال اذا صلیت خلف امام تأتم به فلا تقرأ خلفه سمعت قرائته او لم تسمع الا ان تکون صلوة یجهر فیها بالقرائة
و لم تسمع فاقرأ عن ربیع البصری عن جعفر بن محمد انه سأل عن القرائة خلف الامام فقال اذا کنت خلف الامام
تولاه و تثق به فانه یجزیک قرائته و ان احببت ان تقرأ فاقرأ فیما یخافت فیه فاذا جهر فانصت قال الله تعالی
و انصتوا لعلکم ترحمون عن علی بن جعفر عن اخیه موسی ع عن رجل صلی خلف امام یقتدی به فی الظهر و العصر
یقرأ قال لا و لکن یسبح و یحمد ربه و یصلی علی نبیه عن معاویة بن عمار قال سألت ابا عبد الله عن القرائة خلف الامام فی
الرکعتین الاخیرتین قال الامام یقرأ فاتحة الکتاب و من خلفه یسبح عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله ع قال اذا کنت
امام قوم فعلیک ان تقرأ فی الرکعتین الاولیین و علی الذین خلفک ان یقولوا سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر و هم قیام فاذا کان فی الرکعتین الاخیرتین فعلی الذین خلفک ان یقرأوا فاتحة الکتاب
و علی الامام ان یسبح مثل ما یسبح القوم فی الرکعتین الاخیرتین بدانکه ارجح نزد این بنده اینست که حمد حرام است

در نماز جهریه در دو رکعت اولی و در ثانیه اگر بشنود صوت امام را جهة عموم فرمایش امیر المؤمنین ع و روایت زراره از باقر ع و امر خدا به انصتوا امر برای وجوبست و ترکش حرام پس قول بکراهت مردود است و خبر محمد بن مسلم و زراره مطلق است و عام و خبر عبد الرحمن و حلبی مقید است و خاص در جمیع پس رون اید جواز قرائت حمد برای مأموم در نماز جهریه که صوت امام را نشنود پس قول ابن ادریس که باطلاق خبر عمل نموده مردود شود پس معارضه میکند خبر صحیح با خبر علی بن جعفر در خواندن حمد برای مأموم در نماز ظهر و عصر و نظر ظاهر واجب ترک قرائه حمد است زیرا که اشهر روایتی بر عدم جواز است و دیگر اینکه شاید قصد در خبر صحیح این است که آنچه صوت امام را شنیدی نخوان و این خبر با این احتمال تاب مقاومت و معارضه با اخبار دیگر ندارد و خبر علی بن یقطین رافع وجوب حمد است و تسبیح در نماز جهریه که صوت امام را مأموم نشنود پس قول ابو الصلاح مردود شد زیرا که خبر دال بر جواز ترک است و استحباب باقی میماند و خبر مقویه میرساند استحباب ذکر را در دو رکعه اولی برای مأموم و در جمیع خبر ابی خدیجه با خبر زراره جواز حمد برای مأموم در دو رکعه اخیر ظاهر میشود در صورت نشنیدن صوت امام پس باقی میماند عدم جواز قرائت حمد در دو رکعت اولی و در رکعاتیکه صوت امام را بشنود مطلقا برای مأموم و استحباب قرائت حمد یا تسبیحات در رکعات اخیر مطلقا کما لا یخفی علی اولی الابصار ویحرم قطع الفریضة لفوت الجماعة علی الاصح و حرام است قطع نماز واجبی جهة اینکه برسد بنماز جماعت بنا بر قول مختار موافقا للصدوق و علامه در تذکره خلافا للطوسی که گوید قطع جایز است ابن براج و محقق و صاحب مدارک و بحرینی گویند نقل کند نیت را بنفل و نماز را در دو رکعه تمام کند و بامام جماعه برسد و لا تبطلوا اعمالکم زیرا که دلیلی وارد نشده بر جواز قطع فرضی جهة امر مستحبی ویجوز فی النافلة و جایز است قطع نماز مستحبی جهة رسیدن بجماعه ویجوز نقل النیة من الجماعة الی الانفراد علی الاصح و جایز است در میان نماز نقل کند نیت را بانفراد و نمازش را فرادی کند بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للطوسی فی المبسوط که جایز ندانسته دلیل ما اینست که نماز جماعه واجب نیست از ابتدا که واجب باشد تا انتها دلیل شیخ لا تبطلوا اعمالکم جوابش بطلان نیست نقل است از جماعت بفرادی

ولا یجوز امامة القاعد علی القائم و جایز نیست امامت نشسته بر ایستاده اجماعا و صاحب وسائل در وسائل بکراهت رفته و صاحب حدائق گوید این از غفلتهای واضح است این سخن چنان گمان دارم که سهو کاتب است باید بنویسد باب حرمت کراهت نوشته زیرا که در همان جا خبرش دلیل حرمت است لقول الرسول ص لا یؤمن احدکم بعدی جالسا ویکره امامة المجذوم والمبروص علی الاظهر و مکروه است امامت کسیکه جذام و برص دارد بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للطوسی و ابن براج و صاحب وسائل که جایز ندانسته اند اخبار مختلف در جمیع حمل بر جواز میشود والاعرابی بالمهاجر علی الاصح و مکروه است امامت شخص بیابانی بر اهل شهر بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للطوسی و صاحب وسائل که جایز نمیدانند والحق دلیل بجواز صریح نیست و لو اقتدی مسافر بحاضر او بالعکس صح ویجب ان یراعی کل منهما عدد صلوته ومن صلی خلف مخالف للتقیة وجب ان یقرأ الحمد والتسبیحات فی نفسه و هر گاه اقتدا کند مسافر بحاضر یا حاضر بمسافر واجب است اینکه مراعات کنند هر کدام عدد رکعات نماز خود را موافقا للمشهور ابن بابویه نماز حاضر را بمسافر و صدوق بر عکس را جایز نمیدانند و کسیکه نماز بخواند جهة تقیه و اقتدا کند بغیر اثنی عشری واجب است اینکه حمد را در دو رکعه اولی و تسبیحات یا حمد را در دو رکعه اخیر آهسته در نفس خود بخواند و جایز است اقتدای متنفل بکسیکه نماز واجب میخواند چون اقتدای صبی بامام جماعه و جایز است اقتدای نماز واجب و مستحب بکسیکه نماز مستحب میخواند چون اقتدای کسیکه نماز ظهر خوانده دوباره برای استحباب امام جماعتی شود و آن جماعت ظهر واجب را باو اقتدا می کنند

فروع

نماز یومیه بجماعت واجب کفائیست نزد شافعی و ابی حنیفه و سنت است نزد مالک و جایز است اقتدای نافله خوان بر فریضه خوان عند الاربعه و بر عکس جایز نیست عند الثلاثه خلافا للشافعی و مکروه است امامت عبد و اعمی و امامت فاسق صحیح است عند الثلاثه و در قولی از احمد و امامت قاعد بر قائم صحیح است نزد ابی حنیفه و شافعی و قولی از مالک و مأمومین باید نشسته نماز کنند نزد احمد

واگر ماموم مقدم بر امام باشد نمازش باطل است عند الثلاثه وصحیح است نزد مالک و قولی از شافعی
و واجب است سکوت در هر چهار رکعت برای ماموم نزد ابی حنیفه و واجب است خواندن حمد بر ماموم در هر چهار
نزد شافعی و در جهریه باید بخواند و در نماز ظهر و عصر باید بخواند نزد مالک

وقف

الباب الثالث في الزكوة

يجب الزكوة في الفضة والذهب والابل والبقر والغنم والحنطة والشعير والتمر والزبيب
وتستحب في مال التجارة على الاصح واجب است زکوة در نقره و طلا و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو
و خرما و کشمش و مستحب است در مال آنچه بتجارة کذارند بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للصدوقين
که بوجوب در مال التجاره رفته اند دلیل ما اخبار و اشهر آنها است و اختصاص در اخبار باین نه چیز و
في العسل والزيتون على الاقوى ومستحب است زکوة در عسل و روغن زیت بنا بر قول مختار موافقا
للمشهور خلافا لابن جنید که واجب دانسته ولا يجب بغير الزكوة والخمس شيء في اموال الناس على الا
و واجب نیست غیر زکوة و خمس چیز دیگر در اموال مردم بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للطوسي في الخلاف
که گوید بغیر زکوة و خمس واجب است از مال چیزی بفقرا دادن لقوله تعالى واتوا حقه يوم حصاده اخبار اشهر
بروایتی و اظهر بر قول مشهور است که همان زکوة است در یوم حصاده خلافا للصدوق که آنهم قائل است
و گوید والذين في اموالهم حق للسائل والمحروم حق معلوم غیر زکوة است و او چیزیست که شخص واجب
میکند بر نفس خودش که بقدر وسعت و طاقت بفقرا دهد و اخبار در این باب هم وارد است لاکن در جمع حمل
استحباب کردد ولا الزكوة في الرهن والوقف و زکوة در مال وقف و رهن نیست شیخ طوسی در قولی
در رهن دانسته ولا يمنع الدين الزكوة على الادجح و مانع نمی شود قرض داشتن از دادن زکوة
بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للشهيد اول که در بیان توقف کرده و تمسک جسته بجناب جعفر یات
که از امیر المؤمنین ع نقل نماید که منع فرموده و این کتاب معلوم نیست اعتبارش و معارضه نمیتواند
بکند با اخبار صحیحه کتب معتمد ويشترط في صاحبها البلوغ على الاصح و شرط است در صاحب
زکوة بلوغ موافقا لابن جنید و ابن ابی عقیل و علم الهدی و سلار و ابن ادریس و محقق و علامه

و بحرانی و صاحب مدارک و صاحب وسائل خلافا للمفيد و طوسی و ابو الصلاح و ابن براج و ابن حمزه
که واجب دانسته اند در غیر بالغ دلیل ما این است که مامور بخطاب خذ من اموالهم صدقة اطفال
نیستند تکلیف نیشد اطفال والعقل على الاقوى و شرط است در دهنده زکوة که عاقل باشد پس بر مجنون
زکوة واجب نیست بنا بر قول مختار موافقا لمن يشترط فيها البلوغ خلافا لمن اوجب في غير البالغ دلیل همانست که در
غیر بالغ گفتیم لاکن امام و نایب امام میتوانند از مال مجنون زکوة بگیرد والحرية على الادجح و شرط است در زکوة
دهنده که آزاد باشد نه بنده بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للمحقق في المعتبر والعلامة في المنتهى که بوجوب رفته
دلیل ما اخبار واضحه بر استثنای عبد مفید و واجب دانسته بر ولی که زکوة دهد از مال یتیم و دیگران بر استحباب
رفته اند و ابن ادریس و صاحب مدارک بر نفی وجوب و استحباب رفته اند والتمكن من التصرف و یکی از شروط
که انسان قادر بر تصرف مال خود باشد که زکوة دهد و الا اگر نمیتواند متصرف شود ملک خود را یا در آن وقت
دستش نمیرسد زکوة بر او واجب نیست ويشترط في التسعة النصاب فلا تجب فيما دونها والحول الا
في الغلات و شرط است در این نه چیز که بحد نصاب برسد چنانچه نصابها بیان شود پس واجب نیست
زکوة در کمتر از نصاب و واجب است در صورتیکه سال بگذرد بر آنها در غیر گندم و جو و کشمش و خرما که آنها
وقت رسیدن حاصل واجب میشوند در آنها شرط گذشتن سال نیست

فائده

بر ولی واجب است خارج کند از مال یتیم و مجنون و طفل زکوة را عند الثلاثه خلافا لابی حنیفه و واجب است
زکوة در هر چه از زمین خارج شود از اثمار و زراعت مگر هیزم و نی و گیاه خشک عند الاربعه و در زیتون واجب است
نزد ابو حنیفه و قولی از مالک و شافعی و احمد و از عسل نزد ابی حنیفه و احمد و در مال التجارة ربع عشر عند الاربعه

مسئله

في زكوة النقدين يشترط في كونهما دنانير او دراهم مضروبين و وجود النصاب وطول
الحول فاذا بلغ الذهب عشرين مثقالا وجب فيه الزكوة على الاحوط این بدیعه در زکوة
طلا و نقره است شرط است در طلا و نقره که دینار و درهم باشند و مضروب باشند که در غیر اینها مثلا طلا

بدون سکه باشد واجب در او زکوة نیست و شرط است که بحد نصاب باشد در تمام سال نه اینکه یکی شش ماه
باشد یا ده ماه باشد پس نصاب آنها اینست که در وقتیکه برسد طلا به بیست مثقال و یکسال به بیست مثقال
پول طلا در خانه باشد واجب است در او زکوة یک مثقال بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للصدوقین
که در چهل مثقال واجب دانسته اند اخبار مختلف خبر بیست موافق عامه است و احتیاط چهل مخالف عامه است
و اصالة برائت لکن در جمع میتوان گفت که در بیست مستحب است چنانچه بر این مایل شده است مقدس
اردبیلی ثم کلما زاد اربعة وجب فیها عشر مثقال پس بعد از رسیدن بنصاب که چهل مثقال است
هر چه زیاد بشود بچهار مثقال که رسد واجبست در او ده یکمثقال و اذا بلغت الفضة مائتی درهم وجب
فیها خمسة دراهم ثم کلما زاد اربعین درهما وجب فیها درهم و اما نصاب نقره در وقتیکه
برسد نقره بدویست درهم واجبست در او پنج درهم پس هر چه زیاد بشود در هر چهل درهمی واجب است
در او یکدرهم و یجب زکوة النقدین فی کل سنة ان بقی المال بعینه و ان کان علی مالکه دین
علی الاصح و واجب است زکوة نقره و طلای مضروب در هر سال اگر باقی بماند بعینه اگر چه بوده باشد
صاحب او را قرض بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للشهید کما ذکره و من ترک لاهله نفقة
تبلغ النصاب وجب علیه زکوتها مع حضوره لا مع غیبته علی الاظهر و کسیکه
بگذارد برای اهل بیت خود نفقه از طلا و نقره مضروب بقدر نصاب و سال براو بگذرد واجب است
براو که زکوة او را بدهد در صورتیکه حاضر باشد و هر گاه غایب باشد واجب نیست بنا بر قول مختار موافقا
للمشهور خلافا لابن ادریس که برای غایب هم واجب دانسته و یشترط فی الانعام السوم والحول و
ان لا تکون عوامل و شرط است در زکوة گاو و شتر و گوسفند اینکه در بیابان تمام سال را چرا کنند نه اینکه
برای آنها مالک علوفه بخرد بدهد و شرط است که یکسال بحد نصاب باشند و شرط است که عوامل کاری
نباشند که با آنها زراعت شود که در این سه صورت زکوة ندارد و یجب فی خمس من الابل شاة و فی عشر
شاتان و فی خمس عشر ثلث و فی عشرین اربع و فی خمس و عشرین خمس علی الاظهر و واجب است
در پنج شتر یک گوسفند و در ده دو گوسفند و در پانزده سه گوسفند و در بیست و چهار و بیست و پنج پنج گوسفند

بنا بر قول

بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن جنید و ابن ابی عقیل که در بیست و پنج شتر ماده گفته اند
ثم فی ستة و عشرین بنت مخاض علی الاقوی و هی التی دخلت فی الثانیة پس در بیست و شش شتر یک
شتر ماده است که داخل در سال دو شده بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن ابی عقیل و ابن جنید
و فی ستة و ثلثین بنت لبون و هی التی دخلت فی الثالثة و فی ستة و اربعین حقة و هی التی دخلت
فی الرابعة و فی احدی و ستین جذعة و هی التی دخلت فی الخامسة و فی ستة و سبعین بنتا
لبون و فی احدی و تسعین حقتان فاذا بلغت مائة و احدی و عشرین ففی کل اربعین بنت لبون
و فی کل خمسین حقة و در سی و شش شتر یک شتر که داخل در سال سه شده باشد و در چهل و شش شتر ماده
که داخل در سال چهار شده باشد و در شصت و یک شتر یکه داخل در پنج شده باشد و در هفتاد و شش دو شتر یکه
داخل سه باشد و در نود و یک دو شتر یکه داخل در چهار شده باشد پس در وقتیکه برسد عدد شتر بصد و بیست
و یک پس در هر چهل شتری یک شتر داخل در سال سه است و در هر پنجاه شتر یک شتر یکه داخل در چهار شده باشد
و فی البقر نصابان ثلثون فتبیع او تبیعة و هو الذی دخل فی الثانیة و فی اربعین مسنة و هی التی دخلت
فی الثالثة و در گاو دو نصاب است وقتیکه برسد بسی عدد باید یک گاو نر یا یک گاو ماده زکوة دهد که داخل در
سال دوم شده باشد و یکی در چهل است که چون چهل گاو باشد باید بدهد گاو ماده که داخل در سال سیم شده باشد
و چون بیشتر شود از همین قرار رفتار کند هر سی دهد یا هر چهل بچهل و لا یجب فی الغنم حتی تبلغ اربعین فیجب
علی الاصح فیها شاة و فی مائة و احدی و عشرین شاتان و فی مائتین و واحدة ثلث و فی ثلثمائة و واحدة
قولان ثلث و اربع و حد نصاب در گوسفند اینست که واجب نیست زکوة تا برسد بچهل گوسفند پس واجب است
در او یکی موافقا للمشهور خلافا للصدوقین که گویند در چهل ندارد و چون یکی زیاد شود دارد دلیل اول قول الصادق
اذا کانت اربعین ففیها شاة و در صد و بیست و یک دو گوسفند و در دویست و یک سه گوسفند و در سیصد
و یک دو قولست ابن ابی عقیل و صدوق و مفید و علم الهدی و سلار و ابن حمزه و ابن ادریس و مجلسی و فیض
سه تا دانسته اند ابن جنید و طوسی و ابو الصلاح و ابن براج و علامه و شهیدین و بهائی و صاحب ذخیره و سایرین
انصاری چهار دانسته اند محقق در معتبر و سید در مدارک توقف کرده اند اخبار بر هر دو وارد این بنده هم در

مسئله متوقفم ثم اذا بلغت اربعمائه ففی کل مائه شاة پس در وقتیکه رسید بچهار صد و بیشتر در هر صد عدد یک گوسفند است

فائده شریفه

زکوة در نقره و طلا مشروط بمضروب بودن است عند الاربعه و نصاب در طلا بیست مثقال و در نقره دویست درهم عند الثلثه و در چهل درهم یک درهم و در چهار دو قیراط است نزد ابو حنیفه و در صورت قرض داشتن واجب است دادن زکوة در اصح قول شافعی و واجب نیست عند الثلثه و هرگاه کسی بمیرد زکوة مال از او ساقط نزد ابو حنیفه و واجب است اخذ از ترکه عند الثلاثه و سوم حول شرط است عند الثلاثه و شرط نیست نزد مالک و قدر نصاب اینست در پنج شتر گوسفندی و در ده دو و در پانزده سه و در بیست و چهار و در بیست و پنج بنت مخاض در سی و شش بنت لبون در چهل و شش حقه در شصت و یک جذعه در هفتاد و شش دو بنت لبون در نود و یک دو حقه و در زیاده تر از صد و بیست ابو حنیفه گوید از سر بگیرد در هر پنج دو حقه با یک گوسفند است تا بصد و چهل و پنج النت برسد که در آن وقت دو حقه و یک بنت مخاض است و در صد و پنجاه سه حقه است و باز اگر زیاد شد از سر بگیرد و در هر پنج شتر سه حقه بدهد با یک گوسفند و در ده دو گوسفند و در پانزده سه و در بیست و چهار و پنج بنت مخاض و در سی و شش بنت لبون و در وقتیکه بصد و نود و شش رسید چهار حقه است تا دویست باز اگر زیاده تر شد از سر میگیرد فریضه را ابدا مالک و شافعی گویند در وقتیکه از صد و بیست گذشت در هر پنجاه حقه و در هر چهل بنت لبون و احمد را دو روایت است و در گاو و گوسفند فرقی نیست بین امامیه و عامه مگر اینکه از دویست و یک تا چهار صد سه گوسفند واجب دانسته اند و هرگاه چهار پایان تجارت کنند زکوة در قیمه آنهاست عند الاربعه و اگر تجارت با آنها نمایند زکوة ندارد عند الثلاثه و دارد در صورت سائمه بودن نزد ابی حنیفه

مسئله

تجب زکوة الغلاة الاربع و لا یشترط الحول و لا تجب کل سنة ان بقی و یشترط النصاب و هو خمسة اوسق کل وسق ستون صاعا و الصاع تسعة ارطال بالعراقی واجب است زکوة گندم و جو و خرما و کشمش و در آنها شرط گذشتن سال نیست و بعد از دادن زکوة دیگر زکوة تعلق نمیگیرد بآنها

اگر باقی بماند در هر سالی و شرط است در آنها نصاب و آن اینست که بحد وسق برسد که هر وسقی شصت صاع است و هر صاعی نه رطل عراقی است که هر صاعی هزار و صد و هفتاد درهم است که درهمی چهل و هشت جو باشد پس هر صاعی هشتصد و نوزده مثقال شرعی است و یکمن معمول شصد و چهل مثقال است که هر صاع بیست و چهار نخود معتدل باشد پس صاع یکمن و یک چهاریک و نوزده مثقال است و الواجب فیها العشر ان کان سیحا او بعلا او عذبا و نصف العشر بان یسقی بالدلو و النضح و لو سقی بهما فالاغلب و مع التساوی یجب فی نصفه العشر و فی نصفه نصف العشر فیکون ثلثة ارباع العشر و واجب در این غلات اربع ده یک است اگر بوده باشد که آب داده شود غله بآب روان یا باران یا بریشه خود آب خورد و بیست یک است اگر آب داده شود بدلو و کشیدن از چاه بواسطه شتر و هرگاه هر دو باشد ملاحظه غلب میشود و اگر نصف با باران و آب جاریست و نصف اوقات بسبب دلو و نضح است واجب است ده یک در نصف آن محصول و بیست و یک در نصف دیگر پس بحساب میشود سه چهاریک از ده یک مجلسی در زاد المعاد در تساوی گوید از نصف ده یک و از نصف بیست یک دهند و چنین میشود که از پانزده یکی گردد این بنده نداشت این حساب را یا مجلسی بر غلط حساب کرده از پانزده یکی بیشتر میشود مثلا کسی پانزده وسق گندم دارد نهصد صاع است از چهار صد و پنجاه او چهل و پنج صاع که ده یک است میدهم از چهار صد و پنجاه دیگر بیست و دو صاع و نصف خارج میشود که نصف العشر است این دو میشود شصت و هفت صاع و نصف پس از پانزده یک وسق شد و هفت صاع و نصف کما لا یخفی علی اولی الابصار و یجب الزکوة فی حصة العامل فی المزارعة و المساقاة علی الاصح واجب است زکوة در حصه عامل در مزارعه و مساقاة بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن زهره که بر عامل واجب ندانسته و کذا فی حصة المالک و همین طور واجب است زکوة در حصه مالک و اگر زمین را باجاره گیرند زکوة بر مستاجر واجب است و اگر بمزارعه و مساقاة بگیرد بنصف و یا ثلث و هر چه با یکدیگر قرار دهند زکوة حصه مالک بر مالک است و بر عامل حصه خودش اگر مال آنها بنصاب رسد و تسقط زکوة حصة السلطان من الغلاة و فی اخراج المؤنة و البذر قولان و ساقط است زکوة حصه سلطان از غلاة و در

اخراج مؤنه سال انسانی و تخم که کاشته اند دو قول است که آیا مؤنه و مخارجی که شده بردارند و از باقی زکوة دهند
مفید و شهید اول و علم الهدی و ابن زهره و محقق و ابن ادریس و علامه و مجلسی اول گویند موضوع خارج
کنند طوسی و شهید ثانی و محقق کرکی و انصاری و صاحب مدارک و وسائل و مجلسی و بحرانی گویند نباید بنماید
اظهرهما عدم الاخراج ظاهر از اخبار در این دو قول این است که خارج نمایند زیرا که بغیر حصه سلطان
خبری صراحت بر خروج مؤنه سال ندارد شیخ طوسی گوید اگر کسی جهة فرار دادن زکوة مبادله کند اجناس اربعه را
بسایر حبوبات بر او واجب است زکوة و مشهور بر عدم وجوب رفته اند لاکن قوی آنست که اگر بخواهد هر
سال این کار را نماید بر او واجب است زکوة و یجزی القیمة فی التسعة و یکفی الخرص فی الغلة و کافی است
که عوض زکوة هر نه چیز قیمة او را بدهند و کافی است تخمین در غلات اربعه

فائدة

نصاب شرط است عند الثلاثة و نیست نزد ابی حنیفه و چون زکوة داد دیگر ندارد اگر سالها بماند
عند الاربعة و دارد هر سالی نزد حسن بصری اگر مالک زمین غیر مالک زراعت باشد عشر واجب است بر
زارع عند الثلثة و بر مالک زمین نزد ابی حنیفه و بر مستأجر است در اجاره و نصاب در غلات پنج وسق است
چون قول امامیه

مسئلة

یجب اداء الزکوة الی المستحقین وهم الفقراء والمساکین والعاملون والغارمون والعبید
تحت الشدة والمکاتبون وفی سبیل الله وابن السبیل واجب است دادن زکوة را بسوی کسانیکه
استحقاق دارند و آنها فقراء هستند و مساکین و جمع کنندگان و محافظت کنندگان و قرض داران
و بنده که خیلی آقای او باو صدمه و اذیت میرساند و یا مکاتب است و عاجز است از ادای وجه
خلاصی و کسانیکه مؤمنند و ندارند قوه حج یا گرفتن عیال و یا مسجدی خراب است بسازند هر کاری که قرب بخدا
از آن حاصل میشود و کسانیکه بیرون آمده اند برای رضای خدا چون جهاد و حج و خرجی آنها تمام شده و در
راه مانده اند اگرچه در بلد خود صاحب مکنت باشند ابن جنید و مفید و سلار و شهید ثانی و فیض و انصاری
بر این رفته اند که مسکین بدحال‌تر میباشد از فقیر طوسی و ابن براج و ابن ادریس بر این رفته اند که فقیر

اسوء است شهید اول و بهائی و مجلسی متوقفند ظاهر این است که فقیر کسی است که ابدا چیزی ندارد و مسکین
آنست که بقدر مؤنه سال ندارد و جدا و نه فقیر را در قرآن مقدم ذکر نموده و یسقط المؤلفة عهدنا
علی الاصح مؤلفه قلوب در زمان قبل زکوة میدادند زمان ما بآنها جایز نیست زکوة دهند بنابر قول مختار
موافقا لصاحب الوسائل و اکثر المعاصرین خلافا للمشهور و آنها کسانی هستند که در زمان رسول خدا
بخدا قائل بودند به نبوت آنحضرت قائل نبودند پیغمبر محض اینکه مایل شوند بآنها زکوة میدادند یا کفاری بودند
که بواسطه زکوة میل باسلام میکردند یا کسانی بودند که بزبان اظهار اسلام میکردند و اعاشه مسلمین میکردند
و در باطن کافر بودند و من دفعها الی غیر المستحق وجب علیه اخراجها مرة اخری و اذا استبصر
المخالف یجب علیه قضائها ان کان دفعها الی غیر المستحق و کسیکه بدهد زکوة را بغیر مستحق واجبست
دوباره که خارج بکند از مالش و بدهد بمستحق و در وقتیکه اثنی عشری شود خارج از مذهب از مسلمین واجبست
بر او قضای زکوة اگر بوده باشد که بغیر مستحق داده باشد و یشترط فیهم الاقرار بالشهادتین و بالائمة
الاثنی عشر فی غیر الاطفال والمستضعف علی الاقوی و شرط است در کسانیکه زکوة میگیرند
ایمان بخدای یگانه و نبوت محمد داشته باشند و اقرار داشته باشند بامامت دوازده امام بغیر طفل و مستضعف
موافقا للمشهور خلافا لعلم الهدی و ابن ادریس که بر عدم جوازند بر مستضعف و اقوی آنست که
بدهند جهة میل او بمذهب یا در صورتیکه ضرری از او برسد و یشترط فی الفقیر والمسکین ان لا
یملک مؤنة السنة له و لعیاله فعلا او قوة کذی الحرفة و لا یمنع ملکه للخادم والدار والدابة والفقد
الحاجة و شرط است در فقیر و مسکین که مالک قوت سال خود و عیالش نباشد نه فعلا و نه قوة مثل صاحب
حرفه و صنعه که ظاهرا چیزی ندارد لکن روزی مبلغی از صنعتی که دارد در میآورد و مانع از گرفتن زکوة نیست
مالک بودن انسان خدمتکار و اسب یا خانه بقدر احتیاج داشتن و لا یجوز دفع الزکوة الی من
یجب نفقته علی المالک کالابوین و ان علوا والاولاد و ان نزلوا والمملوک والزوجة الدائمة و جایز
نیست زکوة مال را انسان بدهد بکسیکه واجب است نفقه او بر آنشخص چون پدر و مادر و جد و اجداد
و اولاد و نواده و بنده و زن او زیرا که اینها عیال او هستند و واجب النفقه اند و فی الزوج قولان

و در اینکه هر

در اینکه آیا جایز است دادن زکوة بشوهر اگر مستحق باشد یا نمیشود زن زکوة مال خود را باو بدهد دو قول است صدوقین بر عدم جواز اند و شوهر را در حکم ابوین و اولاد دانسته‌اند و مشهور بر جواز اند اصحهما الجواز و نزد ابن جنید جایز است لقوله تعالی انما الصدقات للفقراء والمساکین و زوج جزو فقرا است و خروج او محتاج بدلیل است ویجوز اعطائها الفاسق ولا یشترط العدالة علی الاظهر و جایز است دادن زکوة بفاسق اثنی عشری و شرط نیست عداله در مستحق موافقا للمشهور خلافا لعلم الهدی ولابی الصلاح وابن حمزه و شهید اول و محقق که عدالت را شرط دانسته‌اند و خلافا لعلم الهدی وابن جنید که گویند باید مرتکب کبایر نباشد خاصه شارب الخمر دلیل ما اطلاق آیه قرآن ویحرم علی بنی هاشم علی الاصح و حرام است زکوة بر بنی هاشم بنا بر مشهور خلافا لابن جنید و مفید که بر حرمت بر اولاد عبد المطلب بن عبد مناف برادر هاشم نیز رفته‌اند الا مع ضیق و نهم او کون الدافع منهم و حرام است بر آنها مگر در وقتیکه محتاج باشند و خمس هم نباشد یا اینکه زکوة دهنده از بنی هاشم باشد ویجب نقلها مع عدم المستحق فان نقلها مع وجوده وتلفت ضمنها ویجوز قضاء دین المؤمن منها وتکفین المیت و وقت الوجوب في الغلات اذا صفت وفي غیرها بعد الحول وهو ان یهل ثانی عشر و واجب است فرستادن زکوة را از بلدی که هست ببلد دیگر اگر مستحق نباشد پس اگر کسی زکوة را با بودن مستحق بجای دیگر بفرستد و تلف بشود واجب است ضمانت او زکوة را که بدهد و جایز است دادن قرض مؤمن از زکوة و کفن میت و وقت وجوب دادن زکوة در غلات وقتی است که پاک کرده شوند از درو و در آن چیز دیگر گذشتن سال و اداء نیست که به یازده ماه دوازدهم را داخل شده باشند و آنها بقدر نصاب در آن سال بوده باشند

فارق

حمل زکوة ببلد دیگر جایز نیست نزد احمد و اصح قول شافعی و جایز است نزد ابو حنیفه و اگر اهل بلد دیگر محتاج باشند نزد مالک غنی نزد ابو حنیفه کسی است که بقدر نصاب داشته باشد و قریب باماتیه‌اند ثلاثه و جایز نیست ساختن مساجد و کفن اموات عند الاربعه و حرام است بر بنی هاشم عند الاربعه و آن آل امیر المؤمنین و عباس و جعفر و عقیل و حرث بن عبد المطلب اند و در سایر اولاد عبد المطلب اختلافست حرام دانسته‌اند

مالک و شافعی و احمد در قولی و جایز دانسته ابی حنیفه و احمد در قولی فقیر بهتر است و مسکین آنست که بقدر معاش ندارد نزد شافعی و احمد و برعکس است نزد ابو حنیفه و مالک و حکم مؤلفه بعد از رسول خدا منسوخ است عند الثلاثه و باقی است در قولی از شافعی

مبحث دوم

تجب زکوة الفطرة علی البالغ العاقل الحر المالک لقوت سنته علی الاقوی ویجب عن نفسه وعن کل من یعوله من صغیر وکبیر وغنی وفقیر وحر ومملوک وذکر وانثی وکافر ومسلم وضیف ان کان عنده لیلة علی الاصح و واجب است زکوة فطره بر هر بالغیکه عاقل باشد و آزاد باشد و مالک قوت سال باشد موافقا للمشهور خلافا لابن جنید که گوید بر هر که قوت یکشبانه روز عید را دارد واجب است و طوسی در مبسوط گوید بعضی از علمای ما واجب بر فقیر دانسته‌اند در جمیع اخبار و آیه حمل بر استحباب در فقیر شود و واجب است اینکه خارج بکند و بدهد زکوة از نفس خودش و از جانب آنکه عیال اوست از کوچک و بزرگ و دارنده و فقیر و آزاد و بنده مرد و زن کافر و مسلم و از مهمان اگر بوده باشد در نزد او یکشب از رمضان بنا بر قول مختار اختلاف کرده‌اند علما در مهمانیکه واجب است انسان فطره او را بدهد باید چه وقت براو مهمان باشد علم الهدی و طوسی اشتراط تمام ماه رمضان را کرده‌اند مفید شرط نصف آخر را دانسته ابن ادریس و علامه دو شب در آخر ماه را دانسته شهید اول و بهائی و مجلسی گویند مهمان شود در جزء آخر از رمضان و متوقف است در این باب مقدس اردبیلی و آنچه ابن جنید اختیار نموده که اقلاً یکشب مهمان باشد قول بجزا نیست و علامه در تذکره و در جمیع اخبار ظاهر شود و وقت الوجوب اخر الرمضان علی الاقوی و وقت وجوب زکوة فطره آخر یوم رمضان است بنا بر قول مختار موافقا للعلامه و فیض خلافا للمفید و علم الهدی و ابی الصلاح و سلار و ابن زهره و ابن جنید و طوسی در نهایه و ابن براج و الضاریکه وقت وجوب طلوع فجر روز اول شوال را که عید است دانند خلافا للطوسی في الجمل و ابن حمزه و ابن ادریس و محقق و شهیدین و بهائی و صاحب مدارک که هلال شوال را دانند دلیل ما روایة معویة بن عمار قال سئلت ابا عبد الله ع عن مولود ولد لیلة الفطر علیه فطرة قال لا

وقف

قد خرج الشهر وسأله عن يهودي اسلم ليلة الفطر عليه فطرة قال لا پس واضح است كه وجوب مال رمضان
نه ماه شوال ويجوز تقديمها في رمضان على الاصح وجايز است مقدم دادن زكوة فطره در شهر رمضان
بنا بر قول مختار موافقا للصدوقين وطوسي وصاحب وسائل ومحقق در معتبر وعلامه در مختلف وشهيد ثاني
خلافا للمشهور كه گفته به نيت قرض جايز است بدهد در رمضان دليل اخبار بر جواز بر تقديم فطره از اول
رمضان ولا يؤخر عن يوم العيد على الاظهر ومؤخر نبايد انداخت دادن زكوة فطره را از
روز عيد موافقا للفيض وصاحب مدارك وصاحب حدائق كه تا آخر روز عيد اداء دانسته اند خلافا
للصدوقين ومفيد وطوسي وابن الصلاح وابن براج وسلار ومحقق كه تا قبل از نماز عيد دانسته اند وخلافا
لابن جنيد وعلم الهدى وشهيد اول در دروس كه تا اول ظهر اداء دانسته اند علامه را دو قول است
دليل ما اطلاق بعضي اخبار الا لعذر ولو فاتت قضيت وقدرها صاع عن كل واحد من
قوت الغالب على الاصح وجايز است تاخير دادن زكوة بواسطه عذري مثلا چون مرض ونيافتن مستحق
وهر گاه فوت بشود بايد قضاي او داده شود يعني از روز عيد كه گذشت مثلا نيافت مستحقي يا فراموش
كرد بايد بدهد بعد به نيت قربة الى الله واز هر شخصي يكصاع است از آنچه در اكثر اوقات ميخورد بنا بر قول
مختار موافقا للعلامه ومحقق وشهيد ومجلسي انصاري خلافا لابن جنيد وصدوق وابي الصلاح و
ابن ادريس وابن ابي عقيل كه يكصاع از گندم يا جو يا كشمش يا خرما دانسته اند ومفيد وطوسي از هفت چيز
دانسته اند خرما وكشمش وگندم وجو وبرنج وكشك وشير وعلم الهدى شش چيز دانسته وبرنج را نفرموده سيد در
مدارك گويد معتمد وجوب اخراج است از گندم يا جو يا خرما يا كشمش يا كشك ودر ظاهر اخبار اين قول خالي از
قوة نيست وصاع ششصد وپنجاه وچهار مثقال است در بعضي از مثقال كه هر مثقالي بيست وچهار نخود متوسط
باشد تخمينا در زمان ما يكمن تبريز چهارده مثقال وربع ميشود هر چه بيشتر از اين قدر بدهد احوط است ومجلسي و
بعضي از معاصرين زكوة فطره را جايز ندانسته اند بسائل بكف بدهند وما نفهميم دليلي بر آن از اخبار مگر شرط
دانسته باشند عدالت را وسوال را حرام دانسته باشند يا سائل بكف را كه كسب او سوال باشد ممنوع
دانند واين هر دو جهت مشروط نيست بلي اگر سائل بكف را بشناسي كه هميشه عادت كرده بسوال دخل خود

قرار داده

قرار داده مستحق نمي شود والا بسوال دفعه اول ممنوع نمي شود زيرا كه در عدم سوال استحقاق معلوم نمي شود
فطره سيد بسيد مي رسد واز سيد بعام مي رسد واز عام بسيد نمي رسد مفيد وعلم الهدى وابي الصلاح وابن حمزه
شرط دانسته اند در مستحق فطره ايمان وعدالت را ابن جنيد وابن ابي عقيل وسلار وابن ادريس وعلامه جايز دانسته اند
دادن بغير دوازده امامي وعدالت را شرط ندانسته اند وهو الاقوى والاظهر من الاخبار همين قدر فقير باشد ومؤمن
بخدا ورسول واقرار بدوازده امام داشته باشد كافيست ويجب على من ولد له او اسلم قبل الهلال لا بعده
ويجب العزل مع عدم المستحق والنية فيهما وواجب است دادن زكوة كسي را كه ولادت بيابد براي او قبل از
هلال عيد وواجب است زكوة بر كسيكه مسلمان شود قبل از هلال عيد نه بعد وواجب است خارج كردن زكوة فطره از
مال خود در صورت نبودن مستحق كه بدهد وواجب است نية در وقت دادن زكوة نه بقصد ديگر بدهد

فائدة

فطره واجب است بر صغير وكبير عند الاربعة وواجب است بر كسيكه بيشتر از قوت شب عيد فطر وروز
عيد داشته باشد عند الثلاثه وبقدر نصاب داشته باشد زياد تر بر خوراك اهل بيت نزد ابي حنيفه وجايز است
دادن زكوة از چهار چيز گندم وجو وخرما وكشمش از هر كدام يكصاع عند الثلثه واز گندم نصف صاع نزد
ابي حنيفه وصاع پنج رطل عراقيست عند الثلثه وهشت رطل است نزد ابو حنيفه وجايز است تقديم
زكوة فطره بر ماه رمضان نزد ابو حنيفه واز اول رمضان نزد شافعي وجايز نيست قبل از وقت نزد
مالك واحمد ووقت وجوب طلوع فجر است از روز عيد نزد ابي حنيفه وغروب شمس شب عيد است نزد
احمد ودو قول است شافعي ومالك را وجايز نيست تاخير از روز عيد عند الاربعة

الباب الرابع في الخمس

وهو واجب في غنائم دار الحرب والمعادن والغوص والكنز پنج يك واجب است در چيزها كه
در جنگ با كفار از مال آنها بدست مسلمانان ميآيد ودر معادن از هر چه باشد واز آنچه بغور رفتن با
دريا ازو بيرون آورده ودر كنج وارض الذمي المنتقلة اليه من مسلم على الاقوى وواجب است
خمس در زمينيكه ذمي بخرد از مسلمان بنا بر قول مختار موافقا للمشهور لكن ابن ابي عقيل وابن جنيد

ومفيد

و مفید و سلار ذکر نموده اند این را در کتاب خمس و جهه معلوم نیست چه اخبار در این باب وارد است و
و احلال المختلط بالحرام فی لا یتمیز و لا یعلم صاحبه و ارباح المکاسب من تجارة و زراعة
یفضل عن مؤنة السنة له و لعیاله و واجب است خمس مالی که حلال و حرام داخل هم باشند و تمیز نداده
که کدام حرام است و چه قدر است و صاحبش کیست و از منفعه تجارة و زراعت و غرس اشجار و صناعت
که زیادتر باید از گذران سال خود و اهل و عیال خود خواه لباس باشد خواه فرش خواه ظرف و لا یجب فی المیراث
و الهبة علی الاصح و واجب نیست خمس در چیزیکه بمیراث بانسان میرسد یا باو بخشیده اند بنا بر قول مختار
موافقا للمشهور خلافا لابی الصلاح که در هر دو واجب دانسته و ابن جنید در میراث و شهید اول هم مایل بوجوب
و اخبار دلیل ما است که اسمی در آن از ارث و هبه برده نشده و یشترط فی المعدن بلوغه عشرین دینارا
علی الاظهر و شرط است که معدن برسد به بیست دینار یعنی معدنیکه پیدا نموده حاصل شود از او بقیمة
بیست مثقال طلا بنا بر قول مختار موافقا لابن حمزه و علامه و مجلسی و بهائی و فیض و شهیدین و صاحب
مدارک و صاحب وسائل خلافا لابن ابی عقیل و ابن جنید و مفید و علم الهدی و ابن زهره و ابن ادریس و سلار
و ابن براج و محقق که اصلا این شرط ندانسته اند فرموده اند از قلیل و کثیر خمس باید داد و طوسی را دو قولست
صدوق و ابی الصلاح یکدینار را شرط نموده اند دلیل ما اظهر و اشهر روایاتست در جمع مطلق و مقید آنها
و الکنز کذلک و خمس در گنج نیز بهمین شرط است بلا خلاف که برسد بقیمت بیست مثقال طلا و فی
الغوص دینارا فصاعدا و شرط است در آنچه بغواصی از آب دریا آورند که بقیمت یکمثقال طلا ارزش
داشته باشد و یقسم الخمس ستة اقسام ثلثة منها للامام سهم الله و رسوله و ذوی القربی و
ثلثة للیتامی و المساکین و ابناء السبیل من الهاشمیین بالاب علی الارجح و خمس بر شش قسمت میشود
سه قسمت از آن مال امام است که سهم خدا و رسول و خود امام است و سه قسمت دیگر مخصوص یتیمها و
فقیرها و کسانیکه در سفر بدون خرجی مانده اند از اولاد هاشم پدر بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا
لابن جنید و مفید که جایز دانسته اند باولاد عبد المطلب برادر هاشم و خلافا لعلم الهدی و ابن ادریس و
مقدس اردبیلی که گویند آنکه از جانب مادر اولاد هاشم باشد بپدر خمس میرسد دلیل ما قول امام موسی ع که میفرماید

من کانت

من کانت امه من بنی هاشم و ابوه من سایر قریش فان الصدقة تحل له و لیس له من الخمس شیء
بشرط احتیاجهم لیدون لا یعتبر العدالة و یعتبر فیهم الایمان و الاقرار بامامة الائمة
الاثنی عشر مشروط است دادن خمس بکسیکه محتاج باشد از بنی هاشم بسوی خمس و معتبر نیست عدالة
آنها و لکن شرط است که مؤمن بخدا و رسول و ائمه اثنی عشر باشد و فی حصة الامام مع غیبته کمثل الزمان
اقوال و در سهم امام که نصف خمس میشود در عدم حضور او مثل این زمان اختلاف است و علما بر چند قولند اول
مفید و ابو الصلاح و ابن براج و ابن ادریس گویند که باید سهم امام را بدست ثقه بسپارند دست بدست تا بامام برسد
وقت ظهور دوم سلار گوید در زمان غیبت ساقط است سهم امام حلال است تصرف در او سیم بفضل
کرم امام سیم علامه گوید مال امام را بآن سه طایفه بدهند در صورت احتیاج آنها و الا باید بسپارند که
دست بدست بامام در حین ظهور برسانند چهارم محقق و شهید ثانی و مجلسی گویند سهم امام مخصوص باولاد
هاشم است پنجم صاحب مدارک و فیض گویند مال امام حق شیعیانست ششم ابن حمزه گوید
مال امام للموالیة العارفین تحقه من اهل الفقر و الصلاح و امثاله هفتم ابن جنید گوید مطلقا جایز نیست
تصرف در مال امام هشتم شهید و بهائی گویند سهم امام در غیبت بفقها که نایب عامند برسد
بدانکه اخبار در این باب باختلافست اصحها یجب دفع حصته الی النایب المجاز من اولاد النبی
فاطمة من الاثنی عشریة اقوی است که مال امام چون نایب مجاز دارد از آن نواب که خدا
میفرماید عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی انا اقول للشیء کن فیکون و انت تقول للشیء کن فیکون باو بدهند
و اگر او را نتوانند پیدا کنند مال مخصوص اولاد حضرت فاطمه زهرا است که اثنی عشری باشد به بنی هاشم نمیرسد
دیگر میتوانیم بگوئیم سهم ذوی القربی بتمام بنی هاشم برسد و سهم خدا و رسول که مخصوص امام است
باولاد حضرت فاطمه برسد در این صورت خمس به پنج قسمت شود سهم خدا و رسول و ذوی القربی و یتامی
و مساکین و ابن السبیل و یجب الخمس مرة واحدة لا فی کل عام و جبت دادن خمس یکدفعه نه هر سال

فایده

معدن مختص بطلا و نقره است نزد مالک و شافعی و همه معادن است نزد ابی حنیفه و نصاب

معتبر است عند الثلثه و نیست نزد ابی حنیفه و قدر آن خمس است نزد احمد و ابو حنیفه و ربع عشر است در نزد
مالک و ده قول است شافعی را اشهر چون مالک

بدیعة

والانفال کلها للامام و هی کل ما یصطفیه من الغنیمة و ارض التی تملک من غیر قتال والارض
الموات التی لا یعرف لها مالک و رؤس الجبال و بطون الاودیة و میراث من لا وارث له
و انفال که زیادتیست تماما مال امام است و آن هر چیزیست که بر دارد امام از غنیمتها برای خود و زمینی که
گرفته شود از کفار بدون جنگ و زمینی که صاحب آن معلوم نیست و سرهای کوهها و بطون وادیها از دره و
غیر دره و اشجار و میراث کسیکه او را وارثی نیست تماما مال امام است

الباب الخامس فی الصوم

و هو الکف عن المفطرات مع النیة للبالغ العاقل و لا تعیین الصوم کشهر رمضان کفت نیة واحدة
عن الشهر فی اوله علی الاصح روزه نگاه داشتن نفس است از مفطرات با نیت از برای بالغ عاقل
پس اگر معین باشد روزه چون ماه رمضان کافیست یک نیت از تمام ماه در اول و بنا بر قول مختار
موافقا للمفید و علم الهدی و طوسی و ابو الصلاح و ابن زهره و سلار و فیض و انصاری و بعض المعاصرین
خلافا للمحقق و علامه و شهید و صاحب مدارک و مقدس اردبیلی و بعض المعاصرین که در هر شب نیت
زیرا که گویند صوم هر روز عبادتیست و هر عبادتی محتاج است به نیت لکن نزد ما رمضان بمنزله
یک عبادتست چون سایر ایام نیت فمن ترکها وجب ان یجددها قبل الزوال فی الواجب
علی الاقوی پس کسیکه ترک کند نیت را واجب است اینکه تجدید کند نیت را قبل از ظهر در روزه واجبی بنا
بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن جنید که تا غروب جایز دانسته و خلافا للطوسی که از اول شب تا
طلوع فجر دانسته و دلیل ما ظاهر اخبار و فی المندوب یجوز الی آخر النهار و اذا لم یفطر علی الاظهر
و در روزه مستحبی جایز است تجدید تا آخر روز مادامیکه افطار ننموده بنا بر مختار موافقا لعلم الهدی

و طوسی و فیض خلافا للمشهور که گویند بعد از زوال جایز نیست چه اغلب روز بدون نیت گذشته است
دلیل ما قوله ان تصوموا خیر لکم اختصاص بوقت معین ندارد و خبر هم بر جواز دلالت دارد و یحرم
الافطار فی قضاء شهر رمضان قبل الزوال و بعده مع ضیق الوقت فان فعل فعلیه القضاء
و الکفارة و الا یجوز الافطار قبل الزوال و ان افطر بعد الزوال فله القضاء علی الاصح
و حرام است افطار در قضای ماه رمضان قبل از ظهر در صورتیکه وقت تنگ باشد یعنی رمضان دیگر
نزدیک باشد که اگر افطار کند دیگر موقع نباشد پس اگر در چنین وقت تنگی افطار کند پس بر او هست قضا
و کفاره و اگر وقت بسیار است پس جایز است افطار قبل از ظهر و اگر افطار کند بعد از ظهر در وسعت وقت
بر او هست قضا بنا بر قول مختار موافقا لابن ابی عقیل خلافا للمشهور و دلیل ما خبر عمار بر عدم کفاره و یجب
امساک الصائم من طلوع الفجر الثانی الی سقوط الشمس عن الافق علی الاصح و واجب است
امساک کردن روزه گیرنده از طلوع صبح صادق تا غروب و سقوط آفتاب از افق و مشهور تا رد شدن
حمره مشرقی بعد از غروب آفتاب از سمت سر دانسته اند همان خلافیکه در اول وقت نماز مغرب
در وقت افطار صوم میباشد پایش در باب صلوة شد رجوع بدانجا شود عن الاکل و الشرب مطلقا
علی الاقوی واجب است امساک روزه گیرنده از اکل و شرب خواه معتاد باشد چون گندم و
برنج و خواه غیر معتاد چون سنگ و آب کاسنی بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن جنید و علم
الهدی که غیر معتاد را مبطل ندانسته اند و گویند تحریم منصرف بمعتاد است و دلیل ما اطلاق اخبار
و الجماع فی القبل و فی الدبر و البهائم علی الاظهر و از مبطلات روزه است جماع در قبل زن
اجماعا و در دبر زن و مرد و بهایم بنا بر قول مختار موافقا للطوسی و علامه و شهید و مقدس اردبیلی و مجلسی و
و انصاری خواه بی انزال و خواه با انزال خلافا لابن ادریس و بحرانی و صاحب وسائل که وطی در دبر را
بدون انزال مبطل ندانسته اند و مقدس اردبیلی در بهایم را مبطل نمیدانند و محقق و فیض تردید کرده اند
بهایم و در دبر زن مبطل دانسته و دلیل ما آنستکه هرچه موجب غسل است هم قضا دارد هم کفاره در باب غسل مذکور شد
شد طوسی در کتاب خلاف برای وطی دبر بدون انزال کفاره ندانسته و الانزال بالملاعبة و الاستمناء

واز مبطلاتست انزال در بازی و شوخی و طلب منی کردن و من افطر عالما عامدا وجب علیه القضاء والکفارة
وان کان ناسیا فلا شیء علیه و یجب بالافطار علی المحلل کفارة واحدة و کسیکه این مبطلات بجا آورد
در صورتیکه بداند که مبطل است و از روی عمد باشد واجبست بر او قضا و کفاره و اگر سهوا نموده کفاره و قضا
ندارد و اگر جاهل بتحریم باشد کفاره ندارد در قولی از طوسی و نزد ابن ادریس و دارد نزد مشهور و واجبست بر
کسیکه عمدا افطار میکند بچیز حلال یک کفاره و بالحرام کفارة الجمع علی الاصح و اگر افطار کند عمدا بچیز
حرام باید کفارهٔ جمع بدهد بنا بر قول مختار موافقا للصدوق و طوسی و ابن حمزه و اکثر المتقدمین و انصاری و خلافا
للعلامه و اکثر المتاخرین که باصالة برائة رفته دلیل ما اخبار اطهار و امر بهر سه کفاره و خبری بر اکتفا بواحد
نرسیده مگر یکی آنهم سائل از حلال سؤال کرده و مطلق است خبر در جمع با مقید کفارهٔ جمع واجب شود
ولا یجب تعدد الکفارة بتعدد الجماع فی یوم واحد علی الاقوی و واجب نیست تعدد کفاره
بتکرار جماع در یکروز بنا بر قول مختار موافقا للمحقق و طوسی و ابن حمزه خلافا لابن ابی عقیل و شهیدین که بتکرار
قائلند علامه مغایرهٔ جنس مفطر را شرط دانسته گوید مثلا افطار بجماع و شرب دو کفاره دارد و علم الهدی
در تکرار اکل و شرب نیز کفاره را مکرر دانسته انصاری گوید تعدد بجماع تعدد کفاره میاورد در صورتیکه در
جماع اول کفاره داده باشد بعد باز جماع کند و اگر نداده باشد جماع متعدد یک کفاره دارد و یجب
الامساک للصائم من الکذب علی الله و رسوله و الائمة و واجبست از برای روزه گیر
امساک از دروغ گفتن بر خدا و رسول خدا و امام موافقا لابن ابی عقیل و سلار و محقق و شهید اول و
مقدس اردبیلی و علامه و مجلسی که حرام دانسته مبطل صوم نمیدانند خلافا للمفید و طوسی و ابن براج
و ابی الصلاح و صدوق و بهائی و فیض و ابن زهره و صاحب وسائل و انصاری که موجب قضا
و کفاره دانسته اند و مبطل علم الهدی را دو قول است و دلیل ما اینست که حرام است و فضل روزه میرود
چنانچه در اخبار مطلق کذب را نهی فرموده و حال آنکه باتفاق دروغ مبطل نیست صاحب حدائق توقف
کرده عجب اینست که سلمنا مبطل باشد قضا واجب شود نه کفاره چنانچه در بعضی اخبار که نهی فرموده موجب
قضا دانسته و اسمی از کفاره نبرده و در بعضی مبطل وضوء و صوم دانسته و حال آنکه باتفاق مبطل وضو نیست

و در بعضی

و در بعضی مطلق کذب را مبطل دانسته بعضی از فقها کذب بر پیغمبر خاتم را نوشته اند لکن از اخبار مطلق
اینها ظاهر است همه اینها در یک حکمند بلی نهی در عبادات موجب فساد است لاکن در اینمقام چون
بعضی اخبار وارد با نهی از اکل و شرب و جماع است معلوم میشود این نهی برای کمال روزه است
نه بطلان چنانچه در صلوة هم فرموده لا صلوة الا بحضور القلب که برای کمال است ولی احتیاط گرفتن
قضا است نه کفاره بعضی معاصرین اضافه نموده اند حضرت فاطمه ع را با ائمه و حال آنکه در هیچ خبر
اسم آن بزرگوار ذکر نشده و از متقدمین کسی نگفته و الارتماس و حرام است سر زیر آب فرو بردن
موافقا للعلم الهدی در قولی و علامه و محقق و شهید ثانی و مقدس اردبیلی و صاحب مدارک و مجلسی و
بعض المعاصرین خلافا لابن بابویه و مفید و طوسی و ابن براج و بهائی و فیض و بحرانی و انصاری
که گفته اند مبطل است و قضا و کفاره دارد و خلافا لابی الصلاح و شهید اول که موجب قضا دانسته اند
و عجبست که سلمنا مبطل باشد موجب قضا شود نه کفاره زیرا که کفاره دلیل میخواهد علم الهدی در قولی و
ابن ادریس و ابن ابی عقیل ارتماس را مکروه دانسته و این قول در جمیع اخبار خالی از قوت نیست و الحقنة
علی الاصح و حرام است حقنه در نزد این بنده ابن جنید گفته است که ترک حقنه در صوم مستحب است
ابن ابی عقیل اسم از حقنه در مبطلات نبرده صدوق و مفید و علامه حقنه بمایع و جامد را مبطل روزه
و موجب قضا و کفاره میدانند علم الهدی و ابو الصلاح و شهید اول و بحرانی و علامه در مختلف موجب قضا
میدانند طوسی در نهایه جامد را مکروه و بمایع را حرام دانسته اما گوید نه قضا دارد نه کفاره علم الهدی در جمل بمایعات
قضا را هم واجب ندانسته فیض و عاملی و بحرانی و انصاری و اکثر معاصرین بمایع را موجب قضا و کفاره
دانسته اند محقق مردد است ابن ادریس و شهید ثانی و صاحب مدارک و بهائی و مجلسی حرام دانسته اند لکن
نه موجب قضا میدانند نه کفاره در جمیع اخبار جامد مکروه است و بمایع قول بوجوب قضا خالی از قوت
نیست اگرچه اخبار بر جواز دخول ادویه معتبر است و ایصال الغبار الغلیظ و حرام است رسانیدن غبار
غلیظ بحلق بنا بر قول مختار موافقا لعلم الهدی و مقدس اردبیلی و صاحب مدارک و فیض و مجلسی و بحرانی
خلافا للطوسی و محقق و شهیدین و بهائی و انصاری که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره دانند و خلافا

للجنید

للمفید وابی الصلاح وابن ادریس که قضا واجب دانسته اند در جمیع اخبار وجوب قضا خالی از قوّتی نیست
والقی عمدًا وحرام است قی عمدا کردن موافقا لابن ادریس خلافا للبهائی ومقدس اردبیلی ومحقق وفیض وانصار
که قضا را واجب دانسته اند ابن جنید ومفید وطوسی وابن براج ومجلسی گفته اند اگر قی آید و وارد دهان شود و بعمد او
صائم فرو برد عمدا قضا دارد نه کفاره علامه وشهید گویند قضا دارد وکفاره علم الهدی قی را مکروه دانسته نه حرام
از ظاهر اخبار وجمع آنها قول ابن جنید خالی از قوّت نیست وان فعل کلها او واحدا منها لم یفسد الصوم ولا
کفارة علیه علی الاظهر واگر صائم بجا آورد این چهار عمل حرام را یا یکی از اینها را فعل حرام کرده امّا روزه او
فاسد نیست وکفاره واجب نیست بر او بنا بر قول مختار چنانچه بیان شد چه ترک اینها کمال روزه است چنانچه
معصوم میفرماید لاصلوة الا بحضور القلب وحال آنکه در کمتر کسی حضور قلب پیدا میشود پس باید خبر دال بر
بطلان صلوة باشد پس از این اخبار بصیر کمال عبادت را میفهمد مثلا اگر کسی در روز رمضان استماع ساز
وغنا نماید مبطل صوم نیست یا غیبت کند کذلک لکن آن عبادت او را قربی نیست مثلا در تمام رمضان
روزها قمار کند فی الواقع عبادت را ضایع کرده بفعل حرام امّا بظاهر روزه باطل نیست وخداوند در قرآن بجز
اکل وشرب وجماع چیزی را نفرموده در واقع حرام روزه مرتکب نیست ولی بعد از توبه که دانست حقیقت روزه
نه همان ترک اکل بوده بر او کفاره لازم نشود لاکن قضا احتیاط است چون کسی که لقبال بود مشغول بنماز
شد از اول نماز تا آخر حساب خرید وفروش شیرهٔ دکان را میکرد حالا در واقع او نماز نخوانده امّا صورت
نماز بجا آمده همین طور است در روزه کذب بخدا گفتن این است در وسائل از حضرت رسول در وصیت
بامیر المؤمنین که میفرماید غیبت کردن مفطر صوم است وابی بصیر از ابا عبد الله همین طور روایت کرده وحال
آنکه باجماع غیبت مبطل نیست در ظاهر امّا در واقع مبطل است ونفی لقاء الصائم علی الجنابة عالما عامدا
حتی یطلع الفجر من غیر ضرورة ثلثة اقوال ودر باقی ماندن روزه گیرنده بر جنابت عمدا تا طلوع صبح
احدها بطلان الصوم ووجوب القضاء والکفارة یکی از این سه قول قول مشهور است این
که باطل است روزه وواجب است قضا وکفاره بما رواه ابی بصیر عن ابی عبد الله فی رجل اجنب فی شهر
رمضان باللیل ثم ترک الغسل متعمدا حتی اصبح قال یعتق رقبة او یصوم شهرین متتابعین او یطعم ستین

مسکنا

مسکینا سید صاحب مدارک تصدیق کرده که اخبار بر وجوب قضا وکفاره ضعیف است ونمیتوان
باین اخبار تمسک جست وحکم بکفاره کرد ثانیها وجوب القضاء قول دوم چنانچه ابن ابی عقیل وعلم
الهدی وصاحب مدارک بجهة ضعف اخبار بر همین وجوب قضاء قائل شده اند وکفاره را واجب ندانسته
لصحیح الحلبی عن ابی عبد الله قال فی رجل احتلم اول اللیل واصاب من اهله ثم نام متعمدا فی شهر رمضان
حتی اصبح قال یتم صومه ذلک ثم یقضیه ثالثها عدم البطلان وعدمهما قول سیم قول
صدوق ومقدس اردبیلی ومیر محمد باقر داماد که در کتاب رضاع بر عدم بطلان وعدم قضا وکفاره
رفته اند وجایز دانسته اند بقا را تا طلوع فجر عمدا بما رواه عن حمّاد بن عیسی انه سئل عن الصادق عن
رجل اجنب فی شهر رمضان من اول اللیل واخر الغسل الی ان یطلع فقال له قد کان رسول الله یجامع
نسائه من اول اللیل ویؤخر الغسل حتی یطلع الفجر ولا اقول کما یقول هؤلاء الاقشاب یقضی یوما مکانه
وعن حبیب الخثعمی فی الصحیح عن الصادق قال کان رسول الله یصلی صلوة فی شهر رمضان ثم یجنب
یؤخر الغسل متعمدا حتی یطلع الفجر ودر روایت سلیمان قال کتبت الی ابی الحسن موسی اساله عن رجل اجنب
فی شهر رمضان من اول اللیل واخر الغسل حتی یطلع الفجر فکتب الی بخطه اعرفه یغتسل من جنابة ویتم صومه
ولا شیء علیه وعن اسمعیل بن عیسی عن ابیه عن الرضا قریب به واین قول بجواز رجحان دارد زیرا که اخبار
معارض است واخبار جواز موافق قرآن است لقوله تعالی فالآن باشروهن الی قوله حتی یتبین لکم الخیط
الابیض من الخیط الاسود من الفجر اذن داده است خداوند که جماع نمایند تا اول طلوع صبح پس غسل او
میشود بعد از طلوع نه قبل از طلوع مبطل صوم جنب شدن است نه جنب بودن کما لا یخفی علی البصیر لکن
احتیاط آنست که قضا را بگیرد یکی از اعاظم از معاصرین ما در نجف اشرف قائل شده است باینکه اگر
کسی روز رمضان در خواب محتلم شد وبیدار شد بر او واجب است غسل کردن معجلا وحرام است بر
او خواب در بعضی از اخبار هم امر بغسل ونخوابیدن شده وگوید خداوند در این عبادت که صوم باشد
خواسته است عدم جنابت را والا جنابت با سفیدهٔ صبح دشمنی ندارد والضا فاحرف عارفا
میزند اگرچه مخالف جمهور متقدمین ومتاخرین رفته واخبار بر جواز تاخیر دارد است ولی خوب

الشیخ هادی سلمه الله

مطلبی

مطلبی میگوید جنابت با فجر دشمنی ندارد و لو احتلم نهارا لم یفسد صومه و کذا لو نظر الی امرأة فامنی و لیس له عادة علی الاظهر و هرگاه کسی محتلم شود در خواب روز رمضان باطل نمیشود روزه او و همچنین طور باطل نمیشود هرگاه نظر کسی بزنی کند و از او منی آید و نبوده باشد عادت او که هنگاه انزالش شود بنا بر قول مختار در این باب اختلافست سلار قضا را واجب دانسته ابن ابی عقیل و ابن ادریس بر او چیزی ندانند طوسی را دو قولست مفید گوید اگر بمحرم بوده بر او چیزی نیست علامه گوید اگر انزال را قصد بکند قضا و کفاره دارد و اگر قصد نداشته قضا دارد صاحب مدارک گوید نظر مفسد نیست مگر کسیکه عادتش این بوده که در نظر انزالش میشده در این صورت عمدا اگر نظر بکند بر او دست قضا و کفاره این مسئله از مسائل ما لا نص فیه است و ما عقیده خود را نوشتیم

و لا باس بالحقنة الجامد علی الاصح ضرری ندارد حقنه خشک بنا بر قول مختار موافقا للروایة عن المعصوم بیان اختلافات مذکور شد در مایع و بالتقطیر فی الاذن و بدخول الذباب فی الاحلیل علی الارجح و ضرر ندارد دوا چکانیدن در گوش صائم و داخل کردن چیز مایع در ذکر بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للعلامة که در احلیل باطل دانسته طوسی را دو قول است و خلافا لابی الصلاح که تقطیر در گوش را باطل دانسته و فی جلوس المرأة فی الماء علی الاقوی و ضرری ندارد نشستن زن در آب موافقا للمشهور خلافا لابن البراج که قضا و کفاره واجب دانسته و ابو الصلاح قضا را و در جمیع اخبار حمل بر کراهت شود و یستحب ان یدعو عند رؤیة هلال رمضان علی الاظهر الحمد لله الذی خلقنی و خلقک و قدر منازلک و جعلک مواقیت للناس اللهم علینا اهله اهلالا مبارکا اللهم ادخله علینا بالسلامة و الاسلام و الیقین و الایمان و البر و التقوی و التوفیق لما تحب و ترضی و مستحب است اینکه بخوانند در وقت دیدن هلال ماه رمضان این دعا را موافقا للمشهور خلافا لابن ابی عقیل که واجب دانسته و یکره شم الریاحین الغلیظة علی الاصح و مکروهست بوییدن بوها و عطرهای غلیظ بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن البراج که مفسد صوم و موجب قضا و کفاره میداند طوسی را دو قول است در جمیع اخبار جمع کرده حمل کراهت

فروع

نیت وقتش از غروب آفتاب است تا طلوع فجر عند الثلاثه و تا ظهر نزد ابی حنیفه و هر شب نیت واجب است

عند الثلثه و یک نیت در اول ماه کافیست نزد مالک تقطیر در گوش و احلیل مبطل روزه است نزد شافعی و ابی یوسف و حقنه عند الثلثه خلافا لمالک و مکرر میشود کفاره بتکرار مفطر نزد احمد و کسیکه عمدا افطار کند قضا واجب است بر او عند الاربعة و کفاره نزد ابو حنیفه و مالک و قولی از شافعی و سهوا اگر کسی روزه را افطار کند روزه اش باطل است و قضا دارد نزد مالک و صحیح است عند الثلثه و بجماع باطل است نه باکل و شرب و کفاره دارد نزد احمد و کسیکه عمدا جنب باشد تا صبح روزه اش صحیح است عند الاربعة و باطل است نزد ابو هریره و نخعی و در انزال بنظر باطل است نزد مالک و صحیح است نزد ثلاثه و فی اگر فرو برد مبطل است عند الثلاثه خلافا لابی حنیفه و باکل و شرب مطلقا و جماع قبلا و دبرا عمدا باطل است روزه عند الاربعة

مسئله

یجب القضاء لمن افطر قبل الغروب للظلمة الموهمة مطلقا علی الاقوی واجبست قضا بر کسیکه افطار کند قبل از غروب آفتاب بواسطه تاریکی که از ابر یا باد حاصل شود یا هوا صاف باشد بنا بر قول مختار موافقا لابن عقیل و شهیدین خلافا للصدوق و طوسی و صاحب وسائل که گویند اگر ظن پیدا کند که غروب است قضا واجب نیست و مفید و علم الهدی و سلار و ابو الصلاح و القاضی قضا واجب دانسته اند در صورتیکه هوا صاف باشد علامه و ابن ادریس مردد بند دلیل ما اطلاق اخبار در روایة سماعه و ابی بصیر از صادق علیه السلام و کذا من تناول من غیر مراعاة للفجر فتحقق بعده او ظن کذب المخبر بطلوع الصبح فاکل ثم ظهر صدقه و واجب است قضا بر کسیکه افطار کند و مراعات صبح را ننماید و افطارش بعد از طلوع فجر واقع شده باشد یا او بگویند که صبح است او گمان کند که دروغ گفته اند و بخورد پس ظاهر شود که راست گفته صبح بوده و المؤمن لو دخل علیه شهر رمضان و هو مغمی علیه او مجنون او نائم و بقی ذلک یوما او ایاما ثم افاق لم یجب علیه القضاء علی الاصح و مؤمن هرگاه بیاید ماه رمضان و او در غما باشد یا دیوانه یا خواب و در اینحال باقی باشد یکروز یا چند روز پس خوب شود حالش واجب نیست بر او قضا بنا بر قول مختار موافقا لابن ادریس و طوسی و ابن جنید و ابن حمزه و علامه و خلافا للمفید و علم الهدی و سلار و ابن براج که بوجوب قضا رفته صاحب جواهر و القاضی در نائم بوجوب قضا رفته دلیل ما عموم

سقوط بعقل و هوش است و هر یقع قضا امر جدید میخواهد نیست و اذا اسلم الکافر قبل الزوال و لم یفطر
لا یجب علیه صوم الیوم علی الاظهر و در وقتیکه مسلمان شود کافر پیش از ظهر و افطار هم نکرده باشد
واجب نیست برا و روزهٔ آنروز بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للطوسی و محقق در معتبر که واجب دانسته اند
دلیل ما روایة عیص بن قاسم از صادق علیه السلام و من اکره زوجته علی الجماع فی یوم شهر رمضان بطل
صومه و وجب علیه خمسین سوطا علی الاصح و کفارتان وان طاوعته لکل منهما خمس و عشرین سوطا
و الکفارة و کسیکه باکراه زن خود جماع کند با زن در روز رمضان روزهٔ او باطل است و روزهٔ زن
صحیح و واجب است بر مرد پنجاه تازیانه موافقا للمحقق و شهیدین و سایر علما تعزیر نوشته اند و واجب است دو کفاره
یکی برای خود و یکی برای زن و اگر زن هم راضی بوده برای هر کدام بیست و پنج تازیانه است و کفاره ابن ابی عقیل و
طوسی برای زن نیز در صورت اجبار قضا را واجب دانسته اند ابن ادریس واجب ندانسته دلیل ما
عدم نص است بر قضا در صورة اجبار و تعیین تازیانه بنا بر ورود اخبار است امام تعیین عدد را فرموده
پس تعزیر کافی نیست چه مقدار را معین فرموده اند و اذا نوی او عزم الصائم فی اثناء النهار علی ترک
الصوم لم یفسد صومه علی الاقوی و در وقتیکه صائم قصد کند یا عزم نماید در میان روز بر ترک روزه
محض عزم و قصد تا مفطر بجا نیاورد روزهٔ او باطل نیست بنا بر قول مختار موافقا للطوسی خلافا لابن
ادریس و علامه که گویند صوم مشروط به نیت است شرط که منتفی شد مشروط میرود دلیل ما این است که
از معصوم نرسیده است در مبطلات روزه عزم بر ترک را بلکه مبطلات را شمرده اند و این را نشمرده اند
و فساد محتاج با فطار مفطر نیست و انتقام مفطر نیست اگر کسی جاهل باشد در مسئله که نداند که فلان فعل
مثلا مبطل روزه است و کرد آنکار را علامه گوید قضا بر او واجب است طوسی و ابن ادریس گویند واجب
نیست اقوی قول طوسی است در جماع بدلیل روایت ابو بصیر از صادق علیه السلام که در جماع برای جاهل فرموده
بر او قضا نیست اما در سایر مبطلات قول علامه قویست چه بر هر مسلمی واجب است تحصیل حلال و حرام
و جهالت سلب وجوب قضا نمیکند کفاره را مانع است نه قضا را و من نسی غسل الجنابة حتی صلی
او صام وجب علیه قضاء الصلوة و الصوم علی الاصح و کسیکه فراموش کرد غسل جنابت را و روزه

گرفت و نماز خواند واجب است بر او قضای نماز و روزه بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن جنید
و ابن ادریس که قضای نماز را واجب دانسته اند نه روزه را دلیل ما اخبار وارده در این باب است

فائده

هرگاه کسی نیت خروج کند از صوم در میان روز باطل است روزه اش نزد احمد و صحیح است
نزد ابی حنیفه و دو قول است مالک و شافعی را و هرگاه اسلام آورد کافر بعد از فجر واجب است امساک
نزد ابی حنیفه و احمد و مستحب است نزد مالک و قولی از شافعی و هرگاه زن را با جبار جماع کنند قضا بر
زن واجب است عند الثلاثه و نیست در قولی از شافعی

بلاغیة

یجب الافطار علی المسافر و یشترط فیه شروط قصر الصلوة و اذا دخل منزله قبل الزوال
و لم یفطر وجب علیه الصوم واجزء و ان شاء ول وجب علیه القضاء و ان سافر قبل الزوال
یجوز له الافطار علی الاقوی و واجب است افطار بر مسافر و شرط است در ترک صوم شروط قصر
که بیان شد و در وقتیکه داخل شود مسافر بمنزل خودش پیش از ظهر و افطار نکرده باشد واجب است بر او
روزهٔ آنروز و کافی است او را از قضا و اگر خورده باشد بر او است قضا و اگر کسی بعد از ظهر در رمضان مسافر شد
و از حد ترخص خارج شد جایز است که روزه را بخورد بنا بر قول مختار موافقا لابن ابی عقیل و ابن بابویه و علم
الهدی و ابن ادریس خلافا لابن جنید و صدوق و مفید و طوسی و شهیدین و بحرانی و انصاری که گویند جایز نیست
بخورد مگر قبل از زوال مسافر شود دلیل ما مطلق اخبار بر جواز افطار روزه و قصر صلوة در سفر و فی صوم النذر
المعین ان وقع فی السفر قولان و در روزه کسیکه نذر کرده است فلان روز معین را روزه بدارد و آنروز در سفر
او واقع شد دو قول است مفید و طوسی و صاحب سائل گویند بگیرد در سفر مشهور بر منع اند و فی صوم الندب
اقوال و در جواز روزه مستحبی در سفر علما بر چند قولند طوسی و ابن براج و ابن ادریس و محقق و علامه و صاحب وسائل
مکروه میدانند مفید جایز نمیدانند مگر روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را در نزد قبر پیغمبر و ائمه ابن حمزه و صاحب
و انصاری جایز میدانند مطلقا صدوقین و صاحب مدارک جایز نمیدانند مگر سه روز ایام حاجت نزد قبر

پنجم و صوم اعتکاف را در مساجد اربعه سلار هم تقریبا همین طور دانسته و استثنا کرده سه روز بدل متعه را
ایضا فتح فیها عند ابن الجوائز بنظر این بنده جایز نیست نه نذر معین در سفر اگرا فتد و نه روزه مستحبی مطلقا در
سفر لقول الصادق ع لا یحل له الصوم فی السفر فریضة کان او غیر فریضة والصوم فی السفر معصیة عن محمد بن
مسلم عن ابی عبد الله ع قال لم یکن رسول الله یصوم فی السفر تطوعا ولا فریضة قال ابو الحسن ع لیس من البر الصوم
فی السفر بلی سه روز دم متعه و هیجده روز از برای کسیکه برود از عرفات قبل از غروب عمدا و صوم اعتکاف
در مساجد اربعه جایز است بدلیل اخبار که استثنا نموده اند این مواضع را و لا یقع قضاء رمضان فی
السفر و یجب الافطار للشیخ والشیخة مع العجز و لا یجب علیهما الصدقة علی الاظهر و صحیح نیست قضای
روزهٔ رمضان را در سفر گرفتن و واجب است افطار برای پیر مرد و پیر زن با بودن اینکه عاجز باشند از گرفتن
و واجب نیست بر آنها صدقه بنابر قول مختار موافقا للمفید و علم الهدی و سلار و ابی الصلاح و ابن ادریس
خلافا لابن ابی عقیل و ابن جنید و ابن بابویه و صدوق و انصاری که برای هر روزی یکمد طعام
واجب دانسته اند صدقه طوسی را دو قول است دلیل ما اینست که روزه بر کسی واجب است که بتواند
لقوله تعالی و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مساکین لیس بر غیر طاقت دار در جمیع اخبار مستحب است
و لذی العطاش مع العجز یجب القضاء بعد البرء کالمریض لا الکفارة علی الارجح و از برای
کسیکه عطش مفرط دارد در صورت عجز از صوم جایز است خوردن روزه و واجب است قضا برا و
بعد از خوب شدن مثل مریض و واجب نیست کفاره بر او بنابر قول مختار موافقا للمفید و علم الهدی
و ابن ادریس و علامه خلافا للطوسی و ابن براج و محقق و سلار و ابن حمزه و انصاری که قضا و کفاره که
یکمد طعام را واجب دانسته اند دلیل ما بر ظهور اخبار بر عدم کفاره و یجوز الافطار للحامل المقرب
والمرضعة القلیلة اللبن و یقضیان علی الاقوی و جایز است افطار حامله را که نزدیک بزاییدن
باشد و شیر دهنده که کم شیر است و قضا بر آنها واجب است بنابر قول مختار موافقا للمشهور خلافا
لابن بابویه و سلار که قضا را واجب ندانسته و لاکن کفاره را روزی یکمد طعام در عجز و در مد در
غیر آن واجب دانسته اند طوسی و ابن براج و محقق و انصاری هر دو را واجب دانسته اند

[illegible]

و یکره السفر فی رمضان علی الاظهر و مکروه است سفر کردن در ماه رمضان موافقا للمشهور
خلافا لابی الصلاح که حرام دانسته دلیل ما قوله تعالی من کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من
ایام اخر و آیه مبارکه ظاهر است در جواز سفر در رمضان و حرمت محتاج بدلیل است و نرسیده

فائده شریفه

اگر کسی صبح روزه باشد و بعد مسافر شود جایز نیست افطار کند عند الثلاثة و جایز است نزد احمد
بر حامله و مرضعه قضا واجب است و کفاره روزی یمدی نزد احمد و اظهر قول شافعی و قضا نزد ابی حنیفه
و در پیر مرد و زن واجب است فدیه دون قضا نزد ابو حنیفه و اصح قول شافعی و واجب نیست نزد
مالک و کسیکه نذر کند روز معینی را و مطابق افتد با عیدین بخورد و قضا بگیرد نزد ابی حنیفه و قضا
ندارد نزد شافعی و مختار است مسافر در شهر رمضان که روزه بگیرد در سفر یا بخورد و قضا بگیرد عند الاربعه

بدل الصیام

الصوم الواجب هو صوم رمضان و النذر و الیمین والعهد و بدل الهدی و الکفارات و الاعتکاف
و الظهار و القتل و من نذر صوما متعینا فعجز عنه وجب ان یتصدق عن کل یوم بمد من طعام
عند الامکان و الا الاستغفار روزهٔ واجب روزهٔ ماه رمضان و روزه ایست که نذر کرده باشد
یا قسم خورده باشد یا عهد کرده باشد و روزهٔ بدل هدی که در حج واجب میشود و روزه کفاره و روزه اعتکاف
و ظهار و آدم بناحق کشتن اینها واجب است و کسیکه نذر کند روزهٔ معینی را پس عاجز شود از گرفتن
آن واجب است اینکه تصدق بدهد عوض هر روزی یکمد از طعام در وقتیکه ممکن باشد و الا استغفار کند
و من نذر ان یصوم حینا وجب علیه ستة اشهر و زمانا خمسة اشهر و من نذر ایاما فوافقه الایام المحرمة یفطر و علیه قضا
علی الاصح و کسیکه نذر بکند که روزه بگیرد حینی را واجب بر او روزه شش ماه و اگر نذر کند زمانی را واجب بر او پنج ماه و کسیکه نذر کند
روزهای معینی را مثلا جمعه و بیفتد آن روز بروزهای محرمه مثلا واقع شود جمعه بر روز عید فطر و قربان یا مریض شود یا حایض شود
باید افطار کند و بر او است قضا بنابر قول مختار موافقا للصدوق و ابن حمزه و انصاری و شیخ محمد حسن در جواهر خلافا لابن ادریس و
ابن براج و ابی الصلاح و محقق و علامه توقف کرده شهید در دروس که گفته اند قضا ندارد و دو قول است طوسی را اخبار مختلف است

[illegible]

منتفی وجوب قضا است ویحرم صوم العیدین وایام التشریق لمن کان بمنی والتاسع والعاشر من المحرم بقصد التبرک لا الحزن
ویوم الشک علی انه من رمضان علی الاقوی ولو صامه بنیة النفل اجزئه ان ظهر کونه من رمضان ونذر المعصیة وصوم
الوصال والصمت والحائض والنفساء وفی الدهر قولان وحرام است روزه در روز عید قربان و فطر و روز یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه از برای کسیکه در منی است و روز نهم و دهم محرم بقصد تبرک نه بقصد اندوه که او مستحب است
وحرام است روزه گرفتن روز آخر شعبان در صورت شک که آخر شعبان است یا اول رمضان بنیه اینکه از رمضان است موافقا
للمشهور خلافا لابن ابی عقیل وابن جنید و قولی از طوسی که صحیح دانسته اند و اگر بنیت استحباب بگیرد و بعد معلوم شود که رمضان
بوده او را کافی است وحرام است روزه نذر معصیتی نمودن و روزه وصال و آن این است که عشا و سحر خود را یکی کند یا روزه
بدارد دو روز و بیشتر وحرام است روزه صمت که حرف نزند وحرام است بر زن که حائض و در نفاس باشد و در اینکه کسی نذر
کند که تا عمر دارد هر روز روزه بدارد دو قول است مشهور اینستکه مکروه است لکن صحیح است روزه او روزهای محرمه را افطار
کند و باقی را روزه بگیرد بحرانی و صاحب وسائل بر حرمت رفته اند اخبار مختلف بنظر قاصر حمل بر کراهت اظهر است
ویجب الصوم علی الاسیر والمحبوس الذی لا یعرف الاهلة وصوم شهر بتوخاه فان وافق او تاخر او استمر الاشتباه اجزئه
وان تقدم وجب القضاء واجب است روزه بر اسیر و محبوسیکه نمیدانند ماهها را روزه داشتن در ماهیکه اختیار میکند آن ماه
را پس اگر موافق باشد بر رمضان یا موخر باشد یا نداند همیشه که موخر است یا مقدم کافی است او را و اگر پیش بوده واجب
است قضا وفی وجوب قضاء مافات من الاب مطلقا علی اکبر الذکور او الولی اقوال و در واجب بودن قضا روزه پدر
خواه روزه مرض موت او و خواه سفر او بر پسر بزرگ یا ولی علما بر چند قول اند ابن جنید و طوسی ابن براج وابن ادریس قضا
را بر پسر بزرگ واجب دانسته اند و اگر نداشت صدقه از مال میت بدهند مفید گوید اگر اکبر ذکور نبود اکبر اولیا بجا آورد صدقه
گوید بر اکبر اولیا واجبست نه بر اکبر ذکور و در صورت عدم رجال بر ولی از زنها است ابن ابی عقیل برای ولی هر روزی صدقه
یک مد را دانسته نه روزه گرفتن را شیخ المجتهدین شیخ محمد طه نجفی سلمه الله که الآن در نجف مرجع تقلید جمعی است قضای نماز
و روزه را بر ولی مستحب میداند نه واجب و نیافتم احدی از متقدمین و متاخرین را بر این قول گوید ظاهر اخبار مایل باستحباب
وهل یقضی عن الام مافاتها من الصوم قولان و آیا قضا از مادر از روزه که فوت شده سفرا او لمرض واجبست بر ولی یا اکبر
ذکور یا مستحب است علما بر دو قول اند طوسی در نهایه و علامه و ابن براج واجب دانسته اند ابن ادریس و شهید ثانی و شیخ محمد حسن

در جواهر باستحباب رفته اند محقق تردید کرده **فارق** انا من الموقفین این بنده در این مسئله متوقفم
هر گاه شب سی ام شعبان هوا ابر شد نیت روزه رمضان واجب است در اصح قول احمد قضای نماز و روزه بر ولی جایز نیست عند
الشافعیه **مسئله** خلافا للشافعی
ان استمر المرض بالمریض الی رمضان آخر سقط القضاء علی الاقوی اگر مریض مرضش طولانی گردید و خوب نشد تا رمضان دیگر
ساقط است از او قضای رمضان گذشته بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن ادریس و ابی الصلاح که قضا بدون صدقه گفته اند
وتصدق عن الماضی لکل یوم بمد وعند الامکان ولو بینهما یجب علیه القضاء وان تهاون الی آخر رمضان وجب علیه القضاء علی
الاصح وتصدق عن کل یوم بمد علی الارجح وحکم ما زاد عن رمضانین حکم رمضانین و چون مرض اتصال یافت تا رمضان
دیگر قضا ندارد و تصدق میدهد از روزی یک مد اگر ممکن باشد و هر گاه سالم شد میان دو رمضان واجبست قضا بر او و اگر
سستی کرد تا رمضان دیگر رسید واجبست بر او قضا موافقا لابن ابی عقیل و طوسی و علامه و شهیدین و ابی الصلاح و ابن ادریس و انصاری
خلافا للصدوق و قبل از ابن جنید و ابن براج و ابن حمزه که ساقط میدانند قضا را و واجبست که تصدق بدهد هر روزی یک مد طعام
اجماعا خلافا لابی الصلاح و ابن ادریس که همان قضا را واجب دانسته اند و حکم بیشتر از دو رمضان حکم دو رمضان است دلیل
ما بر وجوب قضا قوله تعالی (مَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ) و قضا ساقط نمیشود بفوت وقت دلیل کفاره
خبر از باقر علیه السلام است که اگر کسی مریض شد تا رمضان باید صدقه بدهد پس قول ابی الصلاح ابن ادریس بعدم کفاره در صورت
استمرار مرض یا تهاون بلا جهة است با بودن نص ولا یجب الصوم فی شهر رمضان الا برؤیة الهلال او مضی ثلثین یوما
من شعبان وکذا الحکم بالافطار فی الشوال و واجب نیست روزه رمضان مگر بدیدن ماه یا گذشتن سی روز از شعبان و همین
طور جایز نیست افطار در شوال مگر برؤیه ماه شوال یا گذشتن سی روز از رمضان ویجب العمل فیهما بالیقین والعلم من
ای جهة حصل علی الاصح و واجب است در عمل کردن در اول رمضان و شوال بانچه یقین حاصل میکرد و علم از هر جهت
حاصل میشود بنا بر قول مختار بدانکه میان علما اختلاف است که اگر کسی قطع پیدا کند از علم نجوم بر بودن آن روز که اول رمضان
یا شوال است بعلم خود عمل کند یا نمی تواند بعضی از معاصرین گویند میتواند اکثری از متقدمین و معاصرین گویند که نمیتوانند
عقیده این بنده این است که اگر قطع میکند که حساب را غلط نکرده میتواند بعلم خود عمل کند زیرا که مناط تحصیل علم است ومن
شهد عنده عدلان برؤیة هلال شوال مطلقا یجب علیه الافطار علی الارجح و کسیکه شهادت بدهند دو مرد عادل نزد او
که ماه

که ماه شوال را دیده اند خواه از اهل بلد او باشند خواه از دهات و خواه از مسافرین واجب است بر او افطار بنا بر قول مختار موافقاً
لابن جنید و مفید و علم الهدی و ابن ادریس و محقق و شهیدین و مقدس و سلار و دیلمی و فیض و بحرانی خلافاً للسلار که بیک عادل اکتفا کرده
صدوق و طوسی و ابن براج گویند اگر آسمان ابر است ثابت نمیشود مگر بشهادت پنجاه نفر از اهل بلد یا دو عادل از خارج بلد و
اگر صاف باشد بدیدن پنجاه نفر از خارج بلد صاحب وسائل هم در صافی پنجاه را دانسته دلیل ما مطلق اخبار بر عدلین خواه
صاف باشد هوا خواه ابر و بالشیاع و بالرؤیة فی بلد قریب علی الاظهر و ثابت میشود دیدن ماه بشیاع که بقدری ماه را
دیده اند که احتمال کذب در اینها نیرود و بسبب دیدن در بلد نزدیک بنا بر قول مختار چون اصفهان و طهران و تبریز چه آنکه اجماعی است
که اگر ماه را در کوفه مشاهده کنند بغداد در حکم او است علامه در منتهی گفته که اگر در بلد مشرق دیده شود در بلاد مغرب
چون آن بلاد در رفتار شود فقهای بعد آنانکه از علم هیئت و نجوم بی بهره بودند گمان کردند که علامه بجهة این گفته که زمین را مسطح دانسته
یا فتوایش امینت این مسئله خیلی بر اینها اشکال پیدا کرده و ندانسته اند که علامه کمال مهارت در هیئت داشته و هرگز چون
نادانان نمیگفته زمین مسطح است زیرا که اگر امروز بواسطهٔ تلغراف میدانند که آفتاب در فلان بلد طالع شده و دو ساعت
بعد در فلان بلد طالع میشود دلیل استداره زمین است آنوقت بواسطهٔ کسوف میدانستند که در فلان ولایت سه ساعت
بغروب مانده شده و در دیگری پنج ساعت معلوم است و از دلائل دیگر که در جای خود مضبوط است پس علامه نه از این جهة
گفته بلکه از کمال دانائی گفته که بلاد مشرق اگر دیدند بلاد مغرب افطار کنند زیرا که هر بلدیکه طولش کمتر است آفتاب دیرتر
در او غروب میکند معلوم است اگر ماه در خراسان دیده شود در بلد مغرب او چون تبریز که یک ساعت تقریباً بعد غروب
میکند بطور اولی دیده میشود اینست که محال است در بلاد مشرقی که طولش بیشتر است ماه دیده شود و در بلاد مغربی او دیده
نشود مگر بواسطهٔ ابر و غبار این است که علامه فرموده اما عکس فرموده که اگر در بلاد مغرب ببینند در مشرق بخورند و لکن بعموم
قوله تعالی (فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ) و خبر ابی بصیر از صادق علیه السلام میتوان حکم کرد که اگر در مغرب دیدند در
مشرق بخورند یا بگیرند زیرا که خبر صریح است در این حکم بلی نمیتوانیم این را بگوئیم که تا مکانی که روز تغییر نکند این حکم ثابت باشد
مثلا روز جمعه است در ممالک چین و ایران و روم و روس و هند و بعضی از اروپ بتفاوت ساعتی قلیل اما در طرف مقابل
اینها در انطرف زمین روز جمعه نیست ولی بر این هم ایراد میشود که مقابل کدام یک جزء است چه مقابل چین جمعه نیست در وقتیکه در اوایل
اما چون آفتاب جمعه شد در اسلامبول در او بعضی از روز شود پس تمام زمین در بعضی از ساعات یوم باید کرشریک شوند

وحکم صادق نباید کما لا یخفی علی البصیر دیگر آنکه در زمان صادق علیه السلام بر امام هویدا بود که کسی مسافر شود در رمضان منتهای
مسافت کند شصت منزل است نه مثل امروز که بواسطه راه آهن سیصد منزل را طی نماید یا اینکه بواسطهٔ تلغراف خبر رسد
از زمان ممکن نبود از ده منزلی خبر برسد این بود هر کس از شهر قریب خود خبر داشت بر خلاف امروز و یمکن فی عهدنا للمسافر کون شهر
الرمضان ثمانیة و عشرین یوما او احدی و ثلثین و ممکن است در عهد و زمان ما از برای مسافر ماه رمضان بیست و هشت روز یا
سی و یک روز شود جهت اتصال راه آهن از بعضی بلاد بعیده بیکدیگر و احدی ملتفت این مسئله نشده جز این بنده زیرا که ممکن است
ماه در شب بیست و نهم مرئی شود بیانش آنکه شب شنبه ماه دیده شد در پاریس و شب یکشنبه نزد اهل تفلیس کسی در تفلیس روزه
گرفت یکشنبه بعد رفت بپاریس در شب سی ام در پاریس ماه دیده شد برای آنکه از تفلیس رفته ماه بیست و هشت روز افتاده
ممکن است و ماه و سه ماه اختلاف دو شهر در دیدن ماه و بعد یکی شوند چنانچه شب یکشنبه در پاریس که دیده شد شب
اول ذی قعده شود و ماه سی روز باشد نزد اهل پاریس و بیست و نه نزد اهل تفلیس و ماه هم در هر دو بلد دیده شود بلی در قضای این مسافر
حکم اشکال دارد قضای ایامی واجب است که عدد ابیست و هشت روز شود یا سی روز یا بیست و نه روز این بنده بابیست
و نه را واجب میداند و اگر کسی در پاریس شب شنبه ماه را دید و بعد آمد بتفلیس و ماند در آنجا و ماه تمام بود شب سه شنبه ماه در
تفلیس دیده شود و شب دوشنبه در پاریس و او سی و یک روز روزه گرفته چه فرضا تا دهم ماه در پاریس بوده تا بیستم در
راه و ده آخر در تفلیس این قضای ایام را که مسافر بوده چون بگیرد با آنچه در پاریس و تفلیس گرفته ... سی و یک روز شود
والقول بکون الرمضان ابدا ثلثین یوما واضح البطلان بالرؤیة و قول کسانیکه قائلند بواسطهٔ بعضی اخبار بر اینکه ماه رمضان
همیشه سی روز است واضح البطلان است بسبب رؤیة که کرارا تمام خلق دیده اند که ماه شب سی ام شعبان و رمضان دیده
شده علم الهدی گوید بعضی از اصحاب ما بر این قول رفته اند و اسم نبرده که کیست اخبار بر بیست و نه بیشتر و موافق تر رؤیة است
ابن حمیر مگر بیست و نه روز دیده و یحرم الافطار برؤیة الهلال فی یوم الثلثین من رمضان ای وقت کان علی الاقوی
و حرام است افطار بدیدن ماه در روز سی ام رمضان خواه پیش از ظهر باشد خواه بعد بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لعلم الهدی
و فیض و شیخ حسن صاحب معالم که گویند اگر ماه قبل از ظهر دیده شد از شب قبل است بعضی اخبار هم بر این قول است علامه
فرماید در اول رمضان معتبر است در اول شوال معتبر نیست آنکه را از علم هیئة و نجوم ربطی باشد داند که ماه صبح روز
سی ام ابدا ربطی بشب قبل ندارد و اختلاف در اخبار ما که هست آنچه بر این است حمل بر تقیه است بیانش آنکه باید بعد معدل

وقف

 ورثه مرحوم تنکابنی

معین شود و آن قوسی باشد محصور ما بین دو دایره میل از معدل که بر مرکز نیرین گذشته باشد و بعد سوا معدل دوری قمر است از افتاب که قوسی باشد محصور ما بین مرکز افتاب دایره عرض که بر مرکز قمر گذشته باشد و اگر این دو بعد از نه درجه بگذرند و افتاب در برج شمالی در آفاق شمالی ممکن است که ماه در بعضی بلاد چون مکه و مدینه و بغداد دیده شود و در بعضی چون طهران و خراسان دیده نشود و اگر بعدین از ده بگذشت در تمام روی زمین ماه دیده میشود باریک و ضعیف چون بدوازده رسد معتدل نماید و از دوازده تا چهارده بلند و روشن و ممکن است در شب سی ام بعدین هفت درجه بوده اند و مسلما رویت نشده و تا صبح قمر حرکت کرده بعدین بدوازده درجه رسیده باشند چه قمر سریع السیر است و شبانه روزی سیزده درجه تخمینا حرکت کند پس رویت صبح چه ربطی بشب قبل دارد عالم نجوم مثل امام چگونه چنین فرمایش کند پس اخبار بصبح موافق تقیه است و اخبار بر عدم افطار صحیح است که مشهور بران رفته اند چون این را دانستی بدانکه وقتی که بعدین بنه درجه رسیدند و ممکن الرؤیة است قمر در بعضی از بلاد منجم در حکم دیگران است باید تابع رؤیة باشد اما وقتی که ماه بدوازده درجه رسید یا بعدین بچهارده و هوا ابر بود و منجم قطع دارد بانیکه حساب را غلط نزده منیة اند تابع دیگری باشد زیرا که قطع دارد که هر جا که صاف بوده بلند دیده شده چگونه او تابع شود اهل آن بلد را که هوا ابر بوده روز اول رمضان را بخورد یا اول شوال را بگیرد برای او واجب است بعلم خود عمل کند چنانچه جماعتی از فقهای معاصرین براین فتوا داده اند پس وقتی بعدین بنه درجه رسند اختلاف پیدا شود بعضی بلاد مشاهده کنند قمر را و در بعضی بلاد رؤیة نشود مثلا در خراسان دیده نشود و در اسلامبول دیده شود زیرا که هر چه طول بلد کمتر است آفتاب دیرتر غروب میکند مشهد حضرت رضا علیه السلام نود و دو درجه و سی دقیقه طول بلد دارد قسطنطنیه شصت درجه تخمینا دارد سی و دو درجه فرق است تخمینا دو ساعت و هشت دقیقه از غروب میگذرد در مشهد افتاب غروب میکند در قسطنطنیه و در این دو ساعت ماه حرکت کرده بعدین بیشتر شده اند در مشهد رؤیة نمیشود در اسلامبول دیده میشود مثلا در طهران آفتاب که غروب میکند در پکن پای تخت چین چهار ساعت و بیست دقیقه از شب گذشته و در کابل پای تخت افغانستان یکساعت و دوازده دقیقه از شب گذشته و شش ساعت و بیست دقیقه کم تخمینا در جدو پای تخت ژاپن و دو ساعت و بیست و هشت دقیقه در کلکته و یکساعت و بیست و هشت دقیقه در بمبئی از ممالک هندوستان از شب رفته تخمینا و در لندن پای تخت انگلیس سه ساعت و بیست چهار دقیقه بغروب مانده و در پاریس پای تخت فرانسه سه ساعت و شانزده دقیقه بغروب مانده و یکساعت و بیست و دو دقیقه در اسلامبول و یکساعت و بیست و چهار دقیقه در پطرزبورغ پای تخت دولت روس و دو ساعت و سی و دو دقیقه در برلن پای تخت دولت آلمان و دو ساعت در قاهره مصر و دو ساعت و کسری در آتن پای تخت یونان و دو ساعت و سی و شش دقیقه در رم پای تخت

هو
الحاج ملا محمد
اشرفی
زنده باد

ایطالیا و شش ساعت در واشنکتین پای تخت امریکا و چهل و چهار دقیقه در مدینه منوره و یکساعت در شام تخمینا بغروب مانده پس از غروب طهران که بگذرد ممکن است که ماه در پاریس دیده شود چون مدتی از ساعات حرکت کرده و محتمل است که ماه در پکن و کابل لا یری و در طهران ممکن الرؤیة و در پاریس واضح و روشن باشد این بنده کتابی در سنه هزار و سیصد و یک مسمی بریاض المنجمین در علم هیئت فیثاغورسی که معمول حالیه دول اروپا است که بحرکت زمین و سکون آفتاب قائلند و هیئت بطلمیوس که معمول منجمین ایران است که حرکت آفتاب و سکون زمین را قائل اند و معرفت تقویم کواکب نوشته بچاپ هم رسیده است گویا کمتر کتابی باین اختصار و خوبی نوشته شده است

فائده

ثابت میشود رؤیة ماه اگر هوا صاف باشد بشهادت جمع کثیری و اگر ابر باشد بشهادت عدلین و احد نزد ابو حنیفه و بعدلین نزد مالک و دو قول شافعی و احمد را و در هلال شوال بعدلین واحد ثابت نمیشود نزد اربعه و ماه اگر در روز سی ام دیده شود خواه بعد از ظهر خواه قبل مال شب قبل است عند الثلثه و در قبل از ظهر نزد احمد و دو قول است او را در بعد از ظهر و هر گاه در بلدی ماه دیده شد واجب است متابعت از او تمام بلدان عند الثلثه و برای اهل بلد نزدیک نزد شافعی

بدیعه

الاعتکاف یجب بالنذر و الیمین و العهد و هو اللبث للعبادة فی المسجد الاعظم مطلقا علی الاصح اعتکاف واجب میشود بسبب نذر و عهد و قسم و او درنگ کردن است برای عبادت در مسجد بزرگ هر جائی و شهری که باشد بنا بر قول مختار موافقا لابن ابی عقیل و مفید و محقق و شهیدین و بهائی و مجلسی و فیض و صاحب سائل و بحرانی و انصاری قلافا للصدوق و علم الهدی و طوسی و ابی الصلاح و سلار و ابن براج و ابن ادریس و ابن حمزه و علامه و مقدس اردبیلی که گفته اند اعتکاف صحیح نیست مگر در چهار مکان مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مسجد کوفه و مسجد بصره ابن بابویه عوض مسجد بصره مسجد مداین را گفته زیرا که جایز ندانند اعتکاف را مگر در مسجدیکه در آن نماز خوانده باشد پیغمبر یا وصی او و اما مسجد مداین که حال او معلوم نیست لکن در مسجد بصره امیر المؤمنین صلوات الله علیه نماز خوانده است دلیل ما عموم اخبار دال بر تمام مساجد است منتهی این چهار افضل اند دلیل دیگر (وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ) اختصاص بر چهار مسجد ندارد و یشترط فیه النیة و الصوم و اقله ثلثة ایام فاذا مضی یومان وجب الثالث علی الاظهر و لا یخرج عن المسجد الا لضرورة و مع الخروج لا یجلس تحت الظلال و شرط است در اعتکاف نیت روزه داشتن و اقل آن سه روز است پس در وقتیکه دو روز گذشت واجب است روز سیم بنا بر مشهور طوسی را دو قول است در مبسوط گفته محض شروع واجب است ظاهر اخبار دلیل ما است و خارج نباید بشود از مسجد مگر بجهت ضرورتی چون رفتن به بیت الخلاء و در صورتی که خارج بشود از مسجد بجهت ضرورت

نباید بنشیند زیر سایه و فی المشی تحته قولان و در راه رفتن زیر سایه در خارج از مسجد دو قول است ابن ابی عقیل و علم الهدی و طوسی
و ابو الصلاح و ابن ادریس بر عدم جواز اند و مفید و سلار و علامه جایز دانسته اند مشی را نه جلوس را او هما الجواز بنظر این بنده
جایز است مشی چه در اخبار منع از قعود و جلوس است نه مشی و یفسده کلما یفسد الصوم و یحرم البیع و الشری علی الارجح و فاسد میکند
اعتکاف را هر چه باطل میکند روزه را و حرام است بیع و شری موافقا للمشهور خلافا لابن ادریس که معتمد اعتکاف دانسته و از
اخبار فساد ظاهر میشود و الجدال علی الاظهر و حرام است جدال و نزاع موافقا للمشهور خلافا لابن ادریس که بعضا و اعتکاف رفته و شم
الطیب علی الاقوی و حرام است بر معتکف بوییدن بوهای خوش موافقا للمشهور خلافا للطوسی که او را دو قول است قولی کراهت
قولی حرمت و لیل ما نهی امام بدون معارض و یفسد بالجماع لیلا و کذلک بالافطار فی النهار و یجب علیه القضاء و الکفارة ان کانت
الافطار و الجماع فی شهر رمضان و فاسد و باطل میشود اعتکاف بسبب جماع کردن در روز یا شب و بهمین طور باطل میشود بسبب افطار
در روز چه شرط او است روزه داشتن و واجبست بر او قضا و کفاره اگر بوده باشد افطار و جماع او در ماه رمضان
چون اکثر مردم اعتکاف در دهه روز آخر رمضان مینمودند و بیشتر اخبار هم ظاهر در آنست و لا یجب کفارتان علی الاصح و واجب نیست
دو کفاره بنا بر قول مختار موافقا لبعض العلما طوسی گوید اگر کسی جماع کند در روز یا در شب باطل است اعتکاف او و بر او است
قضا و کفاره و در نهایه گوید اگر در روز باشد دو کفاره دارد چون روز رمضان است و ذکر نموده روز غیر رمضان را و در
کتاب خلاف گفته بر روز دو کفاره و شب یکی مطلقا و اسمی از رمضان و غیر او نبرده و باین قول رفته اند علم الهدی و ابن براج و ابن
حمزه و ابن ادریس و باطل است اعتکاف اگر افطار کند در روز یا جماع در شب نزد ابی الصلاح و بر او کفاره است نزد سلار
کفاره رمضان و بجماع دو کفاره دارد و فاسد است اعتکافش باید از سر بگیرد نزد ابن جنید و در روز اگر رمضان است
دو کفاره و شب یکی نزد محقق و شهید اول و فیض و مجلسی و باطل است اعتکاف در افطار و جماع و قضا واجب است نزد ابن ابی
عقیل و مقدس اردبیلی علامه گوید بعضی از علما قضای تنها گفته اند و من در این مسئله متوقفم بدانکه اخبار مختلف است و دقیق
داند که چون اعتکاف قبا در خبر عرف و ماه رمضان است کفاره جهت او است بلی اگر معتکف در رمضان است افطار
و جماع در روز یک کفاره دارد و قضای واجب و اگر جماع بشب است کفاره ندارد و قضای واجب دارد و یجب علیه القضاء دون
الکفارة فی غیر رمضان علی الارجح و واجب است بر معتکف قضا نه کفاره در غیر رمضان بنا بر مختار لکن در شب سیم اگر جماع کند
و در روز سیم اگر افطار کند وجوب کفاره فاروق خالی از قوه نیست در جمیع اخبار

افضل است اعتکاف در رمضان بجهت بودن شب قدر در او عند الثلثه و ممکن است شب قدر در سایر ماهها باشد نزد ابی
حنیفه و احتمال شب قدر داده در شب بیست و یکم و بیست و سیم شافعی و در بیست و هفتم احمد و در میان ده شب آخر است نزد مالک و جایز
است اعتکاف در مطلق مساجد نزد مالک و شافعی و در مسجدیکه جماعت برپا شود نزد ابی حنیفه و نماز جمعه شود نزد احمد و شرط است
در اعتکاف روزه داشتن عند الثلثه و صحیح است بدون روزه نزد شافعی و معتقد زمانی نیست در اعتکاف نزد شافعی و احمد و جایز نیست
کمتر از یک شبانه روز نزد مالک و قولی از ابی حنیفه و در قول دیگر بعض روز هم جایز است و جماع مبطل اعتکاف است اما کفاره ندارد
عند الاربعة و دارد نزد حسن بصری و بوی خوش مکروه است عند الاربعة

الباب السادس فی الحج

وهو واجب بالنذر و الاستیجار و الاستطاعة و الافساد علی البالغ العاقل الحر و الصبی اذا دخل المشعر بالغا یکفیه عن حجة الاسلام
وکذا العبد معتقا و یشترط فیه الاستطاعة من الحلال بحصول الزاد و الراحلة و تخلیة السرب و القدرة و حج واجب میشود
بسبب نذر و اجیر شدن و استطاعت و افساد که حجش باطل بشود بسبب معتدیکه ذکر شود و واجبست حج بر بالغ عاقل آزاد و طفل اگر ادراک
کند مشعر را و بالغ باشد کفایت میکند او را از حج و بهمین طور عبد اگر آزاد شود در موقع مذکور و شرط است انسان که مستطیع باشد از مال
حلال باینکه خرجی راه و مال روینده داشته باشد و راه هم باز باشد و امن و قادر هم باشد و قتی مستطیع میشود که از عمر او صد سال گذشته قدرت بر
رفتن نداشته باشد و لا بد من کفایة عیاله حتی یرجع الیهم و لا یباع ثیابه و لا خادمه و لا دار سکناه للحج و لا یجب اعادة الحج
اذا استبصر علی الاصح و ناچار است که بقدری داشته باشد که نزد عیال و اطفال خود خرجی بگذارد تا برگردد بسوی ایشان و واجب
نیست فروختن رخت خود یا خدمتکار خود یا خانه خود را برای اینکه بحج رود و واجب نیست اعاده کند حج خود را آنکه اثنی عشری نیست
بعد از آنکه اثنی عشری شده بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن جنید و ابن براج که اعاده واجب دانسته اند و فی وجوب الاستنابة
مع المانع من مرض او عدو او کبر قولان و در وجوب نایب در صورت مانع از مرض و دشمن یا پیری دو قول است ابن ابی عقیل و شهید
اول و مقدس اردبیلی و ابن براج و بحرانی و صاحب مدارک و فیض و ابی الصلاح و ابن جنید در پیری گویند واجب است نایب بگیرد و ابن ادریس
و علامه واجب نمیدانند محقق مردد است اصحهما عدم الوجوب نزد این بنده واجب نیست زیرا که تکلیف در صورت قدرت
است و خبر صادق از امیر المؤمنین علیهما السلام احتمال وجوب و ندب هر دو در آن میرود (ما جعل علیکم فی الدین من حرج)
اما هرگاه عذر مرفوع شد حج واجب است و یشترط فی حج المرئة الامن علی نفسها و لو من غیر محرم و یجب اخراج حجة الاسلام

من اصل مال الميت او صيه او لا الاستنابة من بلده فان لم يبلغ التركة فمن حيث يبلغ ولو من الميقات على الاقوى و شرط میشود در
حج زن اینکه ایمن باشد بر نفس خود در راه مکه و هرگاه غیر محرم باشد با او در صورت امنیت استطاعت باید برود و هرگاه کسی نزد مکه در صورت استطاعت
باید خارج کنند حج او را از اصل مال او اگر مرده باشد خواه وصیت کرده باشد یا نکرده باشد و باید نایب بگیرند برای میت از شهر که در او بوده
پس اگر کم باشد ترکه او پس بگیرند نیابت از هر جا که برسد مال اگر چه از میقات باشد بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للمحقق و العلامه و
صاحب مدارک و مقدس اردبیلی و انصاری که گویند از هر جا که بخواهند از بلد و قریب صحیح است و خلافا لابن ادریس و طوسی در قولی که از اقرب اماکن
بمکه او واجب دانسته اند ولا يجوز اخذ النائب حجتين في عام واحد بشرط ان لا يكون عليه حج واجب ولا يجوز النيابة عن الحاضر بمكة
في الطواف الا ما استثنى و جایز نیست گرفتن نایب دو حج را در یکسال و مشروطست در نایب که بر ذمه او حج واجب نباشد و نمیتواند نیابت بکند کسی از
حاضر در مکه مگر آنچه
استثنا شده

فارق

حج بشرایط مذکور واجب است عند الاربعه و عمره سنت نزد ابی حنیفه و مالک و واجبست نزد احمد و اصح قول شافعی و جایز است
عمره در هر وقت از سال و حج در صورت استطاعت واجب فوریست و جایز نیست تاخیر آن نزد ابی حنیفه و جایز است نزد شافعی و دو قول است احمد
و مالک را و بمال مغصوب حج صحیح است لکن عاصی است عند الثلثه و قولی از احمد کسیکه زمین گیر باشد یا مریض باشد بر او واجب است نایب گرفتن
بحج فرستادن عند الثلثه خلافا لمالک و واجبست حج گرفتن از مال او خواه وصیت کرده باشد خواه نکرده باشد و ساقط است حج نزد ابو حنیفه
و مالک اگر وصیت نکرده باشد پس حج میکنند از ثلث مال او و حج بر زن واجبست در صورت اطمینان بر نفس از بودن محرم با شوهر و بغیر
این و جایز نیست نزد ابی حنیفه و احمد
و جایز است با جماعت زنها و تنها نزد شافعی

بلا بعة

انواع الحج ثلثه تمتع و قران و افراد والتمتع يتقدم عمرته على حجه بعكسهما و فرض من بعد عن مكة بثمانية واربعين ميلا فاذا كم
على الاصح حج بر سه قسم است حج تمتع و قران و افراد و تمتع مقدم میشود عمره او بر حج او بعکس افراد و قران که عمره آن بعد از حج است و حج تمتع واجبست
برای کسیکه از مکه چهل و هشت میل راه دور باشد بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للطوسی که در مبسوط شانزده میل دانسته و در بسیار
کتب چون مشهور و محقق دوازده میل بدانکه در چهل و هشت میل و سیجده اخبار وارد است ولکن دوازده ابدا دلیلی ندارد مگر استنباط کرده
باشد از آیه مبارکه که حج تمتع فرض است (على من لم يكن حاضري المسجد الحرام) و مقابل حاضر مسافر گرفته باشد و حد او را هم چهار فرسخ
که دوازده میل باشد دانسته باشد و این تاویل هم بغایت ضعیف است فان عدل هؤلاء الى القران والافراد اختيارا لم يجز و يجب
القران او الافراد على اهل مكة و من كان بينه و بينها دون ثمانية واربعين ميلا و من كان من اهل مكة ثم نأى بالمدينة او غيرها

من البلاد ثم اراد الرجوع الى مكة واراد ان يحج تمتعا جاز پس اگر عدول کنند کسانیکه باید حج تمتع نمایند بسوی قران و افراد از روی اختیار
کافی نیست و واجبست قران و افراد بر اهل مکه و کسانیکه بوده باشد میان او و مکه کمتر از چهل و هشت میل و کسیکه بوده باشد از اهل مکه پس
بیاید بمدینه یا غیر آن از بلاد و پس اراده رجوع بکند بسوی مکه و اراده بکند اینکه حج تمتع بکند جایز است ویشترط في كل من الثلثة وقوع
احرام حجه في اشهر الحج وهي شوال وذو القعدة وذو الحجة وكذا العمرة للتمتع خاصة والقران يمتاز من الافراد بسياق الهدي
عند احرامه او بالجمع بين الحج والعمرة بنية واحدة و شرطست در هر یکی از این سه اینکه حج در ماه حج باشد و آن شوال و ذو القعده و ذو
الحجه و همین طور عمره در حج متمتع باید در این ماهها باشد و حج قران تمیز دارد از آن و بردن هدی در عقد احرام خود یا تلبیه در افراد
تلبیه است یا بقولی جمع بکند میان حج و عمره بیک نیت والواجب في عمرة التمتع الاحرام من الميقات ثم دخول المكة والطواف و
ركعتاه والسعي والتقصير و يزيد في عمرة الافراد طواف النساء و واجب در عمره متمتع احرام است از میقات بعد از محرم شدن داخل شدن
بمکه بعد طواف و دو رکعت نماز و بعد سعی و تقصیر کردن و در عمره افراد زیاد میشود طواف نسا والواجب في الحج الاحرام من مكة والوقوف بالعرفات
والمشعر والرمي والذبح والحلق او التقصير والطواف و ركعتاه والسعي وطواف النساء و ركعتاه والرمي والمبيت و وجوب الذبح
مخصوص بالتمتع و واجب در حج احرام است از مکه و رفتن بعرفات و مشعر و رمی و ذبح و سر تراشیدن یا تقصیر بکند و بعد طواف و دو رکعت
طواف و سعی و طواف النسا و دو رکعت نماز او و رمی و خوابیدن در منی و ذبح واجب بحج تمتع و يجب العدول عن عمرة التمتع الى
حج الافراد مع الضرورة كضيق الوقت و حصول الحيض و يجب الهدي على المتمتع خاصة الا مع العدول و لا يجوز تقديم طواف حج
التمتع و سعيه على الوقوف الا للمضطر بخلافهما على الاقوى والجمع بين النسكين بنية واحدة على الاصح و لا ادخال احدهما على الآخر
بان ينوي الثاني قبل الفراغ من الآخر و واجب میشود عدول از عمره متمتع بسوی حج در افراد در صورت ضرورت چون تنگی وقت حاصل
شدن حیض و واجب است هدی بر متمتع مخصوصا مگر در صورت عدول با فراد و جایز نیست مقدم داشتن طواف حج متمتع بر وقوف مگر برای
مضطر بر خلاف حج قران و افراد که جایز است نزد مشهور خلافا لابن ادریس که جایز نمیداند طواف و سعی را برای حج کننده مفرد و قارن زیرا
که واجب میداند ترتیب را در مناسک دلیل ما اخبار بر جواز و جایز نیست جمع بین حج و عمره بیک نیت بنا بر مشهور خلافا للطوسي في الخلاف
که گوید منعقد میشود حج مخصوصا دلیل ما نهی متعدد عبادت و جایز نیست داخل کردن یکی از آن دو بر دیگری بانیکه قصد کنند دوم را قبل از
آنکه از اول فارغ
شده باشد

فارق

صحیح است حج نمودن بهر کدام از این سه قسم عند الثلثه و جایز نیست برای اهل مکه حج تمتع و قران نزد ابی حنیفه افضل اول قران و بعد

تمتع است نزد ابو حنیفه و مالک در قولی و در قول اول تمتع را دانند و اصح قول شافعی و قولی از مالک اول افراد است و بعد تمتع و نزد احمد اول تمتع است بعد افراد و جایز نیست ادخال حج بر عمره عند الاربعة ولا یجوز بالعکس عند احمد و قولی از شافعی و جایز است ادخال عمره بر حج نزد ابی حنیفه و مالک

بدیعة

المیقات لاهل العراق العقیق و هو من المسلخ الی ذات عرق و کذا لاهل النجد لاهل الیمن یلملم و لاهل طایف قرن المنازل و لاهل المدینة ذو الحلیفة و هو مسجد الشجرة و اذا جاوزه فالجحفة و لاهل الشام و المغرب جحفة و کذا لاهل المصر علی الاقوی میقات که در آن باید محرم شوند از برای اهل عراق چون کربلا و بغداد وادی عقیق است و آن از مسلخ است تا ذات العرق و همین طور این وادی میقات است برای اهل نجد و از برای اهل یمن یلملم است و از برای اهل طایف قرن المنازل و از برای اهل مدینه ذو الحلیفه است و آن مسجد شجره است و اگر از آن بگذرند پس در جحفه واجب است محرم شوند و از برای اهل شام و مغرب جحفه است و همین طور از برای اهل مصر موافقا للفیض بدلیل روایة علی بن جعفر از امام موسی علیه السلام خلافا لابن ادریس که جده را دانسته ابن جنید بغداد را اقرب مواقیت را دانسته و بین مواقیت نزد طوسی و لا یجوز لاهل المدینة العدول عن الاحرام من میقاتهم الی میقات اهل العراق اختیارا علی الاقوی و جایز نیست از برای اهل مدینه عمدا ایشان احرام در میقات خود شان بسوی میقات اهل عراق در حالت اختیار بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للعلامه که جایز دانسته دلیل ما روایة ابراهیم بن عبد الحمید از موسی بن جعفر علیه السلام بر منع شید و لاهل البحر قیل جدة و از برای کسانیکه از دریا میایند ابن ادریس جده دانسته و قیل من مکة بقدر اقرب المواقیت ابن جنید گفته است از مکه بقدر اقرب میقاتها میقات اهل دریا است و قیل ینظر الی ما یغلب فی ظنه انه یحاذی اقرب المواقیت الیه فیحرم منه و هو الاظهر شیخ طوسی و محقق و شهیدین گویند نظر میکنند بسوی جیزی که حاصل میشود در گمان او که آن مکان مقابل اقرب مواقیت است بسوی که پس محرم میشود از آنجا و این قول اظهر است و لا یجوز الاحرام قبل المیقات الا لناذر علی الاصح و جایز نیست احرام قبل از میقات مگر برای کسیکه نذر کرده باشد بنا بر قول مختار موافقا للطوسی و سلار و ابن حمزه و محقق و شهیدین و بهائی و فیض و صاحب مدارک و بحرانی خلافا لابن ابی عقیل و ابن جنید و علم الهدی و ابن ادریس و علامه که مطلقا جایز میدانند مقدس اردبیلی توقف کرده دلیل ما حمل مطلق اخبار بر عدم جواز بر مقید بقید نذر او معتمر الی آخر رجب لمن خاف الفوت و کذا تجاوز المیقات بغیر الاحرام فمن فعل جاهلا او ناسیا وجب علیه الرجوع فان تعذر فمن ادنی الحل و الا من مکانه و من کان منزله دون المیقات فمیقاته منزله و جایز است قبل از میقات محرم شود عمره گذارنده در آخر رجب که میترسد فوت شود از او عمره و همین طور که جایز نیست احرام قبل از میقات جایز نیست بدون احرام بگذرد از میقات پس کسیکه بدون احرام گذشت از میقات از روی نادانی یا فراموشی واجب است او را برگردد و اگر نمیتواند پس محرم شود

از جائی که بیرون حرم باشد و نزدیکتر بحرم و اگر آنجا هم ممکن نشد از مکانیکه یادش آمده کسیکه منزل او نزدیکتر باشد از میقات بمکه پس میقات او منزل او است

فارُوق

و جایز نیست گذشتن از میقات بدون احرام عند الاربعة و هر گاه سهوا گذشت واجب است مراجعت و الا گشتن قربانی و احرام از میقات واجب نیست نزد حسن بصری کسیکه داخل شد بدون احرام بمکه بر او واجبست قضا نزد ابی حنیفه و نیست عند الثلثة

بدیعة

یجب الاحرام للحج و العمرة و الغسل له علی الاحوط واجبست برای احرام حج و عمره اجماعا و غسل برای احرام بنا بر قول مختار موافقا لابن ابی عقیل و ابن جنید خلافا للمشهور که غسل را مستحب دانسته اند دلیل ما امر امام بغسل و امر برای وجوبست چه سالم از معارض است و فی صلوة قولان و در نماز برای احرام دو قول است ابن جنید بر وجوب فته مشهور بر استحباب اصحهما الاستحباب قول باستحباب قوی است و آن شش رکعت است اقل آن دو رکعت است و نیة الاحرام ثم التلبیات و هی علی الاقوی لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة و الملک لک لا شریک لک لبیک و واجبست نیت احرام پس گفتن تلبیات اربع و ان بر قول مختار موافقا للعلامه و صاحب مدارک و مجلسی بر روایة معویة بن عمار عن الصادق علیه السلام خلافا للطوسی و ابی الصلاح و ابن براج و ابن حمزه و ابن ادریس و شهیدین که اینطور گفته اند لبیک اللهم لبیک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک لبیک صدوق و مفید و علم الهدی و ابن ابی عقیل و ابن جنید و سلار و انصاری اینطور دانسته اند لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک لبیک محقق و بهائی و فیض و مقدس اردبیلی و بحرانی این را واجب دانسته اند لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک و برای قول طوسی مستندی نیافتم و فی وجوبها للقارن مطلقا او تخییره بینها و بین الاشعار و التقلید قولان و در واجب بودن این تلبیه از برای قارن خواه هدی ببرد خواه نبرد یا اینکه مخیر باشد بین این تلبیات و میان اشعار و تقلید دو قول است ابن جنید و طوسی و سلار و ابی الصلاح و ابن براج و علامه و شهیدین و بهائی و بحرانی بر تخییر رفته اند علم الهدی و ابن ادریس گویند بدون تلبیه مطلقا منعقد نمیشود اصحهما الوجوب مختار این بنده وجوب تلبیه است در اظهر اخبار و احتیاط و یجب الجهر بها للرجال علی الاظهر و واجبست بلند گفتن این تلبیات از برای مردها بنا بر قول مختار موافقا للطوسی و بحرانی خلافا للصدوق که گویند جهرا باید گفت و خلافا لابن ادریس و علامه که مستحب دانسته اند جهر را دلیل ما خبر صادق علیه السلام که فرمود نازل شد جبرئیل در احرام بر رسول خدا و عرض کرد که امر کن باصحابت که بلند کنند صوت خود را در تلبیه و امر خدا برای وجوب است خاصه در این مقام معارضی نیست از اخبار که

الباب السادس

وجمع حمل بر استحباب کردد و یجب قطع التلبیة عند زوال الشمس من یوم عرفة ان کان حاجا واذا شاهد بیوت مکة ان کان معتمرا تمتع
وعند مشاهدة الکعبة ان کان معتمرا بافراده و واجبست قطع تلبیه در وقت ظهر روز عرفه اگر بوده باشد حج کننده و واجبست قطع تلبیه در
وقتیکه مشاهده کند خانهای مکه را اگر عمره تمتع بجای آورد و در نزد مشاهده خود کعبه اگر عمره مفرده بجای آورد و یکره حلق الرأس فی ذی
القعدة علی الارجح و مکروهست تراشیدن سر در ماه ذی القعده برای حج کننده بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للمفید قولی از طوسی که
جایز ندانسته و گویند اگر تراشید بر او است قربانی ولا یجوز الاحرام فی الحریر المحض للرجال وفی النساء قولان و جایز نیست احرام در حریر محض از برای
مردها و از برای زنها دو قول است ابن جنید و صدوق و طوسی و فیض و بحرانی و انصاری جایز ندانسته اند ابن ادریس و علامه و شهیدین و صاحب مدارک
جایز دانسته اند و صححهما الجواز بنظر این بنده جایز است از اظهر اخبار و مفید را دو قولست محقق احوط عدم جواز را دانسته و یجب
الاحرام علی الحائض والنفساء کغیرهما وعلی المستحاضة کالطاهرة و واجبست احرام بر حایض و زن نفسا مثل زنهای دیگر و بر زن
مستحاضه مثل طاهره و یحرم علی المحرم الصید البری الفرخ والبیض مباشرة و دلالة واشارة واغلاقا الا صید البحر وعلی المحل صید الحرم
وقتل الجراد والجماع والاستمناء والتزویج والشهادة علیه والنظر بشهوة الی النساء علی الاصح و حرامست بر محرم شکار کردن
صید و جوجه و تخم آنها خواه خود بکند خواه دلالت یا اشاره بکند کسی را بسوی شکار یا در را ببندد بر روی شکار مگر شکار دریا که آن جایز است و حرام
است شکار کردن بر محل در حرم و حرام است بر محرم کشتن ملخ و جماع و استمنا و عقد کردن زن و شهادة بر عقد و نظر بشهوت بسوی زنها بنا بر
قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن براج و ابن حمزه که بکراهت رفته اند طوسی را دو قول است دلیل ما قول صادق علیه السلام (لا تنظر فی المرآة وانت
محرم) و نهی برای حرمت است واذا تزوج المحرم عالما عامدا لم تحل له ابدا و یجوز الخطبة علی الاقوی و در وقتیکه زنی را عقد کند عمدا
که بداند حرامست حلال نمیشود آن زن برای او ابدا و جایز است خواستگاری بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن جنید که حرام دانسته
دلیل ما عقد حرام است در اخبار خواستگاری و خطبه که عقد نیست باقی است بر حلیت و هرگاه زنی شوهر کند یا مردی زن بگیرد از روی نادانی
در احرام عقد باطل است و در صورت حل دوباره او را عقد میکنند نزد مشهور و صدوق بعدم جواز عقد رفته خواه بعد خواه بنا و الی ابدا اگر چه
دخول هم کرده باشد و یحرم له ایضا الطیب وهو المسک والزعفران والعنبر والعود والکافور و حرامست از برای محرم بوهای خوش که
استعمال کند و آن مشک و زعفران و عنبر و عود و کافور است والریحان علی الاظهر و حرام است ریحان بنا بر قول مختار موافقا للشهید
صاحب المدارک دلیل ما اخبار بر نهی از ریحان بدون معارض و لانه بر حرمت کند خلافا للمشهور که حرام ریحان را ندانسته اند و سلار که
مطلقا همه را مکروه دانسته و بوهائی یا حین حرامست نزد ابن جنید و مفید و علامه و مکروهست نزد طوسی و ابن ادریس و این قول اقوی است

عدم

عدم فصل بحرمت اگر فرض کنیم آنها را جزو طیب چنانچه شمرده نشده جزو طیب در اخبار الا الطیب من ریح العطارین فی السعی و خلوق الکعبة والقبر
و حرام نیست بوهای خوش از بوی عطاران در سعی و خلوق کعبه و قبر حضرت پیغمبر و یحرم الاکتحال علی الاقوی و حرام است سرمه مطلقا بنا بر قول مختار موافقا
للمفید و سلار و ابن ادریس و شهیدین و بهائی و فیض و صاحب مدارک و بحرانی و انصاری خلافا للطوسی که مطلقا جایز دانسته و صدوق سرمه
کشیدن سیاهی را برای زن جایز دانسته مقدس اردبیلی و صاحب وسائل بغیر زینت را برای زن و مرد جایز دانسته اند ابن براج سرمه بوی خوش را جایز
دانسته محقق مردد است دلیل ما نهی امام مطلقا واستعمال الحناء للزینة علی الارجح و حرام است حنا بستن برای زینت بنا بر قول مختار موافقا
للشهیدین و بهائی خلافا للمشهور که بر کراهت رفته اند خواه برای زینت یا بغیر زینت و خلافا للعلامه که حرام دانسته مطلقا دلیل ما جمع اخبار جواز
و نهی والتظلیل للرجل المحرم سائرا اختیارا علی الارجح وقطع الشجر والحشیش من الحرم الا الفواکه والاذخر والمخیط للرجال وتغطیة
الرأس للرجال الا للضرورة والجدال وهو قول لا والله وبلی والله و حرام است در سایه راه رفتن برای مرد و زن از روی اختیار
موافقا للمشهور خلافا لابن جنید و بعضی از متاخرین که جایز دانسته اند دلیل ما اخبار بر نهی و حرام است کندن درخت و گیاه از حرم مگر میوه جات
و اذخر و حرام است پوشیدن لباس که بسیاهم دوخته شده برای مرد و پوشانیدن سر برای مردها مگر در ضرورت و جدال او گفتن لا والله
است محقق اظهار مر آب راند حکم پوشانیدن سر گرفته و حرام دانسته و مشهور بر عدم حرمت اند وقتل هوام الجسد علی الاحوط و حرام است
کشتن اشپش و کک و شپش بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن حمزه که بکراهت رفته و طوسی را دو قولست و اخبار مختلفه و اشهر روایتی بر حرمت
است وازالة الشعر من غیر ضرورة واستعمال الدهن وقص الاظفار ولبس الخفین ولبس الخاتم للزینة علی الاقوی و حرام است کندن
موی بدن بی ضرورت و استعمال روغن معطر را و گرفتن ناخن و پوشیدن مردان کفشی را که تمام پشت پا را بپوشاند و بدست کردن انگشتر برای زینت
بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للعلامه و محقق در مختصر نافع که بکراهت رفته اند دلیل ما مطلق نهی بهر چه برای زینت است و یکره النقاب
للمرأة علی الاظهر مکروهست نقاب برای زن که برروی اندازد بنا بر قول مختار موافقا للصدوق فی المقنع علم الهدی فی الجمل و علامه فی القواعد
و محقق خلافا للمشهور که حرام دانسته اند والنظر فی المرآة علی الارجح و مکروهست نظر در آینه موافقا لابن براج ابن حمزه و ابن زهره خلافا للصدوق
وابی الصلاح و ابن ادریس علامه و بحرانی و انصاری که بحرمت رفته اند و صاحب وسائل گوید اگر از برای زینت است حرام است طوسی را دو قولست
دلیل ما اخبار جواز واخراج الدم علی الاصح و مکروهست خون گرفتن موافقا للطوسی و ابن حمزه و محقق در نافع خلافا للمشهور دلیل ما جمع اخبار
نهی و جواز وفی الکذب مطلقا والمخیط للنساء علی الارجح و دروغ گفتن خواه مرد باشد خواه زن و لباس خیاطی شده برای زنان مفسد دروغ
گفتن را مطلقا مفسد احرام دانسته سایر علما مفسد ندانسته اند و این قول صحیح است چه کذب جزو مفسد احرام نیست و خبری از امام در این باب

نرسیده

نپوشیدن مخیط جایز است برای زنان اجماعا و حرام است نزد طوسی در نهایه و اخبار بر جواز اظهر واوضح است و خود طوسی در سایر کتب خود جایز دانسته
عجب است از ابی الصلاح که غسل ابلی تر بر سر در احرام حرام دانسته و دلیل او نزد علما معلوم نیست شاید گمان تغطیه راس کرده باشد و نظر
با جنابه بکه از نماسر برای محرم جایز نیست و صاحب سایل بر حرمت فته و یجوز مراجعة المطلقة الرجعیة وشراء الاماء فی حال الاحرام ولا یجوز
علی المحرم نحر الابل و ذبح البقر و الغنم و جایز است رجوع کردن بانکه طلاق رجعی داده است در احرام و خریدن کنیز و حرام نیست بر محرم نحر شتر
و ذبح گاو و گوسفند

فارق

تلبیه واجب است نزد مالک مطلقا و مستحب است نزد شافعی و احمد و اگر هدی ببرد و محرم شود بدون تلبیه منعقد است و الا فلا نزد ابو حنیفه و قطع میشود
تلبیه نزد جمره عقبه عند الثلثه و بعد از زوال روز عرفه نزد مالک و تلبیه چون قول صد و قتین است عند الاربعه و غسل احرام مستحب است و حرامست
عقد و بوسیدن زن و ملامست و قتل صید عند الاربعه و هرگاه عقد کرد نکاح را منعقد نشود عند الثلثه خلافا لابی حنیفه و رجوع زن مطلقا
صحیح نیست نزد احمد و حرامست استعمال طیب و گرفتن موی و ناخن و جایز است محرم را بودن در سایه محمل نزد ابو حنیفه و شافعی و حرام است استشمام
ریاحین و جایز نزد ابو حنیفه و جایز است عند الثلثه

مدیعه

یجب علی المحرم فی قتل النعامة بدنة مع الامکان و الا قیمتها علی البر و تصدق به علی کل مسکین نصف صاع و الا صام ستین یوما و الا
ثمانیة عشر یوما این بدیعه در کفارات احرام است و واجب است برای محرم اگر بکشد در احرام شتر مرغ را یک شتر ماده پنجساله در صورت امکان و الا
قیمت شتر را گندم بخرد و تصدق بدهد بر هر مسکینی نصف صاع اگر انهم ممکن نشد روزه بگیرد شصت روز و اگر انهم ممکن نشد هجده روز روزه بدارد و البدنه
واجب علی الاقوی و ترتیب واجبست بنا بر قول مختار موافقا لابن بابویه و ابن ابی عقیل و علم الهدی و شهیدین و محقق و علامه خلافا لابن
ادریس که تخییر را بین شتر و قیمت ان بگندم و دو ماه روزه قائل است و دلیل ما ظاهر اخبار و فی حمار الوحش او بعضه بقرة علی الاظهر
و کفاره کشتن خر وحشی یا گاو وحشی یک گاو است که بکشد موافقا للمشهور خلافا للصدوق که بدنه دانسته و ابن جنید بتخییر بین این دو قائلست
اخبار مختلف قول ابن جنید خالی از قوت نیست علی الامکان ثم الفض و الانصف ما مضی فی الاطعام و الصیام و کشتن گاو در صورت امکان
است و الا قیمت او را بگندم کرده بهر فقیری نصف صاع بدهند و اگر انهم ممکن نشد سی فقیر را هر کدام نصف صاع بدهد یا سی روز روزه
بدارد و در صورت عدم هر سه نه روز روزه بدارد و فی الظبی و الثعلب و الارنب شاة علی الامکان ثم الفض و الاسدس ما مضی علی
الارجح و در کشتن آهو و روباه و خرگوش یک گوسفند است در صورت امکان که باشد و اگر نبود قیمت او را گندم کرده بهر فقیری نصف
صاع دهند و اگر انهم نبود ده مسکین را بدهد یا ده روز روزه بگیرد و در صورت عجز سه روز روزه بنا بر قول مختار موافقا للمشهور

خلافا للطوسی که گوید روزه بقدر هر نصف صاعی یک روز است و در عجز سه روز و اخبار باهم مختلف است بنظر قاصر قول مشهور اقوی است
وفی القطاة و الدراجة و الحجلة و نحوهن حمل و فی العصفور و القبرة و الصعوة مد من طعام علی الاقوی و فی الیربوع و القنفذ و الضب
جدی علی الاصح و در کشتن قطاة و دراج و کبک و امثال اینها کفاره گوسفند دو ساله است و در گنجشک و قبره و صعوه یک مد از طعام
موافقا للمشهور خلافا للصدوق و قتین که گوسفند دانسته و در موش دشتی و خارپشت و سوسمار یک بزغاله بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابی
الصلاح که در این سه شتر نوشته و فی الزنبور ان لم یقصد شیء من الطعام علی الاقوی و در کشتن زنبور اگر اراده زدن او را نداشته باشد
کفی از طعام بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابی الصلاح که در زنبور سیاه گوسفند گفته ابن جنید و علم الهدی و مفید گفته اند در یک زنبور تصدق
بخرما بدهد و اگر بسیار کشته یک مد طعام و یجب الکفارة بالاغلاق و الدلالة و الاشارة مع التلف و المحرم اذا کسر بیض النعامة لکل بیضة
بکرة من الابل ان تحرک الفرخ و الا ارسل فحولة الابل فی اناثها بعدد البیض فما نتج کان هدیا للکعبة فان عجز فشاة عن البیضة ثم اطعام
عشرة مساکین ثم صیام ثلثة ایام و واجبست کفاره بسبب دربستن بروی صید و دلالت و اشاره کردن بان که او را صید کنند در صورتیکه
بان واسطه تلف شود و محرم در وقتیکه بشکند تخم شتر مرغ را از برای هر تخمی یک شتر بکر اگر جوجه در تخم حرکت آمده باشد و اگر نیامده باشد باید
بفرستد شتر نر سوی ماده ما بعدد هر تخمی که شکسته پس آنچه از انها اولاد آید باید هدیه ببرد برای کعبه پس اگر عاجز باشد و نداشته پس ده مسکین
طعام دهد اگر از انهم عاجز است سه روز روزه بگیرد و فی بیض القطاة ارسال فحولة الغنم فی اناث منها فان عجز فکبیض النعام و ان تحرک
الفرخ فی البیضة غنم بعدد البیض علی الاصح و در شکستن تخم قطاة باید بفرستد گوسفند نر را با ماده از انها و هر چه از انها بعمل آید هدیه خانه کند
کند پس اگر عاجز است پس چون بیض شتر مرغ است یعنی ده مسکین طعام دهد و الا سه روز روزه بگیرد و اگر بشکند تخمی را از قطاة که در او جوجه
است باید یک گوسفند بدهد بعدد هر تخمی بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للشهید ثانی که شاة را در اول واجب ندانسته اطعام ده
مسکین یا روزه سه روز را دانسته و دلیل ما ظاهر روایه و یجب الحمام و امثاله شاة علی المحرم فی الحل و درهم علی المحل فی الحرم علی الاقوی
و واجبست کفاره برای کشتن کبوتر و امثال او یک گوسفند بر محرم در مکان حل و یک درهم بر محل در حرم بنا بر قول مختار موافقا للشهید الثانی
خلافا للمشهور که قیمت او نوشته اند دلیل ما روایه از امام معصوم و اما للمحل فی الحرم فی فرخها نصف درهم و بیضها ربعه و کفارتان علی المحرم
فی الحرم الان یتجاوز البدنه و اما از برای محل در حرم بکشتن جوجه کبوتر نصف درهم و تخم کبوتر و امثال او چهار یک درهم و دو کفاره است
بر محرم در حرم مگر اینکه تجاوز کند از بدنه که در انوقت بیشتر از بدنه واجب نیست و یجب الکفارة فی قتل الجرادة تمرة و فی کثیرها شاة
علی الاظهر و واجبست کفاره در کشتن ملخ هر ملخی یک خرما و در زیاد انها یک گوسفند بنا بر قول مختار موافقا لابن بابویه و طوسی و ابن

حمزه وابن براج وابن ادریس کف از طعام است در هر ملخی و در زیاد گوسفند نزد مفید و علم الهدی و سلار و محقق و علامه و کف طعام است نزد ابن
ابی عقیل و گوسفند است نزد ابن جنید و در ملخ بسیار که در بیابان بریزد و نتواند انسان دوری از قتل انها نماید کفاره نیست وفی القملة
والبرغوث کف من طعام علی الاحوط و در کشتن شپش و کک یک کف از طعام است بنابر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن جنید و طوسی و ابن ادریس
که گویند اگر موذی باشد کفاره ندارد و در انداختن او از بدن و جامه عمدا کفاره یک کف طعام است وفی کسر قرنی الغزال ربع قیمته علی
الاصح وفی عینیه نصفه وفی یدیه قیمته ولا یجب الکفارة بقتل السباع والحیة والعقرب والفارة والکلب وفی
الاسد قولان احوطهما الکبش و در شکستن شاخ غزال چهار یک قیمت او است بنابر مشهور و مروی از معصوم خلافا لابن بابویه و مفید و
سلار و علامه که تصدق بچیزی را کافی دانسته اند و در دو شاخ او نصف قیمت او و در دست او نصف قیمت او و در شکستن دو دست او قیمت
او واجب نیست کفاره بکشتن درندگان چون پلنگ و بر و مار و عقرب و موش و سگ و در شیر دو قول است مشهور آنند که کفاره ندارد و ابن
بابویه و ابن حمزه یک گوسفند دانسته اند و این قول احوط است و مروی از حضرت صادق علیه السلام است ویتکرر الکفارة بتکرر الصید خطأ اجماعا
وفی تکررها مع العمد قولان اصحهما عدمه و مکرر میشود کفاره بتکرار صید از روی خطا و در تکرار صید عمدا دو قول است ابن بابویه و ابن جنید و
علم الهدی و شهید اول مکرر میدانند و صدوق و ابن براج و محقق و شهید ثانی و فیض و صاحب مدارک و صاحب مسائل دفعه اول کفاره را واجب و در مکرر بعمد واجب
نمیدانند و طوسی را دو قول است اقوی در جمع اخبار عدم وجوب است لقول الصادق علیه السلام فان اصابه متعمدا کان علیه الکفارة فان اصابه ثانیة
متعمدا فهو ممن ینتقم الله منه ولم تکن علیه الکفارة لقوله تعالی (ومن عاد فینتقم الله منه) واذا اشترك محرمان فصاعدا فی صید وجب
علی کل منهم فداء کامل وکذا لو رمی اثنان صیدا واصاب احدهما واخطأ الآخر علی الاصح و در وقتیکه شریک شوند دو نفر محرم یا بیشتر در صیدی
واجب است بر هر کدام انها فدای کامل و همین طور اگر دو نفر تیرانداز بسوی شکاری بر سید یکی از آن تیرها و خطا بکند تیر دیگری بر هر کدام واجب است بنا
بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن ادریس که واجب نمیداند بر هر دو و یجب ذبح فداء الصید بمنی ان کان فی احرام الحج و بمکة ان کان فی
العمرة و فداء غیر الصید حیث شاء واذا احرم العبد باذن مولاه فاصاب صیدا وجب علی السید الفداء و واجب است ذبح فداء شکار
بمنی اگر بوده باشد در احرام حج و بمکه اگر بوده باشد در عمره و فدای غیر صید در هر جا که بخواهد و در وقتیکه بنده محرم شود باذن اقای خود پس
صیدی کند واجب است بر اقای او کفاره بفداء واذا احلب المحرم ظبیة وشرب لبنها وجب علیه دم وقیمة اللبن علی الاقوی و در وقتی
که بدوشد محرم آهوئی را و بخورد شیر او را واجب است بر او ریختن خون و قیمت شیر بنابر قول مختار موافقا للمشهور ابن ادریس تردید کرده

بلاجهت زیرا که خبر صریح است بر این کلام واذا اضطر المحرم الی الصید والمیتة اکل الصید وفداه ولا یاکل المیتة و در وقتیکه مضطر شد محرم
باینکه یا صید کند یا اکل میته کند صید را بخورد و فدا بدهد و نخورد میته را

باب الرابعة

یجب علی المحرم بالجماع قبلا عالما عامدا بالتحریم قبل وقوف المشعر علی الاصح بدنة والحج من قابل رجلا کان او امرأة فان عجز فشاة
واجب است بر محرم بسبب جماع با زن از قبل عمدا با علم بحرمت قبل از وقوف عرفه کشتن شتر بنابر قول مختار موافقا للمفید و سلار و ابی الصلاح
خلافا للصدوقین و ابن جنید و طوسی و ابن براج و ابن حمزه و ابن ادریس و شهیدین و صاحب مسائل و فیض و انصاری که گفته اند جماع قبل از مشعر بدنه دارد
حج سال بعد علم الهدی را دو قول است ابن ابی عقیل و علامه باطل دانسته اند حج را بجماع در قبل از هر دو موقف هم عرفات هم مشعر و واجب دانسته اند
بدنه و سال دیگر حج را پس واجب است نزد این بنده بواسطه جماع قبل از عرفات بدنه و حج سال دیگر برای هر دو زن پس اگر عاجز است از
قیمت شتر گوسفند کفاره دهد و یفترقان اذا بلغا موضع الخطیئة بمصاحبة ثالث فی حج القضاء الی اخر المناسك لو حجا فی القابل
علی تلك الطریق فلا تفریق و باید زن و مرد از یکدیگر جدا شوند یعنی همیشه ثالثی با انها باشد وقتی که برسند بموضعی که خطا کرده اند با ثالثی
در حج سال دیگر تا آخر مناسك که با یکدیگر نباشند و هر گاه حج بکنند در سال دیگر از راهی غیر این راه پس واجب نیست جدائی اند و کذا
بعد العرفة قبل المشعر علی الاظهر و در حکم قبل از عرفه است جماع بعد از عرفه قبل از مشعر موافقا للمشهور خلافا للمفید و سلار و ابی الصلاح
که گویند بدنه دارد کفاره اما حجش صحیح است قضا ندارد سال دیگر دلیل با روایة عمار از صادق علیه السلام وکذا فی وطی الدبر والبهائم
علی الاصح و در حکم جماع در قبل است جماع در دبر از زن و مرد با بهایم بنابر قول مختار موافقا لابن براج و علامه و انصاری فی الدبر و موافقا
لابن حمزة فی الثلاثة خلافا لابن ادریس و محقق و فیض و صاحب مدارک و صاحب مسائل که وطی در دبر را قبل از وقوف مفسد حج ندانسته اند
همان بدنه را نوشته اند ابو الصلاح در استمناء و لواط و بهائم بدنه دانسته نه حج را باطل ابن ادریس مقدس اردبیلی در استمناء و بهایم بدنه دانسته اند
و حج را صحیح طوسی را دو قول است واذا جامع بعد المشعر وجب البدنة دون الحج من قابل والمحل اذا جامع امته المحرمة فعلیه بدنة او بقرة
فان عجز فشاة او صیام ثلثة ایام او صدقة ولو جامع قبل الطواف لزمه جزور وان امکن والا فبقرة او شاة و در وقتیکه جماع کند بعد از
مشعر واجب است بر او کفاره بدنه و حجش صحیح است و محل در وقتیکه جماع کند با کنیزیکه محرم است باید کفاره بدنه دهد یا گاو و اگر عاجز است
گوسفند یا سه روز روزه یا صدقه و هر گاه جماع بکند قبل از طواف لازم است که کفاره بدهد شتر اگر ممکنش باشد والا گاو یا گوسفند فان
جامع بعدهما قبل طواف النساء لزمه بدنة ان کان موسرا و بقرة ان کان متوسطا و شاة ان کان معسرا و علیه بدنة ان کان بعد السعی فی
عمرة التمتع پس اگر جماع کند بعد از مشعر و طواف پیش از طواف النساء واجب است بر او کفاره بدنه اگر دارا بوده است و گاو اگر متوسط الحال است

و گوسفند

وگوسفند اگر دارنده و جنت براو دشوار است و براو است کفاره بدنه اگر بوده باشد جماع او بعد از سعی در عمره تمتع ولا تسقط الکفارة
بعد مجاوزة النصف من طواف النساء وبعد خمسة اشواط منه علی الاصح وساقط نمیشود کفاره بعد از تجاوز نصف از طواف النساء و بعد از
پنج شوط از طواف النساء بنابر قول مختار موافقا لابن ادریس خلافا للمحقق که بعد از تجاوز از نصف صحیح دانسته و خلافا للطوسی و علامه و شهید اول که بعد از
پنج صحیح دانسته اند بدانکه احتیاط قول ابن ادریس است و مروی قول طوسی است ومن لاعب حتی انزل لزمه بدنة والحج من قابل وکذا الاستمناء
علی الاقوی و کسی که ببازی انزال کند در قبل از عرفات و مشعر براو است کفاره بدنه و حج سال دیگر و همین طور است حکم استمنا بنابر قول مختار
موافقا لابن جنید و طوسی و ابن براج و علامه و صاحب وسایل خلافا لابی الصلاح و ابن ادریس و شهیدین و محقق و فیض و صاحب مدارک که بدنه نوشته اند
نه بطلان حج و انصاری بطلان حج و صحت هر دو را دیده کرده و دلیل ابی الصلاح برائة اصلیه و دلیل ما اخبار از معصومین ولو نظر بشهوة الی المرأة مطلقا فامنی
فبدنة وان زوج المحرم وادخل لزمه بدنة وکذا المحرم وفی الجدال ثلثا صادقا او مرة کاذبا شاة وثلثا کاذبا جزور وان کان لاثبات حق او نفی
باطل فلا کفارة علی الاصح و هر گاه نظر بکند بسوی زنی بشهوت خواه زن خود باشد یا غیر پس منی از او آید کفاره بدنه است و در وقتیکه تزویج بکند
محرم و داخل بکند واجبست در او کفاره بدنه و در همین حکم است اگر زن محرمه شوهر بکند و در جدال سه دفعه براستی یا یکدفعه بکذب کفاره گوسفند است و در
جدال سه دفعه بکذب شتر و اگر بوده باشد از برای اثبات حقی یا نفی باطلی کفاره ندارد بنابر قول مختار موافقا للبعض خلافا للمشهور که گویند مطلقا کفاره
دارد بدانکه اخبار بر کفاره است مطلقا اما حکم باین ترتیب که مشهور گفته اند در جمیع اخبار خالی از اشکال نیست محقق و جماعتی در کذب و بار [illegible] نوشته
اند و من خبری بر ان نیافته ام مفید و سلار گفته اند اگر کسی بوسد زن خود را بعد از طواف النساء و زن در کراهت باشد و طواف النساء را ننموده باشد
بر مرد است کفاره [illegible] دلیلی در این باب نیافتم ولکل شعرة [illegible] من طعام فاذا بلغ عشرة شاة واذا حلق راسه شاة او اطعام
ستة مساکین او صیام ثلثة ایام علی الاظهر و از برای گرفتن هر ناخنی یک کف از طعام است پس در وقتیکه برسد بده یک گوسفند است و در وقتی که بتراشد
سر را یک گوسفند است یا اطعام شش مسکین یا سه روز روزه بنابر قول مختار چون بعضی علما ده مسکین گفته اند و بعضی شش روایات در
شش است وفی طرح القملة وقتلها ولم تکن تؤذیه کف من طعام وفی قطع شجرة کبیرة اذا کان اخضر بقرة والصغیرة ثمنها علی
الاشهر وفی قلع الضرس قولان احوطهما عدم الکفارة و در انداختن شپش یا کشتن او در حالتی که موذی نیست کفاره کف از طعام است
و در قطع درخت سبز بزرگ گاو است و در کوچک قیمت او را تصدق بدهد موافقا للمشهور ابن ادریس ابدا گوید کفاره ندارد ابن جنید و علامه در مختلف
مطلقا بقر دانسته اند محقق مردد مانده و قول مشهور مروی است و در کندن دندان دو قول است طوسی و شهید اول و ابن براج و صاحب وسایل
واجب گوسفند دانسته اند ابن بابویه و ابن جنید و علامه و شهید ثانی و مقدس اردبیلی و صاحب مدارک و انصاری گویند کفاره ندارد و دلیل شیخ خبری است

از اول شهر رمضان که منتهی باتمام نمیشود محقق مردد است پس واجب نمیشود کفاره بلا دلیل وفی نتف ابطیه شاة وفی احدهما اطعام ثلثة مساکین
وفی التظلیل شاة وفی الطیب شاة وفی تغطیة الراس عمدا اطعام مسکین وفی السباب والفسوق عمدا بقرة وفی لبس المخیط شاة ولا کفارة علی
الجاهل والناسی فی غیر الصید و در کندن و تراشیدن زیر دو بغل کفاره گوسفند است و در یکی از اینها اطعام سه مسکین و در زیر سایه بودن
گوسفند و استعمال طیب اگر کند گوسفند و در پوشاندن سر عمدا اطعام یک مسکین و در فحش و فسق گفتن عمدا گاو و در پوشیدن جامه بهم دوخته گوسفند
و کفاره ندارد جاهل و آنکه بفراموشی از اینها کاری کند مگر در صید که در آن دارد شهید اول در لمعه لبس خفین گوسفند نوشته چون مروی نیست ذکر نشد

فاروق

اگر کسی صید کند از برای او است مثل ان صید از چهار پایان که عوض بدهد بعینها عند الثلثه و قیمت آن نزد ابو حنیفه و در صید کبوتر و امثال آن
گوسفند است عند الثلثه و مالک گوید در کبوتر حرم قیمت است نه جزا و در شراکت جماعتی در صید یک جزا کافی است عند الثلثه و واجبست برای
هر یکی جزای کامل نزد ابی حنیفه و هر گاه دو صید کند دو جزا است عند الاربعة و در ثانی جزا نیست نزد داود و در صید خطا جزا نیست نزد داود
و هست عند الاربعة و بر دلالت کننده هست نزد مالک و شافعی و بر هر کدام هست نزد ابی حنیفه و حرام است صید غیر ماکول اللحم و جزا دارد نزد ابی حنیفه
و نیست عند الثلثه جماع قبل از محل شدن مفسد احرام و قضا براو واجبست که برگردد و دوباره محرم شود و کفاره بدنه است عند الثلثه و قبل از
وقوف فاسد است حج و کفاره گوسفند است و بعد از وقوف صحیح است و کفاره بدنه است نزد ابی حنیفه و مستحبست بعد از وطی تفریق بین ایشان نزد
ابی حنیفه و شافعی و واجبست نزد مالک و احمد و در وطی دبر فاسد است حج و بدنه کفاره دارد نزد مالک و باید حج سال دیگر بکند و فاسد نیست
حج ولکن کفاره بدنه دارد عند الثلثه و همین طور است نزد مالک حج فاسد است و کفاره بدنه دارد اگر کسی بوسد زن را و انزال کند بشهوت
و بدنه دارد و حجش صحیح است عند الثلثه کندن موی و گرفتن ناخن کفاره ندارد عند الثلثه و صدقه دارد نزد ابی حنیفه و کفاره سر تراشیدن چون امامیه
اند در قدر آن اختلاف کرده اند ربع سر است نزد ابی حنیفه **[illegible]** و قولی از احمد و سه موی نزد شافعی و مالک تقریبا

المحصر یبعث الهدی او ثمنه فاذا بلغ الهدی محله منی ان کان حاجا او بمکة ان کان معتمرا حلق او قصر وتحلل الا من النساء حتی یحج فی القابل
والمصدود [illegible] کسیکه او را مانعی است چون مرض در حج و عمره میفرستد هدی یا قیمت او را پس در وقتیکه برسد هدی او بمنی اگر حاج است یا
بمکه اگر در عمره بوده سر میتراشد یا تقصیر میکند و محل میشود مگر از جماع تا حج بکند سال دیگر و عمره بجا می آورد اگر امکان دارد والمصدود بالعدو
من الموقفین و مکة ذبح هدیه وقصر او حلق وتحلل حیث صد واذا زال المانع وجب الالتحاق علیهما مع ظن الادراک فان فات
وجب التحلل وقضاء الحج الواجب و کسیکه دشمن داشته باشد که مانع باشد او را از وقوف بعرفه و مشعر و مکه میکشد هدی خود را و تقصیر میکند و

سر تراشید و محل میشود هر جائیکه ایستاده از خوف و دزدیکه مانع زایل شود و واجبست مصدود و محصر که ملحق بشوند بحاج در صورتیکه بدانند درک
حج میکنند پس اگر فوت شد واجبست که محل شوند و قضای حج واجب را سال دیگر بجای آورند و من حج قارنا ثم احصر لم یحجز ان یحج فی القابل الا
قارنا وکذا المفرد والمتمتع ویجب علی المحصر صیاما بدل الهدی اذا لم یجد ولا ثمنه و کسیکه حج قران میکند پس محصر شد کافی نیست اینکه
حج بکند در سال دیگر حج تمتع و افراد مگر اینکه باید حج قران کند و در همین حکم است حج کننده تمتع و مفرد و واجبست بر محصر روزه بدل
هدی وقتی که نیابد هدی را و نه قیمت او را

بدیعة

الطواف واجب وکیفیته النیة والبدأة بالحجر والختم به وجعل الکعبة علی یساره وان یدخل الحجر فی الطواف وان یکمله سبعا
وان یکون بین المقام والبیت ومن نسی شوطا اتی به ومن شک فی الاشواط بعد الانصراف فلیس بشیء وان کان فی قبلها اعاد علی الاقوی
طواف واجبست و کیفیت او اینکه نیت بکند در اول و ابتدا بکند طواف را از حجر الاسود و ختم بکند باو و قرار بدهد کعبه را در سمت دست چپ
و اینکه داخل بکند حجر اسمعیل را در طواف و هفت دفعه طواف بکند و اینکه هنگام طواف میان مقام و خانه کعبه راه برود و کسی که فراموش بکند
یکی از شوطها را همانجا بیاورد و کسیکه شک بکند در عدد شوطها بعد از اتمام اعتباری بشک نماید و اگر پیش از اتمام شک کند اعاده
نماید شوطها را بنا بر قول مختار موافقا للصدوق و طوسی و ابن براج و ابن ادریس و محقق و علامه و شهیدین و بهائی و صاحب مسالک و انصاری
خلافا لابن جنید و ابن بابویه و مفید و ابی الصلاح و مقدس اردبیلی و صاحب مدارک و منجی که گویند در شک اشواط کمتر از هفت بنا را بر
اقل گذارد و شوطی دیگر کند دلیل اینها خبریست که در جمع اخبار بر طواف مستحبی گردد وکذا ان زاد شوطا عمدا او سهوا علی الاصح
و همین طور واجبست از سر بگیرد طواف را اگر یک شوط زیاد بکند عمدا یا سهوا بنا بر قول مختار موافقا للصدوق خلافا لابن ادریس
که در هر صورت بکراهت رفته و خلافا لابن بابویه و ابن جنید و طوسی و ابن براج و علامه که گفته اند اضافه میکند در صورت سهو
شش شوط دیگر و با او چهار رکعت نماز میخواهد دو رکعت بعد از طواف و دو رکعت بعد از سعی انصاری طواف را صحیح دانسته و اتمام
بشش شوط دیگر را مستحب و در عمد بجز ابن ادریس همه بر بطلان اند و اقوی مختار ما است در هر صورت چه روایت رفاعه که متمسک جمیع اند با
درنا قلا است و روایة ابی بصیر صریح بر بطلان است و شک از هفت بیشتر بنا بر اقل است طواف صحیح و یشترط فیه الطهارة وازالة
النجاسة من الثوب والبدن علی الاظهر و شرطست در طواف وضو یا غسل و نبودن نجس جامه و بدن و طواف بنا بر قول مختار موافقا للمشهور
خلافا لابن حمزه که بکراهت رفته خبر جواز دال است بر مستحبی لهذا قول مشهور اقوی است ابو الصلاح جایز دانسته طواف مستحبی را بدون
طهارت و مشهور جایز دانسته اند وستر العورة علی الاصح و واجبست در طواف ستر عورت موافقا للطوسی و ابن زهره و انصاری

خلافا للعلامه دلیل ما روایة از ابن عباس ویجب رکعتا الطواف علی الاصح واجبست دو رکعت نماز طواف بنا بر مشهور طوسی و ابن ادریس نقل
نموده اند که بعضی از اصحاب ما بر استحباب رفته اند و نظر نموده اند چه کسان میباشند گویا قابل ذکر نبوده اند بعده خلف المقام او الی احد جانبیه
ولو نسیهما وجب علیه الرجوع ولو شق قضاهما حیث ذکر و این دو رکعت نماز بعد از طواف است پشت مقام یا بسوی دو جانب او
و هر گاه فراموش شد نماز واجبست بر طواف کننده که برگردد و بخواند و هر گاه ممکن نشود مراجعتش قضای دو رکعت را بنماید هر وقت یادش
آمد ویستحب لثم الحجر واستلام الرکن الیمانی علی الاقوی و مستحب است بوسیدن حجر الاسود و استلام رکن یمانی بنا بر قول مشهور خلافا للسلار
که واجب دانسته ویجب ان یطاف بالعاجز ویجزی عن الحامل والمحمول مع النیة ومن ترک الطواف عمدا ولو جاهلا لزمه البدنة والا
ویجب تقدیم الطواف علی السعی فان خالف اعاد السعی و واجبست اینکه طواف بدهند بعاجز و کافی است حج از حامل و محمول با نیت و کسیکه
ترک بکند طواف را عمدا و اگر چه جاهل باشد لازم است او را بدنه و اعاده و واجبست تقدیم طواف بر سعی پس اگر مخالفت کند اعاده کند
سعی را ویجوز للمتمتع تقدیم الطواف والسعی علی الوقوفین لضرورة کخوف الحیض او المرض و جایز است از برای کسیکه حج تمتع میکند مقدم بدارد طواف
و سعی را بر عرفات و مشعر بسبب ضرورتی چون خوف از حیض یا مرض ویجب تأخیر طواف النساء عن السعی مطلقا الا لضرورة کالحیض ومن
نسیه حتی رجع یبعث ههنا الآن یکون تجاوز النصف ویحرم الطواف علی الحائض والنفساء فان ضاق وقت الوقوف وجب
العدول الی الافراد والطواف بعد الطهر و واجبست تأخیر طواف النساء از سعی در حج تمتع و قران و افراد مگر لو اسطه ضرورتی چون خوف از
حیض که جایز است تقدیم و کسیکه فراموش کرد او را تا برگشت بسوی بلد خود میفرستد بدلی بسوی کعبه مگر اینکه گذشته باشد از نصف طواف و
کمتر از طواف مانده باشد و حرام است طواف بر حایض و نفسا و اگر تنگ است وقت وقوف عرفه و مشعر و نتواند بعد از پاک شدن طواف
کردن و وقوف را بجا آورد و واجبست عدول کند از عمره تمتع بسوی حج افراد و طواف کند بعد از پاک شدن از حیض و نفاس و اذا حاضت قبل تجاوز
النصف وجب علیها قطعه والاستیناف اذا طهرت وان کان بعده قطعته ثم یجزیها الاتمام و لها ان تسعی حائضا و در وقتیکه
حیض شود قبل از تجاوز از نصف طواف واجبست بر زن قطع طواف و از سر طواف کردن در وقتیکه پاک شد از حیض و اگر حیض شود بعد از نصف
قطع کند طواف را پس کافیست در وقتیکه طاهر شد اتمام کند هر چند شوطیکه باقی مانده بود و از برای زن حایض است اینکه سعی نماید در حالت حیض

فاروق

طهارت و ستر عورت شرط است در صحت طواف عند الثلثه خلافا لابی حنیفه و بوسیدن حجر مستحب است عند الاربعه استلام رکن یمانی جلد
است نزد احمد خلافا للشافعی و اگر بین طواف حدثی صادر شود و نمو سیکیرد و از همانجا بنا میگذارد نزد مالک و احمد و قولی از شافعی در قول دیگر از

از ابتدا است دو رکعت نماز طواف واجبست نزد ابی حنیفه و قولی از شافعی و مستحب است نزد مالک و احمد و راجح قول شافعی

بدایعة

یجب السعی بعد الطواف ویشترط فیه النیة وکونه سبعة اشواط والابتداء بالصفا والختم بالمروة ومن ترکه عمدا وجب علیه الحج من قابل ومن نسیه یأتی به وان خرج یعود وان تعذر یستنیب ومن بدأ بالمروة او زاد علی السبعة عمدا یعود واجبست سعی بعد از طواف و شرطست در آن نیت و هفت شوط بودن ابتدا از صفا ختم بمروه وکسیکه ترک بکند سعی را عمدا واجبست بر او حج سال دیگر فراموش کند بجا آورد و اگر از مکه خارج شده برگردد و بجا آورد و اگر میسر نشود نایب بگیرد و کسیکه ابتدا بمروه نماید در شوط یا شوطی زیاد ترکند از هفت عمدا باید دوباره شوط نماید از سر ویجوز قطع السعی لقضاء الحاجة او غیرها علی الاصح وجایز است قطع سعی برای حاجتی یا غیر حاجت چون نماز و غذا خوردن بنابر قول مختار موافقا للطوسی و علامه و شهیدین و محقق و صاحب مدارک و فیض که فرموده اند جایز است قطع و پس از رفع حاجت اتمام کند خلافا للمفید و ابی الصلاح و سلار حکم سعی را چون طواف دانسته اند در تجاوز از نصف اخبار جواز دلیل او اینکه حرمت طواف اکثر از سعی است والجلوس بین الصفا والمروة علی الاقوی و جایز است نشستن میان صفا و مروه بقسمیکه حفظ کند محل شوط را که بعد اتمام میکند زیاد و کم نشود بنابر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابی الصلاح و ابن زهره که جایز ندانسته اند دلیل ما اخبار جواز جلوس و یستحب الطهارة علی الاظهر و مستحب است طهارت در اشواط سعی بنابر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابن ابی عقیل که واجب دانسته و دلیل جمع اخبار جواز ترک یا امر بطهارت حمل باستحباب شود والهرولة بین المنارة و زقاق العطارین علی الارجح و مستحب است هروله میان مناره و زقاق عطارین بنابر قول مختار موافقا للمشهور خلافا لابی الصلاح که واجب دانسته و دلیلش بر وجوب مخفی است ویجب التقصیر فی عمرة التمتع والافراد بعد السعی من قطع الشعر والظفر وبه یتحلل من احرامها ویجزی الحلق فی عمرة الافراد و یحرم فی عمرة التمتع وان فعل فعلیه شاة ولو جامع قبل التقصیر عمدا وجب للموسر بدنة وللمتوسط بقرة وللمعسر شاة ومن تعمد ترک التقصیر حتی احرم بالحج بطلت عمرته وصارت حجة مفردة ولا یجوز للمتمتع الخروج من مکة حتی یحرم بالحج و واجبست تقصیر در عمره تمتع و افراد بعد از سعی از اینکه قطع کند موی خود را یا ناخن خود را و با و محل شود و خارج از احرام و کافی است تراشیدن سر در عمره افراد و حرامست در عمره تمتع اگر بکند بر او است کفاره گوسفندی که جماع کند قبل از تقصیر عمدا واجبست از برای دارنده شتر و از برای متوسط گاو و از برای کسیکه دشوار است بر او گوسفند و کسیکه عمدا ترک بکند تقصیر را تا محرم شود برای حج باطل است عمره او و میگردد حج او مفرده و جایز نیست از برای متمتع خارج شدن از مکه تا اینکه محرم شود بحج

فاروق

واجبست در سعی ابتدا از صفا کند بمروه ختم کند عند الثلثة و از هر دو طرف جایز است نزد ابی حنیفه

بدایعة

یجب للحاج الوقوف بعرفة بعد الاحرام یوم التاسع من ذی الحجة من ترکه عمدا بطل حجه والواجب فیها النیة والکون بها من زوال الشمس الی الغروب للمختار والی طلوع الفجر للمضطر ومن افاض منها قبل الغروب عامدا وجب علیه بدنة علی الاظهر فان عجز صام ثمانیة عشر یوما واجبست از برای حاج رفتن بعرفات بعد از اینکه برای حج محرم شوند روز نهم ذی الحجه کسیکه او را ترک بکند عمدا حج او باطل است و واجبست در آن نیت و بودن در عرفات از ظهر تا غروب برای مختار و تا طلوع صبح از برای مضطر که دیر رسیده اگر برسد ادراک نموده است و کسی که حرکت بکند و خارج شود از عرفات قبل از غروب آفتاب عمدا واجب است بر او کفاره بدنه موافقا للمشهور خلافا للصدوقین که گفته اند گوسفند است پس در عجز از بدنه باید روزه بدارد هجده روز ویجب الوقوف بالمشعر بعدها علی الاقوی والواجب فیه النیة والکون به من طلوع الفجر الی طلوع الشمس یوم العید للمختار والی الزوال للمضطر علی الاصح و واجب است رفتن بمشعر بعد از عرفات و این رکن است نزد اجماع امامیه خلافا لابن جنید که گوید بترک او عمدا کفاره بدنه دارد و حج صحیح است و اخبار ظاهر است بر خلاف قول ابن جنید و واجبست در آن نیت و بودن در مشعر از طلوع فجر تا طلوع آفتاب روز دهم ذی الحجه که عید قربانست از برای مختار و تا ظهر برای کسیکه مضطر است و نرسیده بنابر قول مشهور خلافا لعلم الهدی که تا غروب برای مضطر دانسته و ظاهر ابو الصلاح هم براین قولست ابن ادریس از کتاب انتصار علم الهدی نقل کرده علامه در مختلف تعجب میکند که چگونه علم الهدی مخالفت ما اجماع امامیه نموده و خلافا للمفید که گوید کسیکه ادراک مشعر را تا طلوع آفتاب نمود حج او فوت شده و اخبار بر خلاف قول مفید است ومن خرج قبل الزوال وجب ان یعود الیه ویقف به بعد طلوع الشمس و کسیکه بیرون رود از مشعر قبل از ظهر واجبست بر او که برگردد بمشعر و ساکن شود در آن اگر چه بعد از طلوع آفتاب بیرون رفته باشد ویجزی الاختیاری والاضطراری بان علی الاقوی و کافی است برای صحت حج هر کس ادراک کند اختیاری عرفه یا مشعر را بنابر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للمفید که ذکر شد و صحیح است حج کسیکه ادراک کند اضطراری عرفه و اختیاری مشعر اجماعا وفی اضطراری المشعر بانفراده قولان انا من المتوقفین و در صحت حج کسی که ادراک کند اضطراری مشعر تنها را دو قول است این بنده توقف دارد در حکم علامه و شهید اول و فیض و انصاری باطل دانسته اند صدوق در علل الشرایع و ابن جنید و علم الهدی و صاحب مدارک و شهید ثانی و صاحب مسائل صحیح دانسته اند بجزانی توقف نموده لکن روایت عبد الله بن مسکان از حضرت امام موسی علیه السلام تقویت میکند صحت حج را کما لا یخفی علی البصیر و در اضطراری تنهای عرفه حج صحیح نیست ومن فاته الوقوفان ولو سهوا بطل حجه واحدهما عمدا بطل حجه وعلیه بدنة ووجب ان یتحلل بعمرة وحد العرفة من بطن عرنة وثویة ونمرة الی الاراک والی ذی المجاز وحد المشعر ما بین المازمین الی الحیاض الی وادی محسر و کسی که فوت شود از او هر دو موقف اگر چه سهوا باشد باطلست حج او و بترک یکی از آن دو عمدا باطل است حجش و بر او است

واجب نیست و اینکه محل بشود مشعر و حد عرفه از بطن عرنه و ثویه و نمره است تا اراک و ذی المجاز و حد مشعر ما بین مازمین است تا حیاض تا وادی محسر و یستحب الذکر و الصلوة فی الموقفین علی الاصح و مستحب است ذکر خدا و صلوات بر رسول خدا در عرفات و مشعر بنا بر مشهور خلافا لابی الصلاح که واجب دانسته و دلیلش را نیافتم در اخبار

فا روق

مستحب است وقوف بعرفه بین شب و روز عند الثلثه و واجبست نزد مالک و بودن در مزدلفه شب یکی از مناسک است عند الاربعه مشعر واجبست عند الاکثر

رابعة

ذبح ما یلی الهدی ما بعدها من المناسک فاذا هبط بمنی یوم النحر یجب علیه رمی جمرة العقبة علی الاصح ابن بدیه در نزول منی است و آنچه باید بعمل آید بشود در او از مناسک پس روزی که فرود آید در منی در روز عید واجبست رمی جمره عقبه بنا بر قول مختار موافقا للمشهور خلافا للسید و طوسی و ابن براج که مستحب دانسته اند رمی جمره را و الیتین و اولیه والرمی بسبع حصیات و اصابة الجمرة بفعله و وقت الرمی من طلوع الشمس الی غروبها و لا یجوز باللیل الا لضرورته و کذا الاستنابة الا لضرورة و من فاته وجب علیه القضاء من الغد و واجبست نیت در اول رمی انداختن هفت ریگ و رسانیدن آنها بجمره بانداختن خود و وقت رمی از طلوع آفتاب تا غروب جایز نیست رمی جمره در شب مگر بسبب ضرورت و جایز نیست نایب بگیرد برای رمی مگر بسبب ضرورتی که پیر باشد و عاجز یا مریض و هر کس که فوت شد از او رمی جمره واجبست برو قضای آن در صبح و یستحب الطهارة منه علی الاولی و مستحب است طهارت داشتن یعنی با وضو بودن در وقت انداختن رمی بنا بر مشهور خلافا لابن جنید و مفید و علم الهدی که بر وجوب رفته اند و در جمع اخبار حمل بر استحباب اصح است و الحصا علی ابهام الیمنی و یدفعها بظفر اصبعه الوسطی الی الامام و مستحب است گرفتن سنگ را بر انگشت ابهام دست راست و انداختن با ناخن انگشت وسطی بنا بر قول مشهور خلافا لعلم الهدی و ابن جنید که واجب دانسته اند و یجب ذبح الهدی للمتمتع و یستحب القارن علی الارجح و واجبست ذبح هدی از برای حج تمتع گذار و مستحب است هدی قارن بنا بر مشهور خلافا لسلار و ابی الصلاح که در قارن نیز واجب دانسته اند و در جمع اخبار بنا بر استحباب است و از مفهوم آیه مبارکه ساقط است از غیر متمتع (فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ) و یجزی شاة و یتخیر المولی بین ان یهدی من عبده و ان یامره بالصوم و ذا فقد الهدی و وجد ثمنه خلفه عند من یثق به حتی یشتریه له هدیا یذبح عنه فی العام المقبل علی الارجح او صام و کافی است بودن هدی گوسفند و مخیر است آقا میان اینکه هدی بدهد از برای بنده خود و ما اینکه امر کند او را بگرفتن روزه و اگر هدی پیدا نشد و یافت شود قیمت آن باید بگذارد نزد کسی که ثقه است تا بخرد از برای او هدی و ذبح کند بنیابت او در سال دیگر موافقا للمشهور خلافا لابن ادریس که یا هدی یا صوم را دانسته و کوید واسطه من ثبت و اظهر اخبار این است هدی شامل ثمن هم میشود و یجب الذبح بمنی یوم النحر او بعده

بعده و کونه من الابل و البقر و الغنم و لا یجزی الخصی و ناقص الخلقة و المهزول و واجبست ذبح در منی در روز عید یا در روز بعد از عید و بودن قربانی شتر یا گاو یا گوسفند و کافی نیست اینکه بدون تخم باشد و ناقص الخلقه یا لاغر باشد و در لاغر محل تامل است چه صریح اخبار منیت و یجب الاضحیة مطلقا علی الاولی فی الامکان و واجب است کشتن قربانی در روز عید برای هر مسلمانی که در مکه میباشد یا در سایر بلاد در صورت امکان موافقا لابن جنید خلافا للمشهور صاحب حدائق توقف کرده و دلیل ما قوله تعالی (فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ) چنانچه روز عید واجبست اضحیه هم و اخبار وجوبست معارضی هم ندارد که حمل بر استحباب شود چنانچه در صحیح ابن مسلم است (قال علیه السلام) (الاضحیة واجبة علی من وجده) (و فی خبر عن الصادق فی جواب السؤال عنها قال ع) (هو واجب علی کل مسلم) و التسمیة و استقبال القبلة و الابتداء بالرمی ثم الذبح ثم الحلق فان خالف اجزء و یجب الاکل من الهدی و واجبست در کشتن قربانی گفتن (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) و رو بقبله کردن قربانی و واجبست ابتدای برمی بعد از ذبح بعد سر تراشیدن پس اگر مخالفت کند کافی است که مثلا تقدیم و تاخیر نماید و واجبست اینکه بخورد از گوشت هدی و صوم بدل الهدی هو عشرة ایام ثلثة متوالیة فی ذی الحجة و لو فی اوله و سبعة اذا رجع الی اهله او مضی مقدار قطع المسافة او شهر اذا جاور و من فاته صوم الثلثة فی ذی الحجة وجب علیه شاة و لم یجزه الصوم و روزه بدل از هدی ده روز است سه روز پی در پی در ذی الحجه اگر چه در اول ماه باشد و هفت روز وقتی که برگردد بسوی اهل و عیال خود یا بگذرد مقدار قطع مسافت یا یکماه ده و کسیکه مجاور مکه بماند و کسیکه فوت شد از او روزه سه روز در ذی الحجه واجبست بر او گوسفند و کافی نیست روزه گرفتن و من صام یوم الثامن و التاسع ابتدأ صوم یوم بعد ایام التشریق و ان صام یوما و دخل العید استانف بعدها علی الاصح و من عجز عن بدنة فی الکفارة لیس منه سبع شیاه فان عجز صام ثمانیة عشر یوما و کسیکه روزه بگیرد برای بدل هدی روز هشتم و نهم ذی الحجه را کافی است او را روزه یک روز بعد از ایام تشریق خلافا لابن جنید سه روز بدل از هدی را در ایام تشریق جایز دانسته و مشهور بر حرمت اند دلیل ما اشهر اخبار و دلیل او یک خبر است پس اگر یکروز در گرفت و داخل شد عید باید سه روز متصل ما بعد از ایام تشریق بگیرد و کسیکه عاجز شد از دادن بدنه بکفاره کافی است او را هفت گوسفند اگر از آن هم عاجز شد هجده روز باید روزه بدارد

فا روق

رمی واجبست عند الاربعه بسنگ عند الثلثه و بهر چیزیکه از زمین است عند ابی حنیفه و داود و جایز نیست رمی مگر بعد از طلوع فجر نزد مالک و ابی حنیفه و جایز است بعد از نصف شب نزد شافعی و احمد و قطع میشود گفتن لبیک در اول انداختن رمی عند الثلثه و بعد از زوال روز عرفه نزد مالک و ذبح متمتع و قارن واجبست از حجاج در منی عند الاربعه و مالک بن انس واجب دانسته اضحیه سنت عند الثلثه و واجب است نزد ابو حنیفه بر مقیمین از شهرها ترتیب از رمی و نحر و سر تراشی و طواف واجبست نزد احمد و مستحب است عند الثلثه

بدیعة

یجب التقصیر والحلق بعد الذبح علی الحاج فان زار البیت عمداً قبل احدهما وجبه شاة و یعید الطواف والسعی و یجب طواف الحج بعد الحلق
ان لم یکن قدمه علی الوقوف ثم رکعتاه ثم طواف النساء یوم النحر و واجبست تقصیر یا تراشیدن سر بعد از ذبح بر حج گذارنده پس اگر زیارت کند
خانه خدا را عمداً قبل از یکی از این دو واجبست او را یک گوسفند و اعاده میکند طواف و سعی را و واجبست طواف حج بعد از سر تراشیدن
اگر نبوده باشد که مقدم داشته باشد طواف را بر وقوف پس دو رکعت نماز طواف را مینماید و بعد طواف نساء را مینماید روز عید و شرط
فی صحة الطواف ان یکون مختوناً علی الاقوی الا للمضطر و شرطست در صحت طواف اینکه ختنه کرده باشد بنا بر قول مختار مگر از برای مضطر که تازه مسلمان
شده و برایش امکان ندارد در آن وقت موافقاً للمشهور خلافاً لابن ادریس که تردید کرده و یکره تاخیر الطواف الی اخر الشهر علی الاصح
مکروه است تاخیر طواف حج تا آخر ذی الحجه موافقاً لابن ابی عقیل و ابن ادریس و علامه و شهید ثانی و فیض و انصاری خلافاً لمفید و علم الهدی
و سلار و شهید اول که جایز ندانسته اند در متمتع تاخیر زیارت و طواف را از روز دوم نحر ولی در قارن و مفرد تا آخر ماه جایز دانسته اند و خلافاً
لابن جنید و طوسی که جایز دانسته اند اگر عذر داشته باشد و یستحب فی یوم النحر او من الغد علی الاظهر و مستحب است طواف کنند در روز عید
یا فردای آن روز که روز یازدهم است بنا بر مختار چنانچه ذکر شد قائلین بوجوب و یجب العود للمبیت الی منی للرمی لیالی التشریق والمبیت فیها فان ترکه
وجب علیه عن کل لیلة شاة علی الارجح و واجب است معاودت کنند از مکه بمنی از برای رمی شبهای تشریق که شب یازدهم و دوازدهم
باشد و در آنجا باشد پس اگر ترک کند بیتوته در منی را واجب است براو از هر شبی یک گوسفند موافقاً لابن جنید و طوسی و ابن حمزه و ابن
ادریس و علامه و صاحب مسالک خلافاً لابن ابی عقیل و مفید و سلار که برای هر سه شب یک گوسفند دانسته اند دلیل ما اخبار است و لو بات
بمکة مشتغلاً بالعبادة لیس علیه شیء علی الاصح و هرگاه بمنی نرود و در مکه بماند و مشغول عبادت باشد براو چیزی نیست موافقاً للمشهور خلافاً لابن ادریس
که گوید باز براو گوسفند است او یخرج من منی بعد نصف اللیل و چیزی نیست بر کسیکه خارج بشود از منی بعد از نصف شب و یجب التکبیر
عقیب خمس عشر صلوة او لها ظهر النحر لمن کان بمنی علی الاقوی و واجبست تکبیر بعد از پانزده نماز که اول آن ظهر روز عید است از برای کسیکه در
منی موافقاً لعلم الهدی و ابن حمزه خلافاً للمشهور که مستحب دانسته اند و صاحب مدارک مردد مانده دلیل ما قوله تعالی (وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ)
تفسیر شده از ذکر ایام بتکبیر در ایام تشریق و اخبار هم بامر بآنست و دال بر وجوب و صورت تکبیر اینست (اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ عَلٰی مَا هَدَانَا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا اَوْلَانَا وَرَزَقَنَا مِنْ بَهِیمَةِ الْاَنْعَامِ) ولیالی التشریق هما لیلة الحادی عشر و
الثانی عشر و یرمی فی یومین الجمار الثلث کل جمرة بسبع حصیات مرتباً فان عکس اعاد علی ما یحصل الترتیب و قصد از لیالی تشریق شب یازدهم

و دوازدهم است و رمی میکند در دو روز سه جمره را هر جمره بهفت ریگ بترتیب که اول جمره نزدیک بمشعر است بعد وسطی بعد جمره عقبه پس اگر
بدون ترتیب بزند اعاده بکند بقسمیکه ترتیب حاصل شود و من نسی رمی الجمار حتی خرج وجب علیه العود والرمی فان تعذر وجب الاستنابة و لا یجب
الرجوع الی مکة فی الثانی عشر الا بعد الزوال و یجوز فی الثالث عشر قبله و کسیکه فراموش کند رمی جمار را تا خارج شود واجبست بر او عود اگر
امکان ندارد نایب بگیرد و جایز نیست برگردد از منی بمکه در روز دوازدهم مگر بعد از ظهر و اگر تا غروب دوازدهم مراجعت نکرد واجبست بر او که
سیزدهم نیز بماند و جایز است خروج از منی در سیزدهم قبل از ظهر و وقت رمی از طلوع آفتاب است تا غروب و افضل نزد زوال است فائق
طواف رکن است عند الاربعة و اول وقت او نصف شب است و افضل ظهر عید و آخر ندارد عند الثلثة و اولش طلوع صبح آخرش روز دوازدهم
است نزد ابی حنیفه و در رمی جمرات چون امامیه اند و نزول محصب شب چهاردهم مستحب است عند الثلثة و از مناسک است نزد ابی حنیفه و جایز نیست
حرکت قبل از غروب آفتاب روز دوم ایام تشریق نزد ابی حنیفه و در عدم حرکت شب سیم نیز واجب میشود بمانند و رمی جمره کنند در سیزدهم
عند الثلثة و جایز است حرکت قبل از طلوع صبح نزد ابی حنیفه و زن اگر حایض شد قبل از طواف باید طواف کند بعد از طهارت عند الثلثة و شرط
نیست طهارت در طواف نزد ابی حنیفه

بدیعة

یجب العمرة علی المستطیع مثل الحج بشرایطه و یؤخرها القارن والمفرد عن الحج و یجزی عمرة التمتع عنها و افعالها ثمانیة النیة والاحرام
والطواف و رکعتاه والسعی والتقصیر و طواف النساء و رکعتاه و لا یصح الا فی اشهر الحج للمتمتع و یجوز للمفردة فی جمیع ایام السنة و
افضلها رجب و لیس للمتمتع طواف النساء و یجب بالنذر والعهد والیمین والاستیجار واجبست عمره بر مستطیع مثل حج بشرایطیکه در حج مذکور شد
و باید عمره را قارن و مفرد مؤخر بیندازند از حج و کافی است عمره کسیکه حج تمتع میکند از عمره و واجب و افعال عمره هشت چیز است نیت و احرام و طواف
و دو رکعت نماز او و صحیح نیست عمره مگر در ماههای حج از برای متمتع و جایز است برای حج کننده مفرد در جمیع ایام سال و افضل رجب است و نیست
در عمره تمتع طواف نساء و واجب میشود این عمره بسبب نذر و عهد و یمین و استیجار

الباب السابع فی الجهاد

وهو واجب علی الکفایة علی الرجال بشرط امام الاصل او نائبه الخاص و هجوم عدو علی المسلمین و یشترط فیمن یجب علیه الجهاد البلوغ والعقل
والبصر والسلامة من المرض فی المدیون قولان اصحهما الوجوب و جهاد واجب کفائیست بر مردها بشرط بودن یکی از ائمه اثنی عشر یا نایب خاص از جانب آنها
یا اینکه دشمنان هجوم آورند بر مسلمانان که مال آنها را ببرند و ملک آنها را بگیرند و شرطست در کسیکه بجهاد میرود اینکه بالغ و عاقل باشد و کور نباشد
و سالم از مرض باشد و در وجوب جهاد برای آدم مقروض و بنده دو قول است بر مدیون واجب دانسته مشهور و نداشته ابن جنید لکن طوسی
گفته اگر وقت ادای دین است میتواند منع کند والا فلا و لا یجب علی العبد بغیر اذن مولاه علی الاقوی و واجب نیست جهاد بر مملوک موافقاً

للمشهور خلافاً لابن جنید که وجوب دانسته جهت عموم آیه اما اخبار مخصص او است ویجوز للابوین منع الولد مع الاحتیاج بشرط ان لا یعینه الامام علی الاصح و جایز است از برای پدر و مادر منع اولاد را از جهاد در صورت احتیاج انها باو بشرط اینکه تعیین ننموده باشد امام او را طوسی جهاد را بدون اذن پدر و مادر جایز ندانسته مطلقاً بدلیل خبر از پیغمبر ابن ابی عقیل واجب دانسته مطلقاً دلیلش قول تعالی (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ) (وَإِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ) محقق و شهیدین و بهائی گفته اند اگر امام معین نکرده او را تعیین نکرده باشد میتوانند منع کنند و الا فلا و هذا جمع قوی قول مختار است ولا یجوز الجهاد مع امام الجائر فی زمان الغیبة الا لدفع الضرر و یجب الجهاد مع ثلث اصناف الاول الیهود و النصاری و المجوس الی ان یسلموا او یلتزموا بشرائط الذمة الثانی ما عداهؤلاء من الکفار ولا یقبل منهم الا الاسلام الثالث کل من خرج علی امام الاصل و یخشی منه علی بیضة الاسلام و جایز نیست جهاد با امام ظالم در زمان غیبت امام دوازدهم مگر بجهت دفع ضرر و واجب است جهاد با سه طایفه اول با اهل کتاب که یهود و نصاری و مجوس باشند باید جهاد کنند تا اینکه اسلام آورند یا التزام دهند که بشرایط ذمه رفتار نمایند دوم غیر انها از کفار صابی و افتاب پرست و ماه پرست و بت پرست و دهری قبول نمیشود از انها جز اسلام زیرا که پیغمبری ندارند سیم هر کسی که خروج کند بر امام اصل یا ترسند از او که صدمه بزرگی بر اسلام برساند جهاد کنند اگرچه مسلمان باشد و یحرم الفرار من الزحف الا ان یزید العدو و یکون مع غیر امام الاصل علی الاقوی و حرام است فرار کردن از جنگ و لشکر مگر اینکه زیاد باشد دشمن و بوده باشد با غیر امام اصل از دوازده امام یا نایب خاص او طوسی گوید اگر دشمن خیلی بیشتر از جهاد کننده کان است فرار جایز است (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) ابن جنید جایز ندانسته (وَإِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا) علامه گوید اگر گمان فتح دارد باید بایستد و اگر ندارد جایز است اقوی اینستکه اگر امام اصل یا نایب خاص موجود است اگر دشمن صد هزار نفر باشد و او یکنفر باقی مانده باشد نباید از رکاب امام فرار کند و در غیر این صورت در صورت اینکه گمان فتح هم نرود جایز است لکن مشهور بر عدم جواز ند مطلقاً و القاء السم فی بلادهم الا للمضطر علی الاظهر و حرام است سم انداختن در اشیائیکه در بلاد کفار است که بواسطه خوردن ان بمیرند مگر در صورت ضرورت که نتوانند فتح کنند شهر را یا از انها اطمینان ندارند و احتمال صلح با انها میدهند ابن ادریس و ابن زهره و علامه حرام دانسته اند مطلقاً ابن جنید محقق و شهیدین مکروه دانسته اند مطلقاً طوسی را دو قول است جز بر حرمت وارد بدون معارض و قتل النساء و ان عاون جاز و قتل الاطفال منهم و حرام است کشتن زنها و اما اگر معاونت مردها میکنند و چاره نیست جایز است کشتن انها و حرام است کشتن اطفال انها و فی قتل الرهبان و اهل الصوامع قولان اصحهما عدم الجواز الا ان یکونوا مهندسین و در قتل رهبان و احبار و گوشه نشینان مرتاض از یهود و نصاری و مجوس دو قول است ابن جنید منع نموده شهیدین جایز دانسته اند در صورتیکه معتمد و صاحب رای در حرب باشند

طوسی و علامه راد و قول است

بد ابعیش

تملک النساء و الاطفال و کلما ینقل کالذهب و الفضة و ما لا ینقل کالارض و العقار من الکفار و یقسم مما ینقل بعد وضع الخمس للراجل سهم و للفارس سهمان علی الاصح مالک میشوند زنها و اطفال کفار را و هرچه که بتوانند نقل کنند از مکانی بمکانی چون طلا و نقره و انچه را نتوانند از زمین و عقار از مال کفار قسمت میکنند از انچه نقل میشود چون طلا و نقره بعد از وضع خمس بالسویة و این طور که از برای پیاده یک سهم و از برای سوار جهاد کننده دو قسمت موافقاً للمشهور خلافاً لابن جنید که برای سوار سه سهم دانسته محقق و علامه و شهیدین گفته اند اگر صاحب اسبهای متعدد است سه سهم در جمع اخبار قول مشهور اظهر است و اما الارضون ارض الصلح هی ارض الذمة اذا باعها الذمی من مسلم سقط عن الارض مال الجزیة الذی صولح علیه و وجب فی رقبة الذمی اما حکم زمینهای زمین صلح در وقتیکه بفروشد ذمی بمسلمانی ساقط میشود از زمین مال الجزیه که قرار داده شده بر ذمیکه بدهد و واجب میشود بعهده ذمی که فروخته و ارض من اسلم علیها اهلها طوعاً فلاربابها فلیس علیهم سوی الزکوة و الموات و ارض الغنیمة للامام و ارض المفتوحة عنوة فللمسلمین کافة و لا یختص بها المقاتلون لا یصح بیعها و لا وقفها و لا هبتها بل یصرف الامام حاصلها فی المصالح و زمین کسانیکه تسلیم کرده اند او را برضایت نه بجنگ پس مال صاحبانش است و نیست بر انها مگر زکوة و ارض موات و وقت فتح مال امام است و ارض مفتوحة العنوة که آباد است مخصوص تمام مسلمانان است نه انانکه بجنگ رفته اند و صحیح نیست بیع آن و نه وقف ان و نه هبه ان بلکه صرف میکند امام حاصل از زمین را در انچه مصلحت وقت را میداند

الباب الثامن فی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر

و هما واجبان کفایة علی الاصح باب هشتم در امر بانچه واجب است و نهی از انچه حرام است و این دو واجب کفائی است موافقاً لعلم الهدی و ابی الصلاح و ابن ادریس و علامه و شهیدین خلافاً للطوسی و ابن حمزه و محقق که واجب عینی دانسته اند دلیل ما قوله تعالی (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) و یجب الامر بالواجب و النهی عن المحرم و یستحب بالمندوب و النهی عن المکروه علی الاقوی و واجب است امر بواجب و نهی از حرام و مستحب است امر بمستحب و نهی از مکروه بنابر قول مختار موافقاً لابی الصلاح و ابن حمزه و شهید اول خلافاً للطوسی و محقق و علامه که نهی از مکروهات را واجب دانسته اند و یشترط فی الامر العلم بالمعروف و المنکر و الامن من الضرر و شرط است در انکه امر بمعروف میکند عالم باشد بواجبات و محرمات و ایمن باشد که اگر بگوید ضرری باو نرسد و یجب الاقرار بالله و وحدانیته و صفاته و الیوم الاخر و برسله و خاتمهم محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بامامة الائمة الاثنی عشر و الملائکة و الصلوة و الصوم و الزکوة و الخمس و الحج و الجهاد و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و کلما وجبه الله ملسان رسوله الکامل واجب است اقرار بخدا و اینکه او یکی است و صاحب تمام صفات است چون علم و قدرت و حی و اراده و اقرار بروز قیامت که جزا میدهند باعمال انسان و بتمام انبیا و آخر انها محمد و بامامت علی بن ابی طالب و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن صلوات الله علیهم و اقرار بوجود ملائکه و وجوب نماز و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و هر چیز را که خدا واجب

فرموده

وقف

۶۸ع ورثه مرحوم تنکابنی

الباب الثامن

فرمود بلسان خدا که پیغمبر است و در اصول الدین کتابی مسمی بصراط العارفین در اقوال و ادله حکماء عرفا و متکلمین این بنده بزبان فارسی نوشته
کتمان این است که کمتر کتابی بجامعی آن نوشته شده باشد و عشرة الناس مطلقا باداء الامانة واقامة الشهادة والصدق والتقیة فی
کل الامور مع الخوف والضرر و وجوب معاشرت با مردم از مسلمان و کافر براستی و امانت داری و شهادت براستی دادن و راستکو بودن و تقیه
در هر امر که خوف و ضرر هست و یجب رد السلام وکف الاذی عن المسلمین بقدر الامکان و رد جواب المکاتبة وحفظ اللسان عما لا یحل من الکلام
وحفظ سر المؤمن و تحصیل العلم بقدر اللازم والعفة والانصاف والعدل والتوبة من الذنوب و تجدید التوبة کلما نقضها و تسکین
الغضب عن فعل الحرام ورد المظالم الی اهلها والختان علی الاصح و وجوب رد سلام و باز داشتن اذیت از مسلمین بقدریکه قادر است ورد
جواب مکاتبه که در آن سوال و احتجی شده یا با انتظار است و حفظ زبان از چیزیکه حلال نیست تکلم بآن و حفظ سر مؤمن و تحصیل علم بقدریکه لازم است
از دانستن واجبات عقاید و عفت و انصاف و عدالت و توبه از کناهان و تجدید توبه هر وقت بنا دانی بشکند آنرا و فرو نشاندن غضب از
فعل حرام و رد مظالم بسوی اهل خود و ختنه اجماعا خلافا لصاحب الحدائق که باستحباب رفته احدی از متقدمین و متاخرین باستحباب ختنه
نرفته جز او و کوید از ظاهر روایات چنین دانستم در روایت ابن سنان است الختان سنة (وعن ابی عبد الله علیه السلام قال رسول الله
ان الله بعث خلیله بالحنفیة فامره باخذ الشارب و قص الاظفار و نتف الابط و حلق العانة والختان) اینکه در عداد قص اظفار و نتف
ابط شمرده دلیل بر استحباب نمیشود زیرا که در مذهب ابراهیم علیه السلام هم بعضی چیزها واجب بوده و بعضی مستحب ختنه بحکم صحف او واجب بوده و قص
اظفار مستحب و قصد پیغمبر بیان سنتهای او است نه اینکه کدام را واجب دانسته کدام را مستحب در اخبار که میفرماید سنت است یعنی سنتی
مستحب نیست یعنی فرض در قرآن نشده از قول پیغمبر واجب شده چنانچه در عیون اخبار الرضا است (عن فضل بن شاذان عن الرضا علیه السلام انه کتب
الی المامون والختان سنة واجبة للرجال و مکرمة للنساء) واضح است که یعنی پیغمبر واجب کرده نه از قرآن پس لفظ سنت همه جا دلیل استحباب
نشود این است که در کافی از صادق است (قال قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا اسلم الرجل اختتن ولو بلغ ثمانین سنة) هرکز غیر واجب
انقدر در اوامر نمیشود و اجماع لا خلاف فیه امامیه حجت است نزد اصولیین و اخباریین یعنی جمیع مسلمین بر آن باشند از امامیه و احدی مخالفت
نکرده باشند پس نتوان کفت تمام از زمان ائمه طاهرین تا بسنه هزار و دویست هجری برخلاف رفته اند بلی اکر مخالفت در سابقین بود اجماع نزد ما
حجت نبود اما بدون خلاف حجت است پس واجب است ختان (وتعظیم القرآن و سجود التلاوة فی العزائم الاربع علی القاری والمستمع والسامع
قولان) و وجوب احترام قرآن و سجده در خواندن آیات چهار سوره سجده دار بر خواننده و بر کوش کننده اما در وجوبش برای کسیکه بدون
کوش دادن بشنود دو قول است ابن جنید و ابن ادریس واجب دانسته اند و طوسی و صاحب سرایر واجب ندانسته اند و این اقوی است بجهة روایات ابن

سنان از حضرت صادق علیه السلام و یحرم القتل و عقوق الوالدین والربا والزنا واللواط والزنا والسحق والسؤال مع عدم الاحتیاج و
شهادة الکذب والسحر والشعبذة و شرب المسکر والعصیر العنبی ما لم یذهب ثلثاه و فی الزبیبی والتمری قولان و حرام است ادم کشتن و
بد رفتاری بپدر و مادر تا عاق شود و کاری برای ربا و انتظار مردم نمودن مخض خدا و ربا که پول قرض بدهند و زیاده پس بکیرند و یا کندم بدهند
بکندم و بیشتر کیرند چنانچه بیاید و لواط و زنا و مساحقه که زنان با یکدیکر کنند و کدائی کردن بدون احتیاج و شهادت دروغ دادن و
سحر آموختن و دزدی و خوردن و کشیدن مسکرات چون شراب و حرمت عصیر از انکور هر کاه بسکرد و ثلث او در جوش نرفته و اما در عصیر از
کشمش و خرما دو قول است بدانکه خلافی نیست در حرمت عصیر عنبی و حلیت عصیرهای دیکر اختلاف در این دو عصیر است شهیدین و مقدس
اردبیلی و مجلسی و شیخ محمد حسن در جواهر حلال دانسته اند محقق و علامه و صاحب سائل و انصاری حرام دانسته اند این بنده خبری صریح نیافته ام
در حرمت عصیر تمری لکن حرمت عصیر زبیبی خالی از قوت نیست از اخبار و یحرم القمار بجمیع اقسامه والظلم کذلک واسائة الخلق والاعانة
علی الظالم والغناء والتسلیم علی الکفار بغیر ضرورة و دخول البیت بغیر اذن صاحبها واهانة المؤمن و عداوته و غیبته و قطع الرحم والتلبث
والجدال واستعمال اوانی الذهب والفضة والقعود فی المسجد جنبا و لبس الذهب والحریر للرجال والاستمناء والبخس فی المکیال و حرام است
قمار بهر چیزی اکرچه تخم مرغ بازی باشد و ظلم بهر قسمی خواه زبانی خواه دستی خواه فعلی و بدخلقی و کمک بر ظالم و غناء و در معنی او خلاف است که آیا
صوت مطرب است یا مغیر حالات یا ترجیع حلق باید صوت الحد مسلم است این است که حرام است آوازه دبرای زن اجنبی و زن بخواند برای مرد غیر از شوهر و محارم
و دخول در مجالس یکدیکر و اینکه منجر بفسق شود و سلام بکافر بدون ضرورت و داخل خانه غیر بدون اذن صاحبش شدن و اهانت مؤمن و دشمنی
با او و غیبت او و قطع رحم از اقوام و خبر بردن از کسی بکسی برای فساد و مرافعه و کفتکو با مردم بناحق و استعمال ظروف طلا و نقره و نشستن در مسجد
با جنابت و پوشیدن جامه از طلا و ابریشم خالص برای مردان و طلب منی کردن و کم دادن در کیل و وزن واکل المیتة والدم الا فی الضرورة
والنمیمة وکتمان الشهادة والقیادة وآلات الطرب کالعود والطنبور والمزمار واحراق القراطیس بالنار اذا کان فیها قرآن واسم
الله الا فی الضرورة و عمل الصور المجسمة علی الارجح و حرام است خوردن کوشت میته و خون مکر در ضرورت و کرسنکی و تهمت و کتمان شهادت داد
و زن و مرد بهم رسانیدن بحرام و استعمال آلات طرب چون عود و تار و طنبور و مزمار و سوزانیدن کاغذجات باتش در وقتیکه قرآن یا اسم خدا
نوشته شده باشد مکر در ضرورت و صورتهای جسمانی درست کردن که عرض و طول و عمق داشته باشد نه نقاشی موافقا للمفید و طوسی و علامه
و محقق و شهید اول خلافا لابی الصلاح و سلار و ابن ادریس و ابن براج و شهید ثانی که مجسمه و غیر مجسمه را حرام دانسته اند الا الاعمال بالنباتات
اکر از برای پرستیدن است حرام است والا فلا و یکره الشارب و حلق اللحیة علی الاقوی و مکروه است کذاشتن و تراشیدن ریش

بدانکه سبیل عبارتست از آنکه در قاموس است که سبیل موی بالای لب را گویند یا موی طرف لب را و شارب استعمال بر سبیل میشود و بر بلندی آنهم که داخل در آب و غذا میشود
مینماید آنچه منهی است آنستکه داخل غذا و از لب بالا بروی یا بر سر بریده است و عقلا و شرعا منهی است چه حرص دو موبر امیر برود لب را ستر مینماید که از محسنات شمرده است و داخل در
غذا میشود پس باید است آنستکه در علل الشرایع است از صادق ع عن النبی ص قال لا یطولن احدکم شاربه ولا شعر ابطیه ولا عانته و این نهی بر کراهت است زیرا که اتفاق است بر
کراهت آن اند و در کافی است عن الصادق ع قال قال امیرالمؤمنین ع الطیب فی الشارب من اخلاق النبیین و کرامة للکاتبین و صدوق هم در خصال همین را روایت کرده و این شارب
منهی نیست زیرا که خوب است در آن استعمال طیب و این سبیل است شارب منهی و آثار اشده است ریش نیافتم از متقدمین و تحریمست اما لکن از شهید ثانی و بعد بعضی حرام دانسته و بعضی
مکروه چون شارب چنانچه شیخ فخرالدین طریحی النجفی در کتاب مجمع البحرین در لغت حف ذکر میکند صاحب وسائل حرام دانسته مجلسی در حلیه حرمت تراشیدن ریش را نسبت بمشهور
داده و حق کراهت هر دو است زیرا که نهی جهت شباهت بمجوس است یا یهود و نصاری و حالا اهر مختلف اند و دلیل مرتفع و الله اعلم و کشف المرأة وجهها الا لمن
علی الاشهر و مکروهست که زنان روی خود نزد اجنبی باز کنند با آنکه در حرمت و کراهت نگرفتن زنان فقهای امامیه اختلاف کرده اند علامه از متأخرین امامیه قائل بحرمت در یکی
از کتب شده که باید زنان بپوشانند روهای خود را از نامحرم و اکثر چون محقق و علامه در کتب دیگر بکراهت رفته اند والحق این مسئله محل نظر است زیرا که خداوند در
سوره احزاب میفرماید یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک ونساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن یعنی امر کن زنها که جلباب بپوشانند و در تفاسیر مذکور است که در زمان
جاهلیت زنان مکشوف بیرون میآمدند که سینه و ناف و ران آنها پیدا بود و مردان در عقب آنها تهمت میزدند پیغمبر فرمود تمام مومنات جلباب بر کنند و آن پیراهنی عریض از
چادر و بعضی گفته اند که چادر است که بر جامه ها میپوشد و بعضی او را خمار و معجر پیر انداز گفته اند در هر صورت سر تا پا را محفوظ میدارد و در سوره نور میفرماید قل للمؤمنات
یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن یعنی ای پیغمبر بگو بزنهای مومنین که بپوشند چشمهای خود را از نظر
کردن بنامحرم یعنی نظر نمایند و حفظ کنند فرجهای خود را و ظاهر نکنند زینتهای خود را برای نامحرم مگر آنچه پیدا است و خمار که معجر است بر کشند که تمام
بدن آنها پوشیده باشد حال اختلاف شده است که آنچه ظاهر است که معفو است کدام است حلبی از فقها گفته اند که آن وسمه و حنا و خلخال و سرمه چشم است
و اکثر علمای امامیه فرموده اند که آن صورت و کفین و قدمین است چنانچه دعوای اجماع فرموده اند که پوشیدن این سه لازم نیست و در احرام حج هم نقاب بر رو انداختن را حرام
و بعضی مکروه دانسته اند و کافی از حضرت صادق روایت کرده که عیبی ندارد نظر بر روی و دو کف و قدمان است صدوق هم همین را روایت کرده و در رسائل مسعدة از باقر روایت کرده که آنچه
جایز است زینتیکه میتوان نظر کرد ظاهر است وجه و کفین است پس با اخبار در حرمت نقاب در احرام و دعوای این در نماز که جمع کنی واضح باشد که کشف صورت حرام نیست کذلک آنکه در عرب و عجم
پوشیدن رو معمول نبوده چنانچه الآن هم در دهات و ایلات ایران و حجاز و اعراب اکثر بیابان زنان نیست و بسیاری از زنان در آنها واقع میشود یا در شهرهای که رو میگیرند در دین یهود
و نصاری و مجوس هم معمول بوده است چون ترک قول از علما شده انهم تواطی فساد زنان و عدم نظم فرمود که مردان عقب زنان نیفتند بلی امر بر اینهم شده است که فرموده قل للمؤمنین
یغضوا من ابصارهم یعنی مردها هم نظر بد بر زنها نکنند آنستکه [illegible] پس پوشیدن [illegible] منصوص [illegible] باقتضای

الباب التاسع فی التجارة

یجب اذا لم یکن للانسان معیشة سواها و یحرم التکسب بانواع المحرمات کبیع السلاح لاعداء الدین
اذا کانت الحرب بین المسلمین و بینهم والمسکرات وفی بیع المغنیة وشرائها قولان و یحرم کسب المغنیة
الا للعرائس تجارت واجبست برای انسان در وقتیکه نبوده باشد راه معیشتی غیر از تجارة و حرام است بیع و شراء
بجمیع حرامها مثل فروختن اسلحه بدشمنان دین در وقتیکه بوده باشد جنگی میان مسلمانان و آنها و در فروختن زن که آواز
داشته باشد و خواننده گی کند دو قول است و حرام است کسب زنهای خواننده مگر در عروسیها مفید و ابوالصلاح و سلار
و شهیدین کسب مغنیات را حرام دانسته اند مطلقا صدوق و طوسی و ابن ادریس و علامه و فیض در عروسیها جایز
دانسته اند در صورتیکه مردان بر زنان داخل نشوند و هو الاقوی لقول الصادق ع اجرة المغنیة التی تزف العرائس
لیس به بأس لیست بالتی یدخل علیها الرجال با اینهم اخبار وارد شده است در شراء مغنیه اخبار بر نهی و خبری
بر جواز هست در جمیع اخبار همین است اگر میفروشد بمحرم و میخواند برای محارم عیب ندارد و الا جایز نیست
و بیع الابوال والعذرة من غیر مأکول اللحم علی الاصح و حرام است فروختن بول و عذره حیواناتیکه
حرامست خوردن گوشت آنها موافقا لابن ادریس و محقق و علامه و شهیدین و مقدس اردبیلی و فیض فی الابوال و موافقا
للطوسی و ابن ادریس و علامه و مقدس اردبیلی و فیض و بحرانی فی العذرة خلافا للمفید و طوسی و سلار و بهائی که بیع
جمیع ابوال را بجز از بول شتر حرام دانسته اند و خلافا للمفید و سلار و بحرانی که بیع عذره را هم مطلقا جایز دانسته اند
دلیل ما احل لکم البیع در اینها که از ماکول اللحم است منفعت لیس بعشان جایز است الحق در جمیع اخبار جواز بیع
عذره مطلقا خالی از قوه نیست والخشب لیعمل صنما او صلیبا علی الارجح و حرام است چوب فروختن بکسیکه
بت یا صلیب بسازد موافقا للمحقق و علامه و شهیدین و مقدس اردبیلی خلافا للطوسی و ابن ادریس که جایز دانسته اند
گویند گناه بر سازنده است نه بر فروشنده دلیل ما مطلق نهی والعنب لیعمل خمرا و یجوز بیع السباع و کلب
الصید والحارس علی الاشهر والمسوخ علی الاقوی و حرام است فروختن انگور تا شراب کنند و جایز است
فروختن درندگان و سگ صید کننده و نگهبان موافقا للمشهور خلافا للمفید و طوسی و ابن زهره و ابن براج
که مطلقا جایز نمیدانند و مسوخ چون فیل و میمون و خرس موافقا لابن ادریس و محقق و علامه و بحرانی خلافا

لابن

لابن عقیل و ابن جنید و مفید و طوسی و سلار و بهائی که جایز نمیدانند دلیل با عموم آیه مبارکه و بعضی از اخبار

و بیع خصاء البهائم و لو کان فیه منفعة علی الاظهر و جایز است فروختن خصیه حیوانات که در او منافع نفعت

موافقا لابن جنید و ابن ادریس و علامه خلافا لابی الصلاح و ابن براج که حرام دانسته اند **و یحرم اجرة الاذان و**

القضاء و تغسیل الموتی علی الاصح و حرام است اجرت گرفتن برای اذان گفتن و حکومت شرعیه کردن و غسل دادن

میت موافقا للمشهور خلافا لعلم الهدی و بحرانی و مقدس اردبیلی که در اذان جایز دانسته اند و خلافا لعلم الهدی و بحرانی

که در تغسیل برای غیر ولی جایز دانسته اند و در اجرت قضاء اختلافات مفید و بحرانی جایز دانسته اند و ابی الصلاح و مقدس

اردبیلی حرام دانسته اند مگر جنبه گذران از سلطان بگیرد و شهیدین جایز دانسته اند از بیت المال اقوی حرمت است چه هر

کس حکم خدا را بداند و بگوید اجرت ندارد و تمام انبیا و اولیا کسب میکردند و الا آنها اولی بودند که از مردم چیزی بگیرند

برای حکومت **و التصرف فی مال المسلم بغیر اذنه فان غرس او بنی فی ملک الغیر وجب علیه ازالتهما**

و حرامست تصرف در مال مسلمان بدون اذن او پس اگر نشاند درختی در زمین دیگری یا بنائی کند واجبست براو که

بردارد و بنا را و بکند درخت را و زمین مردم را با آنها بدهد

فاروق

در بیع اعیان نجسه اختلافات ابو حنیفه و مالک بیع سگ را جایز دانسته اند و شافعی و احمد جایز نمیدانند

بدیعه

یحصل البیع بالایجاب بعتک و القبول باشتریت علی انتقال الملک بعوض معلوم من شخص الی غیره

حاصل میشود بیع از ایجاب بعتک و قبول به اشتریت بر انتقال ملک بعوض معینی از شخص بدیگری و کسیکه بخواهد چیزی را

بفروشد بقیمت معین بایع گوید بعتک یا علم بما علم مشتری گوید قبلت و اگر بوکالت میفروشد گوید وکالة عن موکلی

بعت موکلک یا علم بما علم وکیل مشتری گوید قبلت لموکلی که او جایز است تصریح بوکالت ننمایند و قصد کافی است و اگر

بایع زن است موکلتی و اگر مشتری زن است موکلتک و اگر مشروط بشرطات بالشرط المذکور و المعلوم گوید و اگر سقوط خیار غبن یا

مجلس در ضمن است گوید شرطت سقوط خیار الغبن او المجلس ایجاب مقدم باید باشد بر قبول ابن براج و طوسی در قولی تقدیم قبول را صحیح

دانسته اند **و یکفی المعاطاة علی الاصح** کفایه میکند معاطاه که رضایت طرفین باشد قبض و اقباض بدون صیغه موافقا للمفید و مقدس اردبیلی

و فیض و بحرانی و انصاری خلافا للمشهور که گفته اند بدون اجرای صیغه نمیشود و این درست که الفاظ را اند خصیصی

نیست و معانی مقصود است در زمان عمر یا عثمان یا بنی عباس که نصف خلق روی زمین مسلمان بودند و اکثر

غیر عرب بودند و معامله میکردند در بازار خودشان از نان و برنج و روغن و هر چیزی بعربی صیغه که نخوانده اند

پس باید بیع و شراء جمیع مسلمین باطل باشد و این قول واضح البطلان و استبعاد بلا جهة است مفید در بیع معاطاة

که بدون صیغه عربی و فارسی باشد که همان رضایت است گوید لزوم پیدا میکند چون بیع با صیغه علامه که بطلان

قائل است مشهور بر اباحه رفته اند که گویند برضایت مباح میشود بر او تصرف بالکانه اما نه افاده لزوم دارد نه ملکیت

محقق ثانی شیخ علی کرکی ملک متزلزل دانسته که میتواند رد کند آنچه گرفته یا پس بگیرد دهنده آنچه داده انصاری بقول

مفید مایل است در بعض اقوال و اقوی قول مفید است چه از اول خلقت انسان این معاطاة میان آنها بیع لزوم بوده و الآن

هم در میان یهود و نصاری و تمام اهل عالم در حکم بیع است و خدا میفرماید بما یعتقده الناس بیعا لانه تعالی احل البیع

و لم یبین الکیفیة و بیع و قبض در زمان رسول خدا واقع میشد و نقل نشده است لفظ و الا متواتر میرسید **و لا یجوز بیع**

مالا یملک بغیر اذن المالک الا للاب و الجد له و الوصی فی مال الصغیر مع الصلاح و فی بیع الابق

منفردا قولان و جایز نیست فروختن چیزیکه مالک آن نیست بدون اذن مالک مگر از برای پدر و جد و وصی در مال صغیر

با صلاح و وقت و در بیع غلام گریخته دو قول است جایز نیست منفردا بدون انضمام بچیز دیگر نزد مشهور و جایز است نزد

علامه و علم الهدی و شهید اول و بیع فضولی صحیح است نزد مشهور و باطل است نزد طوسی و ابو الصلاح و ابن ادریس و جمعی

از مجتهدین گفته اند هر گاه پدر و جد و وصی نباشد بر حاکم مجتهد است که اگر صلاح بداند ملک صغیر را بفروشد و بنده لسنتیم

ما خذی برای این حکم خبر آنکه دخالت بر مال صغیر بر تمام عدول مؤمنین اثنی عشری جایز است اختصاص با صولیین از

مجتهدین ندارد **و بیع المکیل و الموزون مجازفة و المجهول الا ان لم ینضم الی معلوم و لا ما لا یقدر علی التسلیم و یحرم**

الاحتکار علی الاقوی مع ضرورة المسلمین من الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب و جایز نیست بیع چیزهائیکه بکیل

و وزن است بگزاف فروختن و جایز نیست فروختن چیز مجهول یا دامیکه منضم نشود بسوی معلومی و نه چیزیکه قادر نیست بر تسلیم آن

و حرام است حبس کردن و انبار نمودن جنس در صورت احتیاج مردم چون گندم و جو و کشمش و خرما برای گران فروختن موافقا

لصدوق و ابن براج و ابن ادریس و شهیدین و فیض و بهائی و بحرانی خلافا لمفید و طوسی و ابو الصلاح و محقق و علامه و مقدس

الباب التاسع

اردبیلی که مکروه دانسته اند ابی الصلاح را دو قول است مانکه اگر بواسطهٔ احتکار گرانی شود قطعاً حرام است تا در صورت
عدم فرق حکم بحرمه خالی از اشکال نیست و جایز است بیع ما فی بطون الانعام به انضمام چیز دیگر نزد مرتضی و طوسی و ابن براج
و ابن حمزه و باطل است نزد ابن ادریس **و یجوز ان یسعر علی المحتکر فی الاصح علی الاظهر** و جایز است
قیمت نهادن بر جنسیکه احتکار کرده اند در صورت ضرورت و احتیاج مردم موافقاً للمفید و سلار خلافاً للمشهور که گویند باید مالک را
انصاف این است که اگر حبس کنند ه بخواهد به قیمتی بگوید که در قوه مردم نیست بخرند باید بر حبس او سلطان و حاکم قیمت
گذارد و اجبار او هم نه کاه به قیمتی بدهد که چندان ضرر ندارد اختیار با مالکست چنانچه ابن حمزه و شهید ثانی این
مایلند که بیان شد **و یصح بیع الصبی و شرائه اذا اذن له المولی علی الاشبه و الاولی** و صحیح است بیع صبی و خرید
او در وقتیکه اذن بدهد با ولی موافقاً للطوسی و بعض و مقدس اردبیلی و جماعتی خلافاً للمشهور که جایز ندانسته اند مطلقا
دلیل ما این است که اکثر اوقات در بازارها مردم پسرها را که بالغ نیستند بجای خود میگذارند و خرید و فروش مینمایند
برضایت آنها و این در تمام قرون سابقه بوده و فساد شرعی دلیل ندارد بلی اگر کاشف باشد از رضایت ولی شرط است
در خرنده و فروشنده بالغ بودن در شد داشتن یعنی عقل و تمیز

فاروق

بیع معاطاه منعقد میشود نزد مالک و نمیشود نزد احمد در اجح از قول شافعی و ابی حنیفه و جایز نیست فروختن
غلام و کنیز گریخته و نه مالا یقدر علی تسلیمه عند الاربعه و بیع بدون اجازه مالک صحیح نیست نزد مالک و شافعی و منعقد
میشود و لکن موقوف باجازه است نزد ابی حنیفه و دو قول است احمد را بیع صبی ممیز باذن ولی صحیح است نزد
ابو حنیفه و احمد و باطل است نزد مالک و شافعی

فصل سیم

لکل من المتبایعین الخیار فی المجلس ما لم یفترقا و فی بیع الحیوان ثلثه ایام للمشتری اجماعاً و کذا للبایع
علی الاصح از برای هر یک از فروشنده و مشتری اختیار فسخ است در همان مجلس که صیغه جاری شده مادامی که از هم جدا نشده اند
در بیع حیوانات خیار فسخ است برای مشتری تا سه روز و همین طور برای بایع موافقاً للعلم الهدی فی شهیدین و سید بن طاوس
و فیض و بحرانی خلافاً للمشهور لقوله ع البایعان بالخیار حتی یفترق و صاحب الحیوان ثلث و لو تلف او حدث فیه عیب

الثلثه کان من مال البایع و یحلف المشتری ان ادعی البایع علی الاقوی و لو شرط سقوط الخیار
صح و المشتری یملک بانقضاء الخیار لا بنفس العقد علی الاظهر و در وقتیکه تلف بشود حیوان یا در او عیبی حادث
شود در بین سه روز میباشد از مال فروشنده و قسم میخورد مشتری اگر ادعا بکند فروشنده که او عمداً تلف کرده یا بسبب صدمه عیب
موافقاً للمشهور خلافاً للمفید و علم الهدی و ابن زهره و سلار و شهید مایل شده است باین فتوی که گفته اند مال مشتری است دلیل
او دو خبر از صادق است و یکی از علی بن الحسین ع و هرگاه فروشنده و مشتری ساقط کنند خیار مجلس را یا غبن را ساقط میشود و
دیگر نمیتوانند رد کنند و مشتری مالک میشود ملک آنچه خریده بعد از گذشتن موعد خیار فسخ اگر خیار در آن باشد نه بنفس
صیغه خواندن موافقاً للطوسی و ابن جنید و یحیی ابن سعید فی جامعه که بنفس عقد میدانند چه بیع مشروط است و یا شرط یا بی
ملکش اوست **تنبیه** قبض با لسوم اگر تلف شود مثلاً کسی فت دیگ کالن طور فروش کار ببرد و داشت که بخرد افتاد و شکست
و امثال این اکثر علما برانند که ضامن است چون ندیده او مفقود شد ابن ادریس و علامه و بعضی بر آنند که چون باذن مالک است
در حکم ودیعه است ضامن نیست **و خیار التأخیر للبایع بعد الثلثه و فیما یفسد للمبیت من حول اللیل**
و خیار الرؤیه بعدها من غیر وصف و لا توصیف و الغبن ثابت بابها الرد العیب و کذا لو زاد عن الخلقه
الاصلیه او نقص فللمشتری مع الجهل بین الرد و الارش و خیار تاخیر از برای فروشنده هست مثلاً کسیکه خریده کرد
و پول نداد و نبرد بعد از سه روز ثابت است و در چیزیکه فاسد میشود مادون شب خیار ثابت است برای بایع اگر مشتری
او را نبرد و شب آید چون میوجات و خیار دیدن بعد از دیدن ثابت است از برای کسیکه ندیده متاع را و نه توصیف شنیده
خریده و غبن ثابت است بسبب جهاله و عیب هم اسم چیزی است زیاد باشد از خلقت اصلیه یا کم باشد پس از برای
مشتری است خیار با جهل بین اینکه رد کند آنچه خریده یا تفاوت قیمت را بگیرد **و یجب علی المشتری اقباض الثمن**
و علی البایع اقباض المبیع اذا لم یعین الاجل و الا وجب علیهما الوفاء بر هر دو واجبست بر مشتری دادن پول و بر فروشنده
دادن آنچه فروخته در وقتیکه معین نکند وقتی را و اگر معین کند تا فلان موعد واجبست بر فروشنده و خرنده وفاء بآنچه قرار
داده اند **و یجوز تاجیل الموجل بنقص منه و لا یجوز تاجیل الحال بزیاده فیه و یجب ذکر الاجل فی بیع السلم**
و اذا ابتاع بشرط الخیار و لو لم یسم وقتاً و لا اجلاً بل اطلقه بطل العقد علی الاصح و جایز است قبل از وقت
رسیدن موعد که باید پول بدهد مشتری بکم کردن نقصان از آن و نقد دادن و جایز نیست چیزی که باید بالفعل داد بگوید که

که هرگاه مهلت بدهد با زیادتی خواهم داد که زیادتی رباست و واجبست ذکر مدت در بیع مرابحه و در وقتیکه بفروشد چیزی را
بشرط خیار و اسم نبرد وقت خیار را و نه مدت را و نه مدت آنرا بلکه بطور اطلاق گوید باطلست عقد موافقاً للمحقق و علامه و شهید
ثانی خلافاً للمفید و ابن براج و ابن زهره و ابی الصلاح که گویند تا سه روز حق خیار دارد و دو قول است علم الهدی و طوسی
وکل شرط سائغ فی عقد لازم یجب الوفاء به ولو باع بشرط فاسد بطل البیع علی الاقوی و هر شرط جایزی
در عقد لازم واجبست وفاء باو و هرگاه کسی چیزی بفروشد بشرط فاسدی باطلست بیع موافقاً للمشهور خلافاً للطوسی
و ابن جنید و ابن براج که بیع را صحیح و شرط را فاسد میدانند دلیل ما شرط قسطی از ثمن است وقتی که باطل شد شرط باطل
میشود ما بازاء او از ثمن و آن وقت ثمن غیر معلوم است و باطل میشود بیع بغیر معلوم بدانکه صحیح است شرط جایز در هر عقد
بغیر نکاح و طلاق و ابراء و در وقف و عتق علی الاختلاف مشروط بانکه سبب جهالت یکی از عوضین نباشد چون خیار تا مدت بیع
یا ثمن بمدت بایع و مشتری هرچه قدر بخواهند بدون تعیین یا عدم وطی کنیز یا اینکه شرط کنند وطی کنیز را که مخالف سنت است
و هر شرطی در عقد لازم لازم میشود عند المشهور خلافاً للشهید اول که گوید اگر شرط را جایز بیاورد و شرط کنند میتواند فسخ کند
ومن اشتری امة فوطئها فی مدة الخیار لزمه البیع فان فسخ ولم یکن هناک ولد لزمه عشر قیمتها ان کانت
بکراً او نصفه ان کانت ثیباً علی الاصح و کسیکه بخرد کنیزی و وطی کند با او در مدت خیار لازم میشود او را دیگر حق
خیار ندارد پس اگر بخواهد فسخ کند و برای او اولادی نشده باشد لازمست که بدهد بفروشنده ده یک قیمت کنیز را اگر بکر
بوده و نصف ده یک را اگر بکر نبوده بنابر قول مختار موافقاً للطوسی و ابن براج خلافاً للعلامه و ابن ادریس که گویند
حق پس دادن ندارد چه تصرف نموده حق وطی نداشته پس حق ندارد ولا یجوز الرد بالعیب مع علم المشتری به او
رضاه و یجب علی البایع استبراء الامة قبل بیعها بحیضة او مضی خمسة و اربعین یوماً فیمن لا تحیض و هی فی سن من تحیض
وکذا علی المشتری الا ان یخبره الثقة بالاستبراء او تکون آیسة و استبراء الحامل بمضی اربعة اشهر و عشرة
ایام علی الاظهر و جایز نیست رد کردن مشتری آنچه خریده بواسطه عیب در صورتیکه علم داشته باشد بان عیب یا راضی
شده و واجبست بر فروشنده استبراء کنیز قبل از فروشش بیک حیض یا گذشتن چهل و پنج روز در زنیکه حیض نمیشود در اثنای آن
دو ماه یکدفعه میشود یا پنجاه روز و همین قسم واجبست استبراء کنیز بر مشتری مگر اینکه خبر بدهد او را راستگوئی که استبراء شده
یا بوده باشد کنیز یائسه که پنجاه سال داشته باشد و پیشتر که حیض نشود و استبراء زن آبستن بگذشتن چهار ماه و ده روز است

موافقاً للمشهور خلافاً للشهید الاول که وضع حمل است ویکره البیع بما جلبن علی التخییر کقولهم هذا المتاع بکذا
نقداً و بکذا نسیئة و بیع الی شهرین فان ابتاع شیئاً علی هذا الشرط صح البیع علی الاصح و مکروه میباشد فروختن چیزی را
مشروط بدو مدت مخیر مثل اینکه بگوئی این متاع را میفروشم بیکصد هم نقداً یا بدو درهم نسیه پس اگر کسی چیزی را فروخت باین شرط
صحیح است بیع موافقاً للعلم الهدی و خلافاً لابن جنید و مفید و ابن حمزه و ابن ادریس و علامه و شهیدین و بعضی که بفساد بیع
رفته اند و کان علیه اقل الثمنین فی ابعد الاجلین علی الاظهر و آنچه واجبست بر مشتری که بدهد آن یکدرهم است
در آخر مدت که یکماه باشد نه دو درهم موافقاً للطوسی و سلار و ابی الصلاح و ابن براج خلافاً لمن ذکر که قائل بفساد
بیع بودند دلیل ما در صحت این بیع قوله تعالی احل الله البیع که عام است و شامل اقسام بیع میشود و روایت از حضرت باقر
واذا اختلف البایع والمشتری فی القیمة فالقول قول البایع مع یمینه اذا کان الشیء فی یده وان کان فی ید
المشتری فبالعکس علی الاصح وان تلف فللمدعی البینة وللمنکر الحلف و در وقتی که اختلاف شد میان فروشنده
و مشتری در قیمت قول فروشنده است در صورتیکه قسم بخورد و مبیع هم در دست او باشد و اگر مبیع در دست مشتری است قول
قول مشتری است با قسم موافقاً لابن جنید و ابی الصلاح و ابن ادریس خلافاً للمشهور که گویند قول قول بایع است با قسم اگر
باقی باشد مبیع و قول قول مشتری است با قسم اگر تلف شده باشد علامه در تذکره و شهید ثانی مایلند باینکه قول
قول مشتری است مطلقا با یمین فخر المحققین و شهید اول در ... ببطلان بیع رفته اند دلیل ما اینکه در دست هر کدام هست
مالک اوست و دیگری میخواهد او را انتزاع کند قول قول مالک بید است و اگر تلف شده باشد پس از برای مدعی است بینه
و برای منکرات قسم واذا باع ارضاً فیها بناء و شجر و قال فی العقد بعتک وما فیها دخل البناء والشجر
وان لم یقل لم یدخلا ومن اشتری امتعة صفقة لم یجز له بیع بعضها مرابحة الا ان یخبر بذلک والدلال
ضامن مع التفریط و در وقتیکه بفروشد زمینی که در او عمارت و درخت است و بگوید در صیغه خواندن فروختم آنرا
با آنچه در اوست داخل میشود عمارت و درخت در بیع و مال مشتری است و اگر نگوید مال بایع است و کسیکه بخرد متاعها را بیک
بیع جایز نیست او را فروختن بعضی از آن متاعها را ببیع مرابحه مگر اینکه بگوید بمشتری که من چند متاع خریدم بیک بیع
و قیمت را سرشکن کردم بر آن متاعها و نیست مرا بتعدد افتاده و دلال ضامن است در صورتیکه تفریط کند و یحرم التفرقة
بین الاطفال والامهات بالبیع علی الاقوی و حرامست تفرقه انداختن میان اطفال و مادر بسبب فروختن

که اطفال را یکی بعد از دیگری بفروشد و مادر را یکی دیگر با نگاه دارد موافقاً للمفید و طوسی و ابن جنید و ابی الصلاح و ابن براج و ابن حمزه و شهید ثانی خلافاً لابن ادریس و محقق و شهید اوّل و احمد بن فهد که بر کراهت رفته اند علامه را دو قول است دلیل ما نهی امام بدون معارض حمل بر حرمت است خاصه که عقل نیز حاکم است بحرمت این ظلم **و یحرم بیع امّ الولد مع حیاة الامّ الاعسا علی الاصحّ** و حرامست فروختن کنیزی که از مالک اولاد دارد در صورتیکه اولادش زنده است مگر در صورتیکه خیلی فقیر باشد مولای او که در آنصورت جایز است موافقاً للمشهور خلافاً للعلم الهدی که جایز ندانسته دلیل ما روایت از معصوم است **ولا یجوز بیع الدین بالدین** و جایز نیست فروختن قرض بقرض دیگر

فاروق

ملک مشتری میشود بنفس عقد نزد احمد و قولی از شافعی و بانقضاء شرط نزد مالک و ابی حنیفه و شرط غیر معیّن که معلوم نباشد مدت خیار فسخ باطل است بیع نزد ابی حنیفه و شافعی و صحیح است نزد احمد و از برای اوست خیار چون امثال عاده نزد مالک احتکار حرامست عند الاربعه خیار در مجلس مادامیکه متفرق نشده است ثابت نزد شافعی و احمد نه نزد ابی حنیفه و چون دهات و اراضی تازه بوده است نزد مالک و چون میوجات تا یکروز و اسه گاه مشتری وطی کند با کنیز و عیبی ظاهر شود رد میکند بایع بدون دادن چیزی نزد مالک و شافعی و قولی از احمد و نمیتواند رد کند نزد ابی حنیفه و اگر بکرات قیمتی را با کنیز رد میکند نزد ابی حنیفه و شافعی و تفاوت قیمت بکار تر امید هد نزد مالک و قولی از احمد وطی جاریه با خیار در بیع جایز نیست برای مشتری عند الاربعه بیع ام ولد جایز نیست عند الاربعه و جایز است نزد داود که گویند امیر المؤمنین علی و ابن عباس جایز دانسته اند

بیع السلف

یجب فی السّلف قبض الثّمن حالاً و ذکر الجنس و الوصف و تعیین العوض و بالاجل و الشّهور علی الهلالیة یحمل اطلاقها بدانکه سلف عبارتست از فروختن چیزی چون گندم مثلاً مدت معیّنی و تعریفی از آن کردن بنحویکه معلوم شود و مشخص کردن جنس و قیمت آن که چه قدر است که در چند روز یا ماه بعد تسلیم کند مشتری یا بوکیل او و بفارسی خرید و فروش پیشکی میگویند و واجب در بیع سلف قبض وجه یا عوض از آن که قرار داده اند در اول که میفروشند و ذکر کردن جنس و وصف نمودن آن و تعیین که چه میفروشد و مشتری چه عوض میدهد و مدت که چه وقت تسلیم مشتری کند و ماه که قرار میدهد ماه هلالی است نه شمسی و در صیغه بیع سلف میگوید بایع بعتک

اعلم علی الوجه المعلوم بالمبلغ المعلوم و مشتری گوید قبلت یکذا قبض ثمن در مجلس عقد قبل از تفرق شرطست در این بیع سلم نزد مشهور و شرط نیست نزد ابن جنید تا سه روز مهلت از دیگر از معاصرین توقف کرده صاحب حدائق و احمد بن طاوس و یحیی و لیلی بنیاقتم بر شرط مذکور از اخبار و در صرف که بیع ذهب و فضه است بمثل خودش تقابض در مجلس شرطست نزد مشهور و نیست نزد صدوق و بعضی از متأخرین و یکی از معاصرین اخبار مختلف قول بشرط بودن موافق عامه است اگرچه بر خلاف گمان کرده اند و اخبار بر عدم شرط وارد و شرط دانستن الحق عسر و حرج در دین میاورد و شریعت سهل راحت و صعب نمایدوانه اعلم **و یجوز بیع الثّمر قبل ظهورها عامًا علی الاصحّ** و جایز است فروختن ثمره قبل از ظهور آن یکسال موافقاً للصدوق و محقق و شهید ثانی و فیض خلافاً للمشهور که جایز ندانسته اند دلیل ما خبر یعقوب بن شعیب عن الصادق علیه السلام و در وقت انضمام بشی دیگر جایز است بلا خلاف و جایز نیست فروختن ثمره نخل قبل از بدو صلاح بعد از ظهور ثمره یکسال نزد ابن جنید و صدوق و ابی الصلاح و ابن حمزه و محقق و علامه و جایز است نزد مفید و سلار و ابن ادریس و فیض و دو قول است طوسی را و شهید را جوازست **و بیع الزّرع قصیلًا علی الاقوی** و جایز است بیع زراعت گندم و جو در حالتیکه خوشه نبسته موافقاً للمشهور خلافاً للصدوق که جایز ندانسته مگر برای چرانیدن دواب و در بیع اشجار هرگاه میوه داشته باشد وقت فروش مال بایع است مگر شرط کند مشتری با ثمره و اگر بعد هست ثمره او مال مشتری است مگر شرط کند بایع و اگر بالای بعد بود و ندانند که حامله است بچه او مال بایع است نزد مشهور و دو قول است طوسی را و اگر بدانند مال مشتری است **و لا یملک الرّجل من یحرم علیه من الاناس بالنّسب و الرّضاع** و مالک نمیشود مرد کسی را که حرامست بر او بسبب از جانب پدر و مادر یا بسبب رضاع اگرچه از ذات کنیز و غلام نمیشوند **و یحرم الرّبا و هو البیع المتماثلین من المکیل و الموزون تفاضلاً او مؤجّلاً و القرض بشرط النّفع و الوصفیّه و لا یجوز بیع التّمر بالرّطب و الزّبیب بالعنب علی الارجح و امّا الحنطة و الشّعیر جنس واحد لا جنسان تردّد** و حرام است ربا و آن فروختن دو چیز است که مثل هم است یکی دیگر از چیزهائیکه بکیل و وزن بفروش میایند بزیادی یا بنسیه مثلاً یکصد من گندم میفروشد بیکصد و ده من گندم که حالا بدهد یا بموعد دیگر یا ده تومان میفروشد بیازده تومان خواه نقد خواه نسیه این ربا است و قرض بشرط نفع رباست اگرچه این نفع زیادتی در صفت باشد که بگوید بهتر از این متاعی بمن بده مثلاً یکخروار گشمش بفروشند با انگور خلافاً للمحقق که جایز دانسته و گندم و جو یکجنسند موافقاً للمشهور خلافاً لابن جنید و ابن ابی عقیل و ابن ادریس که دو

الباب التاسع

جنس والسنة اند دلیل مشهور چند چیز است در تساوی جنس اما بصیر داند که در روی زمین تمام خلق آنها را و جنس میدانند
در زمان ائمه علیهم السلام چون در اعراب قیمت است و یکی بوده اخبار در حکم گرفته اند والله اعلم بیع طلب بخر ما را بیع مزابنه
گویند و بیع درع را بآنه محاقله گویند و جایز نیست هیچکدام **ولا ربا بین الوالد وولده علی الاقوی**
در ربا نیست میان پدر و اولاد اگر معامله کنند بزیادی و نقصان یعنی ضرر ندارد موافقا للمشهور خلافا لعلم الهدی
در یکی از کتب خود ربا دانسته و در دیگر کتب قول مشهور را اختیار کرده که گوید بین آنها هم حرام است **والزوج و الزوجة علی الارجح** و حرام نیست ربا میان زن و شوهر موافقا للمشهور خلافا لابن جنید که این را ذکر کرده و **بین المسلم والحربی و بلینه و بین الذمی علی الاصح** و نیست ربا میان مسلمان و کافر حربی احما عا و میان مسلمان و ذمی که یهودی و نصاری و مجوس اند موافقا للصدوقین و مفید و علم الهدی خلافا للمشهور که ربا دانسته اند
قول الصادق علیه السلام لیس بین المسلم والذمی ربا ولا بین المرئة وزوجها **وبین السید والعبد علی الاقوی** ربا
و نیست ربا میان آقا و بنده موافقا للمشهور خلافا للشهیدین که نگفته اند **وفی المعدود علی الارجح** ربا
در کیال و موزون است نه در معدود چون گردو موافقا للمشهور خلافا لابن جنید و مفید و سلار که در حکم موزون دانسته
ویحرم التفاضل فی بیع الفضة بمثلها والذهب بمثله وان تفاضلا وجب جعل شیء من الناقص من غیر جنسه فاذا باع المغشوش بجنسه و جبان یزاد الثمن زیادة تقابل الغش حرام است زیاد بودن یکی از دو مبیع ثمن در فروختن نقره بنقره و طلا بطلا و اگر زیاد باشد یکی از طلا و نقره که میخواهند سودی کنند او را بجنس خود واجب است ضم کردن چیزی با کم غیر از جنس آن مثلا یکمثقال طلا را میخواهند بفروشند بدو مثقال طلا ضم کنند بیکمثقال اندکی نقره یا امثال در او بفروشند هر دو را بدو مثقال طلا تا ربا لازم نیاید و در وقتیکه فروخته شود طلا و نقره مغشوش بخالص آن واجب است اینکه زیاد کنند ثمن در خالص که زیاده بیفتد مقابل عیب مغشوش.

فاروق

حرام است ربا در شش چیز عند الاربعة طلا و نقره و گندم و جو و خرما و نمک و گندم و جو یکجنسند نزد مالک و جایز نیست فروختن
چیزی با در آن نزد ابی حنیفه و شافعی و قولی از احمد و جایز است نزد مالک بیع ثمره و زرع قبل از بدو صلاح جایز نیست
عند الثلاثه و جایز است مطلقا نزد ابی حنیفه بیع سلف صحیح است عند الاربعه شرط است تقابض در صرف در مجلس و در بیع سلف قبض ثمن در مجلس

فی التجارة
بدیعة

یجب الاقتراض لدفع الضرر ومن اذن لعبده فی الدین وجب علیه قضائه وانظار المعسر بعد تحقق اعساره و **یجب بیع ما یزید علی الکفاف من مسکن وغیره لقضاء الدین ودونه لا یزید علی الاصح ویحرم النفع مع الشرط**
و واجب است قرض کردن در صورت احتیاج بجهة دفع ضرر و کسیکه اذن دهد بنده خود را که قرض کند واجب است ادا دادن قرض آن و واجب است
مهلت دادن بآدم بیچیز بعد از اینکه معین شود دارنده نیست و واجب است فروختن آنچه زیادتر دارد از کفایه از خانه و اسباب دیگر بجهة
دادن قرض اما بقدر حاجت از خانه و اسباب نباید بفروشد برای قرض موافقا للمشهور خلافا لابن جنید که گوید باید بفروشد
دلیل ما قوله تعالی وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و قول الصادق علیه السلام لا تباع الدار ولا الجاریة فی الدین و حرام است منفعت گرفتن
با شرط اما بدون شرط که خود قرض کننده بطیب خاطر چیزی اضافه بدهد نیکو است **فاروق** خانه و اسباب مفلس
فروخته میشود برای ادا دادن قرض نزد مالک و شافعی و فروخته نمیشود نزد ابو حنیفه و احمد

الباب العاشر فی الرهن

وهو وثیقة للدین وایجابه رهنتك والمرتهن یقول قبلت ویشترط فیه القبض علی الاصح رهن یک موثوق است
از برای دین و راهن میگوید رهنتك یا ارهنتك در رهن کننده میگوید قبلت و شرط است در رهن قبض مرتهن یعنی باید مرتهن
بگیرد و تصرف او باشد موافقا للمشهور خلافا لابن ادریس و علامه و فخر المحققین پسر علامه و محقق ثانی شیخ علی کرکی صاحب شرح
قواعد و شهید ثانی که اینها میدانند قبض را شرط در رهن و همان ایجاب و قبول را میدانند طوسی را دو قولست دلیل ما قوله تعالی
فرهان مقبوضه که مشروط بقبض باشد اگر چه حکم بمفهوم که غیر مقبوضه رهن نشود خالی از اشکال نیست **وکل من الراهن والمرتهن ممنوع من التصرف بغیر اذن صاحبه والرهانة موروثة اذا غاب صاحبه لم یجز الا ان یعرف فیجوز بعد التعریف ویجب حفظ ما زاد عن الحق** و هر یکی از رهن گذارنده و گیرنده نمیتوانند تصرفی
در مرهون کنند بغیر اذن دیگری و رهن بارث میرسد یعنی اگر مرتهن فوت شد مال ورثه است و کذا الراهن
در وقتیکه جستجو کرده و نیافته و گوید بمردم که نگاه دارد از قیمت آنچه زیادتر را از حق خود و مشهور است برای صاحبش
که بدهد **ولو باع احدهما بدون الاذن توقف علی اجازة الاخر وهو امانة فی ید المرتهن لا یضمنه مع التلف الا بالتفریط وما یحصل للرهن من فایدته فلیس برهن وفی الولد والثمر قولان** و هر کاه مرد

یکی از راهن و مرتهن مرهون را بدون اجازه دیگری موقوفست صحت بیع با جازه اندیگری و مرهون امانتیست
در دست مرتهن که ضامنست اورا اگر تلف بشود مگر خودش باعث تفریط شود و آنچه حاصل میشود از رهن فایده مال
صاحب اوست که رهن گذاشته امّا در مثل میوهٔ درخت و ولد دابّه و کنیز بعد از رهن گذاشتن دو قول است
رهن است نزد علم الهدی و ابن زهره و ابن ادریس و ابن جنید و محقّق و شهیدین و مفید و داخل رهن نیست نزد
طوسی و علامه و اکثر متاخّرین چون شیخ محمّد حسن در جواهر و هو الحقّ چه خبر اسحق از امام موسی صریح است بر اینکه داخل
نیست اگر مرهون حیوان باشد نفقه او بر راهن است نزد ابن ادریس و بر مرتهن است نزد علامه و ابو الصلاح گوید
هر کدام از او نفع میبرند با اوست و هو الاصحّ

فاروق

قبض شرط است عند الثلثه و نیست نزد مالک و ثمره از ولد و شیر و پشم ملک راهن است نزد مالک و ابو حنیفه و داخل
در رهن و مال مرتهن است نزد احمد و خارج است نزد شافعی و جایز است فروش رهن هنگامی که شرط کرده باشد
که در سر موعد اگر نده بفروشد عند الثلثه و بدون اذن و حضور جایز نیست نزد شافعی و رهن بفرد حضر اجایز است
عند الاربعه و مخصوص بسفر است نزد داود

الباب الحادي عشر في الصّلح

وهو عقد مستقل برأسه على الاصحّ و يصحّ مع الاقرار و الانكار و يجب الوفاء به صلح عقدیست
مستقل بر وفق المشهور خلافا للطوسی که در مبسوط عقد مستقل ندانسته فرع هبه و اجاره و عاریه دانسته دلیل ما قول الصادق
الصلح جائز بين المسلمين سببی در مقام بیع بجای بعتک صالحتک گویند پس صلح عقدی است در نقل ملک معلوم
بعوض معلوم صحیح است صلح بین دو نفر در صورت اقرار یا انکار و واجب میشود در مصالحه رضای دو طرف
و وفا بمصالحه فيلزم بالايجاب و القبول الصادرين من الكامل بالعقل و البلوغ و الرشد و يجوز الصلح
على الدين المؤجّل باقلّ عنه حالا دون العكس پس لازمست در صلح از لفظ صالحت و قبول قبلت که صادر
بشود از عاقل و بالغ و رشید و جایز است صلح کردن قرضیکه نرسیده است وقت دادن آن بکمتر از آن که حالا بدهد
بر خلاف عکس آن جایز نیست مصالحه قرضیکه حال باید بدهد بزیادتر از آن زمان دیگر

الباب الثاني عشر في الضّمان

يجب على الضامن ما ضمنه مع رضا المضمون له على الاصحّ واجبست بضامن آنچه ضامن شده است با راضی
بودن کسیکه ضامن شده است برای و موافقا للمشهور خلافا للطوسی که در خلاف گفته شرط نیست در ضامن رضایت مضمون له
و مضمون عنه ولا يجوز الرّجوع على المضمون عنه و يصحّ الضّمان عن المجهول على الاقوى جایز
نیست از برای ضامن بعد از ضمانت که برگردد از ضمانت بر کسیکه ضامن او شده است و صحیح است ضمانت از مجهول
موافقا لابن جنید و مفید و سلار و ابي الصلاح و ابن زهره و علامه خلافا لابن ادریس و ابن براج و محقق که باطل
میدانند و طوسی را دو قول است دلیل ما قوله تع انا به زعیم که اشاره بسوی حمل شتر و در آیه رسید لقحب از
باقر ع و عن الصّغير و المجنون على الاظهر و صحیح است ضمانت از صغیر و دیوانه کردن موافقا للمشهور
خلافا للشیخ طبرسی که صحیح ندانسته و لکن صغیر و دیوانه نمیتوانند ضمانت از کسی کنند ولا يصحّ من العبد
على الاوجه و صحیح نیست ضمانت عبد موافقا لابن جنید و طوسی و محقّق و شهیدین دارد و یلی و بهائی
خلافا للعلامه که صحیح دانسته و متوقفات فیض دلیل ما قوله تع عبدا مملوكا لا يقدر على شيء الا ان يكون باذن
المولى فيثبت المال في ذمّة العبد من كفل باحضار غريم و منع وجب عليه الاحبس
بحضره او ما عليه کسیکه کفیل بشود
مگر اینکه ضامن بشود عبد باذن آقایش ثابت میشود مال در ذمّه بنده و کسیکه کفیل بشود
باحضار غریمی دهنده و مثال او و واجبست بر او که اورا حاضر کند و الا حبس میشود تا حاضر کنند اورا یا بدهد
آنچه ضامن شده ولا يصحّ رجوع المحال على المحيل بعد الرضاء و يجوز الضمان حالا او مؤجّلا
عن حال و مؤجّل و صحیح نیست رجوع کسیکه باو حواله کرده اند بسوی حواله کننده بعد از اینکه راضی بحواله شده
و جایز است ضمانت حال و موقت کردن از کسیکه باید همان وقت بدهد یا بعد از مدّت معیّن

فاروق

ضمانت از مجهول که مثلا کسی ضامن شود نزد حسن طلبی را که از حسین دارد و نمیدانند قدر او را صحیح است
نزد ابو حنیفه و مالک و احمد و صحیح نیست نزد
شافعی

وقف
۱۸۴ تنکابنی

الباب الثالث عشر فی الشرکة

وهی قد یکون ارثا وعقدا فی الاموال ولا یجوز التصرف فی مال الشریک بغیر اذنه والخیانة ووطی
الامة المشترکة وقسمة الدین المشترک قبل قبضه بل ما حصل لهما واذا وهب ما فی الذمة لمن هو علیه
لم یجز له الرجوع این باب در شرکت و هبه است واین شرکه گاهی میباشد بسبب ارث که چند وارث شوند و شریک میشوند
در ارث گاهی بعقد میشود که چند نفر شراکت میکنند در چیزی و در هر صورت جایز نیست تصرف در مال شریک بدون اجازه
او و خیانت کردن در مال او و وطی کنیزیکه مشترک است و قسمت قرض مشترک قبل از اینکه بگیرند بلکه باید که از
هر وقت گرفته شد قسمت کنند و در وقتی که ببخشد کسی چیزی را که در ذمه دیگری است از مال او جایز نیست دیگر رجوع کند
و مطالبه نماید ویشترط فی الهبة القبض ویکفی قبض الواهب عن ولده الصغیر لا الکبیر ولا یجوز الرجوع
فیها للابوین والاولاد وذوی القرابة ولا بعد القبض والتلف وشرط است در هبه اینکه بگیرد موهوب را
آنکه باو بخشیده شده وکفایت میکند قبض هبه کننده از جانب اولاد صغیر خود اگر چیزی باو هبه کنند نه در کبیر که
در آن باید خود او بگیرد و جایز نیست رجوع در هبه اگر کرده باشد بسوی پدر و مادر و اولاد و اقوام و نه اینکه بدیگری کرده
باشد واگر گرفته باشد موهوب را یا تلف شده باشد موهوب

الباب الرابع عشر فی الودیعة

هی استنابة فی الحفظ ویشترط فیها ما یدل علی الایجاب والقبول ولا یصح ودیعة الطفل والمجنون لعدم
اهلیتهما ویجب اداء الامانة الی البر والفاجر ومن فرط وجب علیه ضمانها در امانت است و آن طلب نیابت است
از دیگری در حفظ مال که امانت میگذارد و شرط است گفتن الفاظی که دلالت بر ایجاب و قبول کند و قبول قبض است
و صحیح نیست ودیعه طفل و دیوانه بجهة اهلیت نداشتن آنها و واجبست اداء امانت بسوی نیکو و فاسق و کسیکه تفریط
بکند واجبست ضامن بودن آن ومن اودعه لص مالا لا یجوز علیه رده مع الاختیار بل یکون لقطة وکذا
فی العاریة ومن استعار من غیر المالک وجب علیه ضمانها وکذا لو شرط الضمان ان استعار من
المالک و کسیکه ودیعه بگذارد مالی را نزد او دزدی جایز نیست بر آن که رد کند مال را بدزد در صورت اختیار بلکه آن
مال در حکم گم شده است که پیدا کرده و حکمش خواهد آمد که باید تا یکسال تعریف کند و همین طور است حکم عاریه

بکسی

وکسیکه عاریه بکند چیزی را از غیر صاحبش واجب است بر او ضمانت و همین طور است هرگاه شرط بکند ضمانت را اگر عاریه
بکند از مالک

الباب الخامس عشر فی المضاربة

وهی دفع مال الی غیره لیتجر به والربح بینهما علی ما شرطا واذا عین المالک نوعا من التصرف لم یجز
للعامل المخالفة وان تلف بمخالفته وجب علیه ضمانها والا فلا باب پانزدهم در مضاربه است و آن اینست که بدهی
مالی بغیر خود تا تجارت با آن بکند و شرط بکنند با یکدیگر اینکه بوده باشد آنچه منفعت میکنند میان آن دو تقسیم شود باطوری که
قرار میدهند و در وقتیکه تعیین کند صاحب مال نوعی از تصرف جایز نیست برای عامل غیر آن طور تصرف کند و اگر بغیر
آن طور تصرف که گفته تصرف نمود و مال تلف شد ضامن است و اگر تلف شد بدون تغییر آنچه او گفته ضامن نیست ویجب
الوفاء بالشروط السائغة فیها ما لم یفسخا ولا یجوز المضاربة بالدین حتی یقبض وتبطل بالموت واذا ضمن العامل
المال وتلف فلیس علیه الا راس ماله و واجب است وفا بشروط جایزیکه در مضاربه می نمایند مادامیکه فسخ نکرده اند
و جایز نیست مضاربه بقرض تا اینکه گرفته نشود و باطل میشود مضاربه بسبب مردن عامل و در وقتیکه ضامن بشود عامل مال را
و تلف بشود بر او نیست مگر راس المال نه منفعت

الباب السادس عشر فی الاجارة

وهی تملیک المنفعة بعوض معلوم ویفتقر الی الایجاب والقبول وتعیین مدة من الزمان باب شانزدهم در اجاره است
و اجاره مالک ساختن منفعت است بدیگری بعوض معلوم و محتاج است بایجاب و قبول که موجر گوید اجرتک الدار المعلومة
فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم و مستاجر گوید قبلت و اگر زمین است ارض المعلوم گوید و باید تعیین کند مدتی از زمان را
ولا یجوز منع الاجیر من اداء الواجبات والامر بالمحرمات ولا یجوز لاحدهما الفسخ الا برضا الاخر ویلزم الوفاء
بکل شرط سائغ و مستاجر الدابة ان تجاوز المسافة المعینة ضمن الاجرة والعین مع التلف ویجب ضمان الصناع
المتاع اذا تلف بفعلهم بتفریط وکذا المکاری و جایز نیست منع کردن اجیر را از اتیان واجبات چون نماز و امر نمودن
بمحرمات و جایز نیست از برای اجاره دهنده و کننده فسخ اجاره مگر برضایت هر دو و لازم است وفاء بهر شرطی که جایز
باشد و در ضمن اجاره نموده و کسیکه اسب یا امثال او را اجاره میکند برای طی مسافتی اگر بیشتر برود از مسافتیکه معین کرده
ضامن است کرایه او را و خود او را اگر تلف بشود و واجبست ضمانت صنعت گر متاع را در وقتیکه تلف بشود بفعل آنها
آن متاع یعنی ضایع بکنند متاع آنرا بسبب تفریط و همین طور ضامن است مکاری یا بهی که باو داده اند بجای

ببرد

بر دا اگر تفریط کند و یجوز اذا استاجر شیئا ان یوجر باکثر مما استاجر علی الاقوی و جایز است در صورتیکه اجاره
بکند مستاجر چیزی را بقیمتی اینکه اجاره بدهد همان را بیشتر از انچه اجاره کرده موافقا للصدوق و مفید و ابی الصلاح و ابن
براج و ابن ادریس و شهیدین و اردبیلی و فیض خلافا لابن جنید و علم الهدی و طوسی و سلار که گویند جایز نیست در خانه و در غیر
او مگر مستاجر در او کاری کرده باشد و کذا اجاره الدار فی شهر مستقبل علی الاصح و جایز است اجاره دادن
خانه از ماه آینده موافقا للمشهور خلافا لطوسی و ابی الصلاح که جایز ندانسته اند و گویند مشروط بتسلیم است دلیل ما قوله تعالی
اوفوا بالعقود و فی ابطال الاجارة بموت الموجر و المستاجر او احدهما اقوال و در بطلان اجاره بموت اجاره دهنده
و کننده یا یکی از این دو سه قول است ابی الصلاح و ابن ادریس و محقق و شهیدین و فیض و مقدس اردبیلی و بحرانی و انصاری
بموت هیچکدام اجاره را باطل نمیدانند مفید و طوسی و سلار و ابن حمزه و ابن براج و ابن زهره و مجلسی بموت هر کدام باطل میدانند
سید ابن طاوس بموت مستاجر باطل دانسته نهائی و صاحب سائل توقف کرده اند علامه در تذکره بموت هر دو باطل دانسته
و در مختلف صحیح و طوسی در خلاف و ابن زهره در غنیه گویند اجماعی است که بموت هر دو باطل میشود محقق در شرایع نسبت بطلان را
بمشهور داده ابن ادریس در سرائر نسبت صحت را با بن جنید و علم الهدی داده و حال انکه شیخ محمد حسن در جواهر اعتراف کرده که
ابن جنید و علم الهدی چنین قولی ندارند معلوم است در متقدمین مشهور بطلان بوده شهید ثانی در مسالک نسبت صحت را بمتاخرین
داده ابن براج نسبت مشهور را بمستاجر داده و هر سه زمان حوز الکفه اذا فوتها ابطال الاجارة بموت کل واحد منهما
عقیده این بنده این است که باطل نمیشود اجاره بموت هر یکی از این دو زیرا که منافع و اجرت گردیده است ملک ورثه و عقد
صادر نشده از ایشان زیرا قبول اجاره کننده یا مالک از میان رفته باذن چه کسی تصرف میتواند بکند و تملیک منفعت بواسطه عقد
از مالک و در انجا معدوم است و خبر ابراهیم بن محمد از ابی الحسن ظاهر است در بطلان بموت دلیل آنها استصحاب است و استصحاب
حکم است در زمان حیات میاورد نه بعد از موت گذشته از اینکه خبر معصوم بر بطلان است صحت اجاره بموت هر دو تمام دلالت
اگر بدیده انصاف بنگری قابل رد نیست و فی مؤنة الدابة قولان اجمعها علی المالک و مالی که اجاره میکنند مؤنه او و دو
مشهور بر انند که بر مالک است محقق و ابن ادریس بر مستاجر دانسته اند طوسی را دو قول است نزد این بنده بر مالک است مگر اینکه شرط
کنند و الاجیر بغیر الشرط علی المستاجر علی الاظهر و مؤنه اجیر بغیر شرط بر مستاجر است موافقا للطوسی و محقق خلافا
لابن ادریس و علامه که گویند بر اجیر است و من اجر العین جاز ان یبیعها و یجب ان یخبر المشتری بالاجارة و کسیکه

اجاره بدهد چیزی را جایز است اینکه بفروشد او را و واجب است اینکه خبر بکند مشتری را که اجاره داده ام این را که فروختم

فاروق

فسخ نمیشود اجاره بموت موجر یا مستاجر عند الثلثه و میشود نزد ابی حنیفه و وقتیکه اجاره داده میتواند ملک را بفروشد
عند الثلثه و نمیتواند نزد ابی حنیفه که گوید مستاجر مختار است در اجاره بیع و بطلان اجاره یا رد بیع و ثبوت اجاره اگر
کسی اجاره کرد دابه را و مرد دابه ضامن است نزد ابی حنیفه و ضامن نیست عند الثلثه و ابی یوسف

الباب السابع عشر فی الوکالة

یشترط فیها ما یدل علی الایجاب و القبول و یجوز تصرف الوکیل الی ان یعزل و لیس علی الوکیل ضمان الا مع
التفریط و لا یجوز للوکیل فی التزویج من رجل ان یزوجها من نفسه شرط است در وکالت اینکه صیغه جاری کنند
بوکالت و قبول کند وکیل مثلا موکل گوید که گفتنت داوکوید قبلت و لازم میشود وکیل را تصرف در آنچه با آن وکیل است تا اینکه
معزول بشود و واجب نیست بر وکیل ضمانت مگر در صورت تفریط کردن و جایز نیست از برای وکیل در تزویج کردن از برای مردی
ان زن را که او را وکیل کرده برای مرد دیگر بگیرد برای خودش عقد کند و اذا وکلها فی تزویجه من غیر تعیینها فزوجها
بغیر ها او ینسب النکاح و لزم الوکیل نصف مهرها علی الاصح و در وقتیکه وکیل بکند مردی کسی را در اینکه
برای او بگیرد فلان زن بعینه را پس بعد و برای او غیر از زن بگیرد عقد باطل است و لازم میشود وکیل را که نصف مهر را بدهد
موافقا لابن ادریس خلافا لابن براج که گوید باید تمام عقد را بدهد طوسی را دو قول است و لا یجوز ان یتوکل مسلم
لکافر و بالعکس علی الاقوی الا الضروره و جایز نیست اینکه وکیل شود مسلمان از جانب کافر و کافر از جانب مسلمان مگر
بجهت ضرورتی موافقا لابن جنید و طوسی و ابی الصلاح خلافا للعلامه که جایز دانسته و محقق وکالت مسلم را از ذمی جایز
و بر این قول رفته اند اکثر متاخرین مفید و طوسی و ابی الصلاح و ابن زهره جایز ندانسته اند دلیل ما قوله تعالی و لن یجعل
الله للکافرین علی المومنین سبیلا و فی وکالة الکافر من المسلم فی التزویج قولان اقویهما المنع و در
وکالت کافر از مسلمان در اینکه برای مسلمان زن عقد کند دو قول است طوسی عدم جواز است و ابن ادریس صحیح دانسته
و بنظر این بنده بدلیل مذکور صحت ندارد و تصح الوکالة فی الطلاق للغایب اجماعا و للحاضر علی الاظهر و صحیح است
وکالت در طلاق از برای غایب بدون خلاف اما برای حاضر صحیح است موافقا للمشهور خلافا للطوسی و ابی الصلاح و

وابن براج که صحیح ندانسته اند دلیل ما اطلاق اخبار با عدم تعرض معایب و حاضر و فی وکالة المرأة عن زوجها
فی طلاق نفسها قولان اصحهما الجواز و در وکیل شدن زن از جانب شوهر در طلاق دادن خودش دو قول است
صحیح است نزد مشهور و نیست نزد طوسی و ابن ادریس مردود است محقق و حق اینست که جایز است زیرا که داخل است در مطلق
وکلاء ولو وکل اثنین لم یکن لاحدهما الانفراد بالتصرف الا ان یاذن لهما ولا یجوز التصرف للوکیل
اذا خالف الموکل و یجوز بعد العزل و قبل العلم و هرگاه وکیل کند دو نفر از برای هیچکدام نیست تصرف تنهائی مگر که
اذن بدهد برای هر یکی و جایز نیست تصرف وکیل در وقتیکه مخالفت کند موکل خود را و جایز است تصرف او بعد از عزل
و قبل از علم بعزل و فی الجعالة یشترط الایجاب فهی ان یقول من رد عبدی او ضالتی او فعل کذا فله کذا ولا یفتقر
الی قبول و یصح علی کل عمل مقصود محلل و یجب ما شرط بعد الاتیان به و در جعاله شرط است ایجاب و آن جعاله
این است که بگوید هر کس که رد کند بمن بنده مرا یا فلان چیز را که گم کرده ام یا فلان کار را بکند فلان قدر را بدهم و محتاج نیست
بسوی قبول هر کس کرد [illegible] صحیح است برای هر عمل مشروعی پس واجب میشود برا آنچه شرط کرده بعد از اینکه آورد و کرد [illegible]

الباب الثامن عشر فی المزارعة والمساقات

وهما عقدان لازمان لا یبطل بالموت والتفاسخ والمزارعة معاملة علی الارض بحصة من حاصلها سواء کان
من البذر والعوامل للمالک او العامل او مشترکا و سواء کان من الارض والعمل مختصا باحدهما او مشترکا بینهما
در زراعت و آب دادن جایز است که قرار بدهند صاحبان املاک با دیگری باینکه زراعت کنند در زمین آنها و آب بدهند در حصه ای که
آنها را از محصول حقی معین ببرند در وقتیکه چنین صیغه خوانند این دو عقد لازم میشوند که باطل نمیشوند بموت مالک یا عامل
بفسخ و مزارعه معامله ایست بر زمین بحصه از حاصل آن خواه بوده باشد بذر و کار و مال بمالک یا مال عامل یا مشترک باشد
بقرار و شرط اند و اما تمام زمین و عمل از بذر و کار مختص بیکی باشد یا مشترک باشد میان هر دو والمساقاة معاملة
علی اصول ثابتة بحصة من حاصلها و آب دادن معامله ایست بر اصل ثابت یعنی درختهای میوه دهنده که آب
بدهد باشد برای عامل حصه از حاصل آن اشجار پس باید الفاظی بگویند چون زارعتک هذه الارض و ساقیتک و عاملتک
وربما اطلق المزارعة فی الاخبار علی ما یشملها و علی ما یشملها و یشترط فیهما کون النماء مشاعا بینهما تساویا
او تفاضلا و یجب الوفاء بما شرط فیهما من شرط سائغ ولا بد فیهما من ذکر الاجل و با اطلاق شده است اخبار [illegible]

فیها

[illegible] شهاد کاهی شامل هر دو شده است و شرط است در هر دو اینکه ثمره و نما بین هر دو باشد مساوی یا یکی بیشتر و وفا با آنچه شرط
میکنند در اندازه شرطی که جایز باشد

فائده

ولا بد است در مزارعه و مساقات از ذکر مدت
مساقات جایز است عند الله خلافا لابی حنیفه و در مزارعه بذر با مالک است نزد ابی حنیفه و مالک و اصح قول شافعی و
بهتر اکست نزد احمد و قول دیگر شافعی و ابو یوسف است

الباب التاسع عشر فی الحجر

وهو المنع واسبابه ستة الصغر والجنون والرق والمرض والسفه والفلس و یمتد حجر الصغیر حتی یبلغ بالانبات [illegible]
الثلثة خروج المنی من مثله فی الذکر والانثی والشعر الخشن علی العانة مطلقا او خمس عشرة سنة فی الذکر علی الا[illegible]
واکمال التسع فی الانثی علی الاصح این باب نوزدهم در حجرات و آن منع است و اسباب آن شش است طفل بودن و دیوانه
و ناخوش و سفیه و بحجر و طفل نمیتواند تصرف در مال خود کند تا بالغ شود و علامت بلوغ سه چیز است یکی آمدن منی در مرد و زن از ذکر و فرج
در خواب یا بیداری بواسطه جماع یکی روئیدن موی سیاه و خشن است اطراف و گرگه عانه باشد خواه در مرد خواه در زن یکی گذشتن پانزده
سال هلالی از عمر پسر خلافا لابن جنید که چهارده دانسته و گذشتن نه سال از عمر دختر موافقا للمشهور خلافا للطوسی و ابن حمزه که
ده سال گفته اند والسفیه حتی یرشد و هو ان یکون مصلحا لماله و یصح ما یبیع السفیه باذن الولی علی الاقوی و سفیه
نمیتواند تصرف کند تا اینکه رشید شود و او این است که اصلاح کند مال خود را حافظ او باشد و ممیز خوب و بد باشد و صحیح است خرید او که
بفروشد سفیه باذن ولی موافقا للعلامه خلافا للطوسی و ابن براج و بعض والمملوک مع اذن المولی و یجب قسمة مال المفلس
علی غرمائه بالحصص فان وجد متاع غریم بعینه وجد فی فصل البیع علی الاظهر لو کان المفلس فی الحجر و مملوک میتواند چیزی را
بفروشد باذن مولی و واجب است قسمت مال مفلس بر طلبکاران بالنسبه پس اگر یافت متاع یکی از طلبکاران میان مال او بعینه و حیات دارد [illegible]
طلبکاری که صاحب آن است اگر بوده باشد مفلس زنده خواه مال مفلس بر سایر طلبکار کافی باشد خواه نباشد موافقا لابن جنید و ابن براج و ابن ادریس و علامه
و بعض دیگر اند و قول طوسی یکی آنست که در حکم سایر طلبکاران است و محقق مردود است صاحب وسائل گوید اگر کم نباید مابر مال [illegible]
رد میشود و اگر مالش بقدر قرضش کمتر است رد نمیشود در حکم سایر طلبکاران است در خبری صادق ع [illegible]
فوت شد مال بایع بعینه باشد دیگران حق ندارند غرماء کنند بر میگردد به بایع در خبر عمر بن یزید از ابی الحسن ع [illegible]
رد میشود در صورت چیزی که مشتری [illegible] خرابی ولاد از صادق ع قول صاحب وسائل است بلی اگر [illegible] باشد مال بعینه بایع رد میشود اگر کمتر باشد
قرض مال میت نزد مشهور ابن جنید در انجا هم گفته مختص بایع است والمریض ممنوع من الوصیة بما زاد عن الثلث ما لم یجز الورثه

و در بعض

و مریض ممنوع است از اینکه زیاده از ثلث مال وصیت کند که برای او خرج کنند مادامیکه امضا نکند ورثه و اگر امضا کنند جایز است

فارق و فاق

مال طلبکار که بعینه یافت شد میان اموال مفلس باید بعینها حبس شود نزد شافعی و در حکم سایر طلبکارهاست عند الشیعه
بلوغ دختر بحیض و احتلام و آبستنی است و در عدم آنها بنه سال و از مرد باحتلام و انزال و در عدم اینها به هیجده سال نزد
ابی حنیفه و بپانزده و هفده و هیجده هر سه از مالک روایت شده و پانزده نزد شافعی و احمد و بالغ است
ربعانه نزد مالک و احمد و راجح قول شافعی نیست نزد ابو حنیفه و بدون رشد بالغ مال و نمیشود عند الثلثه و میشود نزد ابی حنیفه

الباب العشرون فی الوقف

هو تحبیس الاصل و تسبیل الثمرة و لفظه الصریح وقفت و حبست و سبّلت شرطه فیه ان یکون عینا مملوکة
یصح الانتفاع بها مع بقاء اصلها فلا یصح وقف الدین و المبهم و المنفعة لعدم بقائها این باب بیستم در وقف است
و آن حبس اصل مال است ابدا و دادن منفعت و ثمره آن است برای موقوف علیه و لفظ صریح او وقفت و حبست است
و سبّلت و تصدّقت هم با قرینه جایز است و شرط است در وقف که چیز معیّنی باشد و مالک باشد او را واقف که صحیح
باشد نفع بردن از آن در صورتیکه اصل هم باقی باشد پس صحیح نیست وقف کردن قرض و چیز مبهم یا منافع چیزی را
زیرا که منفعت باقی نیست و یشترط فیه القبض و اخراجه عن نفسه و الدوام و اذا وقف علی اولاده الصغار
لزم و علی الکبار بعد قبضهم و اذا شرط الواقف انه متی احتاج الی شیء فی حال حیوته منه کان له بیعه
و التصرف فیه کان الشرط صحیحا علی الاصح و یجوز له بیعه و شرط است در وقف گرفتن موقوف و خارج بودن او از
مال و نفس خود و حبس ابدی کردن و در وقتیکه وقف کند کسی مالی را بر اولاد صغیر خود لازم میاید اما بر کبیر بعد از قبض کبیر است
آن مال را و در وقتیکه چیزی را کسی وقف کند و شرط کند که اگر در زندگانی خود محتاج شد بسوی چیزی از آن بتواند او را بفروشد
و تصرف کند باو باشد شرط صحیح و جایز است او را بفروشد موافقا لعلم الهدی و مفید و سلار و ابن براج و علامه
خلافا لابن جنید و ابن حمزه و ابن ادریس که به بطلان وقف رفته اند و دو قول است طوسی را دلیل ما قوله تعالی اوفوا
بالعقود و خبر از صادق ع بر جواز تصرف و اینکه وقف تملیک منافع است و جایز است در او شرط خیار و منافات ندارد
شرط با عقد محقق و شهیدین و محقق کرکی گفته اند که شرط صحیح است و وقف راجع بحبس گردد و اذا وقف علی اولاده

ولو فضل تساوی الذکور و الاناث علی الاقوی و در وقتیکه وقف بکند چیزی را بر اولاد خود و تفصیل ندهد باید
مساوی ببرند از منافع آن موافقا للمشهور خلافا لابن جنید که گوید پسر دو برابر ببرد و اذا انقرض الموقوف
علیه یرجع الی ورثة الواقف علی الاظهر و در وقتیکه منقرض و معدوم شود کسیکه املاک و مال برای او وقف
شده برمیگردد بسوی ورثه وقف کننده موافقا للطوسی و سلار و ابن براج و ابن حمزه و محقق و علامه و فخر
للمفید و ابن ادریس که گفته اند مال ورثه موقوف علیه است و خلافا لابن زهره که گوید مال فقراست و یجوز بیعه ان
یهدم و یتبدّل بالآخر علی الارجح و جایز است فروختن وقف در صورتیکه منهدم میشود و تبدیل کنند او را
بچیز دیگر موافقا للمفید و علم الهدی و طوسی و سلار و ابن حمزه و ابن زهره و محقق و علامه و بهائی و شهید ثانی
لابن جنید و ابن ادریس و شهید اول در لمعه و بحرانی که مطلقا جایز نمیدانند اخبار مختلفات در جمع آنها و
مختار و اصح است و در صورت عدم خرابی تبدیل وقف با نفع جایز نیست نزد اکثر و جایز است نزد مفید و علم الهدی فقها
بعضی جایز دانسته اند و هرگاه خانه وقف بود خراب شد او را نخواهند بستان کنند و بار حاصلش صرف وقف شود
اکثر فقها بر عدم جواز رفته اند که گفته اند باید همان خانه ساخته شود و هل یجوز بیعه ان کانت بار بابه حاجة شدیدة
قولان هرگاه صاحبان وقف محتاج شدند بضرورت جایز است بفروشند وقف را نزد مفید و علم الهدی و طوسی و سلار
و ابن حمزه و ابن زهره و شهید اول در دروس و محقق کرکی و جایز نیست نزد ابن ادریس و ابن جنید و ابن براج و فخر المحققین
پسر علامه و ابی الصلاح و شیخ محمد حسن در جواهر و اکثر المعاصرین و کذا ان یقع بین اربابه خلف یؤدّی بها الی فساد و هم چنین
دو قول است اگر واقع بشود مابین صاحبان وقف فتنه و فسادی که اسباب قتل نفس یا هرج وقف بشود جایز است بیع وقف نزد مفید
و طوسی و علم الهدی و محقق و علامه و محقق کرکی و شهیدین و جایز نیست نزد آنانکه در ضرورت و حاجت صاحبش جایز ندانسته
و انا من المتوقفین لکن اخبار بر جواز رجحان دارد خاصه در ضرورت صاحبش صدوق گوید وقف منقطع الاخر چون وقف
را اولاد را بتوان فروخت و مؤبد را نتوان و لو وقف و لم یذکر المصرف بطل علی الاصح هرگاه وقف بکنند چیزی را
و تعیین نکنند که چه مصرف نمایند منافع او را باطل است وقف موافقا للمشهور خلافا لابن جنید و کذا لو وقف علی غیر
معیّن و لو وقف علی نفسه لم یصح اما لو وقف علی الفقراء ثم صار فقیرا جاز له المشارکة فی الانتفاع علی الاقوی
و همین طور باطل است اگر ملکی را وقف کند و معین نکند برای کی و چه وقف کرده و هرگاه وقف کند برای خودش صحیح نیست

اما هرگاه وقف بکند بر فقراء پس خودش فقیر شود جایز است که شریک شود در نفع آن با فقرا موافقا للمشهور خلافاً لابن ادریس گران راهم جایز ندانسته

فروق

وقف چیزی را برای خود کند صحیح است نزد ابی حنیفه و احمد و نیست نزد مالک و شافعی و جایز است بیع و تبدیل وقف در صورت انهدام نزد احمد و جایز نیست نزد شافعی و تولی در اسباب ندارد نزد ابی حنیفه و مالک و ابو یوسف

تتمه

فی السکنی والحبس یفتقران الی الایجاب والقبول والقبض علی الاصح وفایدتهما التسلیط علی استیفاء المنفعة مع بقاء الملک علی مالکه ویجب الوفاء ان قیدهما بعمر او حتی الساکن او لعقبه او مدة معینة ویبطلان بموت المالک مع عدم تعیین مدة سکنی و حبس محتاج است بعد از ایجاب قبول و گرفتن انکه باید سکنی داده شد یا حبس کرده شد خلافا لابی الصلاح که قبض را شرط نمیداند و فایده ایند و مسلط کردن دیگری است بر گرفتن منفعت با باقی بودن ملک برای صاحبش و واجبست وفای بهرچه شرط شد اگر مقید کرده باشد سکنی و حبس را بحال زنده بودن خود یا ساکن یا اعقاب آنها یا فلان مدت معین و باطل میشود بموت مالک در صورت اینکه تعیین مدت نشده است و بیع مواقل محبوس با مدت معین اکثر فقها بر جوازند علامه در تحریر بر بطلان رفته اما غیر منقوله چون زمین نمیتواند مالک قبل از انقضای مدت حبس بفروشد چه منفعت محبوس است در زمین تابع منفعت است و قلیلی از فقها جایز دانسته اند اما گفته اند بیع سفیها نه است مشتری حق فسخ دارد زیرا که چگونه امروز ملکی میخرد که مثلا صد سال دیگر منافعش مال او باشد اگر ملکی را صد سال حبس کرده باشند و الی اگر در العقد خود حبس شرط کرده باشند که در مقام ضرورت تبدیل کنند میتوانند بفروشند بر قول اکثر . . . . . .

الباب الحادی والعشرون فی السبق والرمایه

ویشترط فیهما تقدیر المسافة ابتداء وانتهاء وتعیینهما بالمشاهدة ولا بد فیهما الایجاب والقبول ویصحان فی السهام والسیوف والابل والخیل والبغال والحمیر ویجب الوفاء بما شرط فیهما این باب هست و یکم در دوانی و پیشی گرفتن و تیر انداختن است که مثلا شرط می کنند که هر کدام تقدم جستند فلان قدر و یکری بدهد و شرط است تعیین دو که قرار بدهند چه قدر از مسافت از ابتدا تا انتها منظور دارند و معین کنند در هر دو بدیدن و لا بد است در انیده از ایجاب و قبول و صحیح است این شرط در تیر انداختن و شمشیر زدن و شتر و اسب و قاطر و خر دوانیدن و واجبست وفا کردن بانچه شرط کرده اند که بدهند تا خیر

الباب الثانی والعشرون فی الوصیّه

وهی تملیک عین او منفعة بعد الوفات ویفتقر الی ایجاب وقبول ویعتبر فی الموصی کمال العقل والحریة وتجب علی من علیه حق والا استحب این باب بیست و دوم در وصیت است و آن مالک کردن دیگری است بعین مال یا منفعت مال خود بعد از مردن و محتاج است بسوی ایجاب و قبول که بگوید او وصیت او افعلوا کذا و وصی راضی شود و معتبر است در وصیت کننده اینکه عاقل باشد و آزاد و واجبست وصیت کردن اگر بوده باشد کسی از او طلبکار و صاحب حق بود غیر این صورت وصیت مستحبست ولا تعتبر العدالة فی الوصی علی الاقوی شرط نیست که وصی عادل باشد موافقا لابن ادریس و علامه و شرط است عدالت در وصی نزد مشهور ولا یمضی الوصیة بما زاد عن الثلث ومن اوصی بما زاد واجاز الورثة فی زمان حیوته لا یجوز لهم الرجوع بعد فاما الموصی علی الاصح و جایز نیست و امضا نمیشود در وصیت از ثلث بیشتر وصیت کند برای خود و کسیکه وصیت بیشتر از ثلث کند و جایز دانسته باشند ورثه در زمان حیوة او جایز نیست که چون بمیرد برگردند از قول خود موافقا للصدوق و ابن ابی عقیل و ابن جنید و طوسی و ابن حمزه و محقق و علامه و شهیدین خلافا للمفید و سلار و ابن ادریس و بهائی که گویند جایز است رجوع آنها و همان ثلث را بدهند و من مات و علیه دین فمستوعب للترکه لم یجز ان ینفق علی عیاله من ماله واما المنجزات المریض لو کان غیر متهم من اصل المال علی الاقوی و کسیکه بمیرد و قرض بسیاری داشته باشد که تمام ترکه او بقرض رسد جایز نیست اینکه از مال او خرجی بدهند به عیالش اما منجزات مریض چون معاوضات بیع باقل از ثمن و خریدن چیزی زیادتر از قیمت آن و هبه و وقف و صدقه و عتق اگر متهم نباشد بسفاهت یا اینکه ضرر میخواهد عمداً بزند بوارث خارج میشود از اصل مال او موافقا للمفید و ثقة الاسلام و علم الهدی و ابن زهره و ارد بیلی و ابن براج و ابن ادریس و بحرانی و صاحب مسائل و انصاری خلافا لابن جنید و صدوق و طوسی در مبسوط و محقق و علامه و شهیدین که گویند از ثلث حساب میشود دلیل ما این است که انسان تا روح دارد مختار است در هر گونه تصرف در اموال خود بما رواه ابی بصیر عن الصادق ع ان لصاحب المال ان یعمل بماله ما شاء ما دام حیا ان شاء وهبه وان شاء تصدق به وان شاء ترکه الی ان یاتیه الموت فان اوصی به فلیس له الا الثلث ایضا قال ع المیت اولی بماله ما دام فیه الروح ایضا قال ع صاحب المال احق بماله ما دام فیه شیء من الروح یضعه حیث شاء ایضا قال ع الانسان احق بماله ما دامت الروح فی بدنه دلیل ابن جنید ما رواه سماعه عن الصادق ع عن عطیة الوالد لولده فقال اما اذا کان صحیحا فهو ماله یصنع به ما شاء

وامّا في مرضه فلا يصحّ وبعضی اخبار هم دلالة دارد واولا ممکن است جمع این اخبار باینکه قصد امام در مرضی بوده است که انسان
شعور وادراک صحیح نیست چون اغلب امراض خاصّه حمیّات که ادراک را نقصان میکند یا این است انسان در مرض مجبور است جهة
حفظ جان بکسی چیزی بخشد والا این اخبار معارضه با تمام کتب آسمانی میکند که انسان مالک مال خود باشد واختیار
بر مال خود نداشته باشد واذا اوصی بوصیّة ثمّ اوصی باخری مضادّة للاولی عمل بالاخرة وتثبت الوصیّة
بالمال بشاهدین عدلین وبشاهد ویمین واربع نساء وشاهد وامرأتین وبکتابة مع العلم بعلمه
الامن من التزویر على الاقوی ودر وقتیکه وصیت کند بوصیّتی معیّن بعد نوع دیگر وصیت کند که مغایر آن باشد
عمل باید کرد بوصیّت اخری وثابت میشود وصیّت بمال بدو شاهد عادل یا بیک شاهد وقسم وبشهادت چهار زن یا بد
یک مرد ودو زن وبخطّ میّت در صورتیکه علم داشته باشی که دیگر عدول کرده از این وصیّت واطمینان داشته باشی که خطّ اوست
کسی شبیه نوشته طوسی گوید مختارند ورثه در قبول کردن وصیّت نامه او که بخطّ اوست ورد او وابن ادریس گوید آنچه را از او
شنیده اند بخطّ او عمل کنند شهیدین گویند با قرینه صحّت صحیح است ولا تصحّ الوصیّة فی معصیة واخراج بعض
الورثة من الترکة على الاظهر وصحیح نیست وصیّت کردن بمعصیتی وخارج کردن بعضی از ورثه را از ارث مگر به موافقت
خلافا للصدوق که از امام موسی نقل روایتی کرده که صحیح است خارج کردن وصیّت کردن بچیزی ... جایز است مطلقا
نزد ابن ادریس ومحقق وعلامه وشهیدین جایز نیست مطلقا نزد ابن براج وجایز است اگر از خویشان باشند نزد بعضی از علما وجایز
نیست وصیّت بسوی عبد غیر ومکاتب مشروط هرگاه وصی خائن شد امام ونایب خاصّ میتوانند او را معزول نمایند اجماعا یا نایب
عام که باصطلاح فقها مجتهد میگویند میتواند وصی را معزول کند اصولیین از فقها گویند میتواند اخباریین از فقها گویند نمیتواند
باید مجبور بکند وصی را بر عمل بوصایت واین بنده نیافت در اخبار معصومین دلیلی بر عزل بلکه بایست او را مجبور نمایند بعمل
واذا اقرّ وارث بدین او وارث وجب علیه منه بنسبة حصّته ویجب اخراج الکفن من الاصل وکذا الدین و
الاسلام والزکوة والخمس واذا نسی الوصیّ بعض المصارف وجب صرفه فی البرّ ودر وقتیکه اقرار بکند یکی از وراث
بقرضی برای میّت یا وارثی واجبست که به او بدهند تا آنها بنسبت حصّه که برده آنچه باو میافتاد در صورت قبول او واجبست خارج
کردن کفن از اصل مال میّت وهمین طور قرض حج وزکوة وخمس ودر وقتیکه فراموش کند وصی بعضی از مصارفی که باو
وصیّت کرده واجبست صرف بکند در کارهای نیکو واذا اوصی الموصی بجزء من ماله یثبت فی ماله العشر او السبع

ودر وقتیکه وصیّت کند همان که بدهید بمصارف خیریه بجزئی از مال عشر ثابت میشود در مال او وبعد از نوشتن ده یک
بنا بخبری از حضرت باقر ع یا هفت یک بنا بخبری از حضرت ابی الحسن ع وبالسهم الثمن وبالشیء السدس وکمن اوصی
الی غائب وجب علیه القبول وکذا من اوصی الیه ولده واگر کسی وصیّت کند که سهمی از مال من بمصرف فلان چیز
رسانید تعلّق میگیرد هشت یک از مال او واگر بگوید چیزی را بدهید شش یک میدهند وکسیکه وصیّت کند بسوی غایب
واجبست بر غایب قبول کردن که وصی باشد وهمین طور اگر اولاد خود را وصی کند امّا اگر کسی را وصی کند واو در
حیات او رد کند وصایت او برسد بموصی که قبول نکرده صحیح است قبول نکند

فارق

اگر کسی وصیّت کند بر زیادتر از ثلث مال وامضا کنند ورثه در حیات میتوانند رجوع کنند مطلقا نزد مالک
ومیتوانند نزد ابو حنیفه وشافعی ووصیّت بخطّ بدون اقرار وشهود صحّت ندارد عند الثلثه ودارد نزد احمد منجزات
مریض از ثلث مال حساب میشود عند الاربعه واز اصل مال نزد داود ومجاهد اگر کسی بعادل وصیّت کرد وعادل فاسق شود
معزول است نزد مالک وشافعی ودو قول است احمد را وضمیمه عادلی باو میشود نزد ابی حنیفه واگر کسی فاسق را وصی کرد
عزل میکند اورا حاکم

الباب الثالث والعشرون في النكاح

وهو واجب عند الخوف من الوقوع في الحرام ولا يحلّ الا بالعقد الدائم او المنقطع او تحليل
من مالكها او ملك اليمين تزویج واجبست در وقتیکه بترسد انسان از اینکه مبادا فعل حرامی از او صادر شود وحلال نمیشود
زن برای انسان مگر بعقد دائمی یا متعه یا تحلیل کنیز از صاحب آن یا خودش مالک کنیز بشود بدانکه متعه در زمان رسول خدا
شد بموجب آیه مبارکه فما استمتعتم به منهنّ فآتوهنّ اجورهنّ عمر در زمان خلافت خود منع کرد واین در کتب فریقین مذکور است
ابن آلوسی در کتاب تحفه اثنی عشریه که ردّ بر امامیه اثنی عشریه نوشته انکار کرده ابدا در میان علماء سنّت کسی قائل
بجواز متعه نبوده لازم آمد این بنده را که بنویسد بعضی از کتب آنها را تا امر مشتبه نشود امام فخر رازی که از کبار علمای عامّه است
در تفسیر کبیر در ذیل آیه مذکوره مینویسد واتّفقوا علی انّها کانت مباحة فی ابتداء الاسلام ... در کتاب ناسخ ومنسوخ گوید اخبار
نبوی بر مباح بودن متعه رسیده مگر در اوقات مختلفه بحسب ضرورت ابو بکر محمّد سرخسی شمس الائمه در متعه گوید ان
تقول لامرأته اتمتّع بك كذا من المدّة بكذا من المال وهذا باطل عندنا جائز عند مالك بن انس وهو الظاهر من قول
ابن عبّاس واستدلّ بقوله فما استمتعتم به منهنّ الخ فاضل رشید در کتاب شوکت عمریه در جواب فائده تاسعه گوید

در اول اسلام متعه مباح بود و نسخ شد بآیهٔ الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم صاحب کتاب فتح القدیر شرح
صاحب هدایه گوید قد ثبت النسخ باجماع الصحابه وقیل لا یحتاج الی الناسخ لانه انما کان اباحها ثلثه ایام فانقضت
نهی لا اباحه در مسند احمد حنبل از عمران بن حصین روایت کند قال نزلت متعة النساء فی کتاب الله وفعلناها مع
ولم ینزل قران بتحریمها ولم ینه عنها حتی مات صلی الله علیه وسلم بیضاوی در تفسیر خودش نوشته در شرح آیه مبارکه
نزلت الایة فی المتعة التی کانت ثلثة ایام حین فتحت مکة ثم نسخت امام زاهد در تفسیر زاهدی گوید در یکی از جنگها شکایت کردند
اصحاب از نبودن زن همراه آیه نازل شد باباحه متعه در تفسیر در منثور سیوطی از مجاهد روایت کرده است در متعه
عرق او با عقد می بردن ارثات زمخشری در تفسیر کشاف از ابن عباس نقل کرده ثعلبی در تفسیر خود از حبیب بن ثابت
که ابن عباس بمن قرانی داد و گفت اینقرائة ابی بن کعب است دیدم در آیه نوشته بود الی اجل مسمی علامه نیشابوری
در تفسیر گفته که اعاظم بر این رفتند که آیه منسوخ شده است امام نووی در شرح صحیح مسلم در شرح آیه مبارکه نوشته در
قرائة ابن مسعود استمتعتم به منهن الی اجل امام فخر رازی در تفسیر گوید ان عمر قال علی المنبر متعتان کانتا مشروعتان
فی عهد رسول الله وانا انهی عنهما متعة الحج ومتعة النکاح پس اهل سنت که قائلند بر اینکه پیغمبر نسخ کرده در اینجا
مضطرب شده اند فخر الدین در نهایة العقول و فضل بن روزبهان در ابطال الباطل که رد بر علامه حلی کرده و قاضی
عبد الجبار در مغنی و خواجه نصر الله در صواقع گویند که مقصود عمر این بود که من مؤکد و مبین تحریم پیغمبرم ابن ماجه در سنن
خود و بغوی در معالم التنزیل از عبد الله بن عمر روایه کرده اند قال لما ولی عمر بن الخطاب خطب الناس فقال ان
رسول الله اذن فی المتعة ثلثا ثم حرمها والله لا اعلم احدا تمتع وهو محصن الا رجمته بالحجارة الا ان یاتی باربعة یشهدون
ان رسول الله احلها ترمذی در صحیح خود در ابواب الحج آورده از عبد الله بن عمر که سؤال کرد از او مردی از اهل شام
که متعة النساء حلال است گفت حلال است گفت پدرت عمر نهی کرده فقال ابن عمر ارایت ان کان ابی قد نهی
عنها وصنعها رسول الله نترک السنة ونتبع ابی ملا علی قوشجی در شرح تجرید محقق طوسی خواجه نصیر الدین و ملا سعد
تفتازانی در شرح مقاصد گویند ان عمر صعد المنبر وقال ثلث کن علی عهد رسول الله وانا انهی عنهن واحرمهن و
اعاقب علیهن متعة النساء ومتعة الحج وحی علی خیر العمل بعد گوید اینمسائل اجتهادیه است نسخ شد اباحه متعه در
جامع الاصول نقل از بخاری کند از عبد الله بن مسعود قال کنا نغزو مع رسول الله لیس معنا نساء ثم رخص لنا ان نستمتع

فکان احدنا ینکح المرأة بالثوب الی اجل) و در صحیح مسلم هم روایت شده ملا جلال گوید ابن مسعود رجوع کرد باشیا و نصی نرسیده بود حمیدی در جمع بین الصحیحین از
جابر بن عبد الله نقل کرده که ما در عهد رسول خدا و ابوبکر متعه میکردیم تا زمانیکه عمر ما را نهی کرد جهت متعه کردن عمرو بن حریث ابن اثیر در نهایه از ابن
عباس نقل کرده که متعه رحمتی بود در این امت اگر عمر او را نهی نمیکرد این امت بزنا نمی افتادند عینی شارح صحیح بخاری در جلد هشتم در باب غزوه خیبر از
ابی سعید خدری و جابر روایت کرده که گفتند ما متعه میکردیم تا اواسط خلافت عمر آنوقت عمر ما را نهی کرد برای خاطر عمرو بن حریث ثعلبی در
حاشیه بر بیضاوی از شعبة بن حکم روایت کرده که سؤال کردند از او که این آیه منسوخ شد گفت گفتند کسی هست شهادت بدهد بر عدم نسخ گفت بلی گفتند
کیست گفت علی بن ابی طالب در تاریخ الخلفا جلال الدین سیوطی گوید در فصل اولیات عمر او اول کسی بود که امیر المؤمنین گفتندش و اول کسی بود که متعه را
حرام کرد ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید خطبه خواند عبد الله بن زبیر در مکه و گفت در تکذیب ابن عباس که او متعه را حلال میداند
ابن عباس کور بود گفت او را بلند کردند نزدیک منبر او و گفت برو از مادرت بپرس در وقتیکه در برد عوسجه بود زیرا که مادر عبد الله سما متعه زبیر
بود نیشابوری گوید اینکه عمر گفت اگر کسی متعه کند رجمش میکنم از قبیل تهدید بود و برای خلیفه مصلحت وقت جایز است ملا سعد در شرح مقاصد گوید
در ذکر جواب مطاعن عمر گوید عمر منع متعه کرد و جوزها مالک و الشیعه شیخ برهان الدین حنفی در هدایه نوشته نکاح متعه باطلست و قال مالک جایز
لانه کان مباحا فیبقی الی ان یظهر ناسخه محمد قهستانی در جامع الرموز شرح مختصر وقایه در کتاب نکاح نوشته و ابو البرکات در کتاب نکاح
در فصل محرمات از کتاب کنز الدقایق نوشته نکاح متعه باطل است خلافا لمالک یافعی در تاریخ خود آورده که مامون در سفر شام گفت ندا
کردند که متعه حلال است و گفت چیزیرا که پیغمبر حلال کرده و در زمان ابی بکر بود عمر چکاره است که نسخ کند ابن اکثم آمد و رای مامون را برگرداند
پس دانستی که بقول خود علمای سنت متعه در زمان پیغمبر حلال بوده و نسخ ان کذبست ابن عباس از خواص شیعیان امیر المؤمنین است و اما
اینها بآیه (الا علی ازواجهم او ما ملکت) متعه جزء از ازواج است دیگر انکه این آیه مال سوره مؤمنون است و آن در زمان بودن پیغمبر در مکه نازل شده
و آیه متعه مال سوره نسا است و آن در مدینه نازل شده ناسخ باید بعد باید نه قبل در اول اسلام انحصار بنکاح و ملک یمین داشته در آخر متعه هم زیاد شد
ترمذی که از علمای اینها است ملتفت اینکته شده و از حیرت در مانده و از وقت قائل منع از قول عمر شده پس قول اینکه در اول اسلام مباح بود کذب است
زیرا که سوره نسا در مدینه نازل شده معلوم است جواز متعه در مدینه نازل شده نه اول اسلام نبوده عجب است ابن آلوسی نوشته متعه عقلا قبیح است
زیرا که ممکن است که شخص را اولاد شود و خواهر خود را در ولایت دیگر عقد کند و زنا شود جوابش این است که اگر این دلیل است در چهار زن هم ممکن
است ما قبح این بر نخورده که کسیکه قوه زن دائمی ندارد پس چکند زنا کند که حرام است پس چاره چیست عقلا حکم میشود باینکه باید در تمام ملل متعه
جایز باشد والا مردم بزنا افتند ویجب فیه الایجاب والقبول وینعقد بلفظ انکحت او زوجت او متعت علی الاحق فی الدائمة و وجبت

وقف
و ۱۹۸ ... تنکابنی

البابُ الثالث والعشرون

در نکاح از اجرای صیغه از ایجاب و قبول منعقد میشود بلفظ انکحت یا زوجت اجماعا و متعت موافقا للمحقق و شهیدین و فیض در دائمه خلافا لابن جنید و
علم الهدی و طوسی و ابی الصلاح و ابن ادریس و علامه و بحرانی که متعت را در دائمه جایز نه دانسته اند و بلفظ متعت و تعیین المهر والمدة فی المنقطعة
ولو اخل بالاجل فقولان وکذا بلفظهما و تعیینهما و بلفظ متعت و بتعیین مهر و مدت در متعه و هرگاه در متعه تعیین مدت نکرد عقد متعه باطل است
نزد ابن ادریس و علامه و شهید ثانی خلافا للطوسی و ابن براج و ابی الصلاح و ابن زهره و صاحب حدائق که گویند بدون تعیین مدت دائمه شود
بمارواه عبدالله بن بکیر عن الصادق علیه السلام و مردود است شهید اول دلیل بطلان عقد بدون ذکر مدت بمارواه زراره و اسمعیل عن الصادق
الحق این دو خبر معارض نیست چه خبر زراره این است قال الصادق لا تکون متعة الا بامرین باجل مسمی و اجر مسمی و در این خبر بیان متعه را کرده
بدون اجل دائمه شود منافی نیست چه او وقت او را دائمه گوید چه از ابان بن تغلب و هشام بن سالم نیز موافق خبر ابن بکیر از صادق علیه السلام
مرویست حتی در خبر هشام بن سالم میفرماید دائمه شود و محتاج بطلاق و حضور شاهدین هست یعنی زن دائمی است پس قول طوسی اقوی است
بلی چیزیکه هست این است که قصد در متعه اجل است بلا اجل مخالف قصد است و باطل اگر خبر دلیل صحت نباشد و این بنده نیز در حکم متوقفم و هم چنین
است بلفظ انکحت و زوجت و تعیین مدت جایز است در متعه و در عقد متعه تعیین مهر واجب است اگر نکند عقد باطل است واذا کان لا
یحسن العربیة صح العقد بکل لسان علی الاقوی و در صورتیکه عربی نداند صحیح است عقد بهر زبانی موافقا لعلم الهدی و ابن حمزه و شهید اول
و بهائی و انصاری خلافا للعلامه که بغیر عربی را جایز ندانسته ابن حمزه صیغه بعربی را مستحب دانسته والا بهر زبانی جایز داند شهید ثانی و صاحب
مدارک در شرح نافع مایل بقول ابن حمزه اند صاحب حدائق متوقف است دلیل ما اینکه غرض از الفاظ ایصال معانی است بهر لغتی که باشد
جایز است و فارسی لفظی است مترادف عربی اینکه گویند منعقد نمیشود بغیر عربی (یضحک بهذا القول الثکلی) چه در خلافت عمر و عثمان و زمان
ائمه اثنی عشر که تمام ایران و روم و افغانستان و ترکستان و قفقاز و هندوستان مسلمان بودند و ابدا عربی نمیدانستند پس باید تمام نکاحشان باطل و حرام زاده
باشند زیرا که هنوز بعد از هزار و سیصد سال در روستاها فقرا عربیدان پیدا نمیشود و وقت بطریق اولی الفاظ وضع برای معانی است موسی
بعبری گفته عیسی بسریانی خاتم بعربی الفاظ را اعتباری نیست و اگر لفظ انکحت و زوجت را مدخلیتی بودی پس چرا در تحلیل و ملک یمین این الفاظ
را نگویند و کلاهما بلفظ الماضی مطلقا علی الاصح و ایجاب و قبول باید بلفظ ماضی باشد خواه متعت خواه زوجت خواه انکحت موافقا
للمشهور خلافا لابن ابی عقیل و بحرانی و محقق که در متعه مستقبل هم جایز دانسته اند و قصد الانشاء و باید در اجرای صیغه قصد ایجاد و انشاء
کند نه ماضی و مستقبل پس زن در نکاح گوید (زوجتک نفسی علی المهر المعلوم) مرد گوید (قبلت التزویج لنفسی علی المهر المعلوم) و بلفظ انکحت
گوید مرد قبلت النکاح گوید و در صورتیکه از طرفین وکیل باشند میگوید وکیل زن (انکحت نفس موکلتی من موکلک علی المهر المعلوم) و وکیل

مرد گوید (قبلت النکاح لموکلی علی المهر المعلوم) در صورت لفظ تزویج قبلت التزویج گوید و اگر صغیر باشد وکیل گوید (انکحت نفس موکلتی وکالة عن ابیها
من موکلک علی المهر المعلوم) و در متعه تعیین مبلغ و مدت شرط است پس وکیل زن گوید (متعت نفس موکلتی من موکلک فی المدة المعلومة
بالمبلغ المعلوم) وکیل مرد گوید (قبلت لموکلی هکذا) و اگر در متعه لفظ انکحت یا زوجت گوید باید تعیین مدت و مبلغ را گوید در صحت متعه صغیره جهت حلیت
بمصاهره کمتر از زمان نه سال که بالغ شود چنانچه معمول است یکماه یا یکسال اختلاف در متاخرین واقع شده فقهای متقدمین و متاخرین بر صحت رفته اند و گفته اند
منحصر نیست فائده نکاح در جماع اگر چه جماع معظم مقصود از او است بلکه از فواید او است تحریم بمصاهرت و حلیت نظر و امثال آن چنانچه تناسل نیز یکی از
فواید او است و اطلاق اخبار هم شامل صغیره هست آقا محمد باقر بهبهانی بر عدم صحت رفته و متابعت کرده اند او را جماعتی چون میرزا ابو القاسم قمی صاحب
قوانین و بعضی از معاصرین که گویند ظهور آیه حصول استمتاع است یا تمکن از آن و اشعار کلمه اجورهن دلیل است که اجر در مقابل انتفاع است و انتفاع مفقود است
و در اخبار هم وارد شده است (انهن مستاجرات) دلالت دارد که استیجار اقتضا میکند عملی را از اجیر و در صغیره عدم او است و همچنین مدت
و اجرت در متعه چنان است که فی الواقع این دو رکن عقد هستند و در صغیره عدم اعتنا است بده و کذا با اجرت و عقود تابع قصود هستند و در این مقام
و در این مقام قصدی نیست بسوی حقیقت عقد واقع که مستلزم حلیت استمتاع است لعدم امکانه پس این عقد صحیح نیست زیرا که حکم شرع ثابت و محتاج است
بسوی دلیل و نیست در این جا دلیلی پس اصل عدم صحت است پس تفاوت قولین در خیلی مقامات حاصل میشود متعه و نکاح عنین زن تقارن را با علم هر دو بعدم
امکان جماع صحیح هست نزد مشهور و باطل است بقول ثانی چون قصد نیست و همین طور در معاملات که صد تومان ربا را مصالحه بیک سیر نبات
میکنند محض حلیت صحیح نیست این بقول ثانی زیرا که با عدم علم معامله سفیهانه است و با علم قصد ندارد و عقد تابع قصد است و قول محقق بهبهانی
موافق حکمت و احتیاط است والله اعلم و یحرم نکاح الام و الجدة مطلقا و ان علت و البنت و ان نزلت وکذا ابنة الابن و الاخ و الاخت و ان
سفلن وکذا العمة و الخالة و بنت الزوجة ان دخل بها و حرام است نکاح مادر و جده از طرف پدری و مادری هر قدر که بالا رود و نکاح دختر
هر قدر پایین رود که صد پشت بگردد و از او عمل آید و حرام است نکاح پسر و دختر خود و دختر برادر و خواهر خود هر قدر پایین رود و همین طور حرام است
نکاح عمه و خاله از سمت پدری و مادری هر چه بالا رود و حرام است گرفتن دختر زن خود اگر دخول کرده باشد با آن زن و اگر دخول بزن ننموده
دختر او را جایز است که بگیرد و امها مطلقا علی الاحوط و همین طور حرام است گرفتن مادر زن اگر چه دخول نکرده باشد موافقا للمشهور
خلافا للصدوق و ابن ابی عقیل و مقدس اردبیلی باعث اختلاف (قوله تعالی و امهات نسائکم و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم
اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم) صدوق و ابن ابی عقیل گویند شرط در نزد الرسول در ربائب و امهات
و خولست طوسی گوید استثنا و وصف بسوی جمله اخری راجع است پس دخول شرط برای ربائب است که جمله اخیر است پس حق این است که آیه

الباب الثالث والعشرون

ابن جنید و بهائی و فیض شرط پستان از امید اند مشهور میدانند طوسی گوید اگر قدری خورد از پستان و قدری بدهانش کنند حرمت میآورد و دلیل مطلق
شیر خوردن از اخبار است از هر نوع بخواهد باشد کسی یکسال پستانش زخم باشد شیر بدهد اگر گوئیم رضاع بعمل نیامده (یضحک بهذا الثکلی)
ویثبت الرضاع بالبینة لا بقول المرضعة ولا تحل للمرتضع اولاد الفحل نسبا و رضاعا ولا اولاد المرضعة نسبا و رضاعا ولا ینکح ابو المرتضع فی
اولاد صاحب اللبن عطفا ولا فی اولاد المرضعة کذلک علی الاقوی و ثابت میشود رضاع به بینه و شهود نه بقول شیر دهنده و حلال نیست از برای طفلیکه شیر
خورده اولاد شوهر دایه او از نسبی و رضاعی و نه اولاد دایه نسبی و رضاعی و جایز نیست نکاح بکند پدر طفلیکه شیر خورده در اولاد صاحب شیر که شوهر دایه
است خواه نسبی خواه رضاعی و نه نکاح کند اولاد دایه را که زاینده و نه رضاعی بنابر قول مختار موافقا للطبرسی خلافا للمشهور که در رضاعی
اولاد مرضعه را برای اب مرتضع جایز دانسته اند ویجوز للفحل النکاح فی اخوة المرتضع بلبنه علی الاظهر و جایز است از برای شوهر دایه
نکاح نمودن در خواهران شیر خورنده از زن او بشیر خودش موافقا للمشهور خلافا لابن ادریس و طوسی فی الخلاف و محقق کرکی که حرام دانسته و این قول
خالی از قوت نیست چه موافق احتیاط است و دو حدیث هم جزئی دلالتی دارد وکذا لاولاد ابو المرتضع الذین لم یرتضعوا من لبن هذا
الفحل ان ینکحوا فی اولاد الفحل علی الارجح و همین قسم است جایز است نکاح از برای اولاد پدر طفل که شیر نخورده اند از شیر این دایه در صورتیکه
این شوهر را داشته اینکه نکاح کنند در اولاد این شوهر دایه موافقا للمشهور خلافا للطوسی فی النهایة که بحرمت رفته ومن تزوج رضیعة
فارضعتها امرأته ان دخل بالکبیرة حرمتا علیه والا فالکبیرة واذا ارضعت مملوکها لعتق و حرم علیها بیعه وکسی که تزویج کند
طفل صغیر را پس شیر بدهد آن دختر صغیره را زن او اگر زن او مدخوله بوده حرام میشود هم طفل و هم آن زن بر مرد و اگر مدخوله نبوده زنش که کبیره است
حرام میشود چه مادر زن او میشود و همین طور است حرام میشود هرگاه مادر انسان یا خواهرش یا زن برادرش یا زن پسرش یا زن پدرش شیر
بدهد زنش را و در وقتیکه زنی شیر بدهد بنده خود را بنده آزاد میشود و حرام است بر آن زن فروختن آن بنده ولا یجوز نکاح الامة
العبد بدون اذن المولی و الدخول بالزوجة قبل بلوغ تسع سنین و ازالة بکارة البکر غیر الزوج فی فعل وجب علیه المهر فی الحرة و عشر القیمة
فی الامة ولا یجوز تزویج الامة علی الحرة الا باذنها و جایز نیست نکاح کنیز و بنده بدون اذن آقای ایشان و جایز نیست دخول بزن قبل از آنکه نه سالش
تمام شود و جایز نیست برداشتن بکارة دختر بغیر از شوهر او و کسیکه بردارد بکارت دختری را واجب است براو مهر آن دختر اگر دختر آزاد بوده باشد
و اگر کنیز بوده ده یک قیمت آن و جایز نیست تزویج کنیز بالای زن نکاحی مگر اذن بدهد زن نکاحی بعقد و نکاح کنیز والله العالم

فاروق

نکاح مستحب است نزد ابوحنیفه و شافعی و مالک و واجب است عند الخوف من الحرام نزد احمد و در عمر واجبست یکدفعه نزد داود و نکاح عبد صحیح نیست

بغیر اذن آقا نزد شافعی و احمد و صحیح است نزد مالک و موقوف بر اجازه ولی است نزد ابی حنیفه و جایز نیست نکاح بکر بالغه بغیر رضای او
نزد ابی حنیفه و جایز است برای پدر و جد نزد شافعی و پدر تنها نزد مالک و نزد احمد جد تنها و برای غیر پدر جایز نیست تزویج صغیره عند الثلثة
خلافا لابی حنیفه نکاح بکر بالغه بدون اذن ولی جایز نیست نزد شافعی و هست نزد ابی حنیفه و جایز نیست بغیر لفظ زوجت و انکحت نزد شافعی و احمد
و جایز است بهر لفظ که دوام بیاورد نزد ابی حنیفه و با ذکر مهر بهر لفظیکه باشد نزد مالک و حرام است جمع بین عمه و خاله و برادر زاده و خواهر
زاده عند الاربعه و عدد رضاع یک شیر خوردن است نزد ابی حنیفه و مالک و پنج مرتبه است نزد شافعی و سه قول است احمد را یکدفعه و سیم
و پنجم و باید در دو سال اول باشد نزد مالک و شافعی و باضافه شش ماه دیگر نزد ابی حنیفه و اتحاد فحل شرط نیست عند الاربعه و
برضاع کبیر هم حرام میشود نزد داود و این قول مروی از عایشه است و با ماله حرام نمیشود مگر در قولی از شافعی و مالک و در مخلوط بطعام
حرام نمیشود نزد ابی حنیفه و میشود نزد شافعی و احمد بسعوط و در کلو ریختن حرام میشود عند الثلثه و شرط پستان را دانسته احمد جمع بین دو
خواهر حرام است در ازاد عند الاربعه و در ملک یمین عند الثلثه و جایز است در قولی از احمد و نزد داود و متعه حرام است نزد ایشان

باب المتعة

یحرم امرأة الاب وان علا و الولد وان نزل وان لم یدخلا والتزویج بالکفار واما باهل الکتاب یجوز للمسلم علی الاصح حرام است نکاح زن پدر
هر چه بالا رود که زن پدر پدر مثلا باشد و حرام است نکاح زن پسر خود اگر چه هزار پشت پائین رود و اگر چه زن پدر و پسر مدخوله نباشند و
حرام است گرفتن زنیکه کافر باشد اجماعا (لقوله تعالی ولا تنکحوا المشرکات) اما گرفتن زنیکه از یهود و نصاری باشد جایز است برای مسلمانان
موافقا للصدوق و ابن ابی عقیل و مفید و بعض خلافا للمشهور که جایز ندانسته اند مگر متعه و ملک یمین از ایشان را و ابن جنید مطلقا جایز ندانسته اخبار
در این باب مخالف است در بعضی نهی از تزویج است در بعضی اجازه است چون خبر ابو مریم انصاری از حضرت باقر علیه السلام (قال سئلته عن
طعام اهل الکتاب و نکاحهم قال نعم) در این تعارض رجوع میشود بقرآن اولا خدا میفرماید (الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب
حل لکم وطعامکم حل لهم والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم) و بقوله (و احل لکم ما وراء ذلکم)
چه از آیه اول واضح است اجازه داده و در آیه دوم که محرمات را فرموده اسمی نبرده از ایشان پس جایز است و اخبار معارض با قرآن که نهی است
مردود است بلی باید مرد نگذارد که ایشان چیزهای نجس بخورند چون گوشت خوک یا طهارت نگیرند از نجاسات عجب است از متاخرین که در جمع بین
اخبار قائل بجواز متعه و عدم در دائمه شده اند و تمسک جسته اند ببعضی اخبار که آیه مبارکه و المحصنات منسوخ است بآیه (ولا تمسکوا
بعصم الکوافر) چه کافر شامل همه میشود از مشرک و غیر مشرک ثانیا آیه اگر منسوخ است پس متعه هم جایز نیست ثالثا عصم شامل امور دیگر است در

گرفتن

گرفتن زن تابع زن امر است نه برعکس پس عصم متحقق نمیشود تا آیه والمحصنات در سوره مائده است سوره مائده آخر سوره است که در مدینه نازل شده
و این در سوره ممتحنه است و آن در مکه نازل شده است ناسخ بعد آید نه قبل پس این آیه ناسخ او نتواند شد بلکه اگر نهی شده است در مکه از تزویج بکفار
مطلقا آیه والمحصنات مخصص این آیه شود در مدینه که فرموده اهل کتاب عیب ندارد از کفار پس باقی میماند عدم جواز تزویج مشرکین از کفار
کما لا یخفی علی اولی الابصار بصیر در فقه داند که اگر متعه جایز باشد چنانچه همه جایز دانسته اند نکاح جایز نباشد پس باعث حرمت لفظ انکحت
است که از حروف هیئت و هشت گانه است والا متعه نود ساله که صاحب ده اولاد باشد و محشور با زوج چه فرقی با نکاح دارد جز لفظ انکحت و متعت
و با این گونه فتاوی عقل سلیم در تعجب و خنده خواهد بود و این است که افقه المتاخرین شیخ محمد حسن در کتاب جواهر الکلام دلائل طرفین را مشروحا
نوشته به جواز نکاح قائل شده و در حکم یهود است مجوس چنانچه از اخبار ظاهر و شیخ مذکور اذعان نموده و یحرم تزویج الناصب بالمؤمنة
الا لضرورة ومن ملك امة فوطئها حرمت على ابيه وابنه وفي مسها او نظر الى فرجها ونحوها بشهوة قولان اصحهما عدم الحرمة
و حرام است اثنی عشری دختر بدهد بخوارج از طایفه مسلمین که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را خوب نمیدانند مگر بجهت ضرورت و کسیکه کنیزی دارد
پس وطی بکند او را حرام میشود آن کنیز بر پدر او و بر پسر او و در مس کنیز یا نظر بسوی فرج او و امثال این کارها از روی شهوت بغیر جماع کردن آیا
حلال است بر پدر و پسر او گرفتن این کنیز بنکاح یا حرام میشود دو قول است طوسی و ابن براج و ابن حمزه و ابو الصلاح و علامه و بعض
بر حرمت رفته اند و مفید و سلار و ابن ادریس و بهائی بر حلیت رفته اند اقوی در نظر این بنده این است که بجز جماع چیزی باعث حرمت نمیشود
چه در اخبار است که حد حرمت جماع است و آنکه جایز نیست زن دادن بخوارج که اهل اسلام اند و اینها کسانی هستند که الان در مسقط سلطان
دارند و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و عثمان را بد میدانند و لیکن با جمیع فرق اسلام چون زیدی و اسمعیلی و واقفی از شیعه و اهل
سنت زن دادن صحیح است و احدی از متقدمین امامیه نگفته اند حرام است و جایز دانسته اند چنانچه کتب اینها حاضر و شیخ محمد حسن در جواهر الکلام
اعتراف کرده و این شهید ثانی از متاخرین در شرح لمعه بملاحظه خبر ضعیفی که انهم دال بر کراهت است بحرمت رفته و بعضی از متاخرین هم
که از تواریخ چندان اطلاعی نداشتند متابعت کرده اند و این اشتباه بزرگی است کرده اند سکینه دختر حضرت سید الشهداء علیه السلام زن
مصعب بن زبیر شد و فاطمه خواهرش بعد از فوت حسن مثنی زن عبدالله بن عمرو بن عثمان شد دخترهای امام موسی علیه السلام اغلب زن زیدی
و اسمعیلی و سنی شدند همین طور زنها و دختران دیگر ائمه و ابدا در این مطالب تقیه نبود که نعوذ بالله نادیده هستند و حرام زاده را دیده اند
جهت تقیه بلی معلوم است هر طایفه ناقوه دارد راضی نمیشود صاحب او که دختر بدهد بخارج مثلا زیدی یا اسمعیلی و دیگران نمیدهند و همین طور
الحمد لله اثنی عشری که امروز بفضل خدا و توجه امام زمان بسیارند نباید دختر بسایر مذاهب اسلام بدهند اما اگر داده اند اولاد اینها حرام زاده

است معلوم نیست بلکه ظاهر بر کرد امام محمد تقی یا امام رضا علیه السلام نفرموده اند و اولادهای خواهران ما حرامزاده هستند یا ارث نمیبرند از
این جهت که زن واقفی شده اند یا زن زیدی و حال آنکه بعضی پسران امام موسی واقفی هستند یعنی قائل اند که امام موسی وفات
نکرده و غایب است و صاحب الزمان او است و الآن در هندوستان این طایفه را عمورتی میخوانند و بسیارند و این بنده در کربلا
اینها را ملاقات کرده ام ومن زنى بامرأة هل يحرم على ابيه وعليه امها وبنتها ام لا قولان اقواهما عدم الحرمة و کسی که با زنی
زنا کرد آیا آن زن را میتواند پدر زانی نکاح کند یا نمیتواند و یا مادر این زن یا دختر او را میتواند زنا کننده نکاح
کند یا نمیتواند دو قول است طوسی و ابو الصلاح و ابن براج و ابن زهره و ابن حمزه و محقق و علامه در تذکره و شهیدین و بعض
حرام دانسته اند دختر و مادر آن زن زانیه را بر زانی و مفید و علم الهدی و صدوق و سلار و ابن ادریس و علامه در ارشاد جایز
دانسته اند ابو الصلاح و ابن براج و ابن حمزه و ابن زهره و علامه حرام دانسته اند زانیه را بر پدر زانی و مفید و علم الهدی و ابن ادریس جایز دانسته
اند و اقوی در هر دو جواز است (لقول الصادق عليه السلام لا يفسد الحرام الحلال) عجب است از علامه در این دو مسئله تمسک به آیه
مبارکه (لَا تَنكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاءِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ) چه مناسبت است زنا را بنکاح احدی نکاح را زنا و زنا را نکاح نگفته اگر
بمعنی لغوی نکاح را گرفته که نکاح در لغت بمعنی وطی است پس چرا در باب عقد تمسک جسته که خداوند نکاح فرموده بغیر لفظ نکاح در تزویج
جایز نیست صیغه بخوانند نکاح که وطی باشد پس لفظ او را مدخلیت نخواهد بود ومن زنى بعمته او خالته لا يحل له نكاح بنتيهما على الاقوى و کسی که
زنا بکند بعمه و خاله خود حلال نیست برای او گرفتن دختر اینها وموافقا للمشهور خلافا لابن ادریس و علامه در مختلف که توقف کرده و دلیل ما ده خبر
وارده که در این مورد خاص استثنا شده است بجهت کثرت و عظمت معصیت آن ومن زنى بامرأة لا يحرم عليه امها وبنتها بعد
العقد و کسیکه زنا کند بزنی حرام نمیشود بر زانی مادر آن زن و دختران آن بعد از اینکه آن زن را گرفته است بدلیل قول معصوم که حرام حلال را
فاسد نمیکند ومن اوقب بغلام حرم عليه امه واخته وبنته ابدا الا مع سبق التزويج وكذا من تزوج ذات عدة او ذات
بعل ان كان عالما والا فلا بل العقد باطل ويجب المهر مع الدخول والجهل و کسیکه دخول کند به پسری حرام است بر او مادر و خواهر و دختر
آن پسر ابدا مگر اینکه قبل از دخول و لواط با پسر اینها را عقد کرده باشد و همین طور حرام مؤبد میشود کسیکه تزویج کند زنی را که هنوز
عده او نگذشته یا شوهر دارد و اگر عالم بحرمت باشد و اگر جاهل باشد عقد باطل میشود و واجب میشود مهر اگر دخول کرده باشد با دانی
لکن حرام مؤبد نمیشود علم الهدی در کتاب انتصار گوید اجماع امامیه است که اگر کسی زنا کند بزن شوهردار آن زن بر او حرام مؤبد است
بعضی علما جایز دانسته اند نکاح آن را و نیافتم در این مسئله خبری صریح بر قول طرفین زیرا که اخبار در نکاح زانیه است نه در زانیه ذات

الباب الثالث والعشرون

البعل احتیاطاً اقتضای حرمت میکند قائل بجواز را اصلا نیافتم جز محقق که در شرایع گوید زنای بزن شوهردار و بزنی که در عدهٔ رجعیه
است نمیتواند این زن را ابداً بگیرد و عدم جواز را نسبت بمشهور میدهد و حال آنکه مخالف در مسئله نیست که اصلا معلوم باشد بدانکه حکایت
کرده طوسی از بعضی اصحاب که کسیکه لواط کند با پسری چنانچه حرام است براو تزویج مادر و خواهر و دختر ملوط همین طور حرام است
بر ملوط دختر و مادر و خواهر لاطی و احدی را از متقدمین و متاخرین نیافتم براین قول و نه خبری جز صاحب سائل در بدایه گوید هیچکدام
دختر یکدیگر را نمیتوانند بگیرند و دلیلش را نیافتم بلی خبری دلالت دارد براینکه پسر هیچکدام دختر دیگری را نمیتواند بگیرد و یک چیز
دیگر هست و آن این است که ضمیر را در اخبار وارده که حرام میشود دختر و خواهر و مادر بفاعل و مفعول هردو راجع میتوان نمود دور نیست
اینکه طوسی گوید بعضی اصحاب بر عکس را نیز حرام دانسته اند از این جهت باشد پس بنابراین در اینجا احتیاط لازم است که هیچکدام
از یکدیگر را تزویج نکنند یحیی بن احمد بن سعید از فقهای امامیه در کتاب جامع براین رفته که بعد از عقد هم هرگاه کسی لواط کند با برادر زن
معقوده زن براو حرام گردد و بعضی از متاخرین متابعت کرده اند او را و خبری هم دلالت بر قول او میکند والله اعلم ومن دخل

بالبکر قبل تسع سنین فافضاها حرمت علیه مؤبدا وعلیه نفقتها علی الارجح ولو ما لت الطلاق یجب طلاقها و کسیکه جماع کند
قبل از نه سال با دختر بکر و او را افضا کند حرام است آن دختر بر او ابدا و واجب بر او نفقهٔ آن دختر تا زنده است بنابر مختار و هرگاه
طلاق بخواهد دختر واجب است براو طلاق بدانکه جهت اختلاف اخبار علما نیز اختلاف کرده اند حرام مؤبد میشود آن دختر خواه افضا
بشود آن دختر یا نشود قبل از نه سال نزد طوسی شرط افضا نزد ابن حمزه و در افضا مختار است بین طلاق دادن و دیه و مهر و بین نگاه
داشتن و مخارج او را دادن نزد ابن جنید و در افضا واجب است دیه و نگاه داشتن و مخارج او را دادن نزد مفید و حرام است
و بر او است مخارج نزد محقق و توقف کرده در این مسئله علامه و حرام مؤبد میشود وطی با او و مختار است در طلاق و نگاه داشتن نزد ابن ادریس

فاروق

کسیکه زنا کند بزنی حرام نیست نکاح مادر و دختران زن بر او نزد مالک شافعی و حرام است نزد ابوحنیفه و کسیکه لواط بکند حرام است
مادر و دختر غلام بر لاطی نزد احمد نکاح کردن کفار بین خودشان صحیح است عند الثلثه و فاسد است نزد مالک که او همه کفار را حرامزاده
میداند که گوید چون بقانون اسلام عقد واقع نشده باطل است

بدیعة

یحرم ان یتزوج الحر اکثر من اربع دواماً وکذا فی المتعة علی الاقوی حرام است اینکه کسی بیشتر از چهار زن آزاد بگیرد در یکزمان بعقد دائمی
اجماعاً (لقوله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلث ورباع) و همین طور حرام است بیشتر چهار زن در یکزمان اگر متعه باشد

که متعه در حکم دائمی است موافقاً لابن براج و بهائی خلافاً للمشهور که جایز دانسته اند متعه را هر چه قدر که بخواهد بگیرد در زمان واحد
علامه در مختلف گوید احوط این است که بیشتر از چهار جایز نیست بهائی گوید اختلافست در میان مجتهدین که متعه را بیشتر از چهار
میتوان در یکزمان گرفت یا نمیتوان اولی عدم جواز است شهید ثانی در شرح لمعه گوید اخبار بر بیشتر از چهار در متعه ضعیف السند است
و آیه قران بیشتر از چهار را جایز ندانسته الا اینکه مشهور این است جایز است بدانکه متعه در مذهب عامه که حرام است پس اخبار در متعه را
نمیتوان حمل بر تقیه کرد و بعضی اخبار وارد است که میفرماید امام در حکم اجیرند و تا هفتاد نفر بگیری و هرچه بخواهی جایز است در بعضی
اخبار میفرماید در حکم دائمی است و جزو آیه ازواج و بیشتر از چهار نمیشود و از آنطرف هم نمیتوانیم بدانیم که ائمه ما چهار متعه در یکزمان داشته اند یا
بتدریج میگرفتند که فعل اینها حجت باشد زیرا که در آن زمان ملک یمین بسیار بوده و زنهای ائمه ملک یمین اند باقی میماند این اخبار معارض
بر جواز و عدم جواز اما آیه قران که از چهار بیشتر جایز نیست در سورهٔ نساء است آیه متعه هم در سورهٔ نساء است و این حکم حرمت از چهار بیشتر
در مدینه نازل شده حکم بحلیت متعه نیز در مدینه است و هردو در یک سوره و این هم بر ما معلوم نیست که آیه حکم بر حرمت قبل نازل شده
و بعد جواز متعه یا آنکه متعه اول نازل شده و بعد آیه حرمت اکثر از چهار زیرا که اگر میدانستیم اول آیه حرمت نازل شده و بعد متعه میگفتیم متعه غیر از نکاح
است و در جزو ازواج نیست این حکم مخصوص بدائم است زیرا که قبل از جواز متعه نازل شده اما این را مسلم نداریم زیرا که قران حالیه ترتیبش
را عثمان داده و نمیدانیم در این سوره ترتیب نزولش را منظور داشته یا نداشته پس در همه جا هم فقها استدلال کرده اند که جزو آیه ازواج
است پس نمیتوان حکم بحلیت از چهار بیشتر کنیم و در این مورد است که احتیاط واجب است زیرا که خبر بر عدم جواز مطابق صریح قرآن است و
شهرت نمیتواند مقابل با قران کند بکمال الحجی علی البصیر با اینکه خودشان میگویند اخبار جواز ضعیف السند است پس نمیتواند با اخبار صحیح
السند موافق با ظاهر قران بکند معارضه در صورتیکه میتوان گفت شاید قصد امام از اینکه میفرماید در متعه هزار میتوانی بگیری جهت این
باشد که ممکن است هزار متعه در یک ماه یا کمتر گرفته شود هر چهار به و ساعت بر خلاف دائم که نمیتوان تا عده او نگذرد والبته چون در اینمقام
اولاد است و نباید حرامزاده بعمل آید و واجبست چهار زن بیشتر اختیار نکردن خواه متعه خواه دائمه آن هم مشروط است بعدالت بین اینها چنانچه
خداوند فرموده (الا تعدلوا فواحدة) مفهوم قید معتبر و در عدم عدالت بیش از یکی حرام خواهد بود در این زمانها اکثر مردم جهت عدم
عدالت و ندادن نفقه بر زنها اینها را الفسق و فجور وا داشته اند و وقتیکه تزویج میکنند ابدا نه خیال دادن مهر میکنند نه نفقه بلکه از مال
زن میخواهند انتفاع برند و جهت شهوات نفسانی بر عدد زوجات میافزایند و تصور نمیکنند که مخارج اینها بر زوج است و این خلاف
تمام مذاهب است فراموش کرده اند آیه مبارکه را در سورهٔ نور که میفرماید (ولیستعفف الذین لا یجدون نکاحا حتی یغنیهم الله)

وقف
موقوفه مرحوم تنکابنی

یعنی کسانیکه قوه زن گرفتن ندارند بگیرند تا وقتیکه قوه نفقه دادن داشته باشند متعه را برای این نوع مردم خدا قرار داده که یکشب بگیرد
و زنا نکند یا یک ساعت چون قوه داشتن زن دائمه ندارد پس در این صورتها زن گرفتن حرام است در تمام ادیان و لا ینحصر ملک
الیمین فی عدد و من کان له اربع فطلق واحدة رجعیة لا یجوز له تزویج اخری حتی تنقضی عدتها فان فعل بطل و لا یجوز للعبد ان
یتزوج اکثر من حرتین جمعا او امتین فی حرة او اربع اماء و منحصر نیست بملک یمین در عدد باجماع است و (قوله تعالی و علی ازواجهم او ما
ملکت ایمانهم) که جایز است هر چه قدر بخواهد کنیز نگاه بدارد و وطی کند و کسی که داشته باشد چهار زن و طلاق بدهد یکی را بطلاق
رجعی جایز نیست او را که زنی دیگر بگیرد تا عده این زن مطلقه بگذرد و اگر در عده این زن دیگر بگیرد باطل است عقد او و جایز نیست برای بنده که
بیشتر از دو زن آزاد در یک زمان داشته باشد یا دو کنیز با یک آزاد یا چهار کنیز و ترث المتمتعة بها مشروطا علی الاصح و
متعه ارث میبرد از زوج اگر شرط بکند زوج با او در بردن ارث موافقا لابن ابی عقیل و طوسی و ابن حمزه و محقق و شهیدین و بحرانی چه شرط
است جایز و واجب است وفای بآن و اخبار در این باب بسیار وارد است و فی عدم الشرط قولان اصحهما عدم التوارث و در صورت
شرط نکردن دو قول است علم الهدی و ابن براج گویند میبرد و صدوق و مفید و ابو الصلاح و ابن ادریس و علامه گویند نمیبرد و اگر چه
شرط هم کرده باشد ببردن حق عدم ارث بردن از یکدیگر است جهت اخبار وارده بر عدم توارث بدون شرط بدانکه بعضی در اخبار و تواریخ دیده اند که
رسول خدا متعه را برای مسافر و حاضریکه نتواند زن دائمه نگاهدارد مباداکه زنا کنند قرار داده و عمر که نهی کرد شیعه در زمان ائمه قدرت
بر متعه کردن نداشتند تا زمان بعد از غیبت صغری که شیعه قوت گرفت متعه کردند نود ساله و فی الواقع این در حکم دائمه است چنانکه
در زمانهای سابق نجیب و عفیف را متعه میکنند نود ساله و بهمان هم اکتفا کرده صاحب اولاد بسیار میشوند پس فی الواقع
این دائمه است و خارج از قصد قانون کذا راست فتأمل و لا یجوز للعبد المشترک النکاح الا باذن الجمیع و یکفی السکوت و لا یجوز لهم
الرجوع بعد الاجازة و اذا اشتری زوج الامة بعضها حرمت علیه حتی یشتری الباقی فاذا اشتریها حلت له بالملک و بطل العقد
و جایز نیست از برای بنده که مشترک باشد میان چند مولا است زن گرفتن مگر باذن همه آنها و کافی است سکوت آنها در اذن و جایز نیست از برای آنها
که اذن داده اند رجوع کنند از قول خود در وقتیکه مرد بخرد بعضی از زن خود را که کنیز است حرام میشود آن زن بر آن مرد تا اینکه بخرد
باقی او را پس در وقتیکه خرید باقی او را حلال میشود برای او از جهت اینکه ملک او شده نه بعقد سابق زیرا که عقد سابق بسبب خریدن باطل
شد و من اشتری احد الزوجین فله الفسخ علی الاقوی و کسی بخرد غلام زن داری را یا کنیزی را که شوهر دارد مختار است در فسخ و امضا
پس مشتری اگر خواهد فسخ کند غلام نمیتواند زن را نگاهدارد و بر کنیز حرام است شوهر موافقا لابن براج و ابن حمزه و محقق و علامه

و شهیدین و فیض خلافا لابن ادریس که گوید اختیار فسخ ندارد و طوسی را دو قول است دلیل ما روایت محمد بن مسلم (عن المعصوم قال طلاق الامة
بیعها او بیع زوجها) اگر عبارت بیرد طلاق زنش با خودش است نزد مشهور و با آقای او است نزد ابن ابی عقیل و میتواند مجبور کند آقا
او را بطلاق دادن نزد ابی الصلاح و من تزوج و مات قبل الدخول او ماتت الزوجة قبل الدخول بها او طلق الزوجة قبل الدخول
فلها نصف المهر علی الاظهر مطلقا و کسیکه زن بگیرد و بمیرد قبل از وطی یا بمیرد زن قبل از دخول یا زن را طلاق بدهد زن را قبل از دخول
برای زن نصف مهر است در هر صورتی بدانکه این مسئله هم خلافی است اگر کسی عقد کند زنی را و بدون دخول طلاق دهد باید نصف مهر
اجماعا اما اگر با او خلوت کند لکن جماع نکند و طلاق دهد باید تمام عقد را بدهد نزد طوسی و ابن براج و نصف باید بدهد نزد صدوق و ابن
حمزه و محقق علامه و شهید اول و بهائی و هر گاه قبل از دخول مرد بمیرد باید تمام مهر را ورثه بدهند نزد طوسی و ابن براج و ابن حمزه
و علامه و بهائی و اگر زن بمیرد برای او است نصف مهر نزد طوسی و ابن براج و تمام مهر است نزد ابن حمزه و ابن ادریس و علامه و
اخبار در این باب مختلف و اشهر و اقوی این است که ما ذکر کردیم موافقا للبحرانی و صاحب وسائل و یحرم الوطی فی دبر الزوجة علی الارجح و حرام است
وطی در دبر زن موافقا للصدوق و قمی و ابن حمزه و ابن زهره و شیخ ابو الفتوح رازی و قطب راوندی خلافا للمشهور که مکروه دانسته اند و متوقف
است در این مسئله فیض اخبار امامیه در این باب مختلف و اکثر معاصرین بر کراهت رفته اند و هر گاه بدیده انصاف بنگری حرمت آن از قرآن
آشکار است و حاجت بخبر نیست زیرا که در قرآن در باب حیض میفرماید (فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ) امر میکند بکناره گرفتن از زنها در حال
حیض و این آیه مطلقا شامل دبر است و اگر از دبر جایز بودی امر باعتزال غلط بودی چه شخص منع شود از یک چیز منع از تمام شده و قبیح است
که وطی در دبر جایز باشد و امر شود بدوری از حکیم و باز از طهارت از حیض میفرماید (فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ) اگر وطی در دبر
جایز بودی دیگر نمیفرمود چون از حیض پاک شدند نزدیکی کنید از آنجا که خدا شما را امر کرده اولا امر باتیان و نزدیکی بعد از طهارت است
از حیض و اگر وطی در دبر جایز بودی امر بنزدیکی مشروط بطهارت صحیح نبودی ثانیا بعد از طهارت میفرماید که نزدیکی کنید از آنجا که منع شده
و آن قبل است اگر دبر جایز بودی (مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ) نمیفرمودی همان مطلق (فَأْتُوهُنَّ) شامل قبل و دبر میشد (و قوله تعالی
نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ) واضح است محل زراعت قبل است که اولاد سیاه آرند نه دبر بعد میفرماید (فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ) یعنی بمحل زراعت
نزدیکی کنید هر طور که بخواهید چون یهود گفتند هر کس از عقب با زن جماع کند بعضی از عقب بقبل زن نهد اولاد او احول شود پیغمبر
صلی الله علیه و اله و سلم فرمود هر نوع بخواهید بنمائید (عن معمر بن خلاد قال قال لی ابو الحسن علیه السلام ای شیء یقولون
فی اتیان النساء فی اعجازهن قلت انه بلغنی ان اهل المدینة لا یرون به باسا فقال علیه السلام ان الیهود کانت تقول اذا

کتابخانه آستان قدس مشهد

انی الرجل المرأة من خلفها فخرج لذلک احول فانزل الله عزوجل نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم من خلفها او قدامها خلافا لقول الیهود
ولم یعن فی ادبارهن وعن سدیر سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم محاش النساء علی امتی حرام
محاش جمع محشه است که دبر باشد شهید ثانی اعتراف کرده بصحت این خبر ایضا (عن ابی عبدالله فی قوله تعالی انی شئتم ای متی شئتم فی الفرج و
الدلیل علی قوله فی الفرج نساؤکم حرث لکم والحرث الزرع فی الفرج فی موضع الولد ایضا عن الصادق علیه السلام فأتوا حرثکم انی شئتم
من قدامها ومن خلفها فی القبل ایضا عن زرارة عن الباقر علیه السلام انی شئتم قال من قبل عن ابی بصیر عن الصادق علیه السلام
قال سألته عن الرجل یأتی اهله فی دبرها فکره ذلک وقال ایاکم ومحاش النساء وقال انما معنی نساؤکم انی شئتم ای ساعة شئتم ایضا
سئل رجل امیر المؤمنین ع اتو النساء فی ادبارهن فقال ع سفلت سفل الله بک اما سمعت الله یقول اتأتون الفاحشة ما سبقکم بها
من احد من العالمین) عجب است از طوسی که گوید شاید نسخ شده باشد این حکم و حال آنکه خبر دهنده امام پنجم و ششم است چه معنی دارد نسخ در علل
الشرایع علت حرمت لواط را میفرماید اگر جایز بودی وطی دبر رغبت بزنان میرفت و نسل منقطع میشد و این علت در دبر زن موجود است
و اخبار جواز نمیتوانند معارضه با این اخبار کنند چه این اخبار موافق قران و احتیاط است خبر جواز یکی از امام رضا علیه السلام است که صفوان
میگوید عرض کردم فرمود میخواهد سؤال کردم حضرت این کار را میفرمائی فرمود ما نمیکنیم واضح است اگر مباح باشد برای خود شان
حرام نمیدانند و خبر جواز حمل بر تقیه است زیرا که مالک امام حجاز بوده و مردم تابع او بودند و او جایز میدانسته این است که امام در ظاهر
تقیه کرده ولکن خواسته بفهماند باو که تیزفهم که ما نمیکنیم یعنی جایز نیست و دیگر خبری از صادق علیه السلام است که فرموده غسل کند در
خبری فرموده نه غسل دارد نه روزه را باطل میکند در زن گذشته از اینکه هر دو خبر محل مناقشه است نزد اصولیین مثلا علامه غسل را واجب
دانسته صاحب سائل نداشته که چگونه حکم بکراهت توان کرد و بعضی تمسک جسته اند بآیه که لوط علیه السلام میفرماید بقوم خود (هؤلاء بناتی
هن اطهر لکم) یعنی لوط بمردم گفت وطی با سیمانهای من نکنید که امردند دخترهای من پاک ترند و این دلیل مردود است اولا
نبادر در ذهن آنستکه کسی بگوید زن بهتر است از غلام امرد یعنی وطی قبل ترجیح بر وطی دبر دارد نه اینستکه کسی بگوید زن بهتر است از مرد
یعنی دبر زن بهتر از مرد است پس قصد لوط این بود که شما ترک لواط کنید بیائید بر دختر من بگذارید ثانیا چهار ملک که مامور
بودند بهلاکت قوم لوط آمدند بخانه لوط بصورت امرد مردم شهر آمدند که آنها را ببرند لوط گفت که اینها عزیزند بیائید عوض اینها دختران
مرا تزویج کنید دلیل دیگر از حضرت صادق علیه السلام است که فرمود قصد لوط تزویج بود ثالثا قصد مردم لواط با غلام امرد بود اگر به دبر زن
مایل بودند هر کدام زن داشتند پس معلوم است قول لوط ترجیح قبل زن است بر دبر مرد نه وطی دبر زن بر مرد این است که میفرماید

أتأتون الفاحشة ما سبقکم بها) اگر وطی در دبر زن جایز بودی میفرمود (ائنکم لتأتون الرجال وتقطعون السبیل) زیرا که سبیل قطع
و خلل نبود شخص تفاوت نکرده بود پس قطع سبیل آنستکه راه را غلط روند و وطی در دبر خطای در راه بود ثالثا اگر مفهوم (بناتی هن اطهر لکم) حجت
باشد پس از این آیه حلیت لواط مطلقا ظاهر شود چه اطهر افعل تفضیل است باید لواط با غلام طاهر باشد که دبر زن از او بهتر باشد خامسا
سلمنا در ملت ابراهیم و لوط جایز بودی وطی در دبر زن ربطی بملت محمدی ندارد و حال آنکه علما بهذا هب دانند که در مذهب موسی و عیسی نیز وطی دبر زن
حرام است رجوع بکتب ایشان کنند در یابند بهمین طور در پازند زردشت در اعتقاد ایشان تصریح کرده بحرمت لواط اینکه اگر کسی با زن خود وطی در دبر کند
حکم هر دو قتل است پس وطی دبر مطلقا در هیچ ملت جایز نباشد عجب اینستکه علامه در مختلف گوید که امام مالک میگفت من ندیدم کسی را که
حرام بداند وطی در دبر زن را و امروز علمای عامه اکثر بموافقت ابوحنیفه و شافعی و احمد حرام دانسته اند و امامیه اکثر بر جواز شده اند در
(خذ ما خالف العامة) علمای این عصر را مدخلیتی نباشد باید مخالف زمان ائمه را در ترجیح اخبار گرفت شیخ سیوطی در اتقان از بخاری
و عسقلانی و حمیدی و ابن عربی از مالک و از ابن عمر روایت **فاروق** کرده اند که حلال است وطی در دبر زن
مهر ثابت زن با مرد مستقر است عند الاربعة و بخلوت کردن زن با مرد بطول مدت چون یک سال نزد مالک و بعذری که مانع نباشد
با یکدیگر باشند هر چه قدر باشد ثابت نزد **[illegible]** ابو حنیفه و احمد و دو قولست شافعی را

العیوب المجوزة لفسخ النکاح هو الجنون والخصی فی الرجل والجنون والافضاء والرتق والقرن والجذام والبرص فی النساء وفی
العفل والاقعاد والعمی قولان وکذا الجذام والبرص والعمی فیه در عیوبیکه بعد از اجرای صیغه در صورتیکه نمیدانسته میتوانند زن
و مرد فسخ کنند عقد را آن دیوانگی و مردی نداشتن است در مرد و افضا و انسداد فرج و بودن استخوان در فرج که مانع جماع باشد
و جذام و برص در زنان با این عیوب دو طرف میتوانند فسخ کنند اجماعا و در فسخ بواسطه گوشت زیادی در فرج و زمین گیر و افلیج بودن دو
قول است که آیا مرد میتواند بواسطه اینها فسخ کند یا نمیتواند کوری نزد محقق با اضافه اقعاد و عفل نزد شهیدین فسخ ثابت است برای
مرد و همین قسم اختلاف است در اینکه جذام و برص و کوری مرد باعث فسخ زن میشود اگر بخواهد یا نه تواند فسخ کند ابن جنید و ابن براج
موجب فسخ میدانند بهمانی جذام و برص را دانسته شهید اول جذام را علامه هیچکدام را موجب فسخ نمیداند اخبار در کوری که وارد
نشده وهم محل نظر است ومن تزوج امرأة بها عیب و دخل وجب علیه المهر ولا الکوری لیست نفسها وان ظهر بعد
العقد لا یجوز لهما الرد بالعیب علی الاصح وان حدث للرجل العنة تصبر المرأة سنة و یعالج الرجل فان عالج فیها فله وان لم یعالج
تکون للمرأة الخیار وان شاءت وکسیکه تزویج کند زنی را با عیبی باشد و وطی کند با او واجب میشود براو مهر مگر اینکه زن تدلیس

کرده باشد خودش را که مرد نهسته باشد که عیب دارد و جماع کند. و اگر عیب بعد از عقد ظاهر شد چه در مرد چه در زن جایز نیست از برای مرد و زن فسخ بواسطه حدوث عیب موافقا للمشهور خلافا للطوسی که در قولی در زن جایز دانسته رد کند مرد او را و اگر حادث شد از برای مرد بعد از عقد تا بکند که نتواند جماع کند صبر میکند زن یکسال و معالجه میکند مرد پس اگر علاج شد که زن او است و اگر معالجه نشد از برای زن است اختیار فسخ اگر بخواهد و کذا الحکم بعد الدخول علی الاقوی و همین طور است حکم این مسئله علی الاقوی اگر بعد از دخول هم اتفاق افتد موافقا للمفید خلافا للمشهور و علامه در مختلف توقف کرده و این عبارت را فرموده (الاشهر قول الشیخ عملا بالتمسك بمقتضی العقد اللازم و بما تقدم من الروایات و ان کان قول المفید لا یخلو ایضا من قوة لما فیه من دفع الضرر و بفوات فائدة النکاح و نحن فی ذلک من المتوقفین) قول مفید صحیح است چه ظلم است و صبر زن در صورتیکه راضی نیست (لا یکلف الله نفسا الا وسعها) و اذا عقد الرجل علی امرأة علی انها حرة فوجدها امة کان له ردها و ان دخل بها المهر و للرجل ان یرجع علی من دلسها بالمهر و لو تزوج بامرأة علی انها بکر فوجدها ثیبا ینقص من المسمی مقدار نسبة مهر البکر الی مهر الثیب علی الارجح و در وقتیکه عقد بکند مرد زنی را به گمان اینکه آزاد است پس معلوم شود کنیز است جایز است او را رد کند و اگر داخل و جماع کرده است با او ثابت میشود از برای زن مهری که قرار داده است و از برای مرد است رجوع کند بانکه این تدلیس را کرده و کنیز را بعوض آزاد با او داده و هرگاه نکاح کند زنی را بگمان اینکه بکر است پس بکر نبود کم بکند از مهر تفاوت بکارت را با غیر بکارت موافقا للمشهور خلافا لابی الصلاح که گوید رد میشود و جزو عیب است دلیل ما اینکه جزو عیوب نشمرده است معصوم اگر مرد خود را نسبت بقبیله دهد و بان واسطه با آن زن دهند بعد معلوم شود که نسبت او از آن قبیله نیست نکاح باطل است اگر زن راضی نشود نزد ابن جنید و طوسی و ابن براج و همین قسم زن ابن ادریس گوید نکاح باطل است بسبب تدلیس بسبب عیب برا که این عیب نیست که باور دشود و علامه گوید مختار است در فسخ اگر شرافت او باین سبب ضایع میشود و هو الاظهر من الاخبار و من تزوج علی مهر السنة وجب علیه خمسمائة درهم و من تزوج علی حکمها لم یتجاوز ان تحکم باکثر من مهر السنة و کسیکه تزویج کند بر مهر السنة واجبست بر مرد پانصد درهم که مهر زنهای پیغمبر همین بود و کسیکه عقد کند زنی را بانکه مهر موقوف بحکم زن است هر چه بگوید بعد از عقد جایز نیست از برای زن اینکه حکم بکند بیشتر از پانصد درهم و یجوز للرجل ان تزوج باکثر من مهر السنة علی الاظهر و جایز است از برای مرد که تزویج کند باکثر از مهر السنة بهر چه قدر بخواهد موافقا للمشهور خلافا لابن جنید و صدوق و علم الهدی که در انتصار گوید از چیزهائی که منفرد بند مان امامیه این است که عقد هر چه بیشتر کنند از مهر السنة بر میگردد بسوی مهر السنة و بیشتر از او بر حقی نیست صدوق هم در من لا یحضره الفقیه گوید هر چه بیشتر کنند

رد میشود بمهر السنة بدانکه ظاهر قرآن شامل است مهر را از کثیر و قلیل و انسان دارنده است دلیلی بر منع نیست از انطرف قول شیخ موافق با عامه است انها جایز دانسته اند عقد را بهر چه قدر بکنند و الله اعلم و من زوج ابنه . ضمن المهر و جب ان لم یکن له مال وجب علی الولد و اذا زنت المرأة قبل دخول الزوج فرق بینهما و لا صداق لها علی الارجح و کسی که نکاح کند برای پسر خودش و ضامن بشود مهر را واجبست بر او مهر و اگر نبوده برای مالی واجب میشود بر اولاد و در وقتیکه زنا کند زن بعد از عقد قبل از دخول شوهر با باید تفریق کرد میان آن دو و از برای زن مهر نیست موافقا للصدوق خلافا للمشهور که گویند گناهی کرده رد نمیشود و ابن جنید گوید تفریق است لکن مهر دارد بدانکه در این مسئله از حضرت امیر المؤمنین خبر وارد است که مهر ندارد و تفریق لکن نفرموده که بکر باشد یا ثیب بر خبر اگر خبر مطلق است و الله اعلم و من تزوج و لم یسم لها مهرا و دخل وجب علیه مهر امثالها من اقاربها علی الاصح و کسی که زنی بگیرد و در عقد اسم مهر که چه قدر است نبرد و دخول بزن کند واجب است بر شوهر مهر امثال آنها از اقوامش چون مادر و خاله و عمه او و دختران آنها للمشهور خلافا للمفید و ابی الصلاح و بهائی که بشرف و جمال دانسته نه با قوام دلیل ما اخبار است از معصومین و لو شرط لامرأته ان لا یخرجها من بلدها صح علی الاظهر و یجب علیه الوفاء و کسیکه شرط کند با زن خودش در عقد خارج که او را از بلد خودش بیرون نبرد صحیح است شرط و واجبست وفا کند بشرط مذکور موافقا للطوسی و ابن براج و ابن حمزه و علامه خلافا لابن ادریس و ابن زهره که گویند این قول مخالف مذهب است و بروایات شاذه عمل کرده اند زیرا که بر زن واجب است اطاعت دلیل ما النص بلا داعی و مطلق عقلی است و شرطش جایز و اخبار هم بر صحت این شرط از حضرت صادق و کاظم وارد و لا یجوز نکاح اخت المتمتعة بها الا بعد انقضاء عدتها علی الاقوی و جایز نیست نکاح خواهر متعه بکر بعد از گذشتن عده خواهرش که متعه بوده موافقا للصدوق خلافا للعلامة که گوید بعد از انقضاء مدت جایز دانسته مشهور امیت که اگر کسی متعه نماید و در میان مدت بخواهد او را عقد کند باید ببخشد با و ایام باقی را و او را بعقد جدید و مهر جدید در آورد نه اینکه زیاد کند بر باقی از مدت ابن حمزه گوید جایز است زیاد بکند بر مدت باقی مانده و بر مهر و من زوج له اختین فی زمان واحد له ان یختار واحدة منهما و صح العقد علی الارجح و کسی که تزویج بکند از برای او دو خواهر در یک زمان از برای او است اختیار یکی از آنها و لکن عقد صحیح است هر کدام را که میخواهد قبول کند موافقا لابن جنید و طوسی و ابن براج و علامه خلافا لابن حمزه و ابن ادریس و محقق و شهیدین که مطلقا عقد را باطل دانسته اند دلیل ما روایت جمیل بن دراج از معصوم باختیار و ان کان مرتبا بطل الثانی مع عدم الدخول و معه و مع العلم بالحرمة حرم علیه و وجب المهر و الا فلا الا جنبا و لا یجب حینئذ علیه الصبر حتی تمضی عدة الثانی علی الاصح و اگر برای کسی عقد کنند دو خواهر را مرتبا یکی بعد دیگری باطل است

عقد ثانی با عدم دخول یا دخول با علم بحرمت حرام است بر او و واجب است مهر و الا از برای مرد است اختیار هر کدام را که
بخواهد و واجب نیست بر او صبر تا اینکه بگذرد عده دومی زیرا که حرام بوده است موافقا لابن ادریس خلافا للطوسی و ابن براج
و ابن حمزه و علامه که گویند باید صبر کند تا عده دومی بگذرد و ابن جنید گوید اگر دخول بدومی کرده مختار است در خواستن هر
کدام بدانکه هرگاه ندانسته وطی دومی را کرد قول ابن جنید خالی از قوت نیست بدلیل روایت ابو بکر حضرمی و لیکن در تمام این مقامها احتیاط
لازم است و من تزوج اثنتین فی عقد و عنده ثلث فارق احدیهما و اذا اسلم الکافر و عنده اکثر من اربع حرم علیه ما زاد
من اربع و یحرم علی المرئة ان تجمع بین الزوجین و لا فی عدة احدهما و من ارتد حرم علیه زوجته المسلمة و بالعکس و من اعتق امة
حرمت علیه حتی تزوجها و کسی دو زن بگیرد در یک عقد در حالتیکه سه زن دارد باید از یکی از آنها مفارقت کند که گرفته و در
وقتی که مسلمان میشود کافری و چهار زن بیشتر داشته باشد حرام است بر او آنچه بیشتر از چهار است و حرام است بر زن دو شوهر در یک
زمان و حرام است که تزویج شود در عده طلاق یا موت شوهرش بدیگری و کسی مسلمان باشد و کافر شود حرام است بر او زنش که
مسلمانست و اگر زن مسلمان کافر شود حرام است بر شوهر مسلمان و یحرم ترک وطی الزوجة الشابة اکثر من اربعة اشهر الا للمرض
التنفر او بالاضرار علیها و یجب الاعتراف بولد الزوجة مع الاحتمال اذا ولد بین ستة اشهر و تسعة بعد الوطی و یجب للزوجة دائما لیلة
من اربع و للزوجتان لیلتان و للثلث ثلث و للاربع اربع و حرام است ترک جماع با زن جوان بیشتر از چهار ماه مگر بجهت مرضی یا تنفر
یا ضرر داشته برای زن و واجبست اعتراف باولادیکه از زن میشود که احتمال بدهد از او است در صورتیکه بزاید میان شش ماه و نه ماه
بعد از جماع موافقا للمشهور محقق و علامه در کتب خود ده ماه مدت حمل را دانسته اند علم الهدی در انتصار و علامه در مختلف و شهید اول
در لمعه و شهید ثانی در مسالک و ابی الصلاح منتهای مدت حمل را تا یک سال دانسته اند و نیافتم بر این اقوال دلیلی محکم الا ده ماه دیده و شنیده است
و بسیار ممکن الوقوع است و از قدرت خدا و ند بعید نیست لکن ندیدم ممتنع عادی است نه عقلی و واجب است از برای زن عقدی غیر
متعه یک شب از چهار شب و از برای دو زن عقدی دو شب از چهار شب و از برای سه زن عقدی سه شب و از برای چهار چهار و یجب العقیقة
فی الامکان علی الوالد علی الاظهر و واجب است در صورت امکان کشتن عقیقه برای اولادی که تولد میشود موافقا لابن جنید و علم الهدی و فیض
و دیگران خلافا للمشهور که مستحب دانسته اند دلیل ما قول امام موسی علیه السلام (العقیقة واجبة اذا ولد للرجل ولد) و معارضی هم ندارد
که حمل بر استحباب شود در کافی (عن ابی عبد الله علیه السلام العقیقة واجبة ایضا قال کل مولود مرهون بالعقیقة ایضا قال کل
انسان مرهون بالفطرة و کل مولود مرهون بالعقیقة ایضا عن ابی بصیر قال سألته عن العقیقة اواجبة هی قال نعم واجبة و فی الصحیح عن

عمر بن یزید قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی و الله ما ادری کان ابی عق عنی ام لا قال فامرنی ابو عبد الله علیه السلام فعققت عن
نفسی و انا شیخ) دلیل استحباب اصالة برائت عجب است اگر این اخبار مقاومت با اصالة برائت نکند پس هیچ چیز واجب نخواهد بود زیرا که
اخبار صریح مخالف عامه بدون معارض حمل بر استحباب بلا دلیل است اعجب آنکه علامه نتوانسته تضعیف اخبار مذکوره را بر جهالت کند
فرموده شدت استحباب را شامل است اخبار صحیح السند بلفظ وجوب بدون معارض اگر حمل بر استحباب شود پس واجبی در اخبار امامیه نخواهد
بود بلفظ وجوب میآید در امر مستحب چون وجوب سوره جمعه در شب جمعه برای شیعیان لکن آن معارض اجماع لا خلافست بر استحباب
یا خبر جواز ترک چون معارض وجوب جمعه و لا یجب علی الحرة ارضاع ولدها و یجب انفاق الانسان علی زوجته و مملوکه و والدیه
و علی ابویهما و اولاده و ان نزلوا و نفقة الحامل المطلقة حتی تضع و یشترط فی نفقة الزوجة عدم النشوز و واجب نیست بر زن که
شیر بدهد اولاد خود را بلکه شوهرش برود دایه بگیرد مگر برضایت و واجب است که مرد خرجی بدهد بزنهای خود و بنده و کنیزش
و دو آنیکه دارد و پدر و مادر و اولاد در وقتیکه محتاج باشند و باید نفقه زن آبستنی که طلاق داده بدهد تا او بزاید و شرط
است نفقه در زن که ناشزه نباشد یعنی مطیع شوهرش باشد که اگر مطیع زوج خود نشد نفقه از او ساقط است

فاروق

جایز نیست بیشتر از یک کنیز نکاح کند برای آزاد نزد شافعی و احمد و تا چهار جایز است نزد ابو حنیفه و مالک و برای عبد جایز است
چهار زن عند الثلثه و دو زن نزد شافعی و عیوبیکه فسخ نکاح میشود نه تا است سه تا مشترک است بین زنها و مردها که در هر دو باشد
عیب است جذام و برص و جنون و دو چیز مختص است بمردها اشتن ذکر و مردی و چهار مختص است بزن قرن و رتق و فتق
و عفل و اگر عیب ظاهر شد بعد از عقد قبل از دخول مخیرند در فسخ عند الثلثه خلافا لابی حنیفه و کذا بعد الدخول الا العنة عند الشافعی
و زن مالک تمام مهر میشود بعقد عند الثلثه و بدخول و موت زوج نزد مالک و بعقد تنها نصف تعلق میگیرد نزد مالک اگر
کسی شرط کند با شوهر که او را از بلد خارج نکند عقد صحیح است و شرط لازم نیست عند الثلثه و شرط صحیح است نزد احمد و مهر المثل
معتبر است بقرابات و عصبات خاصه غیر مادر و خاله نزد ابی حنیفه و بشرف و جمال و مال است و در انساب نزد مالک و با قرب از
منسوبات و خویشان چون خواهر و دختر عمو است نزد شافعی و احمد عقیقه مستحب است عند الثلثه و واجب است نزد حسن بصری و
داود و در قولی از احمد و اکثر مدت حمل دو سال است نزد ابی حنیفه و چهار سال نزد شافعی و دو قول است نزد احمد دو سال و
چهار سال و سه قول مالک را چهار سال و پنج سال و هفت سال

باب العشرین

الولایة للاب والجد مطلقا علی الاصح علی الصغیرین والمجنون ولایت مخصوص پدر است و جد خواه پدر زنده باشد خواه مرده برای
صغیر پسر و دختر و دیوانه بدانکه جد در حیات و ممات پدر ولایت بر تزویج صغیره دارد نزد مفید و علم الهدی و ابن ادریس و محقق و بهائی
و علامه و طوسی در قولی و در ممات پدر بر صغیره ندارد و جد اختیاری نزد ابن جنید و طوسی و صدوق و ابو الصلاح و ابن براج و ابن
زهره و سلار و مطلقا اختیاری برای جد نیست نزد ابن ابی عقیل دلیل ما اخبار است و فی الخیار لهما بعد زوال الوصفین اقوال
ثالثها من المتوصفین و هرگاه پدر دختر صغیره را بکسی عقد بست یا برای پسر کوچک خود زن عقد کرد آیا بعد از بلوغ میتوانند فسخ کنند خود ایشان
یا نمیتوانند سه قول است میتوانند نزد علم الهدی و نمیتوانند نزد مشهور و پسر میتواند فسخ کند در بلوغ نزد طوسی و ابن براج و ابن
حمزه و ابن ادریس اخبار مختلف این بنده در این مسئله توقف اختیار کرده ام لکن خبر محمد بن مسلم از باقر علیه السلام دلیل علم الهدی
است و خبر یزید کناسی از باقر علیه السلام دلیل طوسی و قول علم الهدی اقوی است چه اثبات مهر و نفقه بر زوج و زوجه است هر
گاه کسی کبیره را برای پسر صغیره خود و لایة متعه نماید بعد کبیره بذل کند در اینکه ولی میتواند مدت را از او ولایة ببخشد یا نمیتواند اختلاف
کرده اند علمای متاخرین شهید ثالث ملا تقی قزوینی و جمعی بر عدم جواز رفته اند و سید محمد صاحب مناهل و شیخ محمد حسن در جواهر
و جمعی بر جواز رفته متقدمین از علما در این باب سخنی نگفته اند و این مسئله در خبر و ما لا نص فیه است و واجب است احتیاط بقاعده
ما یعنی عدم جواز چه قصد طلاق نمیتوان نیست و بذل مدت فی المعنی طلاق است و طلاق بموجب سنت متواتره با زوج
است و ولی حق طلاق ندارد اجماعا و للمولی علی العبد و للوصی والحاکم علی المجنونین مع اتصال الجنون بالصغر مع المصلحة و لیس
لهما الولایة علی الصغیرین علی الاقوی و لا للام الولایة علی الاصح و ولایت دارد آقا بر عبد و وصی و حاکم عادل بر دیوانه که متصل
باشد دیوانگیش بصغر با مصلحت و وقت و نیست برای وصی و حاکم ولایتی بر صغیرین موافقا للمتقدمین و محقق و صاحب وسائل و خلافا للعلامه
و شیخ محمد حسن صاحب جواهر که وصی را بر صغیرین ولی دانسته اند و طوسی و شهید اول را دو قول است و نیست برای مادر ولایتی بر پسر موافقا
للمشهور خلافا لابن جنید که گوید ولایت دارد و اخبار بر خلاف قول او است و من تزوج امرأة و هی سکری یصح العقد
ان رضیت بعدها علی الاقوی و کسیکه زنی را عقد کند در حالتیکه زن مست باشد صحیح است عقد اگر راضی باشد زن بعد از
هوشیاری و الا باطل است موافقا للطوسی و صدوق و صاحب حدائق و صاحب وسائل و صاحب مدارک خلافا لابن ادریس و علامه
و شهیدین که گویند باطل است بدانکه دلیل ما خبر است از امام موسی علیه السلام و لا یجوز نکاح الزانیة علی الاظهر و جایز
نیست نکاح الزانیه موافقا للصدوق در مقنع و طوسی و ابی الصلاح و صاحب مدارک در شرح نافع خلافا للمشهور ابن براج گوید اگر میتواند

حفظ کند او را نکاح کند و الا فلا اخبار مختلف دلیل ما قوله تعالی (الزّانی لا ینکح الّا زانیة او مشرکة و الزّانیة لا ینکحها الّا زان او مشرک
و حرّم ذلک علی المؤمنین) پس اخبار موافق با آیه صحیح است و اخبار جواز مردود و مفید و سلار گویند اگر زن فاحشه شد حرام است بر
مرد نگاه داری او زیرا که اختلاط انساب میشود ابن حمزه و علامه حرام ندانسته اند خبر بر عدم حرمت وارد شده و لکن قول سلار نیکو
است برای آنکه اولاد حلال نخواهد بموجب نص قرآن نکاح بمعنی وطی است و عقد زن که زنا دهنده حرام است نگاه داشتن او
و وطی با او بعموم آیه و خبر با آیه معارضه نتواند کرد در صورتیکه اساس توالد و تناسل هم بر هم نخورد زیرا که حرام زاده بعمل میاید تمتع
بزانیه جایز است نزد مشهور و جایز نیست نزد صدوق و ابن براج و حق این است که اگر برای تناسل است جایز نیست و در حکم دائمه
است در تمام کتب آسمانی نکاح زانیه حرام است چنانچه در توریه در سفر لویان در فصل بیست و یکم در آیه هفتم فرماید زن زانیه را نکاح
نکنید حرام است و در انجیل متی در آیه نهم باب نوزدهم فرماید زن بعلت زنا مطلقه است در کتاب مه آباد که اول دساتیر مجوس کتاب
و صحیفه آدم خوانند گوید زن زانیه نکاح نشود پس معلوم است تمام عقلا حفظ تناسل کرده اند و در پازند و زند زردشت در ماده هفت
و شصت و نهم صریح گوید که اگر کسی با زن غیری آمیزد آن زن با آن شوهر حرام میشود و اگر شوهر با چنین زنی پس از اطلاع آمیزد کار حرامی کرده
متعه نکاح موقت است فرق ندارد بخبر واحد نمیتوان حکم بجواز کرد و مخالف کتب سماوی فتوی داد پس قول مفید و سلار موافق
کتب آسمانی است و خداوند در قرآن هر جا که امر بنکاح فرموده گفته است زنهای محصنه را نکاح کنید همین دال است بر عدم جواز
نکاح زانیه چنانچه در قران میفرماید بهمه جا که محصنات را نکاح کنید نه متخذات اخدان را و لا یشترط فی النکاح حضور العدلین علی الاصح
و شرط نیست در نکاح حاضر بودن دو شاهد عادل موافقا للمشهور خلافا لابن ابی عقیل که در دائمه واجب دانسته و لا یجوز للمرأة
ان تمنع زوجها حتی تقبض منه المهر علی الاصح الا مع الشرط و جایز نیست از برای زن بعد از عقد اینکه منع کند مرد را از جماع
تا بگیرد از او مهر را مگر شرط کرده باشد موافقا لعلم الهدی و ابی الصلاح و ابن حمزه و علامه خلافا للمفید و ابن براج که گویند میتواند
منع کند تا عقد خود را بگیرد طوسی را دو قول است بدانکه این مسئله مشکل است زیرا که اغلبی میدانند که عقد را نقد نمیدهند بدون
شرط حق ممانعت ندارد و الله اعلم و لا یجوز ان یتزوج امرأة و مهرها نکاح امرأة اخری و من له بنات و هو زوج واحدة منها علی رجل و لم
یسمّها و رای الرجل کلهن فالقول قول الاب فله منها من قصد ابیها و الا بطل العقد علی الاقوی و جایز نیست اینکه تزویج کنند زنی را و قرار
بدهد مهر او را نکاح زن دیگر و کسیکه از برای او چند دختر است و تزویج میکند یکی از آنها را برای مردی و نام نبرد کدام است و دیده
است آنکه میگیرد تمام آنها را و میگوید قبول کردم پس از برای او است از آن دخترها کسیکه قصد کرده پدر او و الا که ندیده باشد باطل

است عقد موافقا للطوسي و خلافا لابن ادریس که مطلقا عقد را باطل دانسته علامه مردد است دلیل ما خبر است هرگاه زنی را عقد کنند
و مهر معین نکنند و با او چیزی بدهند قبل از دخول چون دخول کرد دیگر بعد از این مستحق چیزی نیست از مهر سوای آنچه گرفته کم یا
زیاد نزد مفید و طوسی و ابن براج و سلار و ابن ادریس گوید این مسئله اجماعی است علامه اشکال کرده گوید اگر زن راضی
شده است بآنچه باو داده اند صحیح است و الا فلا بدانکه اشکال در قول خود علامه است زیرا که این حکم در وقتی است که ابدا رضایت
و عیران معلوم نیست دیگر آنکه این مورد فاهروق منصوص است از حضرت باقر جای اشکال نیست
نکاح زانیه صحیح است عند الثلثه و باطل است نزد احد نکاح صحیح نیست مگر بشهادت عدلین عند الثلثه خلافا لمالک که گوید صحیح
است لکن معتبر دانسته است شیوع را و نکاح شغار که دادن دختر و گرفتن دختر است که مهر هر کدام دیگری باشد در زمان قبل از رسول
خدا شایع بوده باطل است عند الثلثه و

الباب الرابع والعشرون

عقد صحیح است و مهر فاسد است نزد ابی حنیفه

فی الطلاق وهو ازالة قید النکاح بغیر عوض ولا یقع الا بلفظ طالق عربیا ان امکن و الا فبای لسان ینوب مناب قوله انت طالق
علی الاصح طلاق انداختن قید نکاح است بدون عوض و صحیح نیست مگر بلفظ طالق اگر ممکن است یعنی میتواند بگوید یا کسی هست عربی
دان و اگر ممکن نیست بهر زبانی میتواند عبارتی بگوید که معنی آن از برای زن انت طالق باشد موافقا لابن ادریس و بهائی و فیض
خلافا للطوسی و ابن براج که بهر زبانی جایز میدانند خواه بداند عربی خواه نداند جهت روایت وهب از صادق اگرچه وهب را عامی المذهب
نوشته اند و خلافا لابن حمزه که بهر لفظ بزبان عربی جایز میدانند و خلافا للمحقق و شهیدین و انصاری که گویند واقع نمیشود بغیر
لفظ طالق بدانکه آنچه در صیغه نکاح بیان شد در اینجا هم است قصد در محاورات بالذات معانی است نه الفاظ و در الفاظ دلیلی
نیست منافی است بمعانی است (و بما رواه عن امیر المؤمنین علیه السلام قال کل طلاق بکل لسان فهو طلاق) علامه در
مختلف گوید (نحن فی هذه المسئلة من المتوقفین) ولا یصح بالسراح و الفراق و بالکتابة حاضرا و فی اعتکه قولان اصحهما عدم الوقوع
و صحیح نیست طلاق بلفظ سراح و فراق طلاق دادن و با حضور زبانی نگوید بنویسد و در طلاق بلفظ اعتدی که آیا صحیح است یا کافی
نیست دو قول است واقع نمیشود نزد مشهور و میشود نزد ابن جنید و اصح عدم وقوع است احتیاطا و لی بروایت حلبی و محمد بن مسلم
از صادق علیه السلام برجواز است در صورتیکه قصد طلاق بکند و خالی از قوت نیست فان قیل للرجل هل طلقت فلانة فقال
نعم لا یکون الطلاق واقعا علی الاقوی پس اگر بمرد بگویند آیا طلاق دادی فلان زنت را بگوید آری طلاق واقع نشده موافقا
للمشهور خلافا للطوسی و ابن حمزه و ابن براج و ابن ادریس و محقق که گویند طلاق واقع شده و یشترط فیه العقل و الاختیار و القصد

والبلوغ علی الاظهر و شرط است در طلاق دهنده که عاقل باشد و باختیار دهد نه اضطرار و اجبار و قصد طلاق داشته
باشد و بالغ باشد موافقا للمشهور خلافا للمفید و طوسی که در ده ساله کافی دانسته اند والخلو من الحیض والنفاس ان کان دخل
وطهر المواقعة الا الحامل والصغیرة والیائسة و تعیین المطلقة ان کان له اکثر من زوجة و لا معلقا علی شرط و هل یشترط
فیه حضور عدلین قولان احوطهما حضور عدلین و از شرایط صحت طلاق است که زن حایض و نفسا نباشد در وقت اجرای صیغه
طلاق اگر زن مدخوله باشد و در طهری باشد که مرد با او جماع نکرده باشد مگر حامل و طفل و یائسه که لازم نیست در اینها این شرط
و باید تعیین بکند زنی را که طلاق میدهد کدام زن است اگر او را بیشتر از یک زن است و طلاق هم واقع نمیشود بشرط که من او را طلاق میدهم
بفلان شرط و آیا در وقت اجرای صیغه حاضر بودن دو نفر عادل که بشنوند قول او را شرط است در صحت طلاق یا نیست دو قول است
مشهور شرط میدانند شیخ طوسی و قطب راوندی و شهید ثانی در مسالک و شیخ حسن صاحب معالم دو نفر از مسلمین را شرط دانسته اند
و حق این است که دو نفر عادل شرط نیست دو نفر از امامیه یا مسلمین که حاضر باشند در طلاق کافی است بجهت اینکه عسر و حرج لازم
آید دو نفر عادل هر چند بلاد یک دفعه پیدا نمیشود پس طلاق نباید واقع شود در زمان خلفا که مردم طلاق میدادند نهار احضور عدلین نبوده
این تکلیف ما لا یطاق است بلی در صورت بودن نیکو است قصد از عدلین در آیه مبارکه دو نفر راستگو و راست کردار را فرموده
نه عدل بمعنی اصطلاحی شرعی که کمتر پیدا شود که دارای معصیت کبیره نباشد چه این عدالت در امام جماعت شرط است و عدل که خدا در
قران میفرماید مقصودش مؤمنین به پیغمبر او هستند نه قصد عدل اصطلاحی باشد و اذا طلقها ثلثا بلفظ واحد یقع واحدة علی الاظهر
و در وقتی که مرد بزن بگوید انت طالق ثلثا این بمنزله یک طلاق است موافقا للطوسی و ابن حمزه و ابن ادریس و علامه و خلافا لعلم الهدی
که طلاق را باطل دانسته والزوج ان فقد اربع سنین و لم یعرف له خبر لها الاختیار بالصبر و اخذ النفقة او اخذ عدة الوفاة و
تزوج ان شائت بعدها علی الارجح و اذا جاء زوجها فی العدة فهی له و ان جاء بعدها فلها الاختیار و شوهر اگر چهار سال مفقود
شده و خبری از او نرسیده که در چه مکان است زن مختار است باینکه صبر کند و نفقه بگیرد یا عده وفات نگاه دارد و بعد شوهر کند
و در وقتیکه آمد شوهر او در عده زن او است و اگر بعد آمد از برای زن است اختیار میخواهد او را بشوهری قبول مینماید میخواهد نمیکند موافقا
للمفید و طوسی و ابن براج و محقق و ابن ادریس خلافا لابن جنید که گوید باید ولی او را حاضر کنند یا نفقه بدهد یا طلاق دهد و گوید
در صورت نداشتن ولی سلطان و رئیس او را طلاق دهد ابن حمزه و علامه و بهائی هم همین طور گفته اند الا اینکه فرموده اند
اگر شوهر قبل از اتمام عده آمد حق او است و اگر بعد آمد حقی ندارد بدانکه در اخبار نیافتم که طلاق با سلطان و رئیس باشد یا اگر

وقف
ورثه مرحوم تنکابنی

الباب الرابع والعشرون

نفقه دهند حکما صبر کند چنانچه ابن جنید گفته چه ظلم است و طلاق او را خدا داده که شوهرش مفقود شده بلی اگر خودش راضی باشد صبر کند مادام العمر ویجوز طلاق الغائب مع الظن بانتقالها من حال الی الاخری علی الاصح و جایز است طلاق زنیکه در سفر و غایب است در صورتیکه گمان حاصل شود باینکه او انتقال پیدا کرده و از حیض بسوی طهر یا بر عکس موافقا للمحقق و شهیدین خلافا لابن بابویه و مفید و سلار و فیض که گویند مطلقا جایز است و باید صبر کنند بین یک ماه و سه ماه نزد طوسی و سه ماه نزد صدوق و یک ماه نزد ابن حمزه ابن جنید و علامه گویند جایز نیست تا وقتیکه بداند آبستن است یا نه ابن ادریس گوید بسته بعادت زن است اگر ماهی یک حیض میشده یک ماه صبر کند اگر بیشتر است بیشتر و این قول هم باز نزدیک بقول شهیدین است زیرا که باید انسان بداند تغییر حالتی را مشعر باونی مجامعت کرده و فرد از آن وقت بسفر میداند یک ماه مانده بحیض او چگونه تواند او را طلاق دهد قبل از یک ماه کما لا یخفی علی اولی الابصار اما واجب نیست صبر کردنش برای دانستن حمل وکل امرأة طلقت ثلثا حرمت علی المطلق حتی تنکح زوجا غیره و یطاها بنکاح دائم لا بالمتعة و هل یشترط فی الطلاق بعد المراجعة الوقاع سواء وقع الطلقتان فی طهر واحد او طهرین ام لا قولان اثانی للمتوفقین و هر زنیکه او را سه طلاق دهند حرام میشود بر شوهر تا اینکه شوهر دیگری بکند بسبب عقد نه متعه و دخول هم باو بنماید انوقت اگر او را طلاق دهد یا شوهرش مرد میتواند زن شوهر اول گردد آیا شرط است در طلاق بعد از رجوع جماع خواه دو طلاق در یک طهر واقع شود خواه در دو طهر یا شرط جماع نیست دو قول است ابن ابی عقیل شرط دانسته جماع را (بما رواه عبدالرحمن بن الحجاج عن الصادق علیه السلام فی الرجل یطلق امرأته له ان یراجعها قال لا یطلق الطلقة الاخری حتی یمسها و معلی بن خنیس عن ابی عبدالله ع عن الرجل یطلق امرأته تطلیقة ثم یطلقها الثانیة قبل ان یراجع فقال ابو عبدالله ع لا یقع الطلاق الثانی حتی یراجع ویجامع) مشهور شرط ندانسته اند (بما رواه اسحق بن عمار عن ابی الحسن ع قال قلت له رجل طلق امرأة ثم راجعها بشهود ثم طلقها بشهود تبین منه قال نعم قلت کل ذلک فی طهر واحد قال تبین منه) انصاف اینکه اخبار اشهر و اظهر بر قول ابن ابی عقیل است و شهرت دلیل ثانی و آن هم نزد ما حجت نیست خبر دوم ممکن است اجازه دو طلاق در یک طهر باشد نه سه طلاق بدون جماع و قصد شارع مقدس در طلاق و عده این است که اکثر اتفاق افتد تفریق بلکه صلح شود و این منافی است با سه طلاق در مجلس واحد اقتضای احتیاط توقف است بلی آنچه این بنده از اخبار دانستم قصد امام نه مجامعت است بلکه قصدش عدم وقوع سه طلاق در یک طهر است و یک مجلس که بلکه باصلاح آید چنانچه از خبر اسحق بن عمار از امام موسی علیه السلام ظاهر میشود و خبر مسلم از صادق علیه السلام و صحیحه بزنطی از امام رضا علیه السلام شهادت میدهد که قصد عدم وقوع طلاق در یک طهر است و اذا طلقت تسعا ینکحها بینها رجلان حرمت

علیه مؤبدا ان کان یرجع فی العدة ست مرات ان جامع ثم طلق والا فلا و یشترط فی المحلل الدخول و اذا طلقت الامة مرتین حرمت الا بعد المحلل ولا یشترط فی طلاق الحامل ثانیا بعد مراجعتها مضی ثلثة اشهر او مضی شهر علی الارجح و در وقتیکه طلاق بدهد زن را نه بار که بین هر سه طلاق او بعقد دیگری در آید که میان نه بار دو مرد دیگر شوهر کرده باشد حرام مؤبد میشود بر شوهر اول اگر رجوع کرده باشد در عده شش مرتبه اگر مجامعت کرده و طلاق داده باشد حرام نمیشود و شرط است در محلل که شوهر ثانی است بعد از سه طلاق که جماع کرده باشد با زن و در وقتی که طلاق بدهد کنیز را دو مرتبه حرام است آن کنیز مگر شوهر کند و شرط نیست در طلاق دادن زن حامل در طلاق دوم بعد از رجوع کردن از زن گذشتن سه ماه یا یک ماه موافقا للمشهور خلافا للصدوق و قمیین که شرط دانسته اند در طلاق دوم حامل گذشتن سه ماه را و ابن ابی عقیل یک ماه را بدانکه در زمان ما اکثر طلاقها که واقع میشود جهتش دو چیز است یکی ندادن شوهر نفقه را یکی جهت این است که زوج ندیده زوجه را بحرف دیگران که پسندیده اند او را میگیرد آنوقت صورت زن بنظر او شاید خوب نیاید این است که با هم خوب نمیشوند و حال آنکه در تمام ادیان این است که باید شوهر روی زن را ببیند و یکدیگر را بپسندند و عقد شوند در این شریعت مطهره باین مطلب حکم فرموده اند در کتاب کافی از محمد بن مسلم است که گفت حضرت باقر علیه السلام فرمود مرد روی زن را ببیند و بگیرد و از هشام بن سالم و حماد بن عثمان از حضرت صادق علیه السلام است و از حسن السری ایضا از صادق است که روی زن را ببیند و خلق او را هم بفهمد که بدخلق نباشد در خبری میفرماید موی سر او را هم ببیند زیرا که او را بثمن زیادی تزویج میکند و صدوق هم این اخبار را نقل میکند در وسایل الشیعه مطابق نوشته شده ملاحظه شود چه قدر صحیح فرموده اند که خلق یکدیگر را بدانند این است مذهب جمیع انبیا اما مردم ایران از اول که زن میگیرند قصد دادن مهر را ندارند بعد نفقه بعد بدروغ و کذب اسباب تزویج میشوند مثلا شوهر کور است کسی را عوضی نشان میدهند یا ندیده بتعریف طرفین قبول میکنند بعد یا بطلاق میکشد یا تا عمر دارند نزاع میکنند و این در هیچ دینی نیست که زن و مرد یکدیگر را نفهمیده بنده بگیرند امام فخر رازی در تفسیر خود از ابی هریره نقل کند که گفت رسول خدا فرمود زوج زوجه را ببیند و پیش از آن به پسندد تزویج کند

فارق

در کنایات ظاهره

چون خلیه و بریه و باین و اعتدی والحقی باهلک در طلاق مشروط به نیت است نزد شافعی و قولی از احمد و طلاق است نزد مالک و لفظ طلاق و سراح صریح است در طلاق و محتاج به نیه نیست عند الثلثة و صراحت ندارد جز لفظ طلاق نزد ابی

حنیفه زنیکه شوهرش چهار سال مفقود شود اکر مال دارد نمیتواند شوهر کند واکر ندارد عده وفات کرفته شوهر میکند نزد مالک

و قولی از شافعی و احمد و اکر شوهر اول آمد و زن شوهر کرده بود باطل است عقد ثانی نزد ابی حنیفه و اکر ثانی دخول کرده بود زن ثانی

است و الا مال شوهر اول است نزد احمد و نکاح ثانی باطل است در قولی و صحیح است و مال ثانی است در قولی از شافعی و

قول است مالک را قولی چون احمد و قولی بطلان نکاح ثانی بدایعة

اذا طلق الرجل امرائه وهو مریض فانهما یتوارثان اذا ماتت فی العدة فاذا انقضت عدتها وورثته ما بینها وبین سنة ما

لم تتزوج فاذا تزوجت فلا میراث وان زاد عن السنة یوم واحد لم یکن لها میراث وکذا ان صح من مرضه ذلك ثم مات در وقتی

که طلاق بدهد مرد در حالتیکه مریض است زن خود را هرد و از هم ارث میبرند اکر زن در عده بمیرد پس اکر عده کذشت زن ارث میبرد

از مرد تا یک سال اکر شوهر نکرده و اکر بعد از عده شوهر کند و شوهر اولش بمیرد ارث نمیرسد باو و اکر شوهر نکرد و یک روز از

یک سال کذشت و مریض زنده بود دیکر ارث نمیبرد زن از او و ارث نمیبرد اکر صحت پیدا کند مریض و بعد بمیرد بدانکه طلاق برای

عقد دائمی است نه متعه و ملک یمین ولا عدة علی الیائسة والمطلقة الصغیرة وغیر مدخول بها ویجب علی ما سوی الثلث والواجب

من العدة ثلثة اطهار احدها ما بقی من طهر الطلاق بعده ومضی العدة برؤیة اول حیض الثالث ان تأخر الاول عن الطلاق

ولو بدقیقة فان کانت لا تحیض فثلثة اشهر عده ندارد زن یائسه صغیره و زنیکه با او جماع نکرده شوهر و واجبست عده

برای غیر این سه طایفه و واجبست از عده سه طهر یک طهر همان قدر است که بعد از طلاق است تا حیض شود اکرچه یک دقیقه

بعد از اجرای صیغه طلاق حیض شود و آن وقت میکذرد و عده آن بدیدن اول حیض سیم پس اکر زنی باشد که حیض نمیشود بجهت

مرضی سه ماه عده اوست و فی المتعة بحیضتین علی الاحوط وان کانت لا تحیض فخمسة واربعین یوما و کذا فی الامة

و عده متعه دو حیض است موافقا للطوسی و ابن براج و سلار خلافا لابن ابی عقیل که یک حیض دانسته و صدوق در مقنع یک

حیض و نصف و مفید و ابن حمزه و ابو الصلاح و ابن ادریس و علامه دو طهر کفته اند بدانکه عده متعه در من تحیض یک حیض اقوی است

جهت خبر زراره از صادق علیه السلام و خبر عبد الله بن عمر از صادق و محمد بن ابی نصر از رضا علیه السلام و محمد بن عبد الله بن ابی جعفر

حمیری از صاحب الزمان صلوات الله علیه دو حیض احتیاط است و اکر کسی باشد که حیض نمیشود غیر از آن سه قسم مذکور چهل و پنج

روز است و همین طور است عده کنیزکه دو حیض است موافقا لابن جنید و ابن ابی عقیل و صاحب مدارک و شهید ثانی

در روض و دو طهر است نزد مشهور وان کانت المرتبة تحیض فی ثلثة اشهر مرة فعدتها ثلث حیض وفی الحامل وضع الحمل علی

الاقوی ولا یجوز للمطلقة الرجعیة ان تخرج من بیت زوجها الا باذنه و علیه نفقتها فی العدة ویجب العدة من یوم طلقت

و اکر زن بوده باشد از زنهائیکه در هر سه ماه یک مرتبه حیض میشوند عده او سه حیض است و عده زن حامل زائیدن اوست اکرچه یک دقیقه

از طلاق بزاید موافقا للمشهور خلافا لابن حمزه که اقرب الاجلین را دانسته و صریح است تحلیل اخبار بر خلاف قول او و جایز نیست از برای

مطلقه رجعی اینکه خارج بشود از خانه شوهرش مکر باذن او و بر شوهر واجب است نفقه او بدهد در زمان عده از روزیکه طلاق

داده او را وعدة الوفاة من یوم بلوغ الخبر علی الاصح وهی اربعة اشهر وعشرة ایام مطلقا علی الاقوی وان تعزی عدة الی خمسة

وجب علیها استیناف عدة الوفاة وفی الحامل ابعد الاجلین وعلی المسترابة بالحمل الی تسعة اشهر و عده فوت شوهر از

روز رسیدن خبر موت است بزن موافقا للمشهور خلافا لابن جنید که از روز موت دانسته و آن چهار ماه و ده روز است در

صغیره و یائسه و غیر مدخوله و دائمه موافقا لابن ابی عقیل و ابن جنید و مفید و سلار و صاحب وسائل خلافا للمشهور که در صورت

نداشتن اولاد در امه دو ماه و پنج روز دانسته اند و در متعه از دو ماه و پنج روز است در غیر حامله نزد علم الهدی و مفید و

ابن ابی عقیل و سلار و چهار ماه و ده روز است نزد مشهور و اکر شوهر بمیرد در عده رجعیه واجب زن از سر بکیرد عده وفات

را و عده وفات در زن آبستن دورتر از وضع حمل و یا عده است یعنی اکر شوهرش فوت شد و او فردای آن روز وضع

حملش شد عده او چهار ماه و ده روز است و اکر چهار ماه و ده روز او کذشت و نزائید عده او زائیدن او است اکرچه نه ماه

باشد و عده زنیکه شک دارد که آبستن است یا نیست نه ماه است بدانکه رجوع یا بقولست که شوهر کوید راجعتک یا

بفعل است که با او جماع کند او را یا بوسد او را بشهوة و لمس کند بدایعة

لا یصح الخلع ولا العوض حتی تظهر الکراهة من المرئة وهل یکون الخلع طلاقا او لا بد ان یتبعه بالطلاق فی الان اصحهما

انه طلاق فی حلال نیست خلع و نه عوض مکر اینکه زن نخواهد مرد را چون که زن نخواست بذل مالی میکند و طلاق میکیرد و آیا

خلع طلاق است یا لابد است بعد از خلع باز اینکه طلاق را بکویند دو قول است ابن جنید و ابن ابی عقیل و مفید و سلار

و علم الهدی و ابن حمزه و علامه و بهائی و انصاری کویند در طلاق خلع بدون لفظ طالق صحیح است ابن بابویه و طوسی و

ابن براج و ابو الصلاح و ابن ادریس و شهیدین کویند بدون لفظ طالق که تابع او بیاورند صحیح نیست و حق در نظر بنده قول

ابن جنید است زیرا که ثابت بن قیس خلع کرد زوجه خود را نزد پیغمبر و امر نکرد رسول خدا او را بطلاق (وقال الصادق

علیه السلام خلعها طلاقها) بدانکه در طلاق مرد کوید (زوجتی طالق طلقة هی طالق مرة) و اکر وکیل است بجای زوجتی

زوجه موکلی گوید و درخلع گوید (عن موکلتی بذلت لموکلت المبلغ المعلوم لتخلعها علیه و بالمقتضی به) وکیل مرد گوید (خلعت موکلی وجه موکلتی علی المبذول فهی طالق طلقة فهی طالق مرة) واگر مهر را بذل کرده که طلاق بگیرد گوید (ابرئت ذمته عن مهرها المسمی لعقد لتخلعها) پس وکیل مرد گوید (فهی حینئذ مختلعة علی المبذول او الابراء فهی طالق طلقة فهی طالق مرة) واگر بیان مهر تنها است ابراء نمود
و در صیغه مبارات بجای تخلعها لیبارئها گوید فلا وجه للزوج قبل رجوعها فی البذل ما دامت فی العدة و المبارات کراهة کل منهما
لصاحبه ولا یجوز ان یاخذ فی المبارات اکثر من المهر بعکس الخلع ولا یجوز الرجوع فی طلاقها الا ان ترجع فی البذل پس هنگامیکه طلاق خلع داد
مرد و زن را نشسته اند مرد رجوع کند قبل از اینکه زن رجوع کند در آنچه بخشیده مادامیکه در عده است اگر زن رجوع کرد در آنچه بخشیده
مرد هم رجوع میکند و طلاق مبارات آنستکه هم زن مرد را نخواهد و هم مرد زن را نخواهد و جایز نیست در مبارات اینکه مرد بیشتر از مهر از زن
بگیرد و طلاق دهد بخلاف خلع که در آن جایز است برای مرد که هرچه بخواهد بگیرد و جایز نیست رجوع در طلاق مبارات مگر اینکه رجوع کند
زن در آنچه داده و هرگاه زن در طلاق خلع که بذل مهر باشد کرده بذلش مستحقا للغیر در آید باطل است این طلاق نزد طوسی و بعض المعاصرین
و صحیح است نزد مشهور و زن ضامن است که باید بدهد و حق این است که اگر زن میدانسته که آنچه بذل کرده مال دیگری است چنانکه
مهر را بدیگری بخشیده و باشد طلاق باطل است چه طلاق بازاء عوض داده شده ولا میراث فی طلاق البائن علی الاظهر میراث در
طلاق بائن نیست یعنی در عده آن اگر شوهر بمیرد یا زن از یکدیگر ارث نمیبرند طلاق بائن طلاق صغیره و یائسه و غیر مدخوله و مختلعه و مبارات
و مطلقه ثلثا است موافقا للمشهور خلافا لابن ادریس که در طلاق خلع ارث میبرد یا میبرد و نزد بعضی که در طلاق بائن بوجه رجوع
نمیتوانند بکنند مگر در خلع اگر زن رجوع ببذل کند و اذا قالت المرئة لزوجها انی لا اطیع لک امرا و لا ابر لک قسما و لا اغتسل لک من جنابة
و لا اوطئن فراشک فمن سمع منها هذا القول او علم من حالها عصیانها فی شیء من ذلک وجب علیه خلعها علی الاقوی
وقتیکه زن بگوید بشوهر خود که من اطاعت تو را نمیکنم و از برای تو شانی قرار نمیدهم و غسل هم نمیکنم بجنابت و نمیخواهم با تو پس
چون بشنود مرد از زن این حرفها را و بداند که عصیان خواهد کرد در اینها که گفته واجب بر مرد او را طلاق خلع بدهد یعنی از
او هرچه میخواهد بگیرد و طلاق دهد موافقا للطوسی و ابی الصلاح و ابن زهره و ابن براج و مستحب است نزد علامه و دلیل ما اینکه
این زانی میشود و نگاه داشتن زانی واضح جایز نیست و یجب للمرئة ستر البدن و الرأس و تمکین زوجها و لا یجوز
لها النظر الی الرجل بشهوة و کذا العکس الا القواعد من النساء و واجب است برای زن پوشانیدن بدن و سر و تمکین
شوهر و جایز نیست از برای زن نظر بصورت مرد غیر نماید بشهوت و همین طور جایز نیست نظر کردن مرد بزن اجنبیه بشهوة مگر زنهای پیر

و یحرم علیها لطم الخد و نشر الشعر و نتفه و خمش الوجه و نظر الخصی الی المرئة و یجب النفقة للحامل المتوفی عنها زوجها
من مال الحمل علی الاصح و حرام است بر زن لطمه بصورت بزند و موی پریشان کند و بکند و بخراشد روی را و نظر کردن خواجه بسوی زن
و واجبست نفقه بدهند بزن آبستن که شوهرش مرده از مال طفلیکه آبستن است موافقا للصدوق و ابن جنید و طوسی و ابی الصلاح و ابن براج
و ابن حمزه بدلیل روایت ابی الصلاح از صادق علیه السلام خلافا لابن ابی عقیل و مفید و ابن ادریس که گویند اولاد ارث میبرد
هنگام ولادتش زنده

فارق

اگر مرد بگوید بزن غیر مدخوله انت طالق ثلثا او سه طلاق است عند الاربعه طلاق در حیض و در طهر مواقعه حرام است لکن واقع میشود
عند الاربعه و حلال میشود بعد از سه طلاق بکر شوهر دیگر بکند عند الاربعه خلع طلاق است نزد ابی حنیفه و مالک و دو قول است
شافعی و احمد را

الباب الخامس و العشرون فی الظهار

و هو من الظهر لانه موضع الرکوب و المرئة مرکوب الزوج و هو ان یقول انت و هذه او فلانة علی او منی کظهر امی و هو واقع
بلا خلاف و یقع بالتشبیه بیدها او فرجها او رجلها مع قصده علی الاصح ظهار از ظهر است بجهت اینکه ظهر موضع سواری است
و زن مرکوب مرد است و ظهار این است که مرد میگوید بزنش تو یا این زن یا فلانه بر من یا از من مثل پشت مادر من است اگر این را گفت
ظهار واقع شده است بلا خلاف اما اگر تشبیه کند بدست یا فرج یا پای مادرش و قصد ظهار داشته باشد ظهار واقع شده است
موافقا للطوسی و صدوق و ابن حمزه و صاحب وسائل خلافا لابن ابی عقیل و علم الهدی و ابن زهره و ابن ادریس و مفید و علامه
و ابی الصلاح و سلار و شهیدین و بهائی و انصاری که گویند بلفظی غیر ظهر واقع نمیشود و محقق و فیض مردد ند اقوی این است
در این باب اخبار معارض نیست چه ده خبری گوید که هرچه نسبت ظهار گویند واقع میشود از تشبیه و در خبری است که اگر گوید
(انت علی حرام کظهر امی او اختی) ظهار است و این معارض یکدیگر نباشند و بالتشبیه باخته او عمته او خالته او بنت علی
الاقوی و در تشبیه بخواهر یا عمه یا خاله یا دختر ظهار واقع میشود موافقا للمشهور خلافا لابن ادریس که گمان کرده اند طوسی را در قول است
و دلیل ما اخبار است و هو واقع فی الدائمة اجماعا و فی المتعة و ملک الیمین و المدبرة علی الاظهر و ظهار واقع میشود در زن عقدی
اجماعا و در متعه و ملک یمین و مدبره موافقا لابن ابی عقیل و علم الهدی و ابی الصلاح و ابن زهره و علامه و شهیدین و محقق فی
المتعه خلافا لابن جنید و صدوق و ابن ادریس که گوید واقع نمیشود دلیل ما در هر سه (وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ) و نساء
شامل هر سه میشود و ظاهر اخبار و لا یقع الا بعد الدخول لا بمجرد العقد علی الاصح و ظهار واقع نمیشود در زن مگر اینکه مدخوله

باشد بعد از عقد قبل از دخول موافقا للصدوق و ابن جنید و طوسی و ابن براج و علامه و شهید ثانی و فیض و بهائی خلافا للمفید و علم الهدی و سلار و ابن زهره و ابن ادریس که قبل از دخول و بعد از عقد را واقع دانسته اند مفوض کرده اند دلیل ما اخبار دلیل عمید عموم آیه و تخصیص آیه با خبار جایز است و یحرم علی الزوج بعد فی موعد وطئها حتی یکفر او یطلق ثم بعد لعلها و یشترط فیه العقل و البلوغ و القصد و الاختیار و کونها فی طهر لم یجامعها فیه و سماع عدلین و ان جامع قبل الکفارة فله کفارة واحدة علی الصحیح و حرام است بر شوهر بعد از ظهار مجامعت با زن تا کفاره بدهد یا طلاق بدهد بعد عقد کند و شرط است در کوینده عقل و بلوغ و قصد ظهار کردن و در حالت اختیار باشد نه اینکه مجبور کنند او را و در طهر غیر مواقعه باشد و در حضور عدلین بگوید و اگر ظهار واقع شد و قبل از کفاره جماع کرد از برای او همان یک کفاره است موافقا لابن جنید و فیض و بعض المتاخرین چون صاحب کشف اللثام خلافا للمشهور که دو کفاره نوشته اند در جمع اخبار حمل بر استحباب شود بیشتر از یکی بر نیرا که فعل حرام کرده کفاره یکی واجبست و یجبر علی الکفارة او الطلاق او الوطی لا بمضی ثلثة اشهر و مجبوریست مرد بدادن کفاره یا طلاق یا وطی مگر سه ماه بگذرد و تکرار ظهار عند العقد ظهار تکرار کفاره آورد و اگر ظهار کرده نسبت با م و یکی با خت دو کفاره است و اگر یکی در مجلس واحد مکرر کرد یک کفاره است نزد ابن جنید بما رواه عبد الرحمن بن الحجاج عن الصادق علیه السلام

فارق

اگر بگوید بزن انت علی کظهر امی حرام میشود زن بر او تا کفاره بدهد و آن ازاد کردن یک بنده است در صورت امکان و الا دو ماه روزه داشتن و الا شصت مسکین طعام دادن است عند الاربعه و ظهار بر ذمی واقع میشود نزد شافعی و احمد و نمیشود نزد ابو حنیفه و مالک

الباب السادس و العشرون فی الایلاء

و هو الحلف علی ترک وطی الزوجة الدائمة و المتعة علی الاصح ایلاء قسم خوردن مرد است بر ترک جماع با زن عقدی دائمی مسلمه باشد یا ذمیه اجماعا بیشتر از چهار ماه و در متعه موافقت لعلم الهدی و مفید خلافا للمشهور که گفته اند در متعه واقع میشود دلیل ما آن است که متعه جزء از ازواج است کما ذکرنا و لا ینعقد الا باسماء الله سبحانه بای لغة کانت مع القصد فلا یکفی النیة من دون التلفظ و لا العکس و ان یکون اللفظ صریحا کلا جامعتک او لا وطئتک و یقع مع الشرط علی الاقوی و منعقد نمیشود ایلاء مگر قسم بخورد باسمهای خداوند بهر زبانی باشد با قصد پس کفایت نمیکند نیت بدون گفتن بلفظ و لفظ بدون نیت و اینکه باید لفظی بگوید که صریح باشد چون این کلمه که مجامعت و وطی با تو نخواهم کرد و اگر چه مشروط باشد یعنی بگوید بشرط فلان که با شرط اگر بگوید ایلاء واقع میشود موافقا للعلامه خلافا لابن حمزه و ابن زهره و ابن ادریس و شهید که گفته اند با شرط واقع نمیشود و طوسی را دو قول است دلیل ما عموم آیه قران که سالم است از معارض خاص و دلیل اینها اجماع منقول

کشفی است که نزد ما حجت نیست و اصالة برائت و انهم با عموم آیه و خبر نتوانند معارضه کرد و اذا حلف حرم علیه حتی یکفر و لا یجوز له ترک الزوجة اکثر من اربعة اشهر الا برضاها و الا یجبر علی الطلاق او الکفارة و یشترط فیه الدخول در وقتیکه قسم خورد حرام است بر او وطی زن تا اینکه کفاره بدهد و جایز نیست از برای مرد ترک زوجه بیشتر از چهار ماه مگر برضای زن و الا باید حکما یا طلاق بدهد یا کفاره و شرط است در ایلاء که زن مدخوله باشد

فارق

اگر چهار ماه گذشت و کفاره نداد زن مطلقه است و نزد ابی حنیفه باید حاکم مجبور کند مرد را بکفاره یا طلاق عند الثلثه

الباب السابع و العشرون فی اللعان

و هو ان یشهد کل منهما علی صاحبه ثم یلعن نفسه فی الخامسة لرمیها بالزنا او لنفی الولد و هو ثابت فی الدائمة و فی المتعة علی لعان اینستکه شهادت بدهد مرد و زن بر یکدیگر یعنی مرد بگوید زنش زانی است و زن بگوید کذب میگوید تا چهار بار پس لعن بکند مرد خود را اگر دروغ گفته بار پنجم بسبب نسبت زنا دادن بزنش یا اینکه این بچه که زائیده از او نیست و این لعان ثابت است در زن عقدی اجماعا و متعه موافقا للمفید و علم الهدی خلافا للمشهور که گویند در متعه واقع نمیشود و بین العبد و الحرة علی الاقوی و بین المسلم و الذمی علی الاظهر و ثابت است لعان میان بنده و زن آزاد و میان مسلمان و زن ذمی که یهود و نصاری باشد موافقا للصدوق و طوسی و ابن براج و محقق و علامه و شهیدین و فیض خلافا للمفید و سلار که گویند میان مرد و زن حره از عبد مملوک برازاد ثابت نیست و در ذمی انکار کرده ابن جنید و اما ابن ادریس گفته اگر نفی ولد است مطلقا صحیح است و اگر برای زنا است میان مسلم و مسلمه و میان آزاد و ازاد صحیح است اخبار در این باب مختلف و دلیل ما در تمام این اقسام قوله تعالی است (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ) و بعموم این آیه مبارکه لعان واقع میشود در هر سه و عموم اخبار و یشترط فیهما البلوغ و العقل و فی الدخول قولان و یسقط الحد باللعان منهما و یثبت التحریم المؤبد و انتفاء الولد عنه ان کان اللعان لذلک و لو کذب احدهما نفسه فی الاثناء و نکل یثبت علیه الحد ثم لا ترث الزوجة و الولد و لا یصح اللعان الا عند الامام او من نصبه او العالم العادل و شرط است در مرد و زن لعان کننده بلوغ و عقل و در دخول سه قول است طوسی و قطب راوندی گفته اند شرط است مطلقا علامه گویا بیشتر شرط نیست دخول اگر ده باشد مرد بملاعنه مطلقا ابن ادریس گوید شرط نیست دخول در قذف اما در نفی اولاد شرط است و بر قول طوسی و ابن ادریس هر کدام خبری وارد است لکن بنظر بنده میرسد اند این خبر واحد مخصص عموم آیه مبارکه (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ) نشود پس لعان واقع میشود و مشروط بدخول نباشد و ساقط میشود حد بلعان اند و واز هر دو حرام مؤبد میگردد و زن بر آن مرد و اولاد نفی میشود

ازان مرد اگر لعان بسبب ولد بوده و هرگاه تکذیب کرد خود یکی ازان دو خود شان را در بین لعان یا نکول کرد از لعان خود ثابت میشود بر او حد که چرا دروغ گفته آمدند و شوهری باقی میماند و ولد مال او میشود که نکول کرده و صحیح میست لعان نمودن مگر نزد ائمه اثنی عشری یا نایب خاص ایشان یا عالم عادل اثنی عشری که مجاز باشد ازایشان **فارق** لعان ثابت است بین مسلمین عند الاربعه و صحیح است در ذمی نزد احمد و شافعی و نیست نزد مالک زیرا که او نکاح بین کفار را فاسد میداند ابو حنیفه جایز میداند اما در لعان گوید قول ایشان شهادت و قبول نیست پس لعان واقع نمیشود

الباب الثامن والعشرون في الكفارات

وهي فيمن افطر شهر رمضان عتق رقبة او صيام شهرين متتابعين او اطعام ستين مسكينا مخيرة على الاصح ويتحقق التتابع في شهرين بصوم شهر ومن الثاني ولو يوما على الاصح هرکس که افطار کند یک روز از رمضان را عمدا باید یا بنده آزاد کند یا دو ماه متوالی روزه بدارد یا شصت مسکین طعام دهد و مخیر است بین هر کدام موافقا للمشهور خلافا لابن ابی عقیل که ترتیب را واجب دانسته و محقق میشود تتابع دو ماه بروزه گرفتن یک ماه و یک روز از ماه دوم موافقا للمشهور خلافا للمفید و ابن ادریس که گویند باید تمام شصت روز متوالی باشد وكل من وجب عليه صوم شهرين فعجز صام ثمانية عشر يوما على الاقوى و هر کس که واجب شد بر او روزه دو ماه پس عاجز شد باید هیجده روز روزه بگیرد موافقا للمشهور خلافا لصاحب الوسائل که ابدا آن که تصدق نوشته فان عجز تصدق بما يطيق والا الاستغفار وكذا في الظهار بالترتيب وقتل الخطاء على الاشهر وفي النذر والعهد بالتخيير پس اگر عاجز شد از روزه هیجده روز تصدق بدهد بچیزی که میتواند از عهده برآید والا استغفار کند و همین طور است حکم کفاره ظهار اما واجب است در او اینکه اول عتق عبد و در صورت عجز روزه دو ماه و در صورت عجز ازان اطعام شصت مسکین و قتل خطاء و دران نیز ترتیب شرط است خلافا للمفید و سلار و ابن حمزه که مخیر دانسته اند و در نذر و عهد مخیر است میان هر سه صدوق و جماعتی کفاره نذر را چون یمین دانسته اند اخبار مختلف است ولمن افطر في قضاء شهر رمضان بعد الزوال اطعام عشرة مساكين فان عجز صام ثلاثة ايام على الاصح في كفارة الايلاء اطعام عشرة مساكين او كسوتهم او تحرير رقبة فان عجز فصيام ثلاثة ايام متتابعات وفي اليمين على المشهور والائمة اقوال و از برای کسی که افطار کند در قضای روزه ماه رمضان بعد از زوال اطعام ده مسکین است و در صورت عجز سه روز روزه موافقا للمشهور خلافا لابن ابی عقیل که کفاره مطلقا گوید ندارد و ابو الصلاح و ابن حمزه و ابن زهره گویند مخیر است بین این و مفید و طوسی و ابن براج گویند در اینجا

کفاره یمین است و در کفاره ایلاء اطعام ده مسکین است یا لباس دادن به ده مسکین یا آزاد کردن یک بنده است پس اگر عاجز شد روزه سه روز پی در پی در قسم بر خدا و پیغمبر و ائمه اثنی عشر در اثبات امورات دین و دنیا چند قول است مفید و ابن زهره و محقق کفاره ظهار دانسته اند و در عجز کفاره ایلاء ابن حمزه کفاره نذر دانسته صدوق سه روز روزه یا اطعام ده مسکین دانسته علامه اطعام ده مسکین دانسته و استغفار طوسی در رقی و ابن ادریس و اکثر متاخرین ابدا کفاره گویند ندارد و هو الحق چه از اخبار استحباب مفهوم میشود نه وجوب شهیدین حکم صریح ننموده اند بدانکه خبر عمار قوت میدهد قول ابن ابی عقیل را و در جمیع اخبار اگر قضای رمضان در ضیق وقت است کفاره دارد والا فلا ومن قتل المؤمن عمدا عليه عتق رقبة وصيام شهرين متتابعين واطعام ستين مسكينا وكفارة الايلاء كفارة اليمين وقد سبق الكلام في كفارات الاحرام وفي نتف المرأة شعرها او خدش وجهها او شق الرجل ثوبه في موت ولده او زوجته كفارة يمين وفي جز المرأة شعرها قولان انا من المتوقفين و کسیکه بکشد مومنی را عمدا کفاره او بنده آزاد کردن و دو ماه روزه پی در پی و اطعام شصت مسکین هر سه است و کفاره ایلا کفاره یمین است و تحقیق کفارات احرام در باب حج ذکر شد و در کندن زن موی خود را یا خراشیدن روی یا پاره کردن مرد جامه خود را برای موت اولاد یا زن خود شش کفاره یمین است و در بریدن زن موی خود را دو قول است این بنده توقف دارم علامه و ابن ادریس و شهید اول برای او کفاره ظهار نوشته اند شهید ثانی گوید ندارد و در این مسئله دلیل ظاهر خبر کفاره است کما لا يخفى على اولي الابصار

الباب التاسع والعشرون في العتق

وفضله متفق عليه عبادة الخير كانت حر وانت عتيق وقصد القربة في عتق الكافر قولان بنده آزاد کردن ثواب و متفق علیه جمیع امت است (لقول النبي صلى الله عليه واله وسلم من اعتق مؤمنا اعتق الله العزيز الجبار بكل عضو عضوا له من النار فان كان انثى اعتق الله العزيز الجبار بكل عضوين منها عضوا من النار ومن اعتق رقبة مؤمنة كانت فداؤه من النار) و عبارت بنده آزاد کردن این است که بگوید تو آزادی و قصد بکند که آزاد میکنم بجهت قرب بخدا و مذکور در اینکه اگر کسی بنده کافری داشته باشد آزاد کند صحیح است یا واقع نمیشود دو قول است مفید و علم الهدی و محقق و سلار و ابن ادریس و محقق گویند عتق بنده کافر صحیح نیست علامه و شهید اول جایز دانسته اند ابن جنید گوید عتق مشرک صحیح ابن حمزه گوید کافر محظور است طوسی گوید صحیح است اما ثابت است برای آزاد کننده بر او ولاء بدانکه عتق قربة الی الله است و کافر میرود پی معصیت خود پس ازاین جهت صحت ندارد و این است که صادق علیه السلام در خبری میفرماید جایز نیست مسلمان آزاد کند مشرک را در خبری

امیرالمؤمنین علیه السلام نصرانی را آزاد کرد و او بهمان جهت که محبت دید اسلام اختیار کرد بهتر اقتضای وقت را ملاحظه کردن
ولو شرط المعتق خدمته مدة وجبت علی المملوک واذا اسلم عبد الذمی وجب بیعه بمسلم والمدبر کالوصیة یعتق
بعد الموت و هر کاه شرط بکند آزاد کننده که آزاد کند و در عوض او خدمت کند مدت معینی را واجب است بر بنده آن خدمت
که شرط شده و در وقتی که اسلام آورد بنده از یهود یا نصرانی یا مجوسی از بندکان واجب است که بفروشند آن بنده را بمسلمین زیرا
که مسلمان عبد کافر نمیشود و کسی که بکوید به بنده خود که انت حر بعد مماتی این را مدبره کویند در حکم وصیت است آزاد میشود بعد
از مردن آقای او ویجب علی المکاتب اداء مال الکتابة ولا یعتق من المشروط شیء حتی یؤدی جمیع ما علیه ویعتق
من المطلق بالنسبة ولا یحج ولا یتزوج الا باذن مولاه ویحرم وطی المکاتبة علی مولاه و واجب است بر مکاتب اداء مال و
آن هم دو قسم است یا مکاتبه مشروط است یا مطلق مشروط آنستکه آقا میکوید تورا آزاد میکنم بفلان شرط که فلان کار را انجام ای
و آزاد نمیشود از مشروط چیزی تا آنکه بدهد و بنماید تمام آنچه را که شرط کرده در او و آزاد میشود از مکاتب مطلق که بکوید آقا که تورا
آزاد میکنم به نسبت آنچه ادا میکند از مال کتابة و جایز نیست حج کردن و زن کرفتن بنده مکر باذن آقای خود و حرام است
جماع مکاتبه مشروط یا مطلق بر آقای او ومن اعتق بعض مملوکه انعتق کله وعتق الحامل بهما والحمل علی الاظهر و کسی که آزاد کند
بعضی از بنده خود را آزاد میشود کل او و آزاد کردن حامل شامل میشود آزاد کردن حمل را که در شکم او است موافقا للطوسی و ابن زهره و
ابن براج خلافا للشهیدین و محقق که کویند نمیشود و دلیل ما خبر از صادق علیه السلام است (عن ابانه فی رجل اعتق امة وهی حبلی فاستثنی
ما فی بطنها قال الامة حرة وما فی بطنها حر لان ما فی بطنها منها) و شرط فی المعتق البلوغ والعقل والاختیار و شرط است در آزاد
کننده بالغ و عاقل و مختار بودن

الباب الثلثون فی الاطعمة والاشربة

یحرم المیتة والدم ولحم السباع والمسوخ والخنزیر والکلب وکل ذی ناب ومخلب اجماعا والسمک الذی لیس له فلس علی
الاصح ویحل للمضطر بقدر الجوع واکل الطین الا ما استثنی باب سی ام در اطعمه و اشربه است حرام است کوشت میته و خون
و کوشت درندکان و مسوخات و خوک و سک و هر صاحب دندان درنده از حیوانات و صاحب چنکالی که بدر اجماعا و ماهی که فلس ندارد
موافقا للمشهور خلافا لابن براج و طوسی در نهایه مکروه دانسته و حلال است از تمام اینها برای مضطر بقدر رفع جوع و حرام است خوردن
کل و خاک مکر تربت حضرت سید الشهدا علیه السلام با دلیه نوشته اند بقدر نخود ویحرم السرطان والضفادع والعقرب والحیة
ونحوها والطیر الذی لیس له قانصة ولا حوصلة ولا صیصیة ولا ما یصف غالبا و حرام است خوردن خرچنک و وزغ و عقرب

و مار و امثال آن و پرنده که از برای او نباشد سنکدان و نه محل غذا که چینه دان کویند و نه خار یکه در عقب پای بعضی از طیور است
چون خارهای خروس و نه اینکه صف زدن او غالب بر بال هم زدن باشد که هر کدام از اینها را دارد حلال است خاصه قانصه مکر آنچه
حرمت آن منصوص باشد چون طاوس و مکروه است هدهد و حلال است لق لق چنانچه در کربلای معلی او را سر بریدند دیدند
قانصه دارد وفی الغربان اقوال اناس المتوقفین در حرمت و حلیت کلاغ سه قول است و این بنده متوقفم ابن براج و ابن حمزه مطلقا
مکروه دانسته اند شهید ثانی و مقدس اردبیلی مطلقا حرام دانسته اند طوسی را دو قول است ابن ادریس و شهید اول و بهائی آنکه چینه
خورد و خرابات مسکن کند و بزرک و سیاه باشد حرام و کوچکهای سیاه را حلال دانسته اند و دو قول است علامه را محقق و فیض
مردد و اخبار مختلف است در این باب چه در خبری میفرماید حرام است مطلقا در خبری میفرماید حلال است مطلقا و حرام چیزیست
که در قران است در خبری میفرماید اسود حلال است ابقع حرام است اگرچه در جمع بین مطلق و مقید قول ابن ادریس است لکن احتیاط
آنستکه از هیچکدام نخورند وکذا فی الخطاف قولان و همین طور توقف دارم در حکم خطاف که پرنده سیاهی است حرام است نزد
طوسی و ابن براج و ابن ادریس و مکروه است نزد محقق و علامه شهیدین و فیض و اردبیلی ویحرم من الذبیحة الدم والطحال والقضیب
والانثیان والفرث والمرارة والفرج والمشیمة
والعروق والخرزة التی تکون فی الدماغ والعلباء والغدد ولان الکراهة والحرمة والکراهة اظهر و در مراره و فرج و مشیمه
و رکها و خرزه که در دماغ است و علباء و غدد دو قول است صاحب وسائل آنچه ذکر شد حرام دانسته مفید غیر قضیب و انثیان
چیزی را حرام ندانسته سلار این دو را با اضافه طحال حرام دانسته علامه سپرز و خون و قضیب و فرث و انثیان و فرج و مثانه و مراره و
مشیمه را حرام دانسته باقی را مکروه شهید اول با اضافه نخاع و حبه حدقه و اصول اصابع که متصل بعصب ظاهر کف است حرام
دانسته محقق فرج و نخاع و علباء و غدد و خرزه دماغ و حبه حدقه و اصول اصابع مذکوره را مکروه دانسته و اظهر در اینها کراهت
است از مفاد اخبار ویحرم لحم البهیمة التی یجامعها الآدمی ولبنها والجلال علی الاصح والسموم ولا یجوز التداوی بالحرام
لا تردد فی تریاق الذی فیه لحوم الافاعی ولان اقوی بهما الجواز و حرام است کوشت حیوانیکه انسان با او مجامعت کرده و شیر
آن و حیوان نجاست خوار موافقا للمشهور خلافا لابن جنید و طوسی که مکروه دانسته اند و مطلق سمها که میکشند انسان را و آیا جایز است
مداوا کردن مرض بشراب جایز است نزد ابن براج و شیخ محمد حسن در جواهر و جایز نیست نزد مشهور بموجب خصوص باهره که (لا شفا
فی الحرام) خاصه در شراب فرموده اند و در مداوا بتریاق که در آن کوشت افعی هست دو قول است صاحب وسائل بعدم

وقف ورثه مرحوم

جوز رفته مشهور بر جوازند و اقوی جواز است ویجوز شرب المسکر للضرورة والسموم للدواء و جایز است خوردن مسکر در ضرورت
چون خوف موت از گرسنگی یا قتل و جایز است استعمال سموم برای دوا، بدانکه خوردن تریاک بقدر ماشی برای بعضی از امزجه یا
بجهت دوا چون سایر سمومات جایز است اما خوردن یا کشیدن تریاک بلا جهت چنانچه سی سال است در مملکت ایران متداول
شده است که زیاد میخورند و میکشند یقینا حرام است و حرمتش از جمیع مسکرات بیشتر است چه پس از مدتی که میخورند و میکشند عقل
را زائل و انسان را تنبل و از تمام صنایع و هنر باز میدارد و عمر را تمام مینماید و غیرت که از صفات مردی است بالمره میبرد و بالا
ترین اسباب شیطانست برای تمام کردن مملکت و ویرانی دولت و اتلاف نفوس خداوند این یک مشت مسلمان را از شر جاهلان
و کشندگان تریاک حفظ کند بحق محمد و آله ویکره اکل الخیل والبغال والحمیر علی الارجح مکروه است خوردن گوشت اسب و قاطر
و خر موافقا للمشهور خلافا للمفید که حرام دانسته و بعضی قاطر را حرام دانسته اند و در جمع اخبار کراهت اظهر است **فاروق**
غراب حرام است مطلقا عند الثلثه و حلال است مطلقا نزد مالک خطاف و طاوس و بوم حلال است عند الثلثه خلافا للشافعی و
سباع حرام است عند الاربعه و فیل مکروه است نزد مالک و ارنب حلال است عند الاربعه الا قولی از احمد در حرمت یربوع
است و حشرات الارض چون مار حرام است عند الثلثه و مکروه است نزد مالک و شافعی و از حیوانات دریا بغیر سمک حرام است
نزد ابی حنیفه و حلال است حتی سگ و خوک آن نزد مالک و دو قولست شافعی و احمد را و خوردن جلاله جایز است عند الثلثه و حرام
است نزد احمد

الباب الحادی والثلثون فی الصید والذباحة

یجوز الصید بجمیع الآلات ولا یؤکل منها ما لم یدرک بالذبح الا صید الکلب المعلم مع التسمیه وان ادرک ذکوته فلا یحل الا بها
واذا ادرک حیا ولم یکن معه ما یذکیه فلیترکه حتی یقتله ثم لیاکل علی الاصح باب سی و یکم در صید و ذبح است جایز است شکار کردن
بجمیع الآلات از شمشیر و تیر و تفنگ و نباید بخورد از شکار ما دامیکه تذکیه نکرده است بذبح مگر شکاری را که سگ تعلیم شده او را گرفته
با گفتن بسم الله و فرستادن سگ عقب شکار و اگر ادراک بکند صیاد شکار را زنده پس حلال نمیشود آن شکار بر او مگر بواسطه
تذکیه و در وقتیکه ادراک بکند شکار را زنده و نبوده باشد با او حربه که ذبح کند او را پس بگذارد تا بکشد او را
سگ آنوقت حلال است خوردن او موافقا لابن جنید و طوسی و صدوق و علامه و فیض خلافا للمشهور که حرام دانسته اند دلیل
ما قوله تعالی (فَکُلُوا مِمَّا اَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ) واذا عض الکلب الصید وجب غسله علی الاقوی و در وقتیکه دندان گرفت سگ
صید را واجب است غسل او موافقا للمشهور خلافا للطوسی و علامه که گویند بموجب آیه مبارکه شستن نمیخواهد دلیل ما این است که بعد

ازآیه حلیت است نه عدم غسل چه سگ نجس است و غسل موضع ملاقات او واجب وفی صید ما اشبه الکلب من الفهد والنمر
او مع البازی والعقاب وغیرهما قولان اصحهما الا یحل الا ان یدرک ذکوته و در صید چیزی که شبیه سگ است از فهد و نمر
یا باز و عقاب و غیر اینها دو قول است ابن ابی عقیل جایز دانسته و مشهور بر عدم جوازند مگر اینکه دریابد او را زنده و ذبح
کند او را مفید و سلار با گلوله کلی صحیح دانسته اند طوسی در نهایه و ابن حمزه و ابن ادریس حرام دانسته اند صید را بچیزیکه از صید
بزرگتر است ویحرم ذبایح الکفار واما اهل الکتاب ان یذکر اسم الله علیه یحل للمسلم اکل ذبحه علی قول والاقوی
و حرام میباشد ذبایح کفار و اما ذبایح یهود و نصاری و مجوس اگر ذکر اسم خدا بشود در ذبح انها حلال است خوردن ان برای
مسلمان و الا حرام است موافقا لصدوق و ابن جنید و ابن ابی عقیل خلافا للمشهور که حرام دانسته اند شهید ثانی در مسالک
و جماعتی از متاخرین بر کراهت رفته اند مقدس اردبیلی و فیض گویند احوط اجتناب است و در حکم متوقف اند دلیل ما (طَعَامُ الَّذِینَ
اُوتُوا الْکِتَابَ حِلٌّ لَکُمْ) و بعضی از اخبار که راوی عرض میکند بصادق ع که نصاری اسم عیسی را در ذبح میبرند حضرت میفرماید ضرر
ندارد و قصدشان خدا است دلیل انها (وَلَا تَأْکُلُوا مِمَّا لَمْ یُذْکَرِ اسْمُ اللَّهِ) و بعضی اخبار بدانکه ذبایح نصاری در زمان حرام است
چه اکثر را خفه کرده میخورند و ابدا اسم خدا نمیبرند اما یهود اسم میبرند پس آیه دلیل آن شود که اسم نمیبرد وان ضرب صید
فابان عضوا لم یحل ذلک العضو ولا یجوز التذکیة بغیر الحدید الا فی الضرورة ولا بد للذبیحة حرکة الاختیاریة بعد الذبح
او خروج الدم المعتدل والا لم تحل ویجب استقبال القبلة والتسمیة فان ترک احدهما عمدا حرمت وقطع الحلقوم علی
الاظهر وهو مجری النفس و اگر زد صیدی را و از آن عضوی ساقط شد حلال میشود ان عضو و جایز نیست تذکیه بغیر آهن مگر در ضرورت و
لابد از ذبیحه در ذبح اینکه سر بزند از او حرکتی بعد از ذبح یا اینکه خون خارج بشود از او بحد اعتدال و الا حلال نیست و واجب است رو
بقبله نمودن ذبیحه در وقت ذبح و گفتن بسم الله الرحمن الرحیم پس اگر ترک شود یکی از آن دو عمدا حرام است و باید در ذبح قطع کنند
حلقوم ذبیحه را موافقا لابن جنید و علامه در بعض کتب خود و محقق و شهید ثانی در مسالک و فیض خلافا للمشهور که شرط دانسته اند
قطع اوداج اربعه حلقوم و مری و اوداجین دلیل ما خبر صریح است و حلقوم مجری نفس است وفی الابل النحر والجنین حل بذکوة امه ان تم
مبنا والا فبالتذکیة وذکوة السمک اخراجه من الماء حیا وکذا الجراد و در شتر ذبح ان نحر است و طفلیکه در شکم است
ذبح آن ذبح مادر آن است اگر مرده از شکم بیرون آید و اگر زنده خارج شود ذبح میشود و ذکوة ماهی خارج کردن او است از آب زنده
و همین طور ملخ را زنده باید بگیرند جایز است خوردن ماهی که صیاد آن کافر باشد نزد مشهور ابن زهره در آن نیز اسلام را شرط دانسته

فارق

جایز است صید بکلب باز عند الاربعة و حرام است ذبایح کفار و حلال است از اهل کتاب عند الاربعة و واجب است در ذبح قطع حلقوم و مری و ودجین نزد مالک و قطع حلقوم و مری نزد شافعی و احمد و باضافه یک ودج نزد ابی حنیفه و بچه در شکم مذبوح حلال است عند الثلثه و حرام است نزد ابو حنیفه

الباب الثانی والثلثون فی القضاء

وهو حکم بین الناس فی زمان الغیبة ویکون من فروض الکفایة ویشترط فی القاضی البلوغ والعقل والایمان والعدالة وطهارة المولد والذکورة والعلم انه اخذه من احادیث المعصومین لا من دلیل خارج باب سی و دوم در احکام قضاوت و حکومت بین مردم

بیان نذر و قضا حکم است میان مسلمین در زمان غیبت امام و واجب کفایت و در قاضی شرط است بالغ بودن و عاقل بودن و مؤمن بخدا و رسول و ائمه اثنی عشر بودن و اینکه عادل باشد و ولد الزنا نباشد و مرد باشد نه زن و آموختن احکام از احادیث که روایت از ائمه اثنی عشر شده نه از ادله دیگر ولا یجوز العمل بالرای والقیاس ونحوهما الا باحادیث الکتب المعتمدة التی یرویها علماء الامامیة والترجیح بالمرجحات المنصوص فیها او بالودیعة عن المعصوم عند الاعاظم من اهل الایمان الذین قال الله تعالی فی حقهم عبدی اطعنی اجعلک مثلی انا اقول للشیء کن فیکون وانت تقول للشیء کن فیکون و جایز نیست عمل کردن قاضی برای خود یا قیاس در احکام و امثال اینها و مگر اینکه باید رفتار کند باحادیث کتبی که از امام معصوم امامیه اثنی عشریه روایت کرده اند چون کافی و تهذیب و استبصار و من لا یحضره الفقیه و کتب مفید و علم الهدی و وسائل شیخ حر و امثال اینها که اطمینان پیدا شود و هرگاه اخبار معارض یکدیگر شوند عمل کند بقاعده که از امام در ترجیح رسیده و ما در کتاب بدایع الوصول ذکر کردیم یا بقول کسیکه ودیعه از امام نزد او است و باید از اهل ایمان و انها کسانی هستند که خداوند تمجید انها را نموده بمقام اطاعت خدا بجائی رسیده اند که حکمشان حکم خدا و رسول و امام است ویجب علی القاضی الانصاف والاحتیاط وسماع کلام الخصمین والتسویة فیهما والبینة للمدعی والیمین علی المنکر ولا تنعقد الیمین الموجبة للحق الا بالله واسمائه الخاصة مسلما کان الحالف او کافرا ولا یجوز بغیر ذلک کالکتب المنزلة والانبیاء والائمة وتنعقد علی فعل الواجب والمندوب وترک الحرام والمکروه ومن احلف المنکر لم یجز له الاقتصاص من ماله و واجب میشود بر قاضی انصاف در حکومت و احتیاط نمودن و شنیدن کلام دو طرف و مساوی داشتن انها را در استماع که بطرفی مایل نشود و بینه بر مدعی است و قسم بر منکر است و قسم منعقد نمیشود از برای مطلب و اثبات حق مگر باسم خدا خواه مسلمان باشد خواه کافر و جایز نیست بغیر اسم خدا چون توریه و انجیل و قرآن یا باسم انبیا

وائمه اثنی عشر و چون قسم خورد منعقد میشود برای فعل واجب و مستحب و ترک حرام و مکروه و کسیکه منکر را قسم داد دیگر نمیتواند از مال او برداره مثلا ادعائی باطل کرد زید از عمرو و عمرو انکار کرد چون قسم داد زید او را دیگر نمیتواند بگیرد از او انچه ادعا میکند ولو نعقد النذر حتی یقول لله علی کذا ومن نذر بالکثیر من دراهم او دنانیر وجب علیه ثمانون درهما ان نوی الدراهم وکذا فی الدنانیر و منعقد نمیشود نذر تا بگوید از برای خدا است بر من که فلان کار را بکنم و کسیکه نذر بکند بانکه بسیار از دراهم یا دنانیر بدهد واجب میشود بر او هشتاد درهم اگر قصد دراهم کند و همچنین در دنانیر اگر قصد دنانیر کند هشتاد دینار باید بدهد متعلق نذر باید راجح باشد یا اقلا مباح باشد ویحرم علی القاضی اخذ الرشوة واذا حکم القاضی الاول بحکم لم یجب علی الثانی البحث فیه وجاز له امضاؤه ولکن لو ظهر له خطاؤه او ادعی الخصمان خطائه جاز علیه النظر والتجدید و حرام است بر قاضی گرفتن رشوه و در وقتیکه حکم بکند قاضی اول بحکمی واجب نیست بر قاضی دوم بحث در آن حکم و جایز است امضا حکم او کند ولکن هرگاه ظاهر شد بر قاضی دوم خطای اول یا ادعا کردند دو خصم خطای او را یا یکی از آن دو جایز است برای قاضی دوم نظر کردن و رسیدن بقول انها و واذا التمس الخصم احضار خصمه مجلس الحکم احضره اذا کان فی البلد الا ان یکون له مانع فیبعث الیه من یحکم بینه وبین خصمه و یجوز الحکم علی من غاب عن مجلس القضا مسافرا کان او حاضرا بعد الثبوت و در وقتیکه التماس بکند خصم احضار طرف مقابل خود را در مجلس قاضی باید احضار کند قاضی او را اگر در شهر است مگر اینکه از برای او مانعی باشد پس بفرستد بجانب او کسی را که حکم کند میان او و طرف مقابلش و جایز است حکم دادن بر کسیکه حاضر نیست در مجلس قاضی مسافر باشد یا حاضر بعد از ثبوت

الباب الثالث والثلثون فی الشهادات

یشترط فی الشاهد کمال العقل والاسلام والعدالة والبلوغ الا فی القتل والجراح علی الاصح شرط است در شاهد کمال عقل و مسلمان و شیعه بودن و عادل و بالغ بودن مگر در قتل و جراحت موافقا للمشهور خلافا للطوسی در قولی و محقق و شهیدین که جراح تنها را استثنا کرده اند وان لا یکون متهما و یجب تحمل الشهادة کفایة و یحرم الرجوع عن الشهادة اذا کانت حقا و کتمانها وان رجع الشاهد بعد الحکم وجب علیه الغرامة والاصل فی الشهادة البناء علی العلم والیقین و تقبل شهادة النساء علی ابواب الدد و علی الاصح ما الاخیر علی الاقوی و شرط است در شاهد که متهم نباشد و واجب است شهادت دادن بوجوب کفائی و حرام است رجوع از شهادت در وقتیکه بوده باشد بحق و حرام است شهادت ندادن اگر بداند حق را و اگر برگردد شاهد بعد از حکم واجب است بر او غرامت مال و اصل در شهادت بنا بر علم و یقین است نه شهادت بمجرد ظن و قبول است شهادت کسانیکه

دده خانها سؤال میکنند خلافاً للمتعبدين که کویند قبول است محقق و علامه در تحریر و شهید اول در دروس و شهید ثانی در مسالک کویند اکر سائل بکف مضطر باشد در سؤال قبول است شهادتش عجب است عدالت که شرط شد سائل عادل در غیر اضطرار سؤال نمیکند و قبول است شهادت اجیر مخالفاً للمتعبد و قیل ابی الصلاح ابن حمزه و ابن زهره و ابن براج و طوسی در نهایه موافقاً للمشهور دلیل ما عموم آیه مبارکه و اخبار صریحه والولد علی الوالد علی الاظهر و مقبول میشود شهادت پسر بر پدر مخالفاً للمشهور موافقاً لابن ابی عقیل و علم الهدی و شهید اول در دروس و عاملی که جایز دانسته اند علامه در تحریر مردد مانده دلیل ما مطلق عموم قوله تعالی (واشهدوا ذوی عدل) و قول الصادق علیه السلام اقیموا الشهادة علی الوالدين والولد و قول الحسن علیه السلام فاقیموا الشهادة لله ولو علی انفسکم او الوالدين والاقربین) و اخبار دیگر بسیار است و خبر عدم قبول یک خبر بیش نیست چون مخالف قرآن است مردود است و اشهر روات بر خلاف آن وفی المملوك اقوال اصحها القبول و در قبول شهادت مملوک در حق مولی چند قول است طوسی و مفید و علم الهدی و سلار و ابن براج و ابن حمزه و ابن ادریس و محقق و عاملی کویند قبول است بر غیر مولی ابن ابی عقیل مطلقا جایز نمیدانند ابن جنید کوید شهادتش بر حر جایز نیست و بعض جماعتی مطلقا جایز میدانند جماعتی کویند جایز بر غیر مولی نیست اخبار مختلف بنظر این بنده بدلیل عموم آیه مبارکه قول مفید قوی است (و بما رواه محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام فی شهادة المملوك اذا كان عدلا فانه جائز الشهادة ان اول من رد شهادة المملوك عمر بن الخطاب) وفی ولد الزنا قولان اقربهما عدم القبول در شهادت ولد الزنا مشهور آنند که قبول نیست بجهت اخبار معتبر که طوسی در نهایه و ابن حمزه در مال یسیر قبول کرده اند شهید ثانی هم در مسالک میل بقبول نموده لکن اخبار عدم قبول ارجح است فيثبت فی اللواط والسحق باربعة رجال او ثلثة وامرأتان والجلد رجلان او اربع نسوة و برجلين فی الشرب والقذف وحد السرقة و بهما و بشاهد وامرأتين و بشاهد و يمين بنفس السرقة وثبوت المال خاصة پس ثابت میشود در لواط و مساحقه بچهار عادل مرد در زنا بچهار مرد یا سه مرد و دو زن ثابت میشود از برای جلد بدو مرد و چهار زن در مسکر و تهمت و حد دزدی بدو شاهد و بنفس دزدی و ثبوت مال بر دزد کسی ثابت میشود بدو شاهد و یا بیک شاهد از مرد و دو زن و یا بیک شاهد و قسم وفی الوقف بشاهد ويمين قولان اصحهما عدم الثبوت و در ثبوت وقف بیک شاهد و قسم دو قول است مشهور بر عدم ثبوتند و طوسی نقل کرده ثبوت را از جماعتی لکن اسم نبرده و اصح قول مشهور است ولا يثبت النكاح على الاظهر والرجوع والقتل والطلاق بشهادة النساء بدون الرجال وفی الرضاع قولان و ثابت نمیشود نکاح و رجوع در طلاق و ادم کشتن و طلاق دادن بشهادت زنها بدون مرد هر چند باشد موافقاً للمشهور خلافاً لابی الصلاح و ابن براج که در نکاح جایز دانسته اند و در شهادت زنها منفرد بدون مرد در رضاع مردود است نزد صدوقین و ابن جنید و ابن ابی

عقیل و مفید و علم الهدی و ابن براج و ابو الصلاح و سلار و ابن حمزه و قبول است نزد ابن ادریس ... و قول است طوسی و علامه را و اقوی جواز است بجهت خبر ابن سنان از صادق علیه السلام و ابن ابی یعفور از باقر علیه السلام و محمد بن فضیل از رضا صلوات الله علیه وفی رؤية الهلال والوصية والدين قولان و شهادت زنها منفرد در رؤیه هلال و وصیت و قرض مقبول است یا مقبول نیست دو قول است بعض در رؤیت هلال و وصیت بر جواز رفته مشهور در رؤیت هلال قبول نکرده اند طوسی در وصیت قبول نموده در رؤیت قبول کرده مفید و جماعتی بر خلاف طوسی است صدوقین در رؤیت دین قبول نکرده اند بجهت اختلاف اخبار لکن در وصیت بمال اقوی جواز است

فارق

الباب الرابع والثلثون

شهادت زنها در حدود و قصاص جایز نیست در نکاح و طلاق جایز است نزد ابی حنیفه و نیست نزد مالک في الشفعة وهي استحقاق احد الشريكين حصة شريكه بسبب انتقالها بالبيع بشرط منها ان يكون شريكا فی الطريق او النهر وان لا يزيد الشركاء على اثنين على الاصح شفعه استحقاق یکی از دو شریک است حصه شریک دیگر را بسبب خریدن او بسبب که باید شریک بفروشد اگر بخواهد بدیگری و شروط است این شفعه اینکه بوده باشد شریک و شریک در راه و نهر آب و اینکه دو نفر شریک بیشتر نباشد موافقاً للمشهور خلافاً لابن جنید که در شرکا هم ثابت دانسته والمبيع مشاعا على الاقوى شرط است که مبیع مشاع که اگر تقسیم شده و مفروض باشد حق شفیع ساقط است موافقاً للمشهور خلافاً لابن ابی عقیل که در مفروض هم ثابت دانسته وان يكون المشتري قادرا على الثمن وان يطالب على الفور على الاظهر و اینکه بوده باشد شریک قادر بر دادن قیمت والا حق شفعه ندارد و اینکه بتواند فورا که بخواهد قیمت را بدهد اگر شریک عالم باشد بفروش که اگر اهمال کند حق ندارد موافقاً للطوسی و ابن براج و ابن حمزه و علامه و شهیدین و بهائی و در تراخی ساقط نمیشود مگر انتقال داده باشد نزد ابن بابویه و ابن جنید و علم الهدی و ابن ادریس و ابو الصلاح و اردبیلی و فیض ان حضر وان كان غائبا فبعد الوصول و زيادة ثلثة ايام ولا يجوز للكافر الاخذ بالشفعة من المسلم باید شریک فورا بدهد قیمت اکر حاضر باشد و اکر غایب باشد باید صبر کند فروشنده بعد از آنکه شریک برسد سه روز بعد از رسیدن هم کرد و جایز نیست برای کافر اخذ بشفعه از مسلمان چیزی را ولا تكون الشفعة في السفينة والنهر والحمام على الارجح و نمیباشد شفعه در کشتی و نهر و آسیاب این مسئله اختلافی است علم الهدی و ابن براج و ابو الصلاح و ابن ادریس شفعه را در هر چیز بین دو شریک ثابت دانسته اند سلار و محقق و شهیدین و اردبیلی و فیض و بهائی مخصوص ملک و اشجار دانسته اند صدوق در کشتی و نهر آسیا و حمام و راه شفعه نمیدانند طوسی و ابن حمزه در متاع و عقار و حیوان و متاع دانسته اند بجهت

وسایل در آسیاب و نهر و راه و حمام و خانه که خریده شود بغیر و ختن بنده و متاع میشد اند و جهت این اختلاف اختلاف اخبار و فهم ذوی الابصار است وفی الحیوان قولان انا من المتوقفین و در بودن شفعه در حیوان دو قولست چنانچه بیان شد و بنده در این مسئله متوقفم

والشفعة هل تورث ام لا تردد و شفعه چون سایر حقوق بارث انتقال نمییابد نزد شیخ طوسی و ابن براج و ابن حمزه و شیخ طبرسی و اردبیلی خلافا لابن جنید و مفید و علم الهدی و ابن ادریس و علامه و محقق و شهیدین و فیض که گویند بارث میرسد دلیل اینها خبریست از معصوم دلیل مفید اینست که چون سایر حقوق است

فارق

مبطلی ایات و اخبار و هو الاشبه

شفعه در میان شرکا ثابت است عند الاربعة بارث هم میرود نزد مالک و شافعی و نمیرسد نزد ابی حنیفه و احمد و شفعه شریک الملک است عند الاربعة و در همه نزد ابی حنیفه و باید فورا بدهد شریک او نزد ابی حنیفه و راجح قول شافعی و در قولی سه روز و در قولی همیشه و نزد مالک تا پنج سال و نزد احمد بفور و قولی موقت و شفعه در حمام و آسیا و چاه و راه ثابت است نزد ابی حنیفه و قولی از مالک و جمیع اینها نزد شافعی و قولی از مالک

بدیعة فی اللقطة

الملقوط اما انسان او حیوان او غیرهما و یسلم الصبی و الصبیة الی ولیهما او وصی ابیهما و المملوک الی المالک و الحیوان الی صاحبه و غیره فکذلک و یجب تعریفه سنة فی المشاهد ان بلغ درهما ثم حفظه علی الاقوی این بدیعه در احکام گمشده است لقطه گویند اگر چیزی را پیدا کرد یا انسان است یا حیوان یا غیر اینها و تسلیم میکند اگر پسر یا دختر طفل است بسوی ولی یا وصی پدر ایشان و مادر و اقوامش و اگر بنده است بسوی مالکش رد میکند و اگر حیوان است بسوی صاحبش و غیر حیوان هم همین طور و هرگاه صاحب این پیدا نشد باید تا یک سال در میان مردم و جاها که جمعیت زیاد است چون نماز جماعات اظهار کند که چنین چیزی پیدا کردم اگر برسد قیمت آنکه پیدا کرده بیک درهم و اگر نرسد مال خودش است پس در صورتیکه بیشتر از درهم بیرزد و یک سالی هم معرفی کرد صاحبش را نیافت او را حفظ کند بنا بر قول مختار زیرا که ضامن است ابن جنید و ابن ادریس و علامه و شهیدین و محقق و فیض گویند اگر بعد از یک سال او را تصدق کند و صاحبش پیدا شود چه او واجب است تاوان مفید و سلار و ابن براج و ابن حمزه گویند تاوان نباید بدهد دلیل ضمان خبریست از حضرت امام موسی علیه السلام دلیل عدم ضمان این است که صدقه فعل مأمور است پس واجب نیست بر آن عوض بر ضمان طوسی را دو قول است گفته اگر گشده در حرم مکه پیدا کند مال یا بنده است واجب نیست معرفی کند دلیلش خبریست از صادق علیه السلام مشهور بر خلافند بدلیل عموم اخبار بر تعریف ممکن است تخصیص عموم با این خاص و من اشتری دابة فوجد فی بطنها ما لا و جب اذ یعرفه البایع فان عرفه فهو له و الا فللمشتری و لا یجب فی الک فیما کان من البحر کالسمک و من هنا تعریف اللقطة ... حتی یجب علیه ضمانها و لا یحل اخذ لقطة الحرم الا للمنشد علی الاصح و کسیکه بخرد حیوانی را و بیابد در شکم او

نی [illegible] باید بیعرف شده اگر شناخت از او است و الا مال مشتری است و واجب نیست تعریف نمودن اگر در شکم ماهی بیابد و کسیکه ترک بکند معرفی را از کم شده و تلف بشود و ظاهر شود صاحبش واجب است بر یابنده ضمانت و حلال نیست لقطه حرم مگر برای کسی که معرفی کند چنانچه گذشت که صدوق حلال دانسته

الباب الخامس و الثلثون فی المیراث

موجبات الارث ثلثة النسب و الزوجیة و الولاء و ذو الانساب علی طبقات اقربها الابوان من غیر ارتفاع و الاولاد ان نزلوا بشرط الترتیب لا اقرب فالاقرب ثم الاجداد و الجدات و ان علوا مرتبین و الاخوة و الاخوات و اولادهم مع فقدهم و ان نزلوا ثم الاعمام و العمات و الاخوال و الخالات و اولادهم و ان نزلوا باعث میراث بردن سه چیز است یکی از جهت نسب یکی از جهت زن و شوهری یکی از جهت ولاء و صاحب نسب بر چند طبقه هستند از همه نزدیکتر طبقه اولست که پدر و مادر و اولاد است هر چه قدر پایین روند بشرط ترتیب که هر کدام نزدیکتر ند او ارث میبرد نه دورتر مثلا پسر وارث است نه پسر پسر در بودن پسر پس از پدر و مادر طبقه دوم وارث جد و جده هستند چه از سمت پدری و چه از مادری هر چه بالا روند اینها هم چون اولاد بترتیب مثلا پدر پدر مانع است از ارث بردن جد پدر را که جد اعلی میشود و برادران و خواهران هستند و اولاد اینها در صورتیکه اینها نباشند هر چند پایین روند و بعد اعمام و عمه ها و خالوها و خاله ها و اولاد اینها وارثند هر چند طبقه پایین روند ثم اعمام الابوین و عماتهما و اخوالهما و خالاتهما و اولادهم مع فقدهم و ان نزلوا ثم اعمام الجد و الجدة و عماتهما و اخوالهما و خالاتهما و اولادهم مع فقدهم و ان نزلوا الاقرب فالاقرب و لا یحجب الاقرب من کل صنف الابعد الا فی صورة واحدة اجماعیة هی ابن العم للاب و الام یحجب العم للاب و حده لا العمة [illegible] الا تعدد [illegible] نصیبه پس عموهای پدر و مادر است و عمه های اند و خالوها و خاله های اند و اولاد اینها در صورت نبودن اینها هر چه پایین روند و بعد عموها و عمه ها و خالوها و خالهای جد و جده و اولاد اینها در صورت نبودن اینها هر چند طبقه پایین روند نزدیکتر منع میکند طبقه ابعد را از ارث مثلا پسر عموی پدر مانع است از ارث بردن پسر پسر عموی پدر و منع میکند نزدیکتر را از هر طایفه دورتر مگر در یک [illegible] امامیه است و آن این است که پسر عموی پدری و مادری منع میکند عموی پدری را نه عمه پدری را و میبرد سهم عمو را [illegible] للطوسی فی الاستبصار که او عمه را هم در حکم عمو دانسته و ابدا در این باب خبری نرسیده و ابن ادریس [illegible] اعتقاد و ان کان معهما خال لا فیها اقوال اصحها سقوط ابن العم و یکون المیراث بینهما و اگر بوده باشد [illegible] و عموی پدری خال علما بر سه قول رفته اند زیرا که بموجب اجماع عمو را منع میکند پسر عمو از آن طرف خال [illegible] عمو را از آن طرف با بودن عمو خال نمیتواند یک ثلث بیشتر بردارد این است جهت اختلاف مشهور ابن عم [illegible] میان

عمو و خال کرده اند خطاب و مذهب عمه را منع کرده و ابن عم خال را اگر چه سدید الدین محمود حمصی مال را بخال تنها داده چه ابن عم را عم رد میکند و خال
ابن عم را علامه در این مسئله توقف کرده اصح این سه قول نزد این بنده قول مشهور است بجهت کثرت اخبار وارده و اگر لا اعتنی علی ادلة الاجماع
ومن له قرابتان من جهتی الاب و الام یحجب من له قرابة من جهة الاب وحده او من جهة الام وحدها من الرد و نا لاثرهن و
الزوجان یجتمعان مع جمیع الطبقات ولا یحجبهما احد من له سببان یرث بهما کعم هو خال و کسی که از برای او خویشی است از جهت
پدر و مادر منع میکند ارث بردن کسی را که از برای او خویشی است از جهت پدر تنها یا مادر تنها از رد و در الفرض و زن و شوهر داخل میشوند در
ارث بردن با جمیع طبقات و منع نمیکند زن و شوهر را احدی از طبقات ثلثه و کسی که او را قرابت از دو سمت است ارث میبرد و را ابیبرد چون
عمو که خال هم واقع شود ولا عول ولا تعصیب باطل است عول و تعصیب در مذهب ما و صحیح است در مذهب اهل سنت هر گاه از سهام
نقص وارد میشود بر ذوی الفرایض و السهام از اب و دختر ها و عمو و عمه نه بر زوج و زوجه و من یتقرب بالام مثلا میت را زوج است و
پدر و مادر زوج ربع میبرد و پدر و مادر دو سدس باقی را بدختر میدهند که نقص بمال او وارد میشود که کمتر از نصف میشود سهم او است و اگر دو
دختر باشد دو ثلث باید ببرند کمتر میبرند و اهل سنت نقص را بر همه وارد میاورند و این را عول گویند و هر گاه زیاد بیاید از سهام رد میشود بر
ذوی الفروض سوای زوج و زوجه مثل اینکه کسی را پدر و مادر و دختر باشد نصف دختر میبرد و سدس هم پدر و مادر و باقی یک سدس
بهمه اینها بیک سدس اخماسا قسمت میشود و بهر سه نه بر سایر عصبات از عمو و برادر و عمه و خاله اهل سنت گویند فاضل سهام بعصبه داده
میشود و این را تعصیب گویند و اما الولاء فاقسامه ثلثة یرث المعتق عتیقه بعد فقد النسب یشارکه الزوج و الزوجة
وکذا ضامن الجریرة و الامام و من انفرد منهم فله الجمیع فی الزوجة اقوال اصحها انها فی زمان الغیبة و اما ولاء پس اقسام
او سه است ارث میبرد آزاد کننده خود در صورتیکه او را ابدا خویشی نیست و شریک میشود با بنده آزاد زوج و زوجه در ارث و
همین طور است حکم ضامن جریره و ضامن جریره آن است که کسی با کسی قرار دهد و اجرای صیغه نماید که ضامن باشد آن جنایات او را
و بارث ببرد هر گاه این شخص بمیرد اگر ضامن شد جنایات را مال او را و امام هم در صورت نبودن اقوام وارث است و شریک میشود با
زوج و زوجه و هر کس از این اقسام وراث که تنها باشد مال تماما باو میرسد و در زن تنها اقوالی است صدوق و طوسی و علامه و شهید
اول گویند در ایام غیبت امام تماما بزن میرسد و در حضور امام زن ربع میبرد و باقی مال امام است بعضی گویند بودن امام هم تمام را زن
میبرد بدلیل خبر ابی بصیر از صادق علیه السلام مشهور بر این رفته اند که ربع میبرد در حضور و غیبت و باقی مال امام است و موانع الارث ثلثة
کفر و قتل و رق و الکفر یمنع الارث من المسلم لا العکس و القتل یمنع الوارث من الارث ان کان عمدا و فی الخطا اقوال اصحها

منع من الدیة خاصة و چیزهائیکه مانع ارث بردن است سه چیز است کفر و قتل و بنده بودن کفر مانع بردن ارث است از مسلمان اما مسلمان
از کافر ارث میبرد و قتل مانع است از ارث بردن اگر بوده باشد عمدا و اما اگر بخطا کشته در آن اختلاف است ارث میبرد نزد صدوق
و محقق و سلار و فیض و نمیبرد نزد ثقة الاسلام و ابن ابی عقیل و میبرد از ترکه و نمیبرد از دیه نزد مشهور بنظر این بنده قول مشهور اقرب است
و مسلمانان با اختلاف مذاهب چون زیدی و اسمعیلی و اثنی عشری و سنی ارث از یکدیگر میبرند الا خوارج که امیر المؤمنین علیه السلام را
دوست ندارند ارث نمیبرند از مسلمان والرق مانع من الارث فی الوارث و الموروث ولو اعتق قبل القسمة شارک و من
لا وارث له الا قرابة من المملوک یجب شراؤه بالقیمة و یجبر مولاه علی البیع ثم یعتق و یورث و حکم المبعض مبعض و
ولد الملاعنة لا یرثه ابوه ولا احد من جهته لانقطاع نسبه باللعان و یرثه امه و اقاربها و ولد الزنا لا یرثه الزانیان
ولا یرثهما و بنده کی مانع است از ارث بردن چه در ارث بردن و چه در ارث گذاردن یعنی نه ارث دارد که بگذارد و نه ارث میبرد
چون مالک چیزی نیست و هر گاه بنده آزاد شود قبل از قسمت شریک میشود با دیگران بارث و کسی که او را وارثی نیست مگر کسیکه او هم عبد
است واجب میشود خریدن او بسبب قیمت و جبر میشود آقای او که او را بفروشد پس آزاد میشود و ارث میبرد و حکم مبعض مبعض است یعنی
آنکه بعض او آزاد است بهمان قدر بعض ارث میبرد و اولادیکه بملاعنه پدر نفی شده ارث پدر نمیبرد از او و نه ارث کسان پدری میبرند
از او بجهت اینکه نفی شده بسبب لعان پدر و ارث از او میبرد مادر و خویشان مادری و ولد الزنا ارث نمیبرند از او و مادر و پدر و نه او از
پدر و مادر زنا کننده ارث میبرد والطلاق الرجعی لا یمنع من الارث من الطرفین اذا مات احدهما و در طلاق رجعی هر کدام در عده
بمیرند ارث میبرد دیگری

فاروق

جد و جده و اولاد دختر و دختر برادر و اولاد برادر و پسر برادر مادری و عموهای مادری و دختر های عمو و عمه ها و خالو ها وارث نیستند
و مال میت با بودن اینها بامام میرسد و ببیت المال نزد مالک و شافعی و گویند این قول ابی بکر و عمر و عثمان است و وارثند نزد ابی حنیفه
و احمد و گویند این قول علی و ابن عباس و ابن مسعود است و قاتل بخطا ارث نمیبرد عند الثلثة و میبرد نزد مالک از مال نه دیه و مبعض نه ارث میبرد
میگذارد عند الثلثة و میبرد و میگذارد بقدر آزادی نزد احمد و ابی یوسف و برادران منع میکنند مادر را از ثلث و میبرند بسوی سدس
و علی ثابت است عند الاربعة و گویند در زمان عمر اجماع بر این شد و ابن عباس بعد از عمر انکار کرد در غرقی و مهدوم و موتی بحریق
ارث نمیبرند عند الثلثة زیرا که نمیدانند کدام زودتر مرده اند و میبرند نزد احمد

تکملة

الفروض ستة الثلثان هو فرض البنتین فصاعدا و الاختین فصاعدا للاب و الام او للاب مع فقد الاخوة فروض شش است اول

دو ثلث است و آن سهم دو دختر و هرچه بیشتر باشد و دو خواهر و بیشتر که از جهت پدر و مادری باشند یا از جهت پدری در نبودن برادران
والثلث هو فرض الام مع عدم من یحجبها من الولد والاخوة وللاثنین فصاعدا من الاخوة للام دوم ثلث است و آن سهم مادر است در نبودن
اولاد و برادر و سهم دو برادر و بیشتر است از جانب مادر والنصف هو فرض البنت الواحدة والاخت الواحدة للاب والام او للاب
مع فقد الاخوة والزوج مع عدم الولد سیم نصف است و آن سهم یک دختر است و یک خواهر پدر و مادری در صورت نبودن برادر و سهم زوج
با نبودن اولاد والربع هو فرض الزوج مع وجود الولد والزوجة او الزوجات مع عدم الولد چهارم ربع است و آن قسمت شوهر است با بودن اولاد
و قسمت زن است اگرچه متعدد باشد در نبودن اولاد والسدس هو فرض الابوین مع وجود الولد وللام مع الولد والاخوة وللواحد من اخوة
الام پنجم ششم یک است و آن سهم پدر است در صورت داشتن میت اولاد را و سهم مادر است با بودن اولاد و برادر و سهم یک برادر یا خواهر مادری والثمن هو
فرض الزوجة فصاعدا مع وجود الولد ششم هشت یک است و آن سهم زن است اگر چهار نفر هم باشند با بودن اولاد

بدانکه

للذکر مثل حظ الانثیین حتی فی اولاد الاولاد بانتساب علی الاصح از برای پسر برابر سهم دختر است حتی در اولاد دختر که پسر دختر دو برابر دختر دختر میبرد
موافقا للمشهور خلافا لابن براج که گوید اولاد دختر بالسویه میبرند ولابن البنت نصف بنت الابن علی الاقوی و از برای پسر دختر نصف دختر
پسر است موافقا للمشهور خلافا لعلم الهدی و ابن ادریس که قائل اند بر اینکه پسر دختر حکم پسر دارد سهم پسر میبرد و این هر دو قول مخالف مشهور است
زیرا که پسر دو برابر دختر میبرد و اولاد اولاد قائم مقام اولاد اند و فی الجد من الاب مع الجد من الام اقوال اصحها للاول ثلثان وللثانی ثلث و در جد
از پدری با جد مادری اختلاف است مشهور بر این رفته اند که جد پدری دو ثلث میبرد و جد مادری یک ثلث ابن ابی عقیل گوید جد مادری سدس میبرد
و جد پدری نصف و باقی رد میشود بر ایشان و بقدر سهم اند و صدوق گوید جد مادری سدس میبرد باقی مال جد پدری است صحیح نزد این بنده قول مشهور
است در ظاهر اخبار چه اینها احتجاج کرده اند که برای یکی از کلالة الام سدس است جواب این است که این حق اخوه است نه اجداد وللخال مع
العم ثلث علی الاظهر و از برای خال با عمو ثلث است موافقا للمشهور خلافا للمفید و ابن ابی عقیل و بهائی که گویند برای خال سدس است
واولاد الاولاد یقومون مقام آبائهم علی الاشهر و اولاد اولاد بجای اولاد اند در نبودن اینها موافقا للمشهور خلافا للصدوق که گوید
مشروط است بنبودن پدر و مادر که با بودن اینها ارث نمیبرند مادر ثلث پدر دو ثلث دلیل مشهور خبر ضعیفی است از صادق و لکن منجبر گردد
بعمل اصحاب و اجماع کشف الحق هر دو ضعیف است نزد بنده چه اخبار وارده بر اینکه اولاد اولاد بجای اولاد است در صورت نبودن اولاد
اقرب است و وارث دیگر ولد مجاز او پسر استعمال میشود و اقرب منع ابعد میکند و اخبار دلیل صدوق البته اقوی است و در این احکام
با اختلاف مفاهیم اخبار حکم بصحت هر کدام بدون دیگری مشکل است و یقتسمون قسمة آبائهم کما یقتسم آبائهم وهل یمنع الزوجة عن

الولد من الارض عینا و قیمة و من الاخشاب والابواب عینا الابنیة عینا لا قیمة اقوال و قسمت میبرند اولاد اولاد همان قسمتی را که پدر
میبرد و آیا ارث میبرد زن که اولاد ندارد از زمین و قیمت زمین و از چوبها و درها و از عمارت عینا و لیکن از قیمت عمارت ارث میبرد مشهور بر اینکه میگویند
اگر زن از شوهر اولاد دارد از جمیع ترکه میبرد و اگر ندارد از زمین نمیبرد خواه اولاد داشته باشد خواه نداشته باشد ابن جنید گوید
مطلقا میبرد خواه داشته باشد خواه نداشته باشد ابن ابی عقیل و صدوق و سلار در کتب خود نوشته اند زن ربع میبرد یا ثمن و اسمی از
اولاد و غیر اولاد نبرده اند که موافق ابن جنید رفته اند و اسمی از زمین نبرده اند علم الهدی گوید از قیمت زمین میبرد اخبار در این باب مختلف
است الحق نظر بعموم آیه و بعضی اخبار منع زن از بردن زمین مشکل است خواه اولاد داشته باشد یا نداشته باشد ویمنع الاخ للام ابن
الاخ للاب والام علی الاصح و منع میکند برادر مادری با بودن پسر برادر پدری و مادری از ارث موافقا للمشهور خلافا للفضل بن شاذان که گوید برادر
سدس میبرد و باقی از پسر برادر است والخنثی یورث علی الفرج الذی یبول منه فان بال منهما فعلی الذی یبدر منه فان اتفقا فالذی
ینقطع اخیرا فان اتفقا فالذی ینبعث ویحکم فیها ایضا بالاحتلام والحیض واللحیة وان اشتبه فنصف النصیبین و خنثی ارث میبرد
بر فرجی که بول میکند اگر از فرج بول کرد زن است و اگر از محل ذکر بول کرد مرد است پس اگر از هر دو بول کند ارث میبرد از آنکه اول از او بول
میآید پس اگر از هر دو یک دفعه بول میآید پس معتبر است آنکه دیرتر قطع میشود بولش پس اگر از هر دو یک دفعه قطع میشود پس آن معتبر است که
او را بیشتر بول دارد و باز حکم میشود در خنثی بسبب احتلام و داشتن حیض و پستان اگر در همه مشتبه شد و یقین نشد نصف ارث
پسر و نصف ارث دختر را میبرد والذی عدم الفرجین یحکم بالقرعة فیه وفی الغرقی والمهدوم علیهم فلان کان من المتوارثین و کسی که نه فرج دارد
نه ذکر و نه هر دو حکم میشود در آن بقرعه و در ارث بردن کسانی که غرق میشوند از یکدیگر یا یک دفعه دیوار بروی ایشان خراب
میشود که معلوم نیست کدام زودتر فوت شده اختلاف است صدوقین و طوسی و محقق و علامه و شهیدین گویند میبرند از یکدیگر ارث ابی عقیل و ابی
الصلاح و ابن براج و ابن حمزه و بهائی گویند ارث نمیبرند این مسئله مشکل است لکن قول اول اظهر است از اخبار مشهور این است که با بودن یکی از پدر
و مادر با دو دختر از برای دو دختر دو ثلث است و برای یکی از پدر یک سدس است باقی هم رد میشود بر اینها باین طور که ثلث دو
سهم است چهار سدس دختران برند یکی پدر بچهار سهم پنج قسمت میکنند چهار دو دختر میبرند یکی پدر ابن جنید گوید باقی مال دو دختر
است رد میشود بر هر دو خبر وارد است مشهور این است ذوی الارحام از سهم پدر قسمت میبرند ابن جنید از مادر را نیز همین طور گفته و
چنانچه مشهور این است که عمو میگذارد و پسر خال ارث میبرد ابن جنید گوید ثلث پسر خال میبرد و این مخالف اخبار است ویحبی اکبر الذکور
بثیاب بدنه وخاتمه الذی کان یلبسه ومصحفه استحبابا علی الاقوی و مستحب است حبوه میدهند پسر بزرگ از میت لباسی را که

پوشیده

پوشیده و انگشتر که دست کرده و قرآن او را اگر میت را مالی باشد موافقا لابن جنید و علم الهدی و ابی الصلاح و علامه و شهید ثانی و مقدس اردبیلی خلافا لابن ادریس و محقق و بهائی و اکثر متأخرین که واجب دانسته اند و از کلام مفید و طوسی وجوب یا استحباب معلوم نمیشود و ابن حمزه و شهید اول گفته اند واجب است بر او برادر است قضای نماز و روزه پدر فیض در این مسئله استحباب و وجوب مردد است بلی اخبار وارد شده و لکن محتمل است که قصد امام این باشد که این چیزها پسر بزرگ بسهم خود بردارد نه بلا عوض پس حکم بوجوب دلیلی ندارد زیرا که ارث در قرآن تصریح شده للذکر مثل حظ الانثیین

بدل لعیست

الابن مع الاب للاب سدس و الباقی له و کذا مع الام و للزوج ربع معه و للزوجة ثمن معه و لو کانت متعددة در این بدیعه بجهت سهولت بعضی تقسیمها را باختصار ذکر مینمایم هرگاه میت را پسری باشد و پدری پدر سدس میبرد و باقی مال پسر است و همین طور است در مادر و پسر و هرگاه پسر دارد و شوهر از برای شوهر چهار یک است و اگر پسر دارد و زن برای زن هشت یکست اگر چه زن متعدد باشد و للبنتان مع الاب له خمس و الباقی لهما بالتساوی و کذا مع الام و مع الزوج ربع له و مع الزوجة ثمن لها و از برای میت که دو دختر داشته باشد با پدر پدر خمس میبرد و باقی بالمساوی بین دو دختر تقسیم میگردد و همین طور با مادر و هرگاه با شوهر باشند شوهر ربع میبرد و اگر با زن باشند زن هشت یک میبرد و للاب مع الام ثلثان له و ثلث لها و میت را اگر پدر باشد و مادر دو ثلث پدر میبرد و یک ثلث مادر و للبنت مع الاب ربع له و الباقی لها و کذا مع الام و اگر میت را یک دختر است و پدر یا مادر ربع مال پدر است یا مادر باقی مال دختر است و للاب مع الاخت للاب و الام او الاب او الام له تمام المیراث و کذا مع الاخ و الجد و الجدة و العم و العمة مطلقا و للاب مع الزوج بالمناصفة و مع الزوجة ربع لها و اگر میت را پدر است و خواهر پدر و مادری یا پدری یا مادری تمام مال را پدر میبرد و همین طور اگر برادر هم داشته باشد یا جد و جده و عم و عمه از پدری و مادری و اگر شوهر داشته باشد پدر و شوهر بالمناصفه میبرند و اگر زن داشته باشد بزن ربع میرسد باقی مال پدر است و للام مع الزوج بالمناصفة و للزوجة ربع و الام یمنع الاخت و الجد و الجدة و العم و العمة و الخال و الخالة مطلقا و اگر میت را مادر باشد و شوهر با هم نصف میکنند و اگر مادر باشد و زن ربع بزن میدهند و مادر نمیگذارد که ارث ببرد خواهر و جد و جده و عمو و عمه و خال و خاله چه از سمت پدری باشند چه از مادری و للزوج مع البنت ربع له و از برای میت اگر شوهر است و یک دختر ربع بشوهر و شش میرسد باقی مال دختر است و للزوج مع الاخت للاب و الام النصف و کذا مع الاخت للام و الجد و الجدة مطلقا و العم و العمة و الخال و الخالة و المعتق و ضامن الجریرة و الامام و اگر میت را شوهر است با خواهر پدر و مادری مال را نصف میکند و همین طور نصف میکند شوهر با خواهر پدری و جد و جده از پدری و مادری و عمو و عمه و خال و خاله و آزاد و ضامن جریره و امام و للزوجة مع الاخت للاب و الام ربع و کذا مع الاخت للام او للاب او الاخ للاب و الام او الجد و الجدة

مطلقا او العم و العمة او الخال و الخالة مطلقا او المعتق و ضامن الجریرة و الامام و اگر میت را زنی باشد با خواهر پدری و مادری بزن چهار یک میرسد و همین طور اگر زن باشد با خواهر مادری یا پدری یا برادر پدر و مادری یا جد و جده پدر و مادری یا عمو یا عمه یا خال یا خاله از پدری یا مادری یا آزاد و ضامن الجریره و امام که در تمام اینها چهار یک حق زنست و باقی مال دیگری از اینها است و للاخ للاب و الام مع الاخت ایضا الثلثان و مع الاخت للام یعطیها سدس ان کانت واحدة و الا ثلث و الاخ للاب و الام یمنع الاخ للاب و مع الجد للاب بالمناصفة و مع الجدة للام ثلث لهما و از برای میت اگر برادر پدری و مادری باشد یا خواهر پدر و مادری دو ثلث برادر میبرد یکی خواهر و اگر با خواهر مادری است سدس بخواهر میدهد اگر یکی باشد و الا ثلث میدهد و برادر پدر و مادری منع میکند برادر پدری را و هرگاه برادر پدر و مادری باشد با جد پدری نصف میبرند هر کدام و اگر جده باشد دو ثلث برادر میبرد و اگر با جد و جده مادری باشد یک ثلث بانها میدهد و خودش دو ثلث میبرد و للاخت للام مع الاخ للاب سدس ان کانت واحدة و الا ثلث و اگر میت را خواهر مادری باشد با برادر پدری شش یک خواهر میبرد اگر یکی است و اگر بیشتر بند ثلث میبرند و للاخ للاب مع الاخت للاب ثلثان و مع الزوج بالمناصفة و کذا مع الجد للاب و للزوجة ربع و للجدة للاب ثلث معه و کذا الجد و الجدة للام معه و از برای میت اگر برادر پدری باشد با خواهر پدری دو ثلث مال برادر است و یک از خواهر و اگر برادر پدری باشد و شوهر مال را نصف میکند و همین طور با جد پدری و اگر برادر پدری دارد و زن چهار یک بزن میدهند و از برای جده پدری ثلث است در بودن برادر پدری و همین طور از برای جده و جد مادری با او و للاخ للام مع الاخت للاب و الام سدس و مع الاخت للام او الزوج او الجد او الجدة مطلقا بالمناصفة و مع الاخ للام و الاب سدس له و از برای میت اگر برادر مادری با خواهر پدری و مادری شش یک به برادر میرسد و اگر برادر مادری دارد و خواهر مادری یا شوهر یا جد یا جده پدری و مادری نصف میکنند و اگر برادر مادری دارد و خواهر پدر و مادری از برای برادر شش یک است و للزوجة ربع و له مع الاخ للاب و الام سدس از برای زن چهار یکست در مقابلها یکیکه گذشت اما برای او شش یکست در صورتیکه با برادر جد و مادری باشد و للاخت للام مع الاخت للاب سدس ان کانت واحدة و الا ثلث و مع الجد و الجدة للاب سدس و مع الزوج و الجد للاب بالمناصفة و للزوجة ربع و از برای میت اگر خواهر مادری باشد با خواهر پدری خواهر مادری شش یک میبرد اگر یکی است و الا ثلث و با جد و جده پدری نیز خواهر مادری شش یک میبرد و با شوهر و جد و جده پدری نصف میکنند و خواهر مادری با زن چهار یک بزن میدهد و للجد و الجدة للام مع الاخت للام بالمناصفة و هرگاه میت را جد و جده مادری باشد با خواهر مادری مال را نصف میکنند و للاخت للاب و الام مع الجد للاب ثلث و از برای خواهر پدر و مادری با جد پدری یک ثلث است و للاخت مع الجد للاب سدس ان کانت واحدة و الا فثلث و از برای خواهر با جد پدری سدس است اگر یکی باشد و اگر دو خواهر بیشتر باشند ثلث میبرند و للجد للاب مع الاخت للاب ثلثان و مع الزوج

الام بالمناصفة وللزوجة ربع وازبرای جد پدری میت با بودن خواهر پدری میت را دو ثلث است و با شوهر با برادر پدر و مادری
نصف میکنند واگر زنست بزن چهار یک میدهد وللجد للاب مع الجد للاب ثلث وکذا للجدة وللجد للام معهما وازبرای جده پدری با جد پدری
ثلث است بهمین طور وازبرای جده با جد مادری ثلث است وللاخت للام مع الجد للاب سدس ان کانت واحدة والا فثلث وازبرای خواهر مادری
با جده پدری شش یکست اگر یکی باشد واگر دو خواهر وبیشتر باشند ثلث است وللجد للاب مع الاخت للاب والام بالمناصفة وکذا مع
الاخت للاب والزوج للزوجة ربع ومع الاخ للاب والام ثلث وازبرای جده پدری با خواهر پدر و مادری نصف میکنند وبهمین طور با خواهر
پدری وشوهر اگر باشد واگر جده با زن باشد چهار یک بزن میدهد واگر جده با برادر پدر و مادری باشد ثلث میبرد وللجد للام مع الاخت للاب
والام ثلث وکذا مع الاخت للاب والاخ للاب والام والجد للاب مع الاخت للام بالمناصفة وکذا مع الزوج والجدة للام
وللزوجة ربع وازبرای جد مادری با خواهر پدر و مادری ثلث است وبهمین طور است با خواهر پدری و برادر پدری و مادری و جده پدری با جده مادری با
خواهر مادری نصف میکنند وبهمین طور با شوهر وجده مادری واگر جد با زن باشد بزن ربع میدهد وللجدة للام مع الاخت للام والاب ثلث و
کذا مع الاخت للاب ومع الاخ للاب والام والجد والجدة للاب واما مع الاخت للام ومع الزوج مع الجد للام بالمناصفة وللزوجة
ربع وازبرای جده مادری با بودن خواهر پدری و مادری ثلث است وبهمین طور جده مادری ثلث میبرد با بودن خواهر پدری و برادر پدر و مادری و جده
جده پدری اما با خواهر مادری و با زوج و با جد مادری نصف میبرد وازبرای زوجه با او چهار یک است وللعم للاب مع الخال والخالة ثلثان و
الزوج بالمناصفة وللزوجة معه ربع ومنعه العم والعمة للاب والام وازبرای عموی پدری با خال و خاله اگر باشند دو ثلث عمو
میبرد واگر با شوهر باشد نصف میکنند واگر با زن باشد بزن ربع میدهد ومنع میکنند عموی پدری عمو وعمه پدر و مادری از ارث بردن و للعم
للاب مع الخال والخالة ثلثان ومع الزوج بالمناصفة وللزوجة معهما ربع وازبرای عمه پدری با بودن خال یا خاله دو ثلث است وبا شوهر
نصف میکنند واگر با زن است چهار یک زن میبرد باقی مال عمه است وللعمة للاب والام مع العمة للاب والام ثلثان وکذا مع الخال والخالة
وانهما یقتسمان بالمناصفة ومع الزوج بالمناصفة وللزوجة معه ربع وازبرای عموی پدر و مادری با عمه پدر و مادری دو ثلث است وبهمین
طور اگر باشد با عمو خال و خاله که دو ثلث عمو میبرد و یکثلث را خال و خاله بتساوی قسمت میکنند واگر عمو باشد و شوهر نصف میکنند وازبرای زن
با بودن عمو ربع است وللعمة للاب والام مع الزوج بالمناصفة وللزوجة ربع معها ومع الخال والخالة ثلثان وانهما یقتسمان بالمناصفة
وازبرای عمه پدر و مادری با شوهر نصف مال است وازبرای زن با عمه ربع مال است وازبرای عمه با خال و خاله دو ثلث است وثلث دیگر را خال و
خاله با هم نصف میکنند وللعم للام مع العم للاب والام سدس وکذا مع العمة ومع الخال والخالة مطلقا ثلثان وانهما یقتسمان بالمناصفة

ومع الزوج بالمناصفة وللزوجة ربع معه وللخال والخالة للام مع العم والعمة للاب والام ثلث وکذا مع الخال والخالة للاب والام و
مع الزوجة بالمناصفة وللزوجة معهما ربع وازبرای عموی مادری با عموی پدر و مادری سدس است وبهمین طور سدس با عموی مادری
است اگر باشد با عمه واگر عموی مادری باشد با خال و خاله پدری یا مادری دو ثلث عمو میبرد و یک ثلث را اینها نصف میکنند واگر عموی مادری
باشد با شوهر نصف میکنند مال را واگر با زن باشد چهار یک بزن میدهد وازبرای خال و خاله مادری با عمو وعمه پدر و مادری ثلث است
وبهمین طور با خال و خاله پدر و مادری ثلث را میبرد و دو ثلث مال خال و خاله پدر و مادریست وازبرای خال و خاله با شوهر نصف مال است
بتساوی و اگر با زن باشند بزن چهار یک میدهند و باقی را خال و خاله میبرد بدانکه در تمام این تقاسیم انچه باقارب مادری میرسد چون
جد وجده و برادر و خواهر وعمو وعمه وخال و خاله واولاد اینها بالسویه تقسیم میکنند اما انچه باقارب پدری میرسد للذکر مثل حظ الانثیین

الباب السادس والثلثون فی احیاء الموات

وهو من الارض ما لا ینتفع به من احیی مواتا فهو له ومن غرس غرسا فهو له ومن استخرج ماء ملکه واذا تشاح اهل الماء یحبس
النهر للاعلی للزرع الی الشراک وللنخل الی الکعب ثم کذلک لمن دونه در زنده کردن زمین مرده است زمینی است که نفعی از ان حاصل
نیست هر کس او را آباد کند از زمین مال او است وکسی که درخت بنشاند دران مال او است وکسیکه قنات وچشمه خارج کند در از زمین مال او است وهرگاه
منازعه کنند جماعتی در سر چشمه مباحی برای آب بردن بدءا اول حبس کرد آب نهر را برای انکه بنهر نزدیکتر است که بدهد بزراعت خود تا انکه
آب بپای برسد پشت پا واگر درخت خرما است تا مفصل پس بهمین ترتیب آب برد انکه بعد از او است تا آخر ولا یحیی ولا حریم الملک وحریم
البئر العادیة اربعون ذراعا حولها والناضح ستون وبین القناتین خمسمائة ذراع فی الصلبة والف فی الرخوة وحریم البئر المحدثة
خمسة وعشرون وجایز نیست احیاء حریم ملک دیگری وحریم چاه قدیم چهل ذراع است از اطراف وحریم چاهی که آب بکشند از او شصت
ذراع است بین دو قنات پانصد ذراع است در زمین سخت و هزار در سست وحریم چاهی که تازه احداث کنند بیست و پنج ذراع است و
اخراج الرواشن ما لم یضر المارة جایز است اخراج کردن کوشکها در عمارات که بیشتر از دیوار میاید در شارع عام هرگاه مانع
از عبور مردم نشود وفتح الابواب ان شرک فی الطریق الخاص والا فلا وجایز است باز کردن و قرار دادن در عمارت برای عبور در
معبر عام و اما در کوچه و معبر خاص اگر شریک است میتواند والا نمیتواند مثلا هرگاه چهار خانه در کوچه خاص واقع است که کوچه ملک
هر چهار خانه است هر کدام از انها میتوانند در باز کنند بان شارع خاص برای عبور و گر مال دو نفر از انها است انها دو نفر دیگر نمیتوانند
اگر چه بعضی کوچه متصل باشد بدیوار انها مثلا در کوچه ده خانه است ویک خانه است که دیوار او یک طرف کوچه را گرفته و در پسش

اول کوچه است اگر بخواهد آخر یا میان کوچه از دیوار خود دری باز کند برای عبور اگر در این کوچه سهم دارد میتواند والا نمیتواند که
بخرد یا اذن بگیرد

الباب السابع والثلثون فی الغصب

وهو الاستقلال باثبات الید علی مال الغیر عدوانا او اثبات الید علی حق الغیر بغیر حق والثانی یشمل الجاهل وغیر المستقل
وهو حرام غصب حرام است تصرف باستقلال در مال غیر از روی ظلم و دشمنی یا انکه مستولی شود بر حق غیر بغیر حق و تعریف دوم
شامل میشود جاهل و غیر مستقل را در هر دو صورت غصب مال مردم و حرام است ومن زرع او غرس له الزرع والغرس و علیه
الاجرة ویجب رد المغصوب الی مالکه ومن غصب دابة فاولدها وجب علیه ردها ورد ولدها او قیمته وضمن قیمة الدابة
ان تلفت وارشها ان عیبت علی الاصح واجرة مثلها وکسیکه زراعت کند یا درخت بنشاند در ملک غصبی زراعت و درخت مال
او است باید اجرت بدهد بصاحب مین و واجب است رد کردن غصبی بصاحبش وکسیکه غصب بکند کنیزی را و از برای او اولاد شود
واجب است بر او رد کنیز و اولاد او یا قیمت اولاد و ضامن است کسی که بغصبی دابه را بگیرد اگر تلف شود دابه و ضامن تفاوت
قیمت او است اگر معیوب کند و باید اجرت المثل را هم بدهد موافقا لابن براج وابن ادریس و علامه خلافا للطوسی در قولی که گوید
در عیب باید نصف قیمت را بدهد واذا غصب طعاما فعفن غرم علیه ارشه ولو سکن الدار مع مالکها قهرا
ضمن النصف علی الارجح و در وقتی که غصب بکند طعامی را پس متعفن شود نزد او بر او است قیمت آن که بصاحبش بدهد و هرگاه
بنشیند بغصب در خانه با صاحب خانه ضامن نصف قیمت خانه است موافقا للمشهور و شهید و فیض گفته اند که بعضی منفعت او را گفته اند

الباب الثامن والثلثون فی الحدود الفواحش وتعزیراتها

یجب الحد فی الزنا بتغییب قدر الحشفة فی قبل المرئة او دبرها اختیارا من غیر عقد ولا ملک یمین ولا شبهة مع العلم بالتحریم بعد البلوغ
ماة جلدة فی غیر المحصن والرجم فی المحصن بدون الجلد علی الاقوی واجب است حد در زنا در وقتی غایب شد حشفه در قبل زن
یا در دبر او از روی اختیار از غیر عقد و نه ملک یمین و نه شبهه بداند که حرام است بعد از بلوغ صد تازیانه است در غیر
زن شوهر دار و مرد زن دار و رجم است در محصن که مرد زن دار و زن شوهر دار باشد بدون جلد موافقا لابن ادریس خلافا
للطوسی و ابن براج و ابن حمزه و بهائی که در پیر حد و بعد رجم گفته اند و در جوان رجم بدون جلد و خلافا للصدوق و ابن جنید و مفید
و علم الهدی و سلار و علامه و شهیدین که مطلقا جلد و رجم گفته اند و اردبیلی و فیض متوقف اند وکذا یقتل فی الزنا بالمحارم مطلقا علی
الاصح و همین طور کشته میشود بشمشیر بدون رجم در زنای با محارم پیر و جوان خواه محصن خواه نباشد موافقا للمشهور خلافا لابن ادریس

که گوید در محصن جلد است و رجم و در غیر محصن جلد است و قتل والشیخ والشیخة فی اول مرة یرجم ولا یجلد علی الاظهر و مرد پیر و زن پیر
محصن باشد یا نباشد در اول بار سنگسار میشوند بدون جلد موافقا لابن ابی عقیل وابن ادریس خلافا للمشهور که مذکور شد ویشترط
فیه البلوغ والعقل علی الارجح و شرط است در فاعل و مفعول بالغ بودن و عاقل بودن موافقا للمشهور خلافا للمفید و ابن براج که حد
رجم را بر مجنون دانسته اند و دو قول است طوسی را و مجنون دارد و مجنونه ندارد نزد صدوق والجبر لعقیده و ابن حمزه گوید در
وطی بر زن دو قول است قولی حد زنا دانسته اند قولی حد لواط ویثبت بشهادة اربعة رجال عدول او ثلثة رجال وامرأتین و
لو شهد رجلان واربعة نسوة یثبت الجلد دون الرجم علی الاصح و ثابت میشود زنا بشهادت چهار نفر
مرد عادل یا سه مرد و دو زن و هرگاه شهادت بدهند دو مرد با چهار زن ثابت میشود جلد نه رجم موافقا للمشهور خلافا للصدوق و قین
وابن براج وابن زهره و علامه که گفته اند نه جلد دارد نه رجم ولا یقبل رجل واحد مع النساء و قبول نمیشود شهادت یک مرد با زنها
در زنا ویثبت الزنا بالاقرار اربعا علی الاظهر و ثابت میشود زنا باقرار خودش چهار دفعه موافقا للمشهور خلافا لابن ابی عقیل
که یک دفعه کافی دانسته ویسقط بالتوبة قبل ان یؤخذ ومن اکره المرئة علی الزنا وجب علیه القتل وان لم یکن محصنا
ولیس علیها شیء والذی املک لم یدخل یجلد مائة وینفی سنة الی مصر آخر واذا زنی الذمی بمسلمة وجب قتله و ساقط میشود
حد بسبب توبه کردن قبل از اینکه اخذ شود و کسیکه باجبار زنا جماع کند واجب است قتل او اگرچه محصن نباشد و نیست بر زن چیزی و
کسیکه زنی را عقد کند یا مالک شود و هنوز دخول نکرده باشد زنا کند صد تازیانه باید بر او حد زده شود و یک سال از ولایت خود
دور شود و اگر زنا کند کافر ذمی بزن مسلمان کشته میشود در اول بار ویقتل الحر بعد الحد ثلثا علی الارجح و کشته میشود آزاد
بعد از اینکه سه بار زنا کرده و حد خورده باشد موافقا للمشهور خلافا لابن ادریس و صدوقین که در دفعه سیم دانسته اند و اردبیلی و فیض
مردد ند والمملوک یجب علیه خمسون جلدة وهل یقتل فی التاسعة او فی الثامنة قولان انا من المتوقفین و بنده واجب است
بر او حد پنجاه تازیانه و آیا در دفعه نهم کشته میشود یا در هشتم دو قول است و این بنده متوقفم طوسی و ابن براج و علامه و محقق گفته اند که
کشته میشود در دفعه نهم بعد از هشت بار حد خوردن صدوق و قین و مفید و علم الهدی و سلار و ابن حمزه و ابی الصلاح و ابن ادریس گویند
در هشتم کشته میشود و اخبار مختلف است شرط است در زنا شهادت دادن کالمیل فی المکحلة نه احتمال یا دیدن در اوطاق خلوت یا بوسه و صحبت

فائده حد محصن رجم است عند الاربعة و جلد قبل از رجم ثابت نیست عند الثلثة و ثابت است نزد احمد بن حنبل و بعض

فی اللواط وهو الایقاب علی الارجح ویقتل الفاعل والمفعول بالشروط المذکورة فی الزنا علی الاصح لواط دخول است در دبر

موافقا للمشهور خلافا لابن جنید وصدوق که بین فخذین را لواط دانسته‌اند و حدش را رجم و وطی در دبر را کفر دانسته‌اند و اخبار مختلف است
و در جمیع اقوال مشهور است و کشته میشود فاعل و مفعول بشرط بالغ و عاقل بودن و محصن باشد و از روی اختیار کردن نه باجبار
موافق لصاحب الوسائل و طوسی و ابن براج و ابن حمزه و فیض که گویند اگر محصن بود رجم است و اگر غیر محصن است حد است چه در
جمع مطلق با مقید از اخبار است خلافا للمشهور که در هر دو رجم دانسته‌اند اردبیلی مردد است در اینکه لواط بین فخذین است یا ایقاب
و در محصن و غیر محصن و اخبار مختلف در جمیع مختار ما ظاهر است و لواط مجنون حد دارد نزد مفید و طوسی و ابن براج و ابن حمزه و ابی
الصلاح و ندارد نزد ابن ادریس و محقق و فیض و شهیدین و بهائی و اردبیلی حق این است ندارد و لوطی بوقب جلد ما حراکان او عبداً
و لو تکرر قتل فی الرابعة و یجب بالسحق الجلد و یقتل فی الرابعة علی الاقوی مطلقا بالشروط المذکورة فی الزنا و هر گاه دخول
در لواط نکرد و همان بین فخذین بود صد تازیانه میخورد بنده باشد یا آزاد و هر گاه مکرر بکند در چهارم کشته میشود و واجب
صد تازیانه برای مساحقه زنان و در چهارم کشتن خواه شوهر داشته باشند خواه نداشته باشند در صورتیکه بالغ و عاقل و از
روی اختیار باشد موافقا للمشهور خلافا للطوسی و ابن براج که در اول بار رجم گفته‌اند طوسی در نهایه گوید اگر محصن است رجم و الا جلد فیض هم
متابعت این قول را نموده اخبار مختلف ظاهر آن قول مختار است و المرئة اذا جامعها فساحقت بکرا فحملت هل وجب علیها
الرجم و مهر البکر و الولد لا قولان و زن اگر مجامعت بکند با زوج خود و مساحقه کند با بکری و حامله بکند بکر را واجب است بر زن سنگسار
شدن و مهر بکر را هم باید بدهد نزد طوسی و ابن براج و اردبیلی و صاحب وسائل و دلیلشان خبر از امام حسن علیه السلام است که همین طور حکم
فرموده در این مسئله بجهت عظمت گناه او و ابن ادریس گوید خبر واحد است مخالف کتاب و سنت مساحقه حد دارد نه رجم و طفل هم
بساحقه حرام زاده است بپدر الحاق میشود و مهر هم ندارد و محقق گوید جلد دارد و لکن اولاد مال پدر است و مهر هم باید زن
بدهد متاخرین از فقها گفته‌اند اولاد حرامزاده است خبر نزد این بنده معتبر است والله اعلم و یثبت علی القواد و القواد خمس و
سبعون سوطا و ینفی من قذف علیه ثمانین جلدة الا ان یسقطا بعفوه و فی الجواب و التعریض التعزیر و الصغیر لا حد
بل یعزر و واجب است بر آنکه زن را و مرد را بزنا بهم میرساند هفتاد و پنج تازیانه و بیرون کردن او از آن بلد و کسیکه دشنام دهد بتهمت
حدش هشتاد تازیانه است مگر اینکه طرف مقابل او را ببخشد و حد کسیکه هجو مردم کند یا دشنام دهد و معارضه کند تعزیر است و حد
صغیر تادیب است و حد لشرب المسکر حد القذف علی الاصح و یقتل فی الرابعة علی الارجح و حد مسکر خوار هشتاد تازیانه است
موافقا للمشهور خلافا للصدوق که در عبد چهل تازیانه دانسته بشرط اینکه عاقل و بالغ و از روی اختیار باشد و کشته میشود در دفعه چهارم

موافقا للصدوق خلافا للمشهور که در سیم دانسته‌اند طوسی را دو قول است اردبیلی مردد است و یجب قتل من سب نبیا او اماما و یبیح
الامن واجب است کشتن کسیکه پیغمبری یا امامی از ائمه اثنی عشری را بد گوید در صورتیکه امن باشد بجان خود عند فاخر نطا...
حرام است لواط عند الاربعة و واجب است برای او حد در اول مرتبه عند الثلثه و در اول تعزیر و دوم حد است نزد ابی حنیفه و حد او
او رجم است نزد مالک و قولی از شافعی و احمد خواه محصن باشد خواه نباشد و در قولی حد زنا است برای غیر محصن و رجم است
محصن و شاهد در لواط چهار است عند الثلثه و بدو ثابت میشود نزد ابی حنیفه

بدایعة

من سرق ربع دینار فصاعدا علی الاصح یقطع ید الیمنی من الاصابع الاربع و یترک الکف کسیکه دزدی بکند بقدر چهار یک
مثقال طلا و بیشتر موافقا للمشهور قطع میشود از دست راست او چهار انگشت و گذاشته میشود کف دست خلافا للصدوق که در خمس گفته و ابن ابی عقیل در یک مثقال طلا دلیل ما اشهر اخبار فان سرق ثانیا قطعت رجله الیسری من الکعب و یترک العقب فان
سرق ثالثا خلد فی السجن فان سرق فیه قتل و یثبت بشاهدین او الاقرار مرتین من غیر اکراه و یسقط بالتوبة قبل القطع دون
الغرم پس اگر دزدی کرد دفعه دوم پای چپ او را از کعب قطع میشود و عقبش را میگذارند پس اگر دفعه سیم دزدی کرد در حبس میبرند و اگر
در زندان دزدی کرد کشته میشود و ثابت میشود دزدی بدو شاهد یا اقرار خود دزد دو مرتبه بدون اجبار و ساقط میشود حد بسبب توبه
کردن اما غرامت مال را باید بدهد مشهور این است که دزد از مسجد و بازار دستش بریده نمیشود ابن ابی عقیل گوید مطلقا بریده میشود و هو
الاقوی (لقوله تعالی السارق و السارقة و عمومه) و بشرط العلم بالتحریم و ان سرق اثنان ربع دینار فلیس علیهما القطع
علی الاقوی و شرط است که دزد عالم باشد بحرمت دزدی و اگر عالم نباشد دست او بریده نمیشود و اگر دو نفر بقدر ربع دینار
دزدی کردند دست هیچکدام بریده نمیشود موافقا لابن جنید و ابن ادریس و علامه و بهائی خلافا للمفید و علم الهدی و ابن براج
و ابی الصلاح و ابن حمزه که گویند باید قطع شود طوسی را دو قول است محقق مردد است دلیل مفید سرقه است بجد نصاب دلیل ما این
است که باید از واحد سر زند و المحارب ان قتل قتل و ان اخذ قطعت یده و رجله من خلاف و ان لم یقتل و لم یاخذ
نفی من الارض و من احرق دار قوم غرمها و قتل ان قصد قتل النفوس علی الاظهر و الاقوی و محارب اگر بکشد کشته میشود و
اگر گرفته شود قطع میشود دست و پای او از خلاف که از پشت سر باشد و اگر گرفته نشود نفی میشود از زمین و دزد دیابانی در حکم محارب است
و کسیکه آتش بخانه کسی بزند باید غرامت قیمت او را بدهد و کشته شود اگر قصد قتل اهل خانه را کرده بود و آتش زده و الاقوی وفاقا
لابن ادریس خلافا للمشهور که گویند مفسد است و قتلش مطلقا واجب روایة هم در قتل است از حضرت امیر المومنین علیه السلام

وارد شده لکن قصد و نیت شرط است و یجب دفع المحارب عن النفس لا عن المال ومن دعی الی بدعة قتل وکذا المرتد عن فطرة وعن الملة

ان لم یتب والمرتدة تحبس وتضرب حتی تتوب او لا ایمنا و لا طب الیه تا الحد کالاحیاء و واجب است دفع محارب از جان نه از مال کسیکه بخواند مردم

را بسوی بدعتی در دین کشته میشود و همین طور باید کشته شود کسیکه مسلمان بوده کافر شود یا کافر بوده مسلمان شود و باز برگردد بکفر اگر

توبه نکند و زن حبس میشود و زده میشود و کسیکه زنا کند یا لواط برده از برای او حد است چون مرده و اذا وطی البهیمة عزر بخمسة

وعشرین سوطا واغرم ثمنها وبحرم اکلها وفی الاستمناء التعزیر وکذا المجتمعان فی ازار واحد مجردین ومن قتل غلاما وبشرط فی

کلها البلوغ والعقل والاختیار ویسقط بالتوبة قبل الثبوت وکسی اگر مجامعت کند با بهائم باید حد باو زده شود بیست و پنج تازیانه و قیمت

الحیوان را باید بدهد و حرام است خوردن آن و تادیب میشود در استمناء و اینکه در یک زیر جامه جمع شوند برهنه دو نفر و کسیکه بوسد

امرد او شرط است در تمام اینها بالغ و عاقل و مختار بودن و ساقط میشود حد در تمام اینها بواسطه توبه قبل از ثبوت ولا یجوز الحد

علی من لجأ الی الحرم الآمن بحیثیة والطفل اذا کان احد ابویه مسلما فاختار الشرک عند البلوغ اجبر علی الاسلام فان تاب

والا قتل بعد البلوغ ومن ترک الصلوة عمدا وکذا افطر یوما من رمضان قتل فی الرابعة ومستحل ترک الواجب کالصلوة والصوم

ونحوهما وانکر وجوبهما کافر و جایز نیست حد بر کسیکه در حرم خداست مگر اینکه در حرم خدا کاری بکند که مستوجب آن باشد و طفل در

وقتیکه یکی از پدر و مادر او مسلمان باشند بخواهد مشرک شود نزدیک بلوغ مجبور میکنند او را باسلام اگر توبه کرد که مسلمان است

و اگر برنگشت کشته باید بشود بعد از بالغ شدن و کسیکه ترک بکند نماز و روزه یک روز رمضان را کشته میشود در دفعه چهارم و کسیکه حلال

داند ترک واجبی چون نماز و روزه و امثال این ها را و منکر شود واجب بودن اینها را کافر است

فائده

عصیر عنبی وقتیکه بجوش آید تا دو ثلث او برود ثلث او حلال است عند الاربعة ما دامیکه مسکر نباشد و فقاع حلال است و حد شارب الجرعة المسکر هشتاد تازیانه

است نزد ابو حنیفه و مالک و چهل است نزد شافعی و دو قول است احمد را و حد قذف هشتاد در آزاد و چهل در بنده و نصاب

سرقت ربع دینار است یا سه درهم نزد مالک و قولی از احمد و یک دینار یا ده درهم است نزد ابی حنیفه و ربع دینار است نزد شافعی و اگر

دو نفر و بیشتر بقدر نصاب دزدی کرده اند قطع نمیشود دست اینها نزد ابی حنیفه و شافعی و اگر محتاج بمعاونت یکدیگر بوده اند قطع میشود نزد مالک

الباب التاسع والثلثون فی القصاص

یقتل کل من الحر والحرة والعبد والامة بمثله و بالاشرف فان تراضی الولی والقاتل بالدیة او اکثر او اقل جاز و اذا اشترک

واحد فخیر الولی بین قتلهم جمیعا بعد ان یرد علیهم ما فضل عن دیة المقتول وبین قتل البعض کذلک ثابت در قصاص است کشته

میشود هر یک از مرد آزاد و زن آزاد و بنده و کنیز بسبب کشتن مثل خود و بسبب کشتن برتر چون بنده آزاد را پس اگر راضی بشود ولی مقتول و قاتل

بدیه یا بیشتر از دیه یا کمتر جایز است و در وقتیکه شریک بشوند دو نفر و بیشتر در قتل یکی مختار است ولی در اینکه بکشد همه اینها بعد از اینکه رد

بانها زیادتی از دیه مقتول را زیرا که او یکی است و اینها دو نفر یا بیشتر ند و یا اینکه بکشد بعضی از اینها را کذا لعینی زیادتی دیه را بدهد

طفل قتلش در حکم بالغ است اجماعا الا از متقدمین ابی الصلاح گفته که بالغ برای قتل طفل کشته نمیشود و سند او را نیافتم در اخبار

ومن امر بقتل وجب حبسه حتی یموت وکذا من امسکه فان کان عبدا وجب القصاص علی المولی دون خلص القاتل وجب علیه

الدیة او احضاره ولا قصاص فی الدفاع وفی قتل المسلم الذمی الا مع الاعتیاد ورد فاضل الدیة وکذا فی العظم وکسی کرام

کند بکشتن کسی واجب است حبس او تا بمیرد و واجب است حبس کسیکه نگاه میدارد مقتول را تا بکشند او را پس اگر بنده باشد

واجب است قصاص بر آقای او و کسیکه خلاص بکند قاتل را واجبست براو دیه یا حاضر کردن قاتل و قصاص در دفاع نیست اگر کسی کشته

شود و نمیتواند قصاص کند کافر ذمی از مسلمان اگر او را بکشد مگر اینکه عادت کرده باشد مسلمان بکشتن ذمی آن وقت رد فاضل دیه را

باید ذمی بکند و مسلمان را بکشد و همین طور شکستن استخوان قصاص نیست و یجب علی الولد اذا قتل الاب لا العکس ومن قتل مملوک

غیره وجب علیه قیمته ان لم تزد عن دیة الحر وان کان له وجب علیه الکفارة والتوبة والتعزیر والتصدق بقیمته والحبس سنة

و واجب است کشتن پسر اگر پدر را بکشد اما اگر پدر پسر را بکشد کشته نمیشود و کسیکه بکشد بنده دیگری را واجبست براو قیمت آن بنده

اگر زیادتر از دیه آزاد نشود و اگر خود کشتن بنده خود را کشته واجب است بر آقای او کفاره و توبه و تادیب و تصدق بقدر قیمت او

و حبس باید بشود یک سال و یجب القصاص علی شاهد الزور فان تعدد وجب باقی الدیة ویثبت بالاقرار مع شرطه

وبخمسین یمینا مطلقا علی الاصح و واجب است قصاص بر شاهد دروغی پس اگر متعدد شده اند واجب است رد باقی دیه

و ثابت میشود باقرار با شروطش که بالغ عاقل باشد و به بینه که شاهد است و به پنجاه قسم خواه در عمد خواه در خطا موافقا لابن جنید و مفید

و سلار و ابن ادریس و شهید اول و بهائی و فیض خلافا للطوسی و ابن براج و محقق و علامه و شهید ثانی که در قتل خطا بیست و پنج گفته اند

وکذا فی الاعضاء والجراحات بین الرجل والمرأة حتی یبلغ ثلث الدیة فترجع اعضاء المرأة الی نصف الدیة فیجب رد

الفاضل ولا قصاص فی کسر الید اذا برئت وسن الصبی اذا نبت بل یجب الدیة و همین طور است حکم در اعضاء و جراحات

بین مرد و زن تا برسد بثلث دیه پس راجع میشود اعضای زن بسوی نصف دیه اعضای مرد پس واجبست رد فاضل آن وقت قصاص کند

و نیست قصاص در شکستن دست در وقتی که خوب شود و در دندان کودک اگر بیرون آید بلکه واجبست دیه و یجب فی عین الاعور اذا

قلع عين انسان صحيح فيرد عليه نصف الدية وبالعكس يجب القصاص اعمى عينيه مع نصف الدية و واجب است قصاص كردن
در چشم كسي كه يك چشم دارد و هر گاه يك چشم آدم صحيح را كور كند بسوى اعور نصف ديه را چونكه چشم بمنزله دو چشم است و اگر آدم
صحيح يك چشم آدم يك چشم را واجب است قصاص كرده شد در يكي از دو چشم و با نصف ديه ولا قصاص في الجائفة والمامومة للمنقلة
ويشترط فيه البلوغ والعقل فلو قتل المجنون والصبي لم يقتلا بل اخذت الدية من العاقلة والعاقلتان يا خذ
من ماله على الاظهر و نيست قصاص در زخمي كه باندرون شكم برسد و در زخمي كه بمغز سر برسد و زخمي كه نقل كند استخوان را از جاي خود
شرط است در قصاص بالغ و عاقل بودن پس هر گاه ديوانه و غير بالغ كسي را بكشد كشته نميشود بلكه ديه گرفته ميشود از عاقله و عاقله
بايد بگيرد از مال او و موافقا للمفيد خلافا للمشهور كه گويند بر عاقله است و نميتوان از مال او بر دارد و هر گاه صبي بكشد كسي را
نميتوان او را كشت و هر گاه عاقل ديوانه را بكشد كشته نميشود بلكه ديه دارد و عاقلة العبد مولاه و عاقلة الذمي ان لم يكن له مال الامام

و عاقله بنده آقاي اوست و عاقله ذمي ... اگر نبوده باشد براي او مالي امام است

فائدة

اگر پسر پدر را بكشد كشته ميشود و بر عكس نميشود و كرنزد مالك و اگر حاجتي بكسر آنكه بشد كشته ميشود نزد الثلثة و در قولست احمد را در
قتل ذمي ديه است عند الثلثة و كشته ميشود نزد ابي حنيفه و ديه در قتل مظاهر حاضر است نزد الاربعة

الباب الاربعون في الديات

دية العمد في قتل البالغ والصبي على الاصح مائة بعير من الابل او مائتا بقرة او الف شاة او مائتا حلة او الف دينار او عشرة آلاف
درهم وفي دية المرأة النصف ودية الخنثى المشكل نصف الديتين ودية الذمي ثمانمائة درهم ديه آدم كشتن و طفل سوا فا
للمشهور خلافا لابي الصلاح كه طفل را در حكم مجنون دانسته صد شتر است يا دويست گاو يا هزار گوسفند يا دويست جامه يا هزار مثقال
طلا يا ده هزار مثقال نقره و ديه قتل زن نصف او است و ديه خنثي كه نتوان تشخيص داد نصف ديه مرد و نصف ديه زن است و ديه قتل كافر ذمي
هشتصد مثقال نقره است فكلما هو للانسان واحد ففيه الدية كاملة سواء كان عضوا كالانف واللسان والعنق اذا
انكسر او منفعة كالعقل والشم والذوق والصوت على الاظهر والامساك البول والغائط ونحو ذلك مما هو في الانسان
يكي است اگر او را معيوب كند بايد تمام ديه انسان را بدهد خواه آن چيز عضو باشد چون انف و زبان و گردن وقتي كه شكسته شود يا منفعتي
باشد چون عقل و قوه شامه و ذائقه و قدرت بر انزال و نگاه داشتن بول و غائط و امثال اينها وكلما هو اثنان ففي احدهما
الدية وفي كل واحد النصف كالاذنين والعينين والشفتين واليدين والرجلين ونحو ذلك كالخصيتين وسمع الاذن
والافضاء و هر چيزي كه در انسان دو تا است در هر دو بايد ديه تمام بدهد و در هر كدام نصف ديه چون دو گوش و دو چشم و دو لب

و دو پستان و دو پا و امثال اينها و چون نور دو چشم و شنيدن دو گوش و افضا وفي الشفتين المشهور تقسيط الدية على اصحابها كالشفتين
در دو لب و دو بيضه اختلاف است و حق اينست كه در حكم دو پستان است در دو لب موافقا لابن ابي عقيل و محقق و شهيدين و اردبيلي
و فيض خلافا للصدوق كه در لب بالا نصف و در سفلي دو ثلث ديه نوشته و خلافا للمفيد و ابي الصلاح و ابن زهره كه در لب بالا ثلث و در
پائين دو ثلث نوشته و خلافا لابن حمزه و علامه و ابن براج و صاحب سائل در لب بالا چهارصد دينار و در پائين ششصد دينار نوشته اند
و ابن ابي عقيل و محقق در هر كدام نصف نوشته و جز از معصوم بر اين وارد است و اين قول ارجح است و دليل او قول مختار اشهر و در دو خصيه موافقا
لابن ادريس و محقق و شهيد ثاني و فيض خلافا لابن جنيد كه در راست نصف ديه و در چپ تمام ديه را دانسته و خلافا للمفيد و صدوق
و سلار و ابن براج و علامه و صاحب سائل كه در چپ دو ثلث و در راست يك ثلث دانسته اند و بهائي متوقف است وفي الاسنان
كلها دية كاملة وتقسم على ثمانية و عشرين سنة عشر في المواخير في كل واحد خمسة دينار او اثني عشر في المقادم
في كل واحد خمسون دينارا و كذا الدية في اصابع اليدين والرجلين وفي كل اصبع عشر الدية وما لا نظير فيه ففيه الارش
و در شكستن تمام دندانها ديه كامل است قسمت ميشود بر بيست و هشت شانزده از آنها كه در عقب دهن است در شكستن هر يكي بيست و پنج دينار
و دوازده دندان كه مقدم دهن است در شكستن هر كدام پنجاه دينار و همين طور ديه در قطع انگشتان دست و پا در هر انگشتي ده
دينار و آنچه براي او از شرع معين نشده دنداري در او است قيمت آن

مطلب

يجب في شعر راس الرجل الدية ان لم ينبت على الاصح وكذا في شعر اللحية فان نبت ثلث الدية على الاولى واجب است در كندن
موي سر مرد اگر ديگر نرويد تمام ديه اگر موافقا للمشهور خلافا للمفيد و ابن براج كه صد دينار نوشته اند و تمام ديه است در كندن تمام
ريش اجماعا و اگر برويد ثلث ديه است موافقا للمشهور خلافا للمفيد و صدوق و ابن براج كه صد دينار نوشته اند و يجب في شعر
المرأة الدية فان نبت مهرها على الارجح وفي ازالة البكارة مهرها وفي قطع الذكر الدية وفي المامومة ثلث الدية وكذا الجائفة
وفي الدامية بعير وفي الباضعة بعيران وفي المتلاحمة ثلث وفي الموضحة خمس من الابل واجب است ديه كامل براي كسيكه موي سر زن
را بكند اگر نرويد و اگر برويد بايد عوض بدهد مهر او ديه بدهد موافقا للمشهور خلافا لابن جنيد كه ثلث ديه نوشته و در ازاله بكارت بكري
ديه مهر او است و در قطع ذكر بايد تمام ديه بدهد و در زخمي كه بمغز سر برسد ثلث ديه است و همين طور ثلث ديه است در زخمي كه
خون ظاهر شود يك شتر است و در زخمي كه بشكافد گوشت را و ببرد پوست را دو شتر است و در زخمي كه گوشت را ببرد و بپوستيكه
نازك است و بالاي استخوان است نرسد سه شتر است و در زخمي كه ظاهر كند سفيدي استخوان را پنج شتر است و في

السمحاق اربع وفي المنقلة خمسة عشر وفي الهاشمة عشر وفي الترقوة اذا كسرت اربعون دينارا وفي كسر عظم من عضو خمس دية وفي كل ضلع
مما يلي القلب خمسة وعشرون دينارا و در زخم نافذ که بالای پوستیکه استخوان را پوشیده و زیر گوشت میباشد برسد چهار شتر است
و در زخمیکه نقل کند استخوان را از مکانش بجای دیگر پانزده شتر است و در زخمی که بشکند استخوان را ده شتر است و در شکستن ترقوه چهل
دینار است و در شکستن استخوان از هر عضوی دیه کامل است و هر ضلعی از اضلاع که پشت قلب میباشند اگر بشکند بیست و پنج دینار است و در
العنق ثلث الدية وفي النطفة عشرون دينارا وفي العلقة اربعون وفي المضغة ستون وفي ذي العظم ثمانون اذا تم واذا
ولجته الروح فدية تامة على الاصح و در اینکه بزنند یا بیندازند که انسان فتق آورد ثلث دیه است و هرگاه زنی را بزنند که حامله باشد در
نطفه بیست دینار است در علقه چهل دینار و در مضغه شصت دینار و هرگاه طفل سقط شده صاحب استخوان است هشتاد دینار و اگر طفل تمام
الاعضا مرده بیرون آمد یا زنده آمد و مرد و مرده از ضرب آن باید دیه تمام بدهد موافقا للمشهور خلافا لابن جنید که گوید اگر مرده آید صد
دینار است وفي دية جنين الذمية عشر قيمتها وكذا جنين البهيمة ودية قتيل الناصب بغير اذن الامام شاة ودية قتيل
الزحام في ابواب الجوامع والاسواق وفي الكعبة وزيارات القبور من بيت مال المسلمين و دیه طفل سقط شده کافر ذمی
ده یک دیه تمام او است که هشتاد درهم باشد و همین طور دیه بچه حیوانات ده یک قیمت آنها است و دیه کشتن دشمن امام از مسلمین بغیر اذن امام
یک گوسفند است و دیه کسی که کشته میشود در جمعیتها چون در مسجدهای جامع و بازارها و در خانه خدا و مشاهد اولیا که معلوم نیست
قاتل آن از بیت المال مسلمین باید داده شود فاذا وجد المقتول بين قريتين كانت ديته على اقرب القريتين واذا وجد قتيل
في مواضع متفرقة كانت ديته على اهل الموضع الذي وجد فيه قلبه وصدره وليس على الباقين شيء الا ان يتهم قوم فيكون
الحكم فيهم پس در وقتیکه یافته شود کشته میان دو قریه دیه او بر اهل قریه نزدیک باو است و در وقتیکه یافت شود اعضای کشته
در چند موضع میباشد دیه او بر اهل آن موضع که قلب و سینه آن کشته در آنجا است و بر باقی از اهل مواضع دیگر چیزی نیست مگر آنکه متهم شوند آنها
هم که در آنوقت حکم در همه میرود ومن قتل في اشهر الحرم وجب عليه دية وثلث وصوم شهرين من اشهر الحرم واذا غرق طفل فشهد اثنان
على ثلاثة انهم غرقوه وشهد الثلاثة بعكسهما وجب على الاثنين ثلاثة اخماس الدية وعلى الثلاثة خمسان و کسیکه بکشد کسی را در ماه ذی
القعدة و ذی الحجه و محرم و رجب واجب است بر او دیه و ثلث دیه و روزه دو ماه از این چهار ماه و در وقتیکه غرق شود طفلی پس
شهادت بدهد دو طفل بر سه طفل که آن سه نفر غرق کرده اند او را و شهادت بدهند آن سه نفر که آن دو طفل غرق کرده اند او را واجب میشود
بر دو طفل سه خمس از دیه که ششصد دینار باشد و بر سه طفل چهار صد دینار وفي الصحيح التوبة من قاتل العمد ويسقط بها مطلقا حق الله

على الاقوى دون حق المقتول صحیح است توبه از آدم کشتن بعمد و ساقط میشود از قاتل بواسطه توبه هرگاه کسی را کشته باشد حق خدا موافقا
للمشهور خلافا لبعض العلماء كما نقل عنهم ابن ادريس که گفته اند کشتن با توبه ندارد و قاتل را نگفته که نیست و لکن حق مقتول و وارثش اگر چه
باشد بواسطه توبه ساقط نمیشود فائدة دیه قتل صد شتر است یا هزار دینار عند الاربعة یا ده هزار درهم نزد ابی حنیفه و دوازده
هزار درهم عند الثلثه یا صد گاو یا دو هزار گوسفند نزد احمد و در قطع دو لب یا زبان یا انف یا دو گوش یا دو لحیه یا دو چشم یا تمام دندان
کسی دو باشد تمام دیه است و در هر دندانی پنج شتر عند الاربعة و در قطع عین اعور دیه است نزد مالک و احمد و نصف دیه است نزد ابی حنیفه
و شافعی و دیه زن نصف مرد است و در سقط جنین تمام دیه است عند الاربعة و در دو دست و دو رجلین کذلک و در یکی از دست یا پا نصف دیه
قد فرغت من تصنيف هذا الكتاب في ربيع الاول الف وثلثمائة وسبعة عشر سنة بعد الهجرة لمن له العز والشرف عليه الاف
التحية والثناء في مشهد الحسين عليه السلام حمد خدای را که این کتاب ترجمه اش باتمام رسید و یکنوع خدمتی بملت اسلام
شود زیرا که برای خواص و عوام هر دو نافع است فصاحت و بلاغت و اختصار متن و اشاره باختلافات جهت خواص و ترجمه آن بر
فارسی خوان رافعیه مینماید و هرگاه این حقیر بقانون اصول فقه و ذکر اخبار ادله را در هر مسئله تمام نماید صد هزار بیت افزون میشد لهذا
باشاره اکتفا نمود و در ترجمه هرگاه بنظر خلاف ترجیح متن اقوی آمده اظهار نموده شده و چون فقهاء کثر الله امثالهم در بلاد بسیارند ناظر
این کتاب بعد از اطلاع بر اختلاف در هر مسئله که لازم دارد بقول عالمی عمل میکند که تقلید او را مینماید و هرگاه در بعضی مسائل که در کتاب
ذکر شده قول اعلم الاصولیین شیخ مرتضی انصاری نور الله مرقده مخالف با کتاب باشد ناظرین بدانند که فتوای او از رساله عملیه او اخذ شده گمان
خطا بر این بنده ندهد و اگر اغلوط فاحش ناظرین مشاهده کنند باب عفو و اغماض از صفحه خاطر بشویند چه انسان خاطی و ساهی است
و فرموده اند من صنف فقد استهدف کسی تا بحال کتابی ننوشته که مقبول کل باشد بنظر مختلف است در فحول علما و فقها این بنده که
قطره بیش نیست و قطره اگر دریای علم انها حساب نشوم اگر خطائی کرده باشم محل بحث انشاء الله نخواهد بود و تاریخ سال اتمام کتاب را

در این چند بیت بیادگار نهادم
چون بدایع ز فقه گشت تمام — ترجمه کردمش برای عوام — اینچنین ترجمه و شرح
کس ننوشت بکتب نگری چو در اسلام — از خدا خواستم در آن توفیق — او تفضل نمود لطف تمام
بهر تاریخ او شبی از فکر — نگرفتم بجای خود آرام — هاتف از غیب گفت
لاهوتی — از فقیهان این بتو هست پیام — که تو
نقصان کن شد و تاریخ — گشت واضح بدایع الاحکام

وقف
ورثه مرحوم تنکابنی

وقف
ورثه مرحوم تنکابنی

هذا کتاب افضاح الکافرین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد واله المعصومین **وبعد** چنین گوید این بنده کردکار مهدی
بن مصطفی الحسینی التفرشی المتخلص بلاهوتی الملقب ببدایع نگار که در این سال هزار و سیصد و پنجاه هجری که در کربلای معلی مشرف هستم کتابی دیدم از
عالم نصرانی برردّ دین اسلام اگرچه کتب بسیار بطبع رسانیده اند لکن چون مشاهده میکنم که علمای انها در بلاد ما اهل ایران معبد برپا کرده و مشغول
دعوت هستند و مسلمانان غافل هستند و اطفال خود را نزد انها برده که تحصیل لسان فرانسه یا انگلیس و روس کنند انها باز اطفال را بخواندن میدارند
توریه و انجیل بر خود فرض کردم مختصری از مشکلات بنویسم که اطفال و بندگان بتوانند برانها ایراد کنند و یکباره دل بانها ندهند و آن این است
که توریه که حالا در دست انهاست باعتراف بعضی از علمای انها تغییر کلی کرده چنانچه در کتب انها دیده ام و انجیل هم خیلی تغییر کرده چه
انجیل مرقس را گویند باعانت پطرس که شمعون است نوشته و لوقا باعانت پولس و مسلم است که پولس عیسی ع را ندیده و نزد یهود و مسلمین
پولس دین عیسی را خراب کرده و کذب بسیار بسته در هر صورت امروز اجماع کرده اند براینکه اسفار اربعه توریه و انجیل متی و لوقا و یوحنا
و مرقس با کتب انبیا معتبر و صحیح است بنده هم از همین کتب برانها ایراد میکنم در چند مطلب **مطلب اول** در کتاب توریه
تصریح کرده ا بانیکه خدا جسم است در سفر تکوین فصل اول آیه بیست و ششم میفرماید (خدا انسان را بصورت خود آفرید و باز در بیست
هفتم همین را میفرماید) در آیه نهم فصل هفتم کتاب دانیال میفرماید (خدا بر کرسی نشست لباسش چون برف سفید و موی سرش چون پشم بود)
در فصل سیم سفر تکوین توریه آیه بیست و یکم گوید (خداوند را که خوب بد ماغش خورد و بقلبش گفت دیگر زمین را لعنت نمیکنم) در باب
چهارم انجیل یوحنا آیه بیست چهارم گوید (خدا روح است) در فصل سیم از کتاب مراثی برمیاه پیغمبر آیه دهم گوید (خدا مثل خرس است
در کمین و چون شیر در مکان مخفی) صد هزار آفرین براین خدا اینکه خرس باشد باید نمود در باب سی و سیم سفر تکوین خدا یکشب تا صبح با یعقوب مشغول
کشتی گرفتن بوده است و در باب هیجدهم انجیل (متی آیه ده و نوزدهم و سی و پنجم خدا را در آسمان دانسته) **مطلب دوم**
یهود خدا را یکی و جسم دانند نصاری قائل بتثلیث اند گویند سه خداست متحد بذات صاحب سه اقنوم که اصل است آب و ابن و روح القدس
از اب ابن متولد شد و بواسطه ابن از اب روح القدس و انقدر بیشعورند که سه چیز متحد بالذات و اصل نمیشود و پس مابه الامتیاز سه از کجاست
تعبدا قبول میکنند چون قول حواریین را نفهمیدند که قصد انها این بوده که از خدا عقل اول صادر شده که در مقام عیسی است و از عقل اول

روح الامین و این حقیقت واحده در مرتبه مظهر جهت مذارد باشد به همه اشیا مظاهر حقند اگر میگفتند عیسی مظهر تام است ضرر نداشت اما سه خدا
غلط است جای گفتگو اینجا نیست در کتب کلام و حکمت مبسوط است و این بنده در کتاب صراط العارفین مفصل نوشته ام حرف این
است که نصاری نمیفهمند کتب را والا در کتب توریه و انجیل هم خدا یکی است در توریه مثنی فصل چهارم آیه سی و پنجم (خدا موسی را مرئی شد
که بدانی او است خدا و خدائی دیگر نیست) در آیه سی و نهم (بدانکه در آسمان و زمین خدا یکی است) در باب هفدهم انجیل یوحنا آیه سیم (حیات
ابدی از تو خدای واحد است که مسیح را فرستادی) در باب دوازدهم انجیل مرقس در آیه بیست و نهم (عیسی فرمود سر احکام این است که خدا یکی
است) در باب اول انجیل یوحنا در آیه هیجدهم (خدا را هیچ کس ندیده من او را نمودار کردم) اگر کسی بگوید پس موسی دروغ گفته در توریه که
دیدم و سایر انبیا در کتب یا عیسی دروغ گفته و بکسی او نشان نداده خدا را در هر صورت یکی از انها کذابند و خدا هم یکی شد سه تا که نصاری
گویند غلط است **مطلب سیم** گویند شراب همه انبیا خورده اند افترا است در سفر لویان فصل دهم آیه هشتم میفرماید
(هرون تو و پسرانت در آمدن بخیمه مجمع شراب و مسکرات نخورید و در قرنهای شما قانون ابدی است) در سفر اعداد در فصل ششم آیه دوم
میگوید (هرکس نذر پرهیزکاری کند که با خدا باشد از شراب و مسکرات ننوشد حتی آب انگور) هرگاه موسی علیه السلام میخورد هرگز منع
نمیکرد در کتاب اشعیای پیغمبر فصل پنجم آیه یازدهم و دوازدهم میگوید (وای برانها که سحرگاه برمیخیزند و تا بشام پیروی مسکرات میکنند
که شراب انها را گرم کند و در مجالس بربط و سنطور و دف میزنند و بصنایع خدا نظر نمیکنند) در فصل بیست و هشتم آیه هفتم گوید اما ایشان
از مسکرات گمراه شده اند در رؤیا خاطی و در فتوی ساهی) در فصل چهارم کتاب هوشع پیغمبر در آیه یازدهم (زنا و شراب و شیره انگور دل را
میگیرند) در کتاب امثال سلیمان در فصل بیستم (مسکرات مستهزء و غوغا آورنده و خورنده او حکیم نمیشود) در فصل سی و یکم آیه چهارم (شراب
خوردن لایق ملوک و امیران نیست مبادا که بنوشند و حکم خدا را فراموش کرده محاکمه مردم را تغییر دهند) در انجیل لوقا باب اول در حق
زکریا در آیه سیزدهم گوید (خداوند بواسطه ملائکه بزکریا بشارت داد که تو را بزرگ پسری عطا کنم که مسکرات ننوشد و در شکم مادر بروح القدس
مملو باشد در باب بیست و یکم عیسی بحواریین از مراجعت خود از آسمان میگوید در آیه سی و چهارم (که مبادا دلهای شما به پرخوری و می پرستی گران
گردد) پولس در باب پنجم نامه به غلطیان نوشته در آیه بیست و یکم گوید (مستی چون بت پرستی و زنا است) و در باب پنجم نامه پولس
بافسیان آیه هیجدهم گوید (شراب نخورید که فساد دارد و مملو از روح شوید) پس عاقل داند که با این همه تاکید چگونه انبیا شراب میخورند
در صورتیکه سلیمان گوید که مبادا احکام را مست تغییر دهد دلالت کند که باید انبیا معصوم باشند که مبادا احکام را
تغییر دهند **مطلب چهارم** تقیه در هر دین بوده است جهت اقتضای وقت منکرین از نصاری بر غلط رفته اند انحصار این

مسئله بشیه بیست در فصل دوازدهم از آیه یازدهم تا بیستم از سفر تکوین موسی حضرت ابرهیم که بمصر آمد و ساره همراه او است بفرعون مصر میگوید این
خواهر من است چون خوشگل بوده و بعتر سیده و در باب بیستم هم با بی ملک گفت خواهر من است) اگر راست گفته پس سالها زانی
بوده با خواهر خود و اگر با قضای وقت کذب گفته همین تقیه است اسحق هم در فصل بیست ششم در آیه هفتم که جهت قحطی نزد ابی ملک
میرود زن را خواهر خوانده) در باب نهم آیه سی ام از انجیل متی عیسی پس از شفای دو کور سفارش کرد که فاشش نکنید) و در
باب شانزدهم آیه بیستم پس از شناسانیدن خود بشاگردان که کلیدهای آسمان با من است میگوید پنهان کنید و کسی نگوید که من مسیح م) پس
تقیه بوده است و در انجیل بسیار است مقصد بنده اختصار است کما لا یخفی علی اولی الابصار در باب بیست و ششم انجیل متی گوید شبی که
عیسی را گرفتند خبر داد بحواریین که یکی از شما قبل از بانگ خروس مرا انکار میکنید چون او را گرفتند بردند شمعون با او آمد در ایوان در
بیرون نشسته بود که کنیزی باو گفت تو با عیسی جلیلی بودی در آیه هفتاد و چهارم قسم خورد و خود را لعنت کرد که من او را نمیشناسم که خروس
بانگ زد) تقیه از این بیشتر چه میشود که مثل پطرس که خلیفه است عیسی را انکار کرد **مطلب پنجم** اینکه نصاری گویند حضرت عیسی پسر
خدا است مخصوص احتیاج ندارد هر کس نیکوکار باشد پسر خدا است بلی اگر میگویند پسر بزرگ خدا است خوب است اما الحصا از کجا در توریة
باب چهارم سفر خروج در آیه بیست و دوم میفرماید موسی بفرعون بگو که یعقوب پسر من است و در فصل سی و دوم توریة مثنی در آیه نوزدهم بنی اسرائیل
پسران و دختران خداوند که خدا غضب کرد با نها در باب هفتم کتاب دوم شموئیل پیغمبر در حق سلیمان خداوند در آیه چهاردهم گوید (او مثل پسر من است
و من پدر او هستم) در آیه دوم باب اول کتاب اشعیا پیغمبر گوید (خدای میفرماید فرزندان را پرورش دادم) در انجیل متی باب پنجم آیه نهم گوید
(صلح کنندگان فرزندان خداوندند) در آیه چهل چهارم گوید اعدای خود را دوست بدارید تا خداوند پدر شما باشد) در انجیل متی آیه چهاردهم
گوید هرگاه تقصیرات مردم را ببخشید پدر آسمانی شما شما را خواهد بخشید و اگر نه بخشید نمی بخشد و در باب هشتم انجیل یوحنا آیه چهل و دوم
میگوید بیهودیان اگر ایمان آورید بمن خدا پدر شما است چون ایمان نمی آورید شیطان پدر شما است لوقا در باب سیم انجیل خود که سلسلهٔ
اجداد مسیح را نقل میکند چون بشیث رسد گوید شیث پسر آدم پسر خدا در باب هشتم انجیل متی در آیه بیستم عیسی خود را ابن الانسان میخواند و در
باب هفدهم انجیل متی در آیه نهم و دوازدهم خود را پسر انسان میخواند در باب سیزدهم در آیه پنجاه و پنجم گوید عیسی که در مجمع سخن میگفت مردم
گفتند مگر این پسر نجار نیست که مریم مادر او است و برادرانش یعقوب یوشا و شمعون و یهودا اند) معلوم میشود که برادر هم داشته و مردم
او را پسر یوسف میدانستند در انجیل یوحنا در باب ششم در آیه چهل و دوم گفتند این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادرش را می شناسیم

چگونه میشود که حالا میگوید از آسمان آمده ام) در انجیل لوقا باب دوم آیه چهل و هشتم (حضرت مریم بعیسی میگوید اینک من و پدر تو با درد
جستجوی تو بودیم) و در باب هفدهم انجیل یوحنا در آیه بیست یکم (عیسی گوید بخدا که من با حواریین یکی باشم جلالی که تو بمن دادی من بایشان دادم
جهت اتحاد من در ایشان و تو در من یکی باشیم) اولا معلوم شد که اولاد خدا انحصار بعیسی ندارد هر خوبی اولاد خدا است دوم اینکه اگر سبب نداشتن پدر
با با آدم بحکم لوقا پسر خدا است نه نه هم ندارد پس افضل است سیم اینکه عیسی خود را پسر انسان خوانده و این منافات با پسر خدائی او
دارد چهارم اینکه مریم مادرش و همه مردم او را پسر یوسف خوانده اند زیرا که باتفاق عیسی از عمرش دو بیست و هشت سال گذشت مبعوث
به نبوت شد و در سی و یک بدار کشیده شد مدت دعوتش سه سال بیش نبود و نصاری گویند که او را برادری و خواهری بوده و این مخالف
انجیل است که ذکر شد که او را برادر و خواهر بوده پنجم بسا اول [illegible] که این عیسی پسر کیست علی الظاهر که انسان است مادرش هم دروغ
گو نیست پسر یوسفش خوانده این است که مردم تعجب کردند پسر یوسف چگونه میگوید از آسمان آمده ام پس علمای نصاری این مسئله را حل کنند زیرا که بعض
مادرش پسر یوسف است و باعتقاد علمای یهود پسر یوسف و بعض خودش پسر انسان خدا پسر خدا دلیل میخواهد یا این آیات دروغ است یا این
آیات انجیل دیگر اینکه عیسی با حواریین متحد شد پس همه در یک درجه شدند پسران خدا **مطلب ششم** در باب اول انجیل متی یوسف
را پسر یعقوب دانند و در باب سیم انجیل لوقا پسر هالی و در انجیل متی عیسی را اولاد سلیمان بن داود دانند و در لوقا اولاد سلیمان ناثان بن داود
و در متی بیست و شش طبقه است اجدادش در لوقا چهل و یک هر صورت سلیمان در باب یازدهم از کتاب اول ملوک نوشته است که هزار زن
گرفته از قبایل عقدی و متعه در توریة مثنی باب هفدهم آیه پانزدهم و هفدهم این است که سلطان زن زیاد حق ندارد بگیرد در بنی اسرائیل و سلیمان
تابع موسی است بحکم توریة زنا کرده اولادهای او پسر صحیح النسب نباشند و خدا در فصل بیست و سیم توریة مثنی در آیه سیم فرماید عمونی و موابی
داخل جمعیت خدا نشوند تا پشت دهم ابدا چه بدهند) زیرا که در باب نوزدهم سفر تکوین توریة از آیه سی و یکم بعد گوید که لوط شراب خورد مست
شد با دو دختر خود خوابید از دختر بزرگ پسری شد موآب نامید پدر موابی باشد و از دختر کوچک پسری که پدر عمونیان باشد پس این دو
بزرگوار حرامزاده اند این است که موسی میگوید این دو طایفه داخل جمعیت خدا نشوند چه لوط برادرزاده ابرهیم است میخواهد نسل اینها داخل
اولاد ابرهیم نشود و حضرت عیسی موابی است زیرا که عوبید جد داود مادرش راعوث است و موابیه بوده و رحبعام بن سلیمان که جد عیسی است
مادر او عمونیه بوده پس چنین شخصی چگونه خدا میشود کسیکه خدا در توریة او را از مؤمنین خارج کرده است در باب چهاردهم کتاب ملوک نظر کن مادر
رحبعام و در باب [illegible] فارص جد داود در سفر تکوین توریة در باب سی و هشتم نوشته حرامزاده است چه یهودا با عروسش خوابید فارص
شد و در آیه دوم باب بیست و سیم توریة مثنی گوید حرامزاده داخل جمعیت خدا نشود و در آیه سیم همین باب از سفر تکوین [illegible]

عمولی سوابی داخل نشود تا بپشت دهم) پس داود پشت دهم است بحکم توریه داخل مؤمنین نشود **مطلب هفتم** عیسی اگر
گفته که من پیغمبر موعودم که موسی در توریه گفته کذب است چه خدا در فصل سی چهارم توریه مثنی آیه دهم میفرماید پیغمبری چون موسی از بنی اسرائیل
نیامد) و عیسی بحکم انجیل متی از اولاد داود است و او از اولاد یعقوب که اسرائیل باشد پس او پیغمبر مخبر عنه نمیتواند باشد و نه مثل موسی است
زیرا که بنی اسرائیل است و از بنی اسرائیل بنص توریه چون موسی نیامد چه جای اینکه بالاتر باشد دیگر انکه عیسی پیغمبر موعود نیست در باب
سی و ششم کتاب ارمیا پیغمبر در آیه سی ام گوید الیاقیم ملک یهود صحیفه را که باروک از دهن ارمیا شنیده و نوشته بود بوحی سوزانید بارمیا
وحی شد که خدا بضد الیاقیم ملک میفرماید از برایش کسی نیست که بر تخت داود بنشیند و عیسی بموجب باب اول انجیل لوقا آیه سی و دوم
بجای داود نشست و حال انکه عیسی اولاد الیاقیم است بنص آیه سیزدهم باب اول انجیل متی پس یا کتاب ارمیا کذب است که گفته بجای داود کسی نیست
یا انجیل کذب است دیگر انکه متی در آیه بیست و دوم باب اول انجیل خود گوید که راست گفت آن پیغمبر که دختر باکره آبستن شود و بزاید و اسم
او را عمانوئیل گذارند) در اینجا اشاره متی بخبر اشعیای پیغمبر است که در باب هفتم آیه چهارده کتاب خود گفته اولا این ربطی بعیسی ندارد شاید
خداوند باو پسری چنین داده جهت اینکه احدی عیسی را عمانوئیل نخوانده بموجب باب اول انجیل لوقا آیه سی و یک و اسم عیسی یشوع است پس ابدا
این مطلب ربطی باو ندارد دیگر انکه در باب بیست هفتم انجیل متی در آیه نهم گوید ارمیا راست فرموده که بهای ان شخص سی پاره نقره است
قصد ارمیا عیسی بود در کتاب خود و حال انکه ابدا در کتاب ارمیا چنین چیزی نیست و این مطلب در کتاب یازدهم کتاب زکریای پیغمبر در آیه سیزدهم
است و انهم ابدا بعیسی نسبت ندارد و متی اسم پیغمبر را هم غلط گفته دیگر انکه یهود منتظر آمدن پیغمبری بودند مثل موسی و علامت ظهور او یکی ظاهر
شدن ایلیا را میدانستند چه در فصل چهارم کتاب ملاکی پیغمبر در آیه پنجم خدا میفرماید قبل از روز عظیم ایلیا پیغمبر را میفرستم اولا بدانکه
ایلیا الیاس است در کتاب دوم ملوک در باب دوم در آیه یازدهم گوید که الیاس الیشع پیغمبر را تا ابد بگذارد و باسمان رفت و صعود کرد
این بود که یهود یکی از شروط ظهور آمدن ایلیا را از آسمان میدانند این است که در آیه دهم باب هفدهم انجیل متی شاگردان از عیسی سؤال
میکنند که یهود میگویند باید ایلیا اول بیاید عیسی گوید آمد شما نشناختید که آمد در باب اول انجیل یوحنا در آیه بیست و یکم از یحیی میپرسند تو ایلیا
هستی که آمدی گفت نیستم گفتند آن پیغمبر موعودی گفت نیستم) حال سؤال میکنم یا عیسی دروغ گفته که او ایلیا است یا یحیی دیگر انکه معلوم شد که
یهود منتظر پیغمبری غیر ایلیا بودند دیگر معلوم شد که قبل گفتیم یحیی از روح القدس در بطن مادر مملو شده بود دروغ گو در آمد یا عیسی دروغ گو در آمد پس
در آیه چهارم و پنجم باب نهم انجیل مرقس گوید موسی و ایلیا نزد عیسی آمدند اگر یحیی ایلیا است تناسخ است چه ایلیا باسمان رفته حالا چه گونه
با موسی نزد او آمد در آیه سی و دوم انجیل یوحنا باب اول یحیی گوید عیسی را دیدم که روح بر او نازل شد شناختم این است که بروح القدس غسل

میدهد و در باب یازدهم انجیل متی آیه دوم گوید یحیی در زندان بود اسم بعثت عیسی را شنید نشناخت دو نفر شاگرد فرستاد به بیند کیست)
حال باید دانست کدام کذب گفته اند اگر یحیی مملو از روح القدس بود و دید در بیرون که روح بر او نازل شده و شناخت دیگر چرا در
زندان که آخر عمرش است نشناخت پس یکی دروغ است دیگر انکه عیسی بموجب توریه که گفتیم مؤمن نتواند بود چه جای خدائی در باب
دهم انجیل مرقس آیه هیجدهم عیسی گوید مرا نیکو مدان نیکو همان خدا است) و در باب هیجدهم انجیل لوقا در آیه نوزدهم عیسی گوید مرا نیکو نخوانید که
نیکوئی است خدا) از این دو آیه معلوم شد که خود را خوب نمیدانسته چگونه کسی که خود را خوب نداند پیغمبر یا پسر خدا باشد در باب پنجم متی آیه
نهم گوید خوشا حال صلح دهندگان که پسران خدا خوانده شوند) در باب دهم آیه سی و چهارم گوید تصور نکنید من بجهت صلح نهادن بزمین آمده ام
بجهت صلح نیامده ام بجهت شمشیر آمده ام) پس معلوم شد که ایشان پسر خدا نیستند زیرا که پسران خدا صلح طلبان شدند قصد از
شمشیر دو چیز است یا این است که میگوید مامور بجهادم اینکه کذب است چه احدی از نصاری و مسلمین قائل نیستند که او جهاد کرده باشد
یا این است که من مصلح نیستم مفسدم و الا معنی ندارد این حرف پولس در نامه بگلتیان در باب سیم آیه سیزدهم گوید مسیح بجای ما مورد لعنت
شد زیرا که نوشته شده است ملعون است هر که بدار آویخته شود) معلوم شد بقول پولس مسیح ملعون شده است کسی که ملعون بشود پسر خدا
نشود و نصاری گویند عیسی بعد از دار بجهنم رفت و سه روز معذب شد عوض خلود عذاب جهنم را از متابعان خود جهت سه روز جهنم خود
ساقط کرد قربان این پسر خدا که با خدا متحد است که بجهنم سه روز عذاب میشود کسی که سه روز بجهنم رود و عذاب داشته باشد اگر عاقل باشد
دانی نه خدا نشود نه پسر خدا میکرد نه پیغمبر دیگر باب هفتم انجیل لوقا آیه سی و چهارم دلالت دارد بر شراب خوردن عیسی) اگر خوب است چرا تعریف یحیی را
کرد که نمیخورد و مسلمانان و توریه چرا بد گفتند در باب شانزدهم متی آیه بیست و سیم عیسی بشمعون گوید تو شیطانی برو) اگر پطرس شیطان است
چگونه خلیفه و حواری او شود عیسی که کاذب نباید باشد در باب دوازدهم متی آیه چهل و ششم گوید که عیسی مشغول موعظه بود که مادر و برادرانش از
پشت در میخواستند با او حرف بزنند گفت مادر من کیست برادر من کیست بشاگردانش گفت شما مادر و برادر منید حال ملاحظه کن اگر مریم بد
بوده چرا مادر خدایش میخوانند چنانچه فرقه کاتولیک میگویند که اول مذهب نصاری ملت دولت فرانسه و ایطالیا است اگر خوب بوده
چرا عیسی بی احترامی بمادر کرده رنجانده و او را راه نداده پس معلوم است که مریم با او ایمان نداشته که او شاگرد را ترجیح میدهد
قربان این پسر خدا که مادر منکرش است بروم حضرت موسی در باب هیجدهم توریه مثنی آیه بیستم میگوید ان پیغمبری که شما را بخدایان دعوت
میکند کاذب باید بمیرد) اگر عیسی اینطور است که میگویند سه خدا گفته پس بحکم توریه کافر است مطلب بالاتر این است که در باب
بیستم از سفر اعداد آیه دوازدهم خدا میگوید بموسی و هرون که شما بمن اعتقاد نداشتید این است که من انچه وعده کرده ام نمیدهم

کار بهتر شد معلوم است که اند و هم اگر توریه راست است و بهمین سبب خدا معتقد نبودند در انجیل یوحنا باب دهم آیه هشتم عیسی میگوید همه انبیا
که قبل از من آمدند دزد و راهزن مردم بودند پس معلوم شد موسی و ابرهیم و دیگران دزد بودند و داعی باطل **مطلب هشتم** اینکه نصاری کتب
عهد عتیق که توریه و رسائل انبیا باشد با اناجیل اربعه بدون اختلاف قبول دارند جمع اضداد کرده اند زیرا که عیسی در باب پنجم انجیل متی
در آیه هفدهم گوید من نه بجهت ابطال توریه آمده ام بلکه جهت تکمیل آمده ام تا آسمان و زمین زایل نشود یک کلمه از توریه و کتب انبیا زایل نشود
بسیار خوب اگر این طور است در توریه در باب بیست چهارم سفر مثنی آیه اول موسی فرموده هر کس با زنش ناسازگار شد طلاق بدهد و او شوهر
دیگر کند در باب نوزدهم انجیل متی در آیه هشتم و نهم میفرماید عیسی طلاق جایز نیست جز بعلت زنا) در باب هفدهم توریه سفر تکوین آیه یازدهم
خدا وندام میکند با ابرهیم که تمام امت ختنه کنند و ختنه کردن قانون ابدی باشد و در باب دوم انجیل لوقا آیه بیست و یکم گوید عیسی هم ختنه شد
پس چگونه این حکم بزرگ را حواریین با پولس از میان برداشتند و در باب یازدهم سفر لویان موسی خوک حرام است در آیه هفتم چرا نصاری
میخورند در کتاب سفر لویان توریه مثنی اشیاء طاهر و نجس را خداوند شرح داده و چرا پولس در باب چهاردهم آیه چهاردهم با اهل روم گوید همه پاک است
یا عیسی کذب گفته که من نسخ توریه نمیکنم و نموده یا حواریین کذب بسته اند والا انجیل چرا مخالفت کند حکم توریه را و باز گوید که کلمه او را هم
نمیزنم در صورتیکه همه را بهم زده است دیگر آنکه عیسی هرگاه پیغمبر موعود بود باید چون موسی صاحب معجزه باشد و حال آنکه بنص خودش در
انجیل صاحب هیچ معجزه نبوده چنانچه در باب دوازدهم انجیل متی در آیه سی و نهم یهودیان معجزه خواهند گوید من جز معجز یونس پیغمبر که سه روز
در شکم ماهی ماند معجزی ندارم و آن این است که سه روز مرده در قبرم و بعد زنده میشوم) در باب هشتم انجیل مرقس آیه یازدهم و دوازدهم
باز طایفه فریسیان از یهود معجزه بخواهند عیسی گوید من آیتی ندارم نشان دهم در باب بیست و سیم لوقا آیه هشتم گوید هیرودیس چون دید عیسی را
خیلی مایل بود که معجزی ببیند خواهش کرد ننمود) پس معلوم شد دارای معجزه نبوده گذشته از این معجزه یونس را که سه روز در قبر باشد
از اینهم دروغ گفته چه سه روز در قبر نبوده قریب ظهر جمعه باعتقاد اینها بدار رفت از قرار باب نوزدهم انجیل یوحنا ساعت نه وفات
کرد یوسف جسد او را گرفته غروب خاک کرد که شب شنبه باشد بطریق یهود چنانچه در باب پانزدهم آیه سی و چهارم انجیل مرقس نوشته و
روز یک شنبه قبل از طلوع آفتاب از قبر غایب شد بنص باب بیستم انجیل یوحنا پس دو شب و یکروز شد و یونس سه شب و روز در بطن ماهی بود
چنانچه در کتابش جزو کتب انبیا نوشته شده است در فصل اول آیه هفدهم و قبول دارند پس این یک معجزه را که اقرار کرد باز کذب کرد دیگر
آنکه مرده زنده کردن مسیح کذب است اولا جهت آنکه اناجیل با این اختلاف حجت نیست ثانیا خودشان بر خلاف گفته اند در سه انجیل که نوشته اند
یکدفعه گویند عیسی مرده زنده کرد و لوقا در باب هفتم از انجیل خود آیه پانزدهم یک مرده دیگر میگوید که در انجیلهای دیگر نیست و یوحنا زنده شدن

العازر را میگوید در آیه چهل و چهارم در باب یازدهم انجیل خود که آن سه انجیل ندارد همه این تفصیل و قال سه مرده میشود ناقل دو نفر ان یکی و یکی
از انها را سه انجیل که یکی ابدا حکایت مرده زنده کردن را ندارد پس با نفی خود عیسی از معجزه داشتن و قول این بقول یک نفر خبر واحد است فایده
ندارد در صورتیکه در باب بیست و ششم از کتاب اعمال حواریین آیه بیست و سیم گوید مسیح باید عقوبت کشد چون او اول از مردگان برخواسته
پولس در آیه بیستم و بیست و دوم و بیست و سیم باب پانزدهم از رساله اول با اهل قرنتس نوشته که اول برخواسته از مردگان عیسی است پس معلوم شد
که بقول خودشان اول نفر زنده شده مردگان عیسی است و قبل از او کسی زنده نشده تا اینجا که معلوم شد حالا در سر خود کشش حرف زنیم
که خودش چگونه پس از دو روز زنده شد آیا ببدن ناسوتی عنصری دنیاوی شد یا بروح و بدن مثالی در باب بیست و چهارم لوقا میگوید
روز سیم دیدند عیسی در قبر نیست دو نفر از شاگردانش بسوی قریه رفتند عیسی نزد اینها آمد او را نشناختند و عیسی برای اینها از کتب انبیا
خواند و علامات گفت نشستند بنان خوردن نان شکست و داد بدست اینها که چشمهای اینها او را شناختند) حال ملاحظه کن که
کسی را روز قبل بکشند تو ببینی نشناسی عجب است از حواریین که با آنکه عیسی چنانچه بیان شد اینها را از روح القدس مملو کرد و با خود متحد آقای
دیروز خود را نشناسند پس یقین است یا لوقا مهمل بافته یا بدن عیسی تغییر کرده روح بوده و عالم کشف بوده نه عالم جسمانی
در باب بیستم انجیل یوحنا گوید مریم نام روز سیم رفت بالای قبر او را ندید در قبر بعقب نگاه کرد عیسی ایستاده بود نشناخت گمان
کرد باغبان است در باب بیست و یکم گوید پطرس با دیگران بصید ماهی بودند عیسی آمد نزد اینها نشناختند خیلی عجب است پطرس که در
همین باب خلیفه میشود نشناسد عیسی پریروز را پس باید نصاری بگویند کشف روحانی است یا بتناسخ قائل شوند که عیسی روحش بقالب
صورت شده بود زیرا جمیع این مرموزات را اینها نمیتوانند بکنند **مطلب نهم** نصاری گویند در قران محمد معجزی ندارد
جواب اما در قران چند معجزه آمده یکی معراج است گویی چگونه با بدن کسی باسمان رود من هم قبول دارم از تو سوال میکنم که یهود و نصاری
هستی چگونه ادریس که اخنوخ باشد باسمان رفت و نیامد چنانچه در باب پنجم سفر تکوین توریه در آیه بیست و چهارم است و چگونه ایلیا
با گردباد باسمان رفت و چگونه عیسی رفت هر طور که اینها رفتند و برگشتند پیغمبر ما رفت و برگشت اگر اینها دروغ است اینهم کذب است
اگر روحانی است این هم روحانی است اگر جسمانی میدانی این هم جسمانی است فرق مگذار استبعاد اگر میکنی در آن سه بنا که عیسی زنده
میشود پطرس نمیشناسد و ایلیا یحیی دروغی میشود اگر گویند چگونه امام زنده هزار سال در زمین میماند جواب چگونه عیسی و خضر و ادریس
و الیاس زنده اند و در آسمان بی غذا امام زنده است در زمین با غذا کدام اعجب است اما شق القمر محمد پیغمبر ما ارباب
نجوم میدانند که ماه در افقی که طلوع کرد در افق مشرقی و طلوع کرده اما در شهرهای سمت مغرب آن بلد نموده شق القمر در شب واقع

شده اروپا که دول فرنگ باشد در مغرب و شمال مکه اند و ماه در انجا طلوع نموده بلی در چین و هندوستان و ایران مرئی بوده اگر گوئی چرا در تواریخ
واقعه را ننوشته اند گویم این دلیل نمیشود نقل مثبت اینکه واقعه شب است ننوشته اند طوفان نوح را اهل چین و ژاپن و هند منکر شده در تواریخ
ننوشته اند که توریة تصریح کرده بان و مال شمارا که روز واقع شده کسی ننوشته در باب دهم کتاب یوشع در آیه دوازدهم گوید یوشع بخدا
گفت در وقتی که جنگ میکرد با اموریان که افتاب بایستد در کبعون و ماه در ایالون تا ما جنگ را تمام کنیم افتاب و ماه ایستادند تا انتقام
تمام کشید از دشمنان) از تو سوال میکنم اینواقعه را که در روز افتاده کدام تاریخ چین و هند ضبط کرده که تو باور کردی دیگر انکه روز روشن ماه چه
فائده دارد که بایستد از تو سوال باید کرد در باب بیست و هفتم انجیل متی در آیه پنجاه و یک گوید عیسی را که بدار کشیدند و وفات کرد پرده
هیکل دو پاره شد مرده ها از قبرها بر آمدند داخل شهر شدند سنگها شکافتند) حالا چرا میگوئی این معجزات را چگونه ارباب تواریخ احیای
اموات را ننوشته چگونه عیسی که خود مرده زنده نکرد بردنش مردگان برخواستند پس اگر تاریخ مناط باشد کسی این چیزها را در حق عیسی ننوشته
بلکه خودتان برخلاف او میگوئید در باب بیست و هفتم انجیل متی آیه چهلم میگویند وقتی که عیسی بدار است اگر تو پسر خدائی از دار فرود آی جواب نمیدهد
در باب پانزدهم مرقس در آیه سی و سیم که عیسی را بدار کشیده یهود میخندیدند که تو بودی میگفتی پادشاه یهودم از دار بیا پائین چرا نیامد بعد
میگویند سه ساعت دنیا تاریک شد پس چرا کسی این حکایت تاریک شدن را بدون جهت کسوف در روی زمین خبر نداده اند و در
انجیل لوقا هم در باب بیست و سیم همین را نوشته که عالم را ظلمت گرفت افتاب سه ساعت تاریک شد اینواقعه روز را چرا ننوشته اند
که از تو از واقعه شب شق القمر توقع دیدن همه کس را داری **مطلب دهم** وعده آمدن پیغمبر ما محمد در توریة میباشد در توریة مثنی در
فصل هیجدهم آیه پانزدهم میفرماید خداوند پیغمبری از برادرانت مثل تو ای موسی مبعوث میکند او را قبول کنید) در قبل گفتم از بنی اسرائیل که اولاد
یعقوبند خداوند فرموده مثل موسی نمی آید و دو طایفه ابراهیم پیشتر اولاد ندارد یکی بنی اسرائیل یکی بنی اسمعیل از بنی اسرائیل که چون موسی
نیاید در اینجا گوید از برادران او مثل تو میاید پس از بنی اسمعیل آید مثل موسی و نیامده از اولاد اسمعیل جز پیغمبر که صاحب شریعت چون
موسی است و مثل لازم نکرده تابع باشد عیسی بحکم انجیل ناسخ موسی نمیتواند باشد مکمل است ولی محمد ناسخ است و خبر هم داده شده
است در کتاب هوشع فصل دوم آیه یازدهم خدا میفرماید عیدها و غره های ماه و روزهای شنبه بلکه تمام اعیادش را ساقط میکنم و
این صریح است بر نسخ دین موسی و در فصل هفدهم سفر تکوین توریة در آیه بیستم با ابرهیم خدا گوید دعای تورا در حق اسمعیل مستجاب نموده از
او امت عظیمی آورم چنانچه در فصل بیست و یکم آیه سیزدهم باز میفرماید و لکن در وقعه اسحق میفرماید او را صاحب امتها خواهم کرد در توریة
مثنی فصل سی و سیم آیه دوم گوید خدا آشکار شد از سینا و درخشید از ساعیر محل ولادت عیسی و پاران کوه مکه است و در فصل بیست و

[illegible]

یکم تکوین آیه بیست و یکم میگوید هاجر و اسمعیل در بیابان پاران مسکون شدند و کسی از پاران جز محمد برنخواست و ما نمیخواهیم اثبات این مطلب را
حالا نمائیم هر کس میخواهد رجوع بکتب بنده کند غرض اشاره بود اگر نصاری گویند شما انبیا را قبول دارید بر شما است اثبات جواب این را
باید مختصرا گفت که من معجزات موسی و عیسی و سایرین را قبول دارم بقول این محمد وقتی که این دروغ گو در آمد انها را ابدا با این کتب مهملة قبول نخواهم
کرد انبیا همه معصومند و این کتابها مغشوش شده است این است که در باب اول پولس بغلطیان در آیه هفتم مینویسد که جماعتی
هستند انجیل را تحریف میکنند که عیسی را انجیلی دیگر بود پس معلوم است که این اناجیل حکم اخبار آحاد دارد اکهارن فیستیس و اهالی المنه و جرمن همین طور
گویند موشیم مورخ در اول جلد تاریخ خود گوید فرقه بودند ابیونیه که عیسی را پسر یوسف نجار دانسته پیغمبر تابع موسی میدانستند و از جمل
متی را صحیح و پولس را هم بد میدانستند الان انجیل و توریة واضح است بعضی عباراتش از خدا است بعضی دروغ است بعضی از روایات
لکن علمای نصاری معنی انرا نفهمیده اند چون قول عیسی که پسر خدا هستم درست گفته و روح در او آمد درست است اینها معانی را ندانستند
چنانچه مذاهب اسلام هم نیافتند معانی قران را مگر پیروان خواص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خدا میداند میخواستم انجیل متی را شرح
بنویسم تمام موافق با اخبار ائمه معصومین اما چه فائده نصرانی حمل بمعانی فاسد خود میکنند انقدر تعقل نمیکنند در باب اول انجیل مرقس آیه نهم
و دهم نوشته یحیی غسل تعمید که توبه است بعیسی داد چون عیسی از آب در آمد دید که افلاک شکافته و روح چون کبوتری بر او نازل شد
و گفت توئی فرزند خوب خدا حالا ملاحظه کن اولا معلوم میشود که عیسی پس از غسل پسر خدا شده و اول پسر یوسف بوده و دارای رتبه
نبوده ثانیا معلوم میشود که روح غیر از بدن عنصری عیسی است پس عیسی ناسوتی خدا و پسر او نشود و با آسمان هم نرود آن لاهوتی رود
که بعد از موت او را حواری نشناخت مطالب همه بر حکیم و عارف واضح است این است که کتب سماوی دست غیر اهل افتاده ولی این
رساله انشاء الله برای اطفال موثر خواهد بود که دیگر علمای نصاری بجهت دعوت نکنند دیگر انکه دعوت علمای نصاری اهل ایران و
چین و ماچین و اروپا را غلط زیرا که عیسی خودش در انجیل میگوید من پیغمبرم بر بنی اسرائیل انها بجهت دعوت میکنند در باب پانزدهم انجیل
متی آیه بیست و دو زنی از اهل کنعان فریاد میکند که ای پسر داود دختر من دیوانه شده است شفا بده جواب نمیدهد شاگردان
استدعا کردند که قبول کن خواهش او را میفرماید من بجهت بنی اسرائیل و گوسفندان گم شده او آمده ام بدیگران کار ندارم) سبحان
الله از علمای نصاری که بی جهت دعوت میکنند وعده پیغمبر ما در انجیل هم داده شده است اگر اغماض نکنند در باب شانزدهم
انجیل یوحنا در آیه هفتم عیسی میفرماید که بشما راست میگویم که من باید بروم باسمان که اگر نروم فارقلیط نخواهد آمد اما اگر بروم او میاید و چیزها
بسیار است که نمیتوانم بگویم چون او بیاید شما را بتمام راستی ارشاد خواهد کرد زیرا که او از جانب خدا سخن میگوید و در باب پانزدهم

در آیه بیست و ششم که چون فارقلیط را که از جانب پدر بر شما خواهم فرستاد بیاید او درباره من شهادت خواهد داد) اولا معلوم است از این آیه که فارقلیط از جانب خدا پیغمبر است ثانیا
اینکه او بعضی چیزها را میگوید که عیسی نگفته ثالثا او تصدیق میکند عیسی را رابعا عیسی میشنود از پیغمبر آخرین باشد اینکه گویند مقصود از فارقلیط روح
القدس است که بر حواریین آمد محض عناد است بجهت چند اول آنکه گذشت که روح القدس آمد بر حواریین و متحد شد با عیسی در قبل آیه او
ذکر شد ثانیا عیسی گوید فارقلیط تا ابد الآباد با شما خواهد بود اگر روح القدس باشد پس حواریین افضل از عیسی شوند زیرا که او نگفت همه
مطالب را و وعده فارقلیط داده بدیگر او گوید پس حواری افضل است و حال آنکه در باب سیم یوحنا آیه سی و دوم عیسی بحواریین که روح القدس را
بود که موید باشند رابعا واضح است که خطاب بهمه امتهاست و فارقلیط انسان است الا آنکه مژده آمدن ندارد چه … مردم ثبت
در انجیل متی باب هفتم آیه پانزدهم میفرماید از انبیای کاذب احتیاط کنید از ثمرات ایشان ایشان را خواهید شناخت) اولا معلوم میشود که بعد از عیسی
انبیا میآیند و الا نمیگفت از ثمرات ایشان خواهید دانست پیغمبر بود لا نبی بعدی ثانیا معلوم میشود که صادق یا کاذب فرقش از طریق شریعت
حالا منصف میخواهم آیا شریعت موسی محتاج بود با چنین توریه محکمی که پر از احکام است و کتب انبیا که از بعضی اسلاف است و سیصد کرور امت موسی
در آن زمان با همه علما بوجود عیسی اعراب محتاج بود در صورتی که هیچ دینی را درست نداشتند و بت پرست بودند تمام شریعت محمد را نهاد قرار داد
و ایشان را بخدای یگانه خواند و مومن بتمام انبیا کرد حاصل ثمرات او نیکو بود ولی نتیجه عیسی این شد که خدای یگانه سه تا شد در توریه مثنی در فصل
سیزدهم خدا میفرماید که اگر پیغمبری بیاید معجزه هم داشته باشد که از جانب من نباشد کشته میشود تا آن مرتد از میان شما برود) حالا باید سوال
کرد خدا که در توریه باعتقاد نصاری دروغ نگفته زیرا که توریه را همین که در دست است صحیح میدانند عیسی و محمد هر دو دعوی کردند کدام کشته
شدند محمد که در اینهمه جنگها تنها ماند کشته نشد اما عیسی بقول او کشته شد خداوند در فصل بیست و ششم سفر لویان بموسی در آیه اول میفرماید
که بت نتراشید و تصویرهای سنگی درست ننمایید جهت سجده که خداوند یکی است و منم تو که نصاری هستی زبانا گوئی توریه راست است
باطنا خدا را سه نامیده دانیال در فصل دوازدهم گوید وحی بمن رسید در خواب که نزدیک است بیاید زمانی که مردم از خواب غفلت بیدار
شوند و مردمانی که مردم را براه راست بخوانند تا ابد الاباد چون کوکب درخشان باشند بدترین روزگار هزار و دویست و نود روز
بعد خواهد بود خوشا حال کسیکه انتظار کشیده بروز هزار و سیصد و سی و پنج برسد از تو که یهود و نصاری هستی سوال میکنم که این چه معنی است
خبر سه سال و نیم بعد را دادن چه بوده در آنوقت نه ظهور بوده و نه خبری اینکه با ظهور عیسی هم درست نیست از آن طرف دانیال دروغگو نبوده پس
این است که تو معنی روز را ندانسته مقصود از روز سال است بر مرز فرموده پس از اینکه دانیال بار دیگر نبوت کند یک هزار و سیصد
سی و پنج سال بعد ولادت پیغمبر ما است و بدترین اوقات چهل و شش سال قبل از ولادت است که ایام جاهلیت و بدی مردم بوده است

هزار و دویست و نود باشد فتامل **مطلب پانزدهم** بسیار شنیده شده است که یهود و نصاری گویند ما خانم زاده هستیم شما
مسلمانان کنیز زاده یعنی موسی و عیسی از اولاد ساره زن ابرهیم و محمد از اولاد هاجر کنیز ساره اولا این مطلب اهمیت ندارد ثانیا لازم
است که ایشان ملتفت کرد بانکه خیلی مقام هاجر بهتر از ساره است بنص توریه بر هر ذی شعوری واضح است که اطاعت پیغمبر خدا اطاعت
خدا است و هر کس او را اطاعت کرد برتر است و ابرهیم باتفاق پیغمبر بزرگست اولا هاجر کنیز حبشه نبوده زنی مصری بوده چنانکه در آیه
اول فصل شانزدهم سفر تکوین میفرماید ثانیا در همان فصل میگوید که چون هاجر حامله شد ساره حسد برد و حسد کار شیطان است و نوشته
است ظلم و ستم بهاجر کرد از این هم معلوم شد که ساره گناهکار است چه ظلم در تمام مذاهب بد است در آیه دهم گوید چون هاجر به بیابان رفت
ملائکه با او گفت خوشنود باش که جهت صبری که در شداید بدی ساره کردی عوض خداوند بتو پسری خواهد داد اسمعیل نام معلوم شد
درجه هاجر بجائی رسید که ملائکه با او سخن گفت و ساره ندارد که ابدا ملک را دیده و یا شد بلکه ظلمش را رسانید ثالثا وقتی که ملائکه بابرهیم
بشارت دادند که خداوند بساره خواهد پسری داد ابرهیم آمد بساره گفت ساره خندید و با ابرهیم استهزا کرد این هم دلیلش که کم اعتقاد
بوده و پیغمبر خدا را کاذب دانسته و هنوز نفهمیده بود که خدا بر هر چیز قادر است رابعا در فصل بیست و یکم گوید که این پسر کنیز با پسر من
وارث نمیشود وارث پسر من است خدا فرماید این حرف ابرهیم را بد آمد بعد باز از اطاعت هاجر گوید که تا ابرهیم فرمود پسرت را بردار
برو مکه او اطاعت کرده رفت و در راه آبش تمام شد ملائکه باز بهاجر ندا داد و آب نمود پس معلوم شد از این آیه فصل توریه برادر
بصیر و منصف که ابدا مقام هاجر ربطی بساره ندارد زیرا که بدرجه رسیده بود که ملائکه را میدید و این درجه مریم است نزد عیسوی پس بحکم توریه هاجر
اشرف است و الآن در مسلمانان هر دو یکی هستند و خوب بحکم آیه پانزدهم فصل بیست و یکم توریه مثنی پسر زن مبغوضه یا محبوبه هر کدام بزرگترند
ارث میبرد زیرا که اول زاده است پس معلوم شد که اسمعیل از علم و حلم و نبوت و اسباب نبوی و برابر اسحق است چه پسر اول است و
وارث ارث از همه چیز پدر میبرد **مطلب شانزدهم** یکی گویند در توریه آمده که صندوق موسی را از آب دختر فرعون گرفت و
مسلمانان میگویند آسیه زن او گرفت جواب این است که دختر فرعون گرفت و زنش بزرگ کرد در قرآن میفرماید (فَالْتَقَطَهُ آلُ
فِرْعَوْنَ) و این شامل دختر کرده اسم زن نفرموده دیگر گویند داود و سلیمان و پادشاه نبی باشند و محمد ایشان را نبی خوانده اولا هر عاقل
داند که این دو تابع موسی بوده پیغمبر باشند یا نباشند بحال محمدیان فرقی ندارد ثانیا بقانون ملت ما هر کس که ملائکه را در خواب
یا بیداری به بیند نبی است در کتاب پنجمین مورخان معروف بکتاب دوم سموئیل در فصل دوم سطر اول گوید داود از خدا استدعا
کرد که اذن بدهی بیکی از شهرهای یهودا بالا بروم خداوند ندا فرمود برو داود عرض کرد کجا بروم خدا فرمود بحبرون در کتاب اول

ملوک در فصل یازدهم در آیه نهم گوید خداوند دو دفعه بسلیمان مرئی شده با او سخن گفت در کتاب دوم تواریخ ایام در فصل اول سطر
هفتم گوید در آن شب خدا بسلیمان مرئی شده گفت هر چه بخواهی بتو میدهم پس با کسی را که خدا با او حرف زند یا ملائکه با مر خدا نبی خوانیم تو هر چه
خواهی بخوان اما در باب ذبیح که اسحق در توریه است در قران اسمی نبرده است که ذبیح الله کیست اخبار ما از ائمه ما در حق اسحق آمده هم در حق
اسمعیل و در تفاسیر نوشته اند که بودن اسحق ذبیح اعتقاد حضرت امیر المؤمنین است این افتخار را با نصاری و یهود ما شریک کردیم زیرا که نه اسحق
ذبیح باشد بموسی و عیسی و محمد میرسد و نه اسمعیل لکن چون ذبیحی را شریک کردیم یک خبر بدرقه او میفرستیم و آن این است که در کافی است
از حضرت باقر و حضرت صادق صلوات الله علیهما که در حج مکه ابرهیم در خواب مامور شد بذبح اسحق خواست ذبح کند گوسفندی فدا آمد
شیطان بساره گفت پسرت را میکشند ساره رو بمنی دوید و میگفت پروردگارا از من مؤاخذه مکن با آنچه کردم بمادر اسمعیل از
بدی چون ساره با برهیم رسید و خبر فرزند شنید و اثر کارد در گلو دید برترسید بیمار شد و بهمان مرض وفات فرمود معلوم شد که امر بذبح
اسحق جهت ظلم ساره بهاجر و اسمعیل بوده غرض از نوشتن این کتاب نعوذ بالله نه جسارت بحضرت موسی یا عیسی ارواحنا فداه است
محض اینست چون علمای اینها مشغول دعوتند و مسلمانان نادانند این چند کلمه جهت ایرادات بر اینها مختصرا
نوشته شد چه کتب عهد عتیق اینها که توریه و کتب انبیاء است چه اناجیل اینها بتواریخ
خودشان که نظر کنی دانی مقطوع السند است احکام عیسی و بعضی مواعظ
او است داخل بعضی الفاظ دیگر شده
است که معنی او را نمیفهمند

تمت بالخیر
والسعادة فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۱۸
حرره المذنب احمد بن محمد الهزارجریبی
فی شهر ذی حجه
۱۳۲۴

کتابخانه آستان قدس مشهد

وقف
ورثه مرحوم تنکابنی

وقف
ورثه مرحوم تنکابنی

در این جدول کلماتی که سقط شده با کلمه قبل آن از سطر افتاده نوشته میشود

صفحه	سطر	کلمات
۳۳	۱۶	اجماعا و زیادی وحده لا شریک له وعده و وعید نزد محقق و انصاری
۱۱۲	۸	نه چیز بدانکه در بلاد دیگه محسوس نشد ذره با بریخ است باید زکوة او را بدهند
۲۰۱	۱	ابن جنید دیگر یا سال یا دو سال نزد صدوق و پانزده شبانه روز پدر و نزد محمد بن حسن استاد او
۲۴۳	۲۱	مصحفه و سیفه
۴۹	۱۴	تعالی یکی از نجاسات غیر معروفه است خزانهای حمامهای ایران و کربلا و نجف است که او صاف ثلثه انها بواسطه نجاست تغییر کرده خدا اعتقاد
۱۳	۱۲	علامه و انصاری
۲۰	۱۶	علامه و انصاری
۳۱	۱۲	مجلسی و انصاری
۴۲	۷	شهیدین و انصاری
۸۰	۱۸	علامه و انصاری
۲۴۴	۱	قران و شمشیر
۲۵	۱۸	نه است انده انصاری در بهائم واجب نداند
۱۶۹	۲۱	گذاشتن شارب
۴۷	۳	طوسی و انصاری
۱۳	۹	و اشرت فیه
۱۳	۱	ماکان کلب
۳۸	۹	الامامیه علی الاج
۶۲	۹	مطلق الانی الجهاد
۱۱۷	۱	بجمیع و تس
۲۴۴	۲	اردبیلی و بعض المعاصرین
۲۱۳	۲	ابنه و ثمن المهر وجب علیه
۱۲۹	۶	و الارتماس علی الاقوی
۱۸۳	۴	یجوز له الرجوع
۲۰۹	۳	طلق الزوج الزوجه
۲۳۳	۵	علی الاقوی و الا
	۱۰	در زمان ما
۱۲۵	۶	تا با امام
۲۰۱	۲	الاصول کما ایم
۲۰۹	۸	بهائی و لنصف نزد کلینی و صدوق

کلمات نگرفته در چاپ که لازم است

صفحه	سطر	کلمات
۲۴۳	۲۰	الذکور من
۲۴۹	۱۲	برزانیه
	۱۳	از ولایت

اشتباه کاتب در کلمات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵	۱۳	انزالا	انزل
۱۹	۱	منقول	کشفه
۱۲۷	۱۶	فی الدبر	و الدبر
۱۰	۹	نیمی	یستحق
۱۴۷	۱۵	من الاخر	من الاول
۱۵۴	۱۸	صیده	صیده
۲۵۴	۷	والامساک	و امساک
۱۶۰	۱۵	الافرد	الافراد
۱۶۲	۲	و الصلوه	و الصلوات
	۱۸	وذا	و اذا
۱۶۳	۱۳	افان	فان
		صا	صام
۱۷۴	۷	المولی	الولی
۱۷۹	۱۵	البیع	بیع
۱۷۹	۱۶	والوصف	والوصفه
۱۸۸	۳۰	یشملها	یشملها الدوره
۲۱۴	۱۰	للرض	للمریض
۲۲۲	۵	و ورثه	ورثه
۲۳۸	۲۱	المنشه	لمنشه
۲۵۲	۹	لم یجد	یجد
	۲۱	المولی	الولی

کلماتی که کاتب سهوا زیادی نوشته

صفحه	سطر	کلمات
۳۱	۱۳	و انصاری
۲۰	۱۷	و انصاری
۴۲	۶	و انصاری
۴۳	۱۷	الوقت
۲۴۶	۸	وجاه ما
۲۴۳	۱۹	از مشهور الی جدید

چون ارباب درایت را اسباب سعادت از هر جهت فراهم و اصحاب نباهت را الباب و ذکاوت توام
است در این عالم در توسعهٔ افکار کوشند و بر رواج آثار کو هر بار سعی نمایند و کتابهای که نافع بحال دولت و ملت
است برای اولو الابصار انتشار دهند از آنجمله کتاب بدایع الاحکام است که تمام
واجبات و محرمات را که از شرع انور حضرت خیر البشر علیه صلوات الله الملک الاکبر
رسیده بعربی و فارسی حاوی است و اختلافات فقهای امامیه و اهل سنت را در هر مسئله ظاهر کننده است
فی الواقع هر عالمی را کافی است و هر بالغی را وافی هر مسلمانی را دانستن احکام دین مبین از عبادات و
معاملات لازم و ملاحظهٔ این کتاب او را آگاه کننده و عالم مینماید و طبع این کتاب جهت سهولت
ادراک مسائل دینیه و تذکیهٔ اذهان مستغنی از توصیف و بیان بود جناب مستطاب سلالة
السادات والاعیان عمدة التجار والارکان قدوة الابرار و زبدة الاخیار آقا

سید حسین مدیر کتابخانهٔ شرافت

همت نموده در دار السلطنهٔ طهران او را بطبع رسانیده باکمال شوق برای اهل ذوق
حاضر نموده الحق اول خدمتی است که در این ماه اول سلطنت اعلیحضرت
سلطان السلاطین و خاقان الخواقین خورشید پادشاهان و جمشید تاج گذاران

(محمد علی شاه قاجار)

خلد الله ملکه و دولته الی یوم القرار بتمام طلاب علوم
دینیه اهل اسلام نمود که تاکنون کتابی در
علم فقه باین جامعی بطبع
نرسیده که مفید
بحال
عموم
ناس باشد وقد وقع الفراغ من تسوید هذه الصفحه فی السابع و العشرین من ذیحجة الحرام سنة ۱۳۲۴

سال ۱۳۱۸ خورشیدی بازبینی شد

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

وقف
ورثهٔ مرحوم تنکابنی